## مقدمه:

جای بس مسرت است که خداوند سبحان به برکت انفاس قدسیه شهبازان عرش پرواز چشت که وارستگان هویت و واصلان ذات احدیت اند به من توفیق بخشید تا درباره مشایخ طریقهٔ عالیه چشتیه کتابی تحقیقی و معتبر نوشته وبه تشنه کامان عرفان و طالبان حق ورهروان راه خدا ودانش گزینان بیادگار بگذارم.اگرچه راجع به تاریخ مشایخ چشت بزرگان ودانشمندان نوشتاری افزوده اند،مثلاً ابونعیم اصفهانی(م٤٣٠ هـ) که در اواخر قرن چهارم ونیمهٔ اول قرن پنجم می زیسته و درکتاب معتبر و شهکار بزرگ حدیث و رجال « حلیة الاولیاء » از سلف چشتیه مثل حضرت امام حسن بصری و عبدالواحد بن زید بصری (رح) خواجه ابوعلی فضیل بن عیاض و حضرت ابراهیم بن ادهم بلخی و شقیق بلخی و حذیفهٔ مرعشی به طورمفصل وارد بحث شده وبعد ازوی استاد امام ابوالقاسم قشیری (م ٤٦٥هـ) « رسالهٔ قشیری یه»و ابوالحسن علی بن عثمان هجویری جلابی غزنوی (م٤٦٥هـ) در «کشف المحجوب» و همچنین عطارشهید در (٦١٨هـ ) در «تذکرة الاولیاء» همچنین از سلف مشایخ چشت یاد کرده اند و مولانا جامی (رح) (م٨٩٨هـ) در «نفحات الانس» یادی کرده و گذشته و ضیاء برنی در «تاریخ فیروزشاهی» و قصیحی خوافی در«مجمل» و محدث دهلوی (رح) در «اخبار الاخیار» و دار شکوه (م١٠٧٠هـ ) در «سفینه» و فرشته (            ) در تاریخش و شیخ غلام سرور لاهوری در «خزینة الاصفیاء» و شیخ محمد اکرم پنجابی در «اقتباس الانوار» و سید عبدالحی حسنی در «نزهة الخواطر» و محمد صادق دهلوی در «کلمات الصادقین» و پروفیسر فاروقی در «نقد ملفوظاتش» و مرحوم فکری سلجوقی در«رسالهٔ مزارات هرات» و.... مطالبی در رابطه با زنده گی و حالات

و ملفوظات مشایخ چشت نوشته اند لیکن از آن جا که مرکز و مهبط انوار این سلسله، چشت هرات است و «صاحب البیت ادری بمافی البیت» و بنده نسباً و نسبتاً و از لحاظ طریقت و روش چشتی می باشم و به جزئیات و کلیات این مسلک و طریقه هم از نظر علمی و هم از نگاه انتقال مطالب واقعی و حقایق این سلسله سینه بسینه و پشت به پشت آگهی دارم و همهٔ آنچه بزرگان نوشته اند یا مربوط به اسلاف مشایخ ماست مثلی که در «حلیة الاولیاء» بدان اشاره نمودیم یا راجع به مشایخی است که بعد از حضرت ولی الهند خواجه معین الدین چشتی اجمیری (۶۳۲هـ) به مسند ارشاد نشسته و مربوط به شبه قاره اند و راجع به ائمه و قایدان این سلسله عالیه و خود چشت شریف چنان مطالب و نکات حقیقی و قابل توجهی نوشته نشده است و این بخش از تاریخ چشتیه همچنان تشنهٔ تحقیق و تفصیل باقی مانده است حتی خود «جامی (رح)» که در هرات می زیسته و در قرن نهم سلسله چشتیه درنزد بزرگمردان عالی مقامی داشته و چشت از لحاظ جهادی و علمی و فرهنگی و خانقاه و کتابخانه مرکز بزرگ عرفان بوده ازبیان تفصیلی حالت مشایخ چشت صرف نظر نموده وبه چند سطری اکتفا کرده و گذشته است و یا از دانشمندان شبه قاره هند، یکی نوشته که چشت دوجای است یکی چشت خراسان دیگری چشت دربین اوچ و ملتان، غافل ازاین که چشت از همان آغاز تاریخ یک چشت بوده و حالا هم همان چشت است و آن موضعی که دربین اوچ و ملتان است چون مزار تاج الدین سرور چشتی فریدی و اولادش در آن شهر است آن را «چشتیان» می گویند نه چشت. من در صدد آن برآمدم تا دربارهٔ مشایخ چشت و سیر وسلوک و روش آنان کتابی معتبر و تحقیقی بنویسم تا طالبان و پروانگان شمع تصوف را مایه ای علمی راجع به مرکز اصلی ظهور یک سلسلهٔ مهم و مشهور از چهار سلسلهٔ صوفیه باشد: قبلاً نیز شاد روان استاد خلیلی مرحوم در «اسلام آباد» از من خواستند تا راجع به طریقهٔ چشتیه کتابی مفصل و مشرح بنگارم. در تهران نیز پیروان این سلسله از من عین مطلب را خواستار شدند و دراین روزها که سید نفیس الحسینی که یکی از دست پروردگان بنام حضرت مولانا شیخ عبدالقادر رائپوری {وی مرشد حضرت مولانا سید ابوالحسن علی ندوی الحسنی نویسنده و دانشمند بی نظیر جهان اسلام است که جناب ندوی بنام مرشدش کتابی جداگانه نوشته وبه زبان اردوست چاپ شده است} بنا به دعوت حکومت اسلامی افغانستان از طرف امارت حوزهٔ جنوب غرب برای اشتراک در دومین تجلیل جشن پیروزی مجاهدان مسلمان به تاریخ ۷ ثور ۱۳۷۳ هـ با یاران شان بـــــه منزل بـــنده

{کاشانه چشتیه} تشریف آوردند ایشان نیز عین همین خواهش و تقاضا را تکرار نمودند وبنده به صدد برآمدم تا به توفیق خدا راجع به سلسلهٔ عالیهٔ چشتیه و چشت شریف و مشایخ و سلوک و آثار شان کتابی جامع و موثق و مستند بنویسم و تصاویری هم از مزارات و خانقاههای چشت در آن بگنجانم تا برغنای مطالب آن بیفزاید. این کتاب در یک مقدمه و هفت قسمت به خوانندگان عزیز تقدیم می گردد، مقدمهٔ مؤلف و علت تألیف این کتاب.

---

(۱) این منطقه فعلاً در ضلع بها و لنگر پنجاب پاکستان واقع و مزار خواجه نورمحمد مهارویی « قبلهٔ عالم» چشتی نیز در آن جا است ( مؤلف)

**قسمت اول:** سخنانی چند دربارهٔ عرفان و تصوف اصیل اسلامی و نقل سخنان بزرگان تصوف در این باره و سخنانی از مشایخ چشت.

**قسمت دوم:** چشت شریف، سادات چشت شریف شجرهٔ نسبی نژادی شان وطن اصلی شان و هجرت شان شجرهٔ پیران چشت، موقعیت چشت شریف، نقشهٔ دقیق جغرافیایی، عکسهایی از مزارات خواجگان چشت و آثار تاریخی چشت شریف، و سرسلسلهٔ چشتیان و ظهور سلسله چشتیه و زعما و بنیان گذاران سلسله چشتیه به طور فشرده و شجرهٔ پیران شان تا به حضرت ختمی مرتبت صلی الله علیه وسلم.

**قسمت سوم:** شرح حال حضرت سید ابومحمد شاه زاهد (مشهور به خواجه محمد زاهد رح) شرح حال حضرت سید ناصرالدین خواجه یوسف چشتی حسنی حسینی هروی رح . شرح حال قائد اکبر چشتیان سلطان صاحبد لان حضرت سید قطب الدین مودود چشتی قدس الله سره العزیز. شرح حال حضرت شیخ المشایخ سید احمد مشتاق چشتی رح نخستین جانشین حضرت سلطان و فرزند مهترشان و فشرده ای از حالت حضرت شیخ رکن الدین حسین چشتی و سید قطب الدین مشهور به شاه قطب شیرسوار چشتی و اولاد شان تا به والد این فقیر و اشارتی به اقوام ما در چشت و برغن قیسار و قلعه خواجه بی بی ماهروی کابل و اشارتی به هجرت جد اعلای امام مودودی رح و توطن شان به کرنال و اورنگ آباد و بالآخره هجرت به لاهور در اثر پیشنهاد علامه اقبال لاهوری رح و بعضی اقوام ما در کلی کرانی بلوچستان (کویته).

**قسمت چهارم:** شرح حال خلفای حضرت سید قطب الدین مودودچشتی و تفصیل زنده گی بیست تن از آنان و تفصیلاتی راجع به حضرت سلطان ابراهیم قتال رح مرید و خادم حضرت سلطان چشت و اشاره به اولادش.

**قسمت پنجم:** سیر و سلوک مشایخ چشت،واوراد وظایف شان،وطریق خواندن ختم خواجگان چشت و سماع شان، خدمات مشایخ چشت در پخش و انتشار دین اسلام بخصوص در شبه قاره و خانقاهایش در افریقا، امریکا، و اروپا و خدمات فرهنگی و مذهبی این خانقاهها بطور خاص نقش برازندۀ حضرت خواجه محمد زاهد دریکی از جهادها و حملات یمین الدوله سلطان محمود غزنوی رح به شبه قاره و مسلمان شدن تعداد زیادی از هندوها به دست شان، و ورود وارث النبی ولی الهند حضرت خواجه خواجگان سید معین الدین حسن سجزی اجمیری به هند و شجرۀ پیران شان تا به حضرت ختمی مرتبت صلی الله علیه وسلم. و خلفا و سلسلۀ شان در شبه قاره هند و مسلمان شدن صدها هزار تن از هندوها به دست شان، شرح حال حضرت خواجه ولی الهند و شرح حال مشایخ چشت از نظامیها تا به حضرت حافظ ابوالنصر خواجه غلام فخرالدین نظامی محمودی چشتی تونسوی واز صابریان تابه حضرت مولانا سید ابوالحسن علی ندوی حسنی و اشاره ای به شجره و مشایخ حضرت صوفی پیرعنایت خان چشتی و خدمات فرهنگی وی در امریکا و پسرش پیر ولایت خان.

**قسمت ششم:** خدمات علمی و فرهنگی مشایخ چشت خدمات جهادی شان تعدادی از کتب و آثار و نوشته ها و نمونه هایی از نثر و نظم شان.

**قسمت هفتم:** سخن مؤلف در رابطه با تجدید و احیای این سلسله و پایان کتاب و خاتمه.

# قسمت اول

## سخنانی چند دربارهٔ عرفان و تصوف اصیل اسلامی و نقل سخنان بزرگان تصوف دراین باره:

سپاس مرخدایی را که با انوار قدم خویش در دل عارفان در دنیای حدوث تجلی و جلوه نموده و بارمز یحبهم خود سر این سلسلهٔ وفا و محبت را جنبانیده و سالک را در «یُحبونه» بعد از کشش ازماورای هفتاد هزار حجاب نور از عالم غیب توفیق طلب نصیب فرموده تا در وادی از خود رفتن وبه خدا رسیدن و بالآخره همه اوگشتن سیر نماید.

گربرتن من زبان شـــود هرمویـــی　　　شکر یکی از هزار نتوانم کرد
آری ذرهٔ خاک کجا ورب پاک کجا　　　مـاللتـــراب و رب الاربـــاب

چه نسبت خاک را با عالم پاک شکر گزارم ازاین که به من عنایت فرمود تا دربارهٔ عرفان و تصوف اصیل اسلامی از قلم که پروردگار محبوب بدان سوگند خورده که ن والقلم همت و مدد خواهم و چند سطری به یادگاربه عاشقان طریقت و حقیقت و معرفت وبه تشنه کامان زلال حقیقت بگذارم که:

غـــرض نقشیست کزما یاد ماند　　　که هستی را نمـــی بینم بقایی

مگر صاحبدلی روزی بـه رحمت      کند در حق این مسکین دعایی

اگرچه این حقیقت تابناک و پر واضح به همه معلوم است که عرفان از همان سرآغاز خلقت بشر در فطرت او تعبیه شده و غریزهٔ خدا طلبی و رسیدن به کمال مطلق در او متبلور بوده و این عرفان در بستر تاریخ ادیان و ملل و اقوام مختلف جهان با نوا ها و نیایشها و آداب و رنگ و بو های متفاوت و متقاربی اظهار وجود نموده و در همهٔ ادوار تاریخ بشری نمودها و نمونه هایی در زیر این گنبد نیلی با کیفیات و کمیات گوناگونی جا خوش کرده است که ما در کتب مقدس آسمانی تا اوستای زردشت و ویدای بودا و بجروید و اترووید آریا ها نغمه هایی از وحدت که فلاسفهٔ غیر مسلمان آن را بنام وحدت کاینات و فلاسفهٔ اسلام وحدت وجود مسما نموده اند، به گوش جان می شنویم اما عرفان اسلامی در ظهور خویش به توحید چنان چاشنی و لطف و بهایی بخشید که تمام نکات مثبت و مواد اعلا و ارزشمند و حقایق آن روشها را نیز به شکل خالص و بی آلایش آن متجلی و منعکس ساخت. و ارزشهای مکتب آلهی وانسان ساز خود اسلام نیز در آن گوهر والای حقیقت برفرق مشتاقان حق و حقیقت ریخت. ما در این جا اساس کار را براجمال و اختصار نهاده ایم زیرا هدف اصلی تألیف کتاب تاریخ و کارنامه های مشایخ چشت است.

خواننده محترم ما می تواند تفصیلات موضوع عرفان و تصوف را از کتابهای فتوحات مکیهٔ ابن عربی رح و مثنوی مولانای بلخی و هفت اورنگ جامی رح وحدیقهٔ سنایی و آثار عطار و فونیوی و هجویری و عراقی باز یابد.

بازهم نکاتی چند که ضروری می نماید ارقام می گردد تصوف یک مکتب و نوعی روش زندگی است که محبت خدا و شناخت او ارکان اصلی آن را متشکل می سازد. بنا براین تصوف و فلسفه در سیر عالم آفاق و فاصلهٔ کم باهم دوشا دوش اند لیکن در سیر عالم لاهوت یا عالم امر، سالک شهباز صفت عروج می کند و در آن ساحه جولان می نماید و فلسفی می ماند، فلسفه جویای حقیقت هم اشیاست و درک علل و معلول و نتیجه گیری منطقی و استدلال عقل گرا راه وصول به هدف می داند. صوفیان می گویند: آیینهٔ دل را باید صیقل داد تا حقایق بی زحمت کسب علوم و بی تکیه برعقل اندک یاب به مدد عشق و حال و کشف و شهود برآن تابیدن گیرد. دین، عبادت خدا و اجرای اوامر و تعالیم پیامبر را سبب وصول به حقیقت و سعادت ابدی می داند. اقبال لاهوری رح این مرد با درد چه خوش سروده:

عقل اگر سوزی ندارد حـــکمت است عشق می گردد چو سوز از دل گرفت
بوعلــــی انــــدر غبــــار ناقـــه گم دست رومی رح پــردهٔ محمل گرفت
این فروتــــر رفت و تا گـــوهر رسیـد وان به گردابی چو خس منزل گرفت

باید گفت که مسلمانانی که در سیر و سلوک نبوده واز این می جرعه ای نچشیده اند خدا را عابدانه ( مزدورانه ) می پرستند، و سالکان و صوفیان خدا را عاشقانه می پرستند، به زبانی دیگر تصوف پرستش حضرت حق سبحانه و تعالی است به طرز عاشقانه و محبانه. آنانی که با مکتب عرفان آشنا نیستند یا متشرعه، به عبادات ظاهری و ساختن قیافه های شرع مآبانه و اعمال جوارح اهمیت زیاد می دهند و صوفیان از فرایض که بگذریم صفای درون و پاک نمودن دل و محبت به حق و خدمت به مردم را مهمتر می شمارند و درعین حال به آداب و مستحبات شرع نیز

توجه شدید دارند چه رسد به سنن و واجبات و فرایض و دراین امرچنان مراحلی را طی نموده اند که رنگ پوست و نوع معتقدات {جزئی} و طرز تفکر و منطقه و کشور خاص را مانع خدمت و الفت نمی دانند و عقیده دارند که یا مهر ورزیدن و الفت، گمرهان و بدان را بهتر می توان به راه آورده و هدایت کرد، تا با خشونت و برخورد درشت و زشت و طرد و نفرت. زیرا نزدیکی محبت آفرین، و دوری جدایی آور است. صوفیه می گویند که نیکان و صالحان و معاشرت با آنان را همه دوست می دارند. اما کمال این است که بدان و فاسدان و منحرفان را به راه آرند و رنج و مصیبت تربیت شان را متحمل شوند. این اغماض و آسانگیری و ترویج صفا و گذشت و محبت در آن غوغای بی مهری و سنگدلی و کشتار در فرونشاندن آتشها و نرم ساختن احساسات مردم و درست کردن رفتار شاهان و اشغالگران و دولت مردان خالی از تاثیر نبوده است عامل اصلی این طرز تفکر عقیده به وحدت و جود است. قبولش می نمایم این گدایی بدترین نوع ازاین دونوع است. زیرکی بکار برده شده» شقیق بلخی (١٩٤هـ) گفت که ابراهیم بن ادهم رح از بازار بصره عبور می نمود، مردم گرداگرد او جمع شده به وی گفتند: ای ابواسحاق! خداوند در کتابش می فرماید: ( ادعونی استجب لکم) ١ {بخوانید مرا تا شما را پاسخ گویم} و ما عمری گذشت اورا می خوانیم و اجابت نمی فرماید. سبب چیست؟ ابراهیم بن ادهم گفت: « ای اهالی بصره! ده خصلت است که دردلهاتان مرده است: اول: خدا را شناختید و حقش را ادا نکردید. دوم: کتاب خدا را تلاوت کردید و بدان عمل ننمودید. سوم: مدعی محبت پیامبر خدا هستید و سنت آن حضرت صلی الله علیه وسلم را فرو نهاده اید. چهارم: ادعای دشمنی شیطان را

دارید و با او موافقه می کنید. پنجم: گفتید بهشت را دوست داریم اما برای بهشت عمل نکردید. ششم: گفتید از آتش می هراسیم اما خویشتن را در گرو آن نهاده اید، هفتم: گفتید که مرگ حق است و برای آن آمادگی نگرفتید، هشتم: این که از عیب خود کور شده اید و به عیب برادران تان چشم دوخته اید، نهم: نعمت پروردگار خود را خورده اید و شکر وسپاس آن بجا نیاورده اید. دهم: مردگان خود را تدفین نموده اید و از عبرت نگرفته اید ۲».

حاتم اصم گفت که شفیق بن ابراهیم بلخی گفت که : « صلاح و قبول عمل بنده به شش خصلت به انجام می رسد تضرع دایم و خوف از اخطار خدا، دوم حسن ظن وی به مسلمانان سوم مشغولی به عیب خویش تا فراغت به عیوب مردم نیابد چهارم این که عیب برادرش را بپوشد و آن را در اجتماع افشا نسازد، به امید برگشتن وی از معصیت و اصلاح سازی

(۱)غافر ۶۰/۴۰

(۲) حلیة الاولیاء ص ۱۷ ج ۸

آنچه را قبلاً فاسد کرده و پنجم بر هرمقدار که از نقطه ضعفها و خست نفس خود آگاه گشته آن را گرامی دارد تا باشد که این روحیه در وی بیفزاید. و ششم این که رفیق خود را در موضع سرزنش قرار ندهد ۱». شقیق بلخی رح گفت: « مومن مشغول دو خصلت است و منافق نیز مصروف دو خصلت مومن به عبرت و تفکر و منافق به حرص و امل ۲». به فضیل بن عیاض رح (۱۸۷ هـ)گفتند که « زهد در دنیا چه باشد؟ گفت: « قناعت که خود غنا می باشد، گفتند: ورع چیست؟ گفت: اجتناب از محارم گفتند: عبادت چیست؟ گفت: « ادای فرایض است» گفتند: تواضع چیست؟ گفت: « این که به حق فروتن باشی» و گفت: شدید ترین اقسام ورع در زبان باشد و همه تعبیر ها به زبان است نه به عمل و گفت: خیر را در خانه ای نهادند و کلید آن خانه زهد در دنیاست، و گفت: خداوند گفته است که کسی که مرا می شناسد اگر معصیت ورزد، بروی کسی را مسلط سازم که مرا نشناسد۳ ».

---

(۱) حلیة الاولیاء ص ٦٧ ج ٨

(۲) // // ٦٨ // //

(۳) حلیة الاولیاء ص ۹۱ ج ۸

# قسمت دوم

**الف:** چشت شریف. **ب:** سادات چشت شریف، شجرهٔ نسبی و نژادی شان، وطن اصلی و هجرت شان. **ج:** شجرهٔ پیران چشت **د:** موقعیت چشت شریف و نقشهٔ جغرافیای چشت شریف. **هـ:** عکسهایی از مزارات خواجگان چشت و خانقاه چشت و سایر آثار تاریخی. **و:** وسر سلسلهٔ چشتیان و ظهور سلسلهٔ عالیهٔ چشتیه و زعماء و بنیان گذاران سلسله به طور فشرده.

## الف- چشت شریف:

نا گفته نگذریم که نخست باید تلفظ چشت را درست بفهمیم که بنا به گفتهٔ شادروان استاد خلیلی طاب ثراه و جعل الجنة مثواه چشت بر وزن خشت تلفظ درست کلمه است نه چشت بروزن گشت ونه چشت بروزن بست که من ازیکی از بزرگان صوفیه شنیده ام که می گفت: « طریقهٔ چشتیه شریف» که ناشی از عدم اطلاع آن بزرگوار از تلفظ صحیح چشت و نشنیدن نام دره سرسبز و با صفای چشت میشد و اغلب تذکره نگاران چشت را به بهشت سجع بسته اند و « چشت بهشت نشان» آورده اند. ویا « خاندان چشت اهل بهشت» نوشته اند از جمله خزینة الاصفیاء به تکرار و در لغت نامهٔ دهخدا ذیل کلمهٔ چشت نوشته است که: قبر

سلطان مودود ابن مسعود درآن جاست» غافل ازاین که مزار مطهر قائد چشتیان سید قطب الدین مودود چشتی آن جاست نه مودود بن مسعود که بنده موضوع را کتباً به سازمان لغتنامۀ دهخدا عنوانی رئیس آن آقای دکتر جعفر شهیدی به تهران نوشته و در آن چندین موارد اشتباه به نظر رسید که همه را تصحیح و ایشان را به آن متوجه ساختم تا در چاپهای آینده درج و این لغتنامۀ ارزشمند و کم نظیر پربار تر باشد که جواب نامه نیز به امضای خود آقای دکتر شهیدی به من رسیده و ایشان از این همکاری بنده قدردانی و تشکر کرده اند. و حبیب السیر در جلد سوم ص ۲۰۳ و نزهة القلوب نیز راجع به چشت مطلب نوشته اند و در فرهنگ آنند راج نیز چشت را بر وزن خشت ضبط نموده. بیهقی هم در تاریخش از چشت یاد کرده است. چشت درۀ سرسبز و پرصفایی است که در فاصلۀ تقریباً سی فرسنگ یا ۱٦۰ کیلومتری شرق شهر باستانی و شهید پرور هرات واقع شده است که چشت دروازۀ غرجستان و هرات است و چون از سبرز بگذرند و پابه درۀ چشت نهند درست وارد خطۀ غرجستان شده اند درۀ چشت شریف از جنوب به جانب شمال امتداد یافته است و در انتهای درۀ چشت در حوالی غارچهل تن که یکي از بارز ترین آثار باستانی مربوط به مشایخ چشت و زیارتگاه مردم است که به سوی مروالرود باز می شود برسرکوه قلعه ای باستانی و قدیمی قرار دارد بنام قلعۀ پیوار که همانا این قلعۀ تاریخی نقطۀ مقابل قلعۀ نره تو یا قلعۀ نریمان معروف است که در بادغیس واقع است و قلعۀ پیوار از قلعه های مشهور غرجستان است. چشت شریف را تاریخ نگاران هند و بخصوص صوفیان شان عنبر سرشت و نظیر بهشت نوشته اند. چشت شریف جایی است که همین افتخارش کافی است که یکی از

چهار طریقۀ {چشتیۀ رح ، قادریه رح ، سهروردیه رح ، نقشبندیه رح } مشهور تصوف اسلامی در همین جا تشکیل و دراین جا به ظهور رسیده وبه همین دره منسوب بوده و این شجرۀ طیبه اصلش ثابت و فرعش فی السماء است شاخه های تبلیغاتی و ارشادی آن از همین دره پرنور تا به شام و هند و بنگله دیش و پاکستان و افریقای جنوبی و اضلاع متحدۀ امریکا و قسماً اروپا رفته و صدها خانقاه و دارالعلوم و مراکز حفظ قرآن و دانشگاه اسلامی افتخار منسوب بودن به چشت و چشتیان را داشته و از همین کانون فیض الهی اقتباس انوار حق نموده اند. جای بس تأسف است که هنوز در خود افغانستان درهرات که سرچشمۀ آن دراین منطقه واقع است مشایخ چشت ناشناخته مانده و هیچ مرکز عمدۀ علمی و فرهنگی و یا درمانی و اجتماعی بنام مشایخ این طریقه نامگذاری نشده و چنانکه باید و شاید از آن استقبال و قدردانی به عمل نیامده است. با وجودی که این طریقه از همۀ سلسله های فقروتصوف جهان اسلام پیشتازتر و ازهمه سابقه دار تر، واز همه پیشگامتر و خدمات مشایخ این سلسله به اسلام و پخش و گسترش تعالیم الهی آن دریک دید مقایسوی هیچ گونه با دیگر طریقه ها و کمیت و کیفیت خدمات شان قابل مقایسه نیست، همۀ مؤرخان مسلمان خواه، مسیحی، هندو، کلاً به این واقعیت اتفاق نظر دارند که اسلام در شبه قارۀ هند توسط مشایخ چشت رونق گرفت توسط ایشان دارای پایگاههای علمی و فرهنگی و هسته های اجتماعی شد در بهار سال ٤٠٧هـ حضرت خواجه محمد شاه زاهد چشتی (م٤١١هـ) با لشکر محمود بت شکن، رهسپار هند شد و از برکت وجود مبارک وی چندین قبیلۀ هندو مسلمان و همین که وی به چشت هرات برگشت بازهم از مشایخ این سلالـــــــه بـــــــرای تبلـــیغ

اسلام از چشت به هند می شتافتند تا این که حضرت خواجه معین الدین چشتی این وارث بحق نبی در هند درسال ٥٨١هـ وارد هند شد، و از برکت انفاس و قدُسیهٔ وی و سعی کوشش خلفایش صد ها هزار تن از هندوان و بودائیان و برهمائیان به اسلام مشرف شدند که در قسمتهای مربوطهٔ آینده دراین باره صحبت بیشترخواهیم کرد در شبه قاره صدها مراکز علمی و عرفانی و فرهنگی بنام مشایخ چشت و چشتیان مسما شده و بدان فخر می نمایند همهٔ زعمای سیاسی و رهبران ملی و رؤسای جمهور هند و بنگلادیش و پاکستان در عرسها و سالگره های مشایخ چشت اشتراک می کنند و از مزارات شان کسب فیض می نمایند متأسفانه در مرکز و سرچشمهٔ این سلسله و جای ظهور آن به حدی این سلسله نا شناخته مانده که حتی بعضی از قایدان سیاسی ما در سخنرانیهای شان از خواجهٔ انصار و جامی و ...... نام می برند از مشایخ چشت که خواجه انصار رح و جامی رح پای پیاده جهت کسب فیض به مزارات و دیدارمشایخ چشت می رفته اند و به انها ،ارادت ورزیده و افتخار زیارت و ملاقات شان را داشته اند و سلسلهٔ شان تا حال در جهان اسلام بویژه نیم قاره یکی از پر پیرو ترین سلسله تصوف بوده و هنوز هم تازه و پر آوازه است در هیچ خطابه و بیانیه شان نام نبرده و نمی برند!!

که امید وارم به مرور زمان و بیشتر روشن شدن جنبه های علمی تاریخی این طریقهٔ عالیه این مأمول ما نیز برآورده شود.

از پادشاهان بزرگ غزنه ورود سلطان فاتح و غازی اسلام یمین الدوله محمود غزنوی به چشت در تاریخ بیهقی معلوم و مبین است، از سلجوقیان حاضر شدن سلطان سنجر سلجوقی به خدمت حضرت سید قطب الدین مودود چشتی قافله

سالار چشت نیز مستند و معلوم است. واز غوریها، اکثر شاهان این سلاله به خدمت مشایخ چشت می رسیده اند و شاهد این اخلاصمندی و ارادت ورزی شان خانقاه آیدهٔ ملکان غور است که در چشت شریف ساخته اند که یادگار عصر غوریان و یکی از بهترین شاهکار های آن زمان در صنعت گچ بری و کاشی و خط و معماری است که بقایای آن تاحال در چشت شریف هست و امیدوارم مسؤولین آبدات تاریخی به آن رسیدگی نمایند تا از انهدام کلی آن جلوگیری شده و آبده ای که یکهزار سال تاریخ دارد از صفحهٔ آبدات تاریخی کشور ما محو و نابود نگردد.

## ب- سادات چشت:

نسب سادات چشت یکی از ثابت ترین و تاریخی ترین و مؤثق ترین انساب سادات جهان است چه پدران سادات چشت در زمان فرمان روایی حجاج بن یوسف ثقفی در حدود سال ۹۰ از هجرت از مدینهٔ منوره به شام واز آن جا به بین النهرین و از آن جا به ری و خراسان و بالآخره چشت هرات آمده و رحل اقامت افگندند که سید محمود حسنی مشهور به سلطان فرسنافه یکی از چهره های بارز سادات حسنی این وتیره در قرن سوم است وی که پدر سید ابو احمد ابدال چشتی حسنی است (م ۳۵۵هـ) ابن سید ابراهیم حسنی بن سید یحی حسنی بن سید حسن حسنی بن حضرت عبدالمعالی مشهور به ابوالمعالی حسنی بن سید عبدالله حسنی بن حضرت سید محمد مشهور به امام حسن مثنی بن حضرت امام حسن مجتبی بن حضرت سیدة نساء الجنة بضعة الرسول فاطمه زهری رضی الله عنها بنت سید الثقلین امام المرسلین حضرت محمد مصطفی صلی الله علیه وسلم حضرت سید ابواحمد ابدال چشتی از

خود دو وارث بجا نهاد یکی پسر بنام حضرت خواجه محمد شاه زاهد چشتی و دومی دختر بنام حضرت بی بی خزامة الله حسنی که وی تابه سن چهل سالگی ازدواج نفرمود چه وی مشغول خدمت برادر بزرگوار و سیر و سلوک بوده و مصروف عبادت خالق یکتا بود تا « شبی خواجه محمد پدر بزرگوارش حضرت خواجه ابو احمد ابدال حسنی را در خواب دید که گفت: « در ولایت شافلان مردیست {سید زاده} سید محمد سمعان نام تحصیل کرده و روزگار به صلاح گذرانیده خواهر خود را باوی عقد کن، خواجه وی را طلب داشت و همشیره را باوی عقد کرد و هم وی در چشت متوطن شد و خواجه سید ناصرالدین یوسف چشتی حسنی حسینی از ایشان متولد شد.۱» و حضرت خواجه محمد زاهد چشتی نیز در سن ٦٠ سالگی ازدواج فرمود که از ایشان اولادی باقی نماند و میر سید اشرف جهانگیر سمنانی رح (م۸۰۸هـ) و جامی رح در تفحات و دارا شکوه در سفینه و مولانا سید عبدالحی ندوی در نزهة الخواطر و شیخ پنجابی در اقتباس الانوار و تاریخ مشایخ چشت در همه تواریخ تصوف و غیر تصوف نسب آبای مشایخ چشت هم به امام حسین رض می پیوند دوهم به امام حسن رض یعنی ناصرالدین یوسف چشتی از جانب مادر حسنی و از جانب پدر حسینی است. چه پدرش سید محمد سمعان حسینی بن سید ابراهیم حسینی بن سید محمد حسینی ابن سید حسین حسینی بن سید عبدالله الملقب به حضرت علی اکبر ابن امام علی النقی مشهور به امام هادی ابن امام محمد تقی مشهور

(۱) نضحات الانس جامی چاپ بمبنی سال ۱۲۸٤ هـ ق ص ۲۰۸

به امام جواد بن امام علی رضا بن امام موسی الکاظم بن امام جعفر صادق بن امام محمد باقر بن امام زین العابدین علی السجاد ابن امام حسین بن فاطمهٔ زهرا بنت سید المرسلین حضرت رسول الله صلی الله علیه وسلم.

و در سال ١٤٤ از هجرت ابوجعفر منصوردوانیقی خلیفهٔ مستبدعباسی دستور داد تا عبدالله بن حسن بن حسن ابن علی بن ابیطالب کرم الله وجهه رادرمدینه منوره زندان نموده مال ودارایی وی را مصادره نمایند وچنین شدودرسال بعدی یعنی ١٤٥هـ پسرش محمد بن عبدالله مشهور به نفس زکیه در مدینه مطهره قیام نمودواین جریرازامام مالک روایت می کند که وی فتوا به بیعت نمودن با محمد بن عبدالله رض راصادر فرمود.ازوی پرسیدند که ما بیعت کرده ایم: وی گفت:« ازشما بزور بیعت گرفته اند که فاقد ارزش است اودر روز دوشنبه ١٤ رمضان همین سال یعنی ١٤٥هـ به شهادت رسید وبرادرش ابراهیم ابن عبدالله هم که در بصره قیام نموده بودبتاریخ ٢٥ذی الحجه سال١٤٥هـ به شهادت رسیدودرسال ١٤٤ هـ اولادوخانوادهٔ حضرت امام حسن مجتبی را از زندان مدینه به عراق منتقل نمودند در حالیکه بند و زنجیر آهنین بردست و پا و گردنها شان افگنده بودند واز آن جمله،حضرت محمد بن ابراهیم ابن عبدالله بن حسن مثنی رامنصوردوانیقی زنده درلای دیوارنهاده ودیواررابرآن مظلوم برآورده وشهیدش کرد. تعدادی ازایشان در زندان به لقای خدا پیوستند ازآن جمله عبدالله بن حسن ابن حسن بن علی بن ابیطالب و برادرش ابراهیم ابن حسن رض و غیره. و این داستان اسفبار در همهٔ کتب تاریخ درج است.واین سلاله ازعراق به خراسان آمدندوازایشان است اجدادحسینی حضرت سیدقطب الدین مودود چشتی که به چشت هرات آمدند. پس به این اساس معلوم می گردد که وطن

اصلی سادات چشت،مدینهٔ مطهره بوده ودرزمان حجاج بن یوسف ثقفی دراواخرقرن اول ودرزمان منصوردوانیقی ازبنی العباس درآخر نیمهٔ اول قرن دوم هجری ازمدینه به ربذه وازآن جا به هاشمیه عراق وازآن جا به خراسان تبعید شده و قسماً به چشت شریف آمده اند.

## شجرهٔ پیران چشت:

حضرت قائد اکبر سید الاولیاء قطب الدین مودودچشتی حسنی حسینی هروی رح (م۵۲۷هـ) مرید پدرشان حضرت سید ناصرالدین یوسف چشتی حسنی حسینی (م۴۵۹هـ) وی مریدمامای خودحضرت خواجه ابومحمد محترم مشهوربه شاه زاهد چشتی حسنی (م۴۱۱هـ) وی مرید قافله سالاروسرسلسلهٔ پیران چشت حضرت سید ابواحمد ابدال چشتی حسنی (م۳۵۵هـ) وی مریدغوث گرامی پیر نامی حضرت شیخ ابواسحاق شامی (م۳۲۹هـ) وی مرید حضرت خواجه علو ممشاد دینوری رح (م۲۹۹هـ) وی مرید حضرت خواجه هبیره بصری (م۲۸۷هـ) وی مرید حضرت خواجه حذیفهٔ مرعشی رح (م۲۷۴هـ) وی مریدحضرت سلطان ابراهیم بن ادهم بلخی (م۲۶۱هـ) وی مرید حضرت خواجه ابوعلی فضیل بن عیاض رح (م۱۸۷هـ) وی مرید حضرت خواجه عبدالواحد بن زید بصری رح (م۱۷۷هـ) وی مرید سید التابعین حضرت امام حسن بصری (م۱۱۰هـ) وی مرید و نخستین فیض یافته و خلیفه حضرت اسد الله الغالب شمس المشارق و المغارب سیدنا علی بن ابیطالب کرم الله وجهه (ش۴۰هـ) و ایشان مرید حضرت ختمی مرتبت احمد مجتبی محمد مصطفی صلی الله علیه وسلم (م۱۱هـ).

(۱) البدایه و النهایه از ابن کثیر دمشقی ص ۸۴- ۸۸ و بعد ج ۱۰ تاریخ ابن خلدون ص ۱۹۲- ۱۹۵ ج ۳

## موقعیت چشت شریف:

چنان که قبلاً گفته آمده ایم دره پرنور چشت شریف از مرکز شهر هرات در حدود ۱۷۰ کیلومتر فاصله داشته و جانب شرق هرات در ساحل شمالی هریرود واقع است. از نظر تشکیلات دولتی چشت شریف ولسوالی بوده و مکتب ابتدایی داشته و در امور خدمات صحی هنوز به آن سامان توجه نشده است و بند سلمی نیز در حصه جنوب شرق آن به فاصلهٔ قریبی واقع است که امیدوارم حکومت نوپای اسلامی به چشت شریف توجه و شفاخانه و واحد های صحی و پخش دارو و مدرسه و غیره تأسیس نماید. از هرات که بگذریم این قرا و نواحی در امتداد راه واقع است. پهلوان پیری، جنده خوان، توران و تونیان، زمان آباد، ماروار {مار آباد} بوریا باف رباط آخند، گرشک، شاینان، چناران، اوبه که دراین جا راه چشت شریف تقریباً نیمه شده و مرکز حکومت اوبه یا ولسوالی اوبه در اول بازار واقع و دراین قریه مزارات شیخ محمد کامل و مزار میرحسن جان و در قطهیران مزار حضرت شمس الدین مطهر پسر حضرت شیخ احمد جام نامقی قدس سره العزیز و در پهلوی آن چهار قبر دیگر نیز هست که شاید اولادش باشند به این سبب آن ده را

پنج میران هم می گویند و مزار حضرت ضیا الدین یوسف پسر ارشد حضرت عارف نامی مولانا جامی رح که شرح مُلا یا فواید ضیائیه {شرح جامی رح } را حضرت جامی بنام وی تألیف فرمود در قریه آرب است که حالا آن ده را آرف هفت گله می گویند وی در دوره فتور هرات به آرب که طبعاً خویشاوندان او نیز بودند پناهنده شد و در همان جا دیده از جهان فروبست واین (۱)دانشمندان از نگاه تاریخ منسوب به اوبه می باشند.

---

(۱) و آخندزاده صاحبت ملا محمد حسن جان پدر آخندزاده صاحب ملا بهاء الدین جان نیز از علماء و اولیای بزرگوار اوبه در معاصرین است وی مرید آخند ملا کامران موسی ریی در نقشبندیه است و ایشان مردمی پرفیض و عالیقدر اند که در حمایت از شریعت نبی می کوشند و جناب پیر اوبه آخندزاده صاحب حاجی محی الدین جان در جهاد و هجرت نیز سهم بسزایی داشت و ما باخاندان محترم شان رابطهٔ قدیمی داریم (مؤلف)

فقیه عبدالعزیز اوبهی که درسال ٤٢٨هـ در گذشته است، ابو منصور اوبهی که در سال ٤٠٣ هـ در گذشته و ابو عطاء اسماعیل بن محمد بن احمد هروی اوبهی(١) وغیره، و چشمۀ آب گرم معدنی مشهوری دارد که سلطان حسین میرزا بایقرا پادشاه علم دوست و عرفان پرور تیموری برسرآن گنبدی ساخته بود و اکنون از آن اثری باقی نیست و همچنان از ترمیم و احیای دوباره سپه سالار فرامرزخان اثری باقی نیست. وبربالاسر این چشمه مزار حضرت خواجه محمد قلاؤز واقع است و در کتب قدیمه و بعضی منابع باستانی اوبه و ماروواریا مار آباد و شافلان را هراة الرود نامیده اند مثل مرو الرود، واین که ما در اوستا کلمه هریوا را می خوانیم نام همین هراة الرود است که همانا شافلان و مارآباد {ماروا} و اوبه باشد واین که بعضی دانشمندان هریوا را به هریرود ترجمه نموده اند درست نیست و هریوا همان هراة الرود می باشد.

(١) معجم ص ٢٧٦ ج ١

که از کوهساران و سواحل چشت شریف تا شهر باستانی هرات به آن نام مسما بوده و یاد می شده است یاقوت حموی رح مؤرخ شهیر اسلام از اوبه چنین تعریف کرده است و از هراة الرود بحثی ندارد: « اوبه بالفتح ثم السکون قریة من اعمال مدینة هرات قریبة منها» مزار آخندزاده صاحب ملا محمد حسن جان اوبهی که یکی از علما و عرفان مشهور زمان بوده نیز در بند بنفش اوبه سر راه چشت شریف واقع است، وی از مریدان ملا کامران موسی زیی بوده و در سلسله نقشبندیه مردی بزرگوار گذشته است واز لحاظ نژادی توخی است که از وی پسرش آخند زاده صاحب ملا بهاء الدین جان و دیگر خلفایش به کمال رسیده و چراغ شریعت و طریقت را روشن نگه داشته اند و حضرتش با چشت شریف و مشایخ چشت نیز رابطه ای خاص و ارادت بخصوصی داشته وبه اولادش نیز دراین باره توصیه فرموده بوده و آخند زاده صاحب فعلی بنام ملا محی الدین جان اوبهی است که عالم و متقی و صاحب شریعت و طریقت و جانشین پدر خود است. پدر این فقیر با ایشان رابطه و محبت زیاد دارند و در هرسفری که از هرات به چشت شریف مشرف شده ایم پدر بزرگوارم ازایشان دیدار و ایشان نیز محبتی فوق العاده نشان می دادند. خدایشان سلامت دارد. ایشان در جریان انقلاب سهم بسزایی در جهاد داشته اند و فعلاً هم که برگشته واز هجرت از ایران آمده اند ان شاءء الله خانقاه و مدرسه را احیاء خواهند کرد. ازاوبه ونودسراپرده واروپج که بگذریم سبرز می آید ده سبرز در حاشیهٔ جنوبی دریای هریرود واقع و مزار حضرت سید نظام الدین محمد آفرین که از نوه های حضرت سلطان الاولیاء سید قطب الدین مودود چشتی اند در آن جا در زیر گنبدی قدیمی قرار دارد از عهد تیموریان مرد بر تلاش و اخلاص مرحوم

فکری سلجوقی نوشته است که من از مردان زیادی در اوبه و اطراف شنیده ام که در زیر آن گنبد سردابه ای است که چندین تن در آن بخواب ناز فرو رفته اند گویی هنوز به همان حالت نخستین اند ۱. و از سیرزکه بگذریم از جانب شمال جاده ای که راه چشت است راهی به درهٔ سونی گشوده شده واز آن جا باز درسمت شمال جاده محل تگاب غزه که دارای چشمهٔ آب سرد می باشد واز تگاب غزه که بگذریم در جانب جنوب جاده و در ساحل شمالی هریرود قریهٔ کبوتر خوان می آید واز آن جا که بگذریم به درهٔ پرنور چشت شریف رسیده ایم.

## هـ آثار تاریخی چشت شریف:

۱- مزارات مشایخ چشت که عبارتند از مزار مطهر سر سلسلهٔ چشت حضرت شیخ ابواحمد رح ابدال چشتی، مزار حضرت خواجه ابومحمد شاه زاهد چشتی، مزار حضرت سیدناصرالدین یوسف چشتی، مزار حضرت قاید اکبرغوث چشتیان امام الطریق حضرت سید قطب الدین مودود چشتی هروی، مزار مطهر حضرت شیخ احمد مشتاق چشتی، مزار مطهر حضرت سید رکن الدین حسین چشتی، مزار مطهر حضرت سید قطب الدین مشهوربه شاه قطب شیرسوارچشتی ومزارحضرت سیدیحی چشتی مودودی مزار حضرت سید غیاث الدین چشتی، مزار حضرت سید ابو احمد محمد چشتی و مزارات حضرت سید ابوالفیض مطهروسید علی اکبر و سید کمال الدین مسعود چشتی که پدر خواجه صالحیان و خواجه بادشاهیان است، و مزار حضرت سید ابو علی جعفر چشتی و مزار گهربار حضرت خواجه حاجی مکی که از متقدمان بوده و حضرت غوث گرامی شیخ

ابواسحاق شاحی به زیارت ایشان می آمده اند و مزارات ده ها پادشاه و ولی و پیر و غوث که ۷۲ قطب نیز مشهور است.و حجرهٔ اعتکاف حضرت خواجه ناصرالدین یوسف چشتی که جامی نیز در «نفحات» به تفصیل از آن سخن گفته است (۲).که دروازهٔ آن ازطرف قبله گشوده شده زیرزمینی ای می باشد که چند پله زینه دارد این همان محلی است که حضرت پیرهرات خواجه ابواسماعیل عبدالله انصاری نیز در همین جا به شرف زیارت حضرت خواجه ناصرالدین یوسف چشتی مشرف شده فرمود: «اسلام علیک ای چراغ چشتیان» ایشان فرمودند: «علیک السلام ای پور انصاریان خوش آمده ای بنشین» {چون در این سفر حضرت شیخ احمد چشتی و شیخ اسماعیل چشتی که از عرفای بنام قرن پنجم اند نیز در معیت خواجه به چشت آمده و ایشان خواجهٔ انصار را به چشت رهنمایی کرده بودند خواجهٔ انصار ایشان را نهایت ادب و احترام می کردخواجهٔ انصاری چندین شبانه روز در چشت اقامت نمود واز حضرت ناصرالدین یوسف چشتی خرقه پوشید این چله خانه در شمال غرب مزار حضرت خواجه حاجی مکی واقع است واز همین پشته که به جانب شمال برویم خلوت گه حضرت سید قطب الدین مودود چشتی است (بنام صومعه) که از سنگهای دریایی معمولی ولول ساخته شده واز همان قرن پنجم تاحال بدون این که کمترین تغیری بدان راه یافته باشد یا سنگهایش از هم خزیده باشد یا سست شده باشد با وجودیکه درلای درزهای آن نیز هیچ ماده ای تعبیه نشده است، نهایت پرتأثیر است که یک درخت خنجک نیز بر در این چله خانه قد برکشیده و کهن به نظر می رسد. و مسجدی که به کرامات حضرت سلطان ابراهیم قتال مرید و تربیه شدهٔ حضرت سلطان مودو چشتی یکی

از چوبهای سقف کشیده شده یک متر دراز گردیده تا حال آن مسجد مشهور و در کنار جاده است دیگر مسجد حضرت خواجه محمد زاهد چشتی دربین دره واقع است که باخشت پخته پوشیده شده و در و پیکر ندارد، و در حوالی آن یک درخت چنار خیلی کهنسال(۳) که غالباً از همان آوان زنده گی حضرت خواجهٔ زاهد خواهد بود، چون عاشقان واله به حیرت ایستاده است. و دیگر خانقاههای چشت شریف که از آبدات تاریخی بی نظیر کشور ما و جهان اسلام به شمار رفته و تاریخ تقریباً یکهزار سال دارد زیرا آبدهٔ یادگاری عصر شاهان غزنوی و ملکان غوری است. که امیدوارم مقامات مربوطه و ریاست محترم آبدات تاریخی در بازسازی و تعمیر آن اقدام فوری به عمل آرد، چه سقف یکی از این آبدات تاریخی و کهن تا قبل از انقلاب اسلامی افغانستان درست و سالم بود که در جریان انقلاب فروافتاد.

این دوبنا نیز در حال ازهم فرو ریختن است. دراین دو خانقاه خطوط زیبای کوفی دورهٔ غزنوی و غوری حک شده و گچ بری ای دارد که بی مانند است دیگر غاز اژدر است که یکی از کرامتهای حضرت سید قطب الدین مودود چشتی تا حال اثرش را حفظ و در آن بیادگار گذاشته. گویند زمانی که سلطان ابراهیم قتال را حضرت سلطان چشت، در اثر کرامت نمایی وی از چشت برون کردند وی اصرار به ماندن می کرد بالآخره خارها را امر نمودند که ابراهیم را بگیرید خارها {به اصطلاح محلی خارجینگک} بر سرو روی وی پریده و او را اذیت نمودند گفت: ای سلطان ولایت قتلم نمودی، ایشان گفتند: تو خود قتال خود هستی از آن زمان به بعد یکی از القاب وی و خانواده اش بعد ها قتال و منسوب به ایشان قتالی شد. چون وی از خارها اذیت شد به کوه آن طرف دریا که آن هم در نزدیک شان واقع است

اشاره کرد که مار بیا وبه جانب حضرت سلطان حمله کن در این اثناء مردم می بینند که افعی ای بزرگ از کوه سرازیر شده و سوی حضرت سلطان و یارانش می آید. حضرت سلطان که چنین دیدند رو به جانب کوه نموده فرمودند: «حجر: خذالحية» {ای سنگ اژدر را فروگیر} که سنگ لاخی بزرگ و مهیب افعی مذکور را فرو گرفت و از شکاف همان سنگ خون و ریم براه افتاد و مردم در سالهای متمادی از آن غار با گذاشتن قطعه پنبه ای در آن و آلوده شدنش به خون یا مانند آن، و مالیدن آن برزخمها و دانه های گوناگون و صحت یابی بیمار فیض می بردند. و تاحال ادامه دارد. مردم محلی در این رابطه تک بیتی هم دارند که:

سر اژدر میان سنگ خارا کرامتهای مودود آشکارا

دیگر سنگ مصلای حضرت سلطان مودود چشتی است که در زمانی که تجلی ذاتی برآن حضرت جاری بوده یا در مقام لی مع الله بودند، هفت اعضای مسجدۀ شان بر سنگ خارای مذکور فرو رفته مثلی که چیزی در خمیر فرو رود و آن سنگ که از میان به دونیم شده در جانب شمال حرم مطهر حضرت سلطان در داخل تاقی در مسجد زیارت گذاشته شده است.

دیگر خرقۀ حضرت سلطان مودود چشتی است که از آن زمان تاحال در چشت موجود است چنان تأثیر ژرفی دارد که هیچ کس طاقت دیدن و چشم خیره کردن بطرف آنرا ندارد. حتمی انسان را حالتی از رعب و دهشت ورقت فرومی گیرداین خرقه رازمانی که وبایاطاعون عمومی یاقحط سال شودیکیاز اولادحضرت سلطان با ضوابط مخصوصش بیرون می کند که به برکت آن از بلیه نجات می یابند. و دیگر سنگ مصلای حضرت ناصرالدین یوسف چشتی است که آن

حضرت برآن نماز می خوانده و بعد مردم برآن حضرت خضر را نیز دیده اند. و دیگر غار چهل تن است که در حصه ای که دره چشت شریف به طرف شمال منتهی می شود در آن حصه واقع شده برفراز کوهی به همین نام کوه چهل تن، آن غار نیزیکی از آثار تاریخی مربوط به مشایخ چشت است که جامی در نفحات و غلام سرور در خزینة الاصفیاء و غیره ازاین غاربه صراحت یاد کرده اند. زمانی که حضرت سید ابواحمد ابدال چشتی هنوز وارد مسلک صوفیه و عرفان نشده بود روزی در اثنای شکار یابه گفتهٔ بعضی در اثنای تعقیب نخجیری که تیری (زخمی) شده بود و بدین غار پناه آورده بود و چون شیخ احمد ابدال وارد غار شد، می بیند که چهل تن از اولیاءالله در آن غار و حوالی آن تشریف دارند وی از آن جمله فقط حضرت قطب گرامی خواجه ابواسحاق شامی را شناخت، شیخ ابواسحاق وی را از آن جابا خود به شام برد و مدت ۱۳ سال و ٥ ماه {یا به قولی ۷سال یا ٦ سال و یا ٥ سال و ۱۳ روز} در کنف وظل تربیت خویش گرفته سپس خلافت بخشیده وبه چشت فرستاد. به این اساس این غار یکی از جاهای خیلی زیبا و تاریخی چشت شریف است. بنده بعد از هجرت که پانزدهمین سال دوری از وطن را پشت سرگذاشته و بعد از پیروزی انقلاب وارد هرات شده بودم با والد گرامیم حضرت حاجی آقا مودودی مدظله العالی و برادران و پسرخاله و پسر ماما و پسرکاکا به چشت رفتیم و یک هفته اقوام ما در آن جا دعوت و جان نثاری داشتند و همیشه چنین اند دراین اثنا روزی به عزم رفتن غار چهل تن از منزل خطیب صاحب محترم سید محمد عمر آقا قوم عزیز و قریب ما عازم شدیم صبح وقت کــه

حرکت کردیم نماز ظهر آن جا رسیدیم که کوهی سربفلک کشیده و نهایت صعب العبوربود اقوام ما بخصوص سید محمد عمر آقا و برادرزاده اش و غیره اقوام نوجوان پروانه سان جان فدایی کرده و ما را به آن جا همراهی نمودند که در مسجد آن جا صحبت پرکیف و اثری صورت گرفت

باده و مطرب و ساغرهمه در سوز و گذاز

پیرمیخانه و ساقی همه در جوش و خروش

که فراموش ناشدنی است، من برای اکثر این مواضع تاریخی و باستانی تابلو های برونز ضد زنگ آورده و در لاهور آن را خطاطی و حکاکی کرده و در مواضع مذکور به کمک اقوام عزیز نصب نمودم تا شناسنامه ای باشد برای این جا ها، درخت قدمی می فندقی هم دربین دره پرنور چشت شریف هست که می گویند عصای خشکی بوده که حضرت سلطان صاحب در حالتی که به وجد آمده بودند آن را به زمین فرو بردند که همان لحظه برگ برآورده و سبز شده است و حالا هرسال چندین مرتبه بار آورده و گل می دهد که کرامتی زنده است آن درخت نیز در نزدیکیهای مسجد و چنار خواجه محمد شاه زاهد در باغچه ای واقع است.

---

(۱) رسالهٔ مزارات هرات خواشی اخیر مسمی به تعلیقات ص ۱۵۸ اثر شادروان فکری سلجوقی طاب الله ثراه و جعل الجنة مثواه

(۲)نفحات الأنس ص ۲۰۸

(۳) بنده از دارایی شخصی خود کاشانه ای در چشت شریف در نزدیک همین درخت چنار ساخته ام که ان شاء الله امسال ۱۳۸۹ کار آن پایان خواهد یافت (مؤلف)

## سرسلسلهٔ چشتیان:

واضح باد که مؤرخان و سیرت نگاران از جمله عارف نامی مولانا جامی و نویسندهٔ خزینة الاصفیاء و سیرالاقطاب می نویسند که چون حضرت قطب گرامی خواجه ابواسحاق شامی در بغداد به قدمبوسی مرشدش حضرت شیخ علو ممبشاد دینوری مشرف شد گفت: « تورا چه نامند؟ وی گفت: «مرا ابواسحاق شامی» خواجه فرمود: «بعد ازاین تو را شیخ ابواسحاق چشتی گویند واز تو سلسله ای بزرگ ظهور خواهد کرد بنام چشتیان».

و همین شیخ ابواسحاق شامی که به چشت شریف آمد. حضرت شیخ احمد ابدال چشتی را باخود از همین غار چهل تن به شام {ناحیه العکا} برده و ۱۳ سال و پنج ماه تربیت فرمود و چون همه مراتب سیر و سلوک را به پایان برد وی را به چشت شریف دستور مراجعت داد وی که به چشت شد در آن جا سلسلهٔ عالیه چشتیه را نخستین قافله سالار گشت و نسبش چنانکه گذشت به چند واسطه به حضرت امام حسن مجتبی می رسد، تولدش در رمضان سال ۲٦۰هـ اتفاق افتاده، گویند چون به سن هفت سالگی رسید در مجلس سماع حضرت قطب گرامی شیخ ابواسخاق شامی حاضر میشد و چون به شانزده سالگی رسید از علوم ظاهری فراغت یافت و مرید شیخ ابواسحاق شامی شد، وبه ارشاد مرشدش خلوت گزید{این خلوت خانه نیز قریب آرامگاهش موجود است} و مدت هشت سال دیگر در مجاهده و ریاضت به سربرد پس از آن خرقهٔ خلافت یافته و به ارشاد طالبان حق مأمور شد.در رسالهٔ پیران چشت، سفینة الاولیاء، خزینة الاصفیا و سیرالاقطاب کرامتهایی نیز از وی

نقل شده رحلت وی درسال ۳۵۵هـ واقع گردیده و مزار مطهرش در چشت شریف است (۱).

پس به اتفاق همه تاریخ نگاران و سیرت نویسان و محققان سلسلهٔ چشتیه که از سه سلسلهٔ دیگر { قادریه، سهروردیه، نقشبندیه} پیش کسوت تر و قدیمی تر است در حوالی سال ۲۹۵ از هجرت پابه عرصهٔ وجود نهاده چه وقات حضرت شیخ ابواسحاق شامی که سر سلسلهٔ چشتیان است در سال ۳۲۹هـ واقع شده به فرض این که ۳۵ سال قبل از وفاتش این سلسله را بنیان نهاده باشد همان سال بدست می آید. طریق، چشتیه منسوب به همین چشت هرات است و در جهان چشت دیگرودومی نیست به خلاف آنچه در کتاب مناقب المحبوبین در ص ۲۱ می گوید: «چشت شریف در درهٔ کوه در هرات واقع بوده که حالا آن را شاقلان می گویند». به نقل از شفاء العلیل. نه هرگز: چشت شریف از همان اول چشت بوده و حالا هم چشت نام دارد، و شاقلان همان اول هم شاقلان بوده و حالاهم شاقلان است که مرکز ولسوالی پشتون زرغون می باشد که تقریباًدر۳۶کیلومتری هرات واقع است.اما چشت شریف بیش از ۱۶۰ کیلومترازهرات دوراست وبخلاف آنچه در«اقتباس الانوار» در ص ۲۳۵ می نویسد که: «دو چشت است یکی چشت در بین اوچ و ملتان و یک چشت در«خراسان» که باید متذکر شوم که قطعاً دوچشت وجود نداشته و ندارد یک چشت بوده وحالا هم همان چشت است. لیکن بین اوچ وملتان{پاکستان} شهرکی است بنام چشتیان که چون حضرت تاج الدین سرور چشتی شهید از احفاد حضرت بابا فریدالدین مسعود گنج شکر در آن جا خانقاه داشت در قریهٔ تاجسرور بخاک سپرده شد حالا همان محل را چشتیان می گویند که ضلع بها و لنگر پنجاب پاکستان

بوده و در ناحیهٔ مرز هند واقع است.نوشتن این گونه تاریخهاناشی از نا آگهی نویسندهٔ آن بوده و چون نویسندگان موصوف هرچه به هرجا دیده و از هرکه شنیده بدون نقد و بررسی و تدقیق در کتب شان درج کرده اند لذا چنین شده که گاهی چشت را دو چشت می نویسند و گاهی سلطان مودود بن مسعود را که شهزادهٔ غزنوی است با امام چشتیان حضرت سید قطب الدین مودود چشتی یکی دانسته و بی تأمل و بلا درنگ در کتاب شان نقل و تحریر می نمایند (۲).

(۱) خزینتالاصفیاء ص ۲٤۱-۲٤۳، سفینه ص ۸۱-۹۰ نفحات ص ۳۲۳-۳۲٤.

(۲) « انوار الفرید» نوشتهٔ مسلم نظامی که چنین نوشته است

# قسمت سوم

## شجرهٔ پیران حضرت خواجه ابواحمد ابدال چشتی حسنی تا به حضرت ختمی مرتبت صلی الله علیه وسلم

### خواجهٔ نامی پیر گرامی حضرت شیخ ابواسحاق شامی رح

پیر نامی خواجه گرامی ابواسحاق شامی از پیران عظام و مشایخ ذوی الاکرام چشت اهل بهشت است شرف الدین لقب داشت و خرقهٔ خلافت از خواجه علو ممشاد دینوری پوشید، جامع بود میان علوم ظاهری و باطنی وزهد و ریاضت خواجه ابواسحاق چون خواست مرید یکی از اولیاء شود چهل روز استخاره کرد و سرانجام هاتف غیبی به گوشش آواز داد که برو دست ارادت به دامان ممشاد دینوری زن، چنین کرد و بعد از هفت سال خرقهٔ خلافت یافت و مبدأ فرقه مشایخ چشت نیک سرشت گردید. وی در العکای شام سکونت داشت هنگامی که در بغداد به خدمت پیر خود حاضر شد خواجه گفت: از کجایی وچه نام داری؟ فرمود که نامم ابواسحاق شامی است. فرمود که شما خواجهٔ اهل چشت اید. وی بعد از این که خلافت یافت به اجازهٔ پیرخود به چشت رفته وبه خواجهٔ چشت مشهور شد. خواجه اهل سماع نیز بود، وهرکه یکبار در مجلس سماع وی حاضر شدی گرد معصیت نگشتی واز تأثیر وجد وی تمام اهل مجلس در تواجد آمدندی وهربیمارکه در

مجلس وی حاضر شدی شفا یافتی و تارک الدنیا گشتی. سرانجام خواجه ابواسحاق شامی درسال ۳۲۹هـ درشهر عکا که آن روز ها جزء بلاد شام بوده است وفات یافت و مزارش نیز در آن جاست واز هنگام رحلت وی تا زمان مؤلف خزینة الاصفیاء چنانکه گفته اند برسر مزارش از شام تا صبح چراغ روشن بوده است و مؤلف خزینة تاریخ وفاتش را رباعی دارد

چون ابواسحاق شامی پیر چشت    شد ازاین دنیا به جنت شادکام
وصل پاکش هست قطب الواصلین    هم ابواسحاق محبوب انام(۱)

نقل شده است که وقتی امساک باران از حد شد سلطان وقت و بزرگان عهد به خدمت خواجه حاضر شده التجای دعا به جناب کبریا کردند خواجه مجلس سماع گرم نمود چون در وجد آمد ابر محیط آسمان شد و چندان باران رحمت بارید که خلق التجای انسداد باران به حضرت خواجه آوردند، فرمود اگر خواهش نیست بس است فی الحال باران مسدود شد (۲) نخستین کسی که از این سلسله به چشتی معروف شد ابواسحاق شامی (م۳۲۹هـ) بود. که متأسفانه اکثر تذکره های موجود بیش از چند سطری دربارهٔ او ننوشته اند مؤلف تاریخ مشایخ چشت می نویسد که چون ابواسحاق شامی به خدمت پیرخود علو ممشاد دینوری رسید

پرسید که نام تو چیست؟ گفت که، ابواسحاق شامی، {از روی کشف و شهود باطنی و الهام غیبی} گفت که: « از امروز تو را ابو اسحاق چشتی خوانند که

(۱) خزینة الاصفیاء با اندکی تلخیص ص ۲٤۰
(۲) // // // ۲۲٦

خلایق چشت و دیار آن از تو هدایت یابند و هرکه <به> سلسلهٔ ارادت تو در آید آنها را نیز تا قیام قیامت چشتی خوانند (۱) عارف نامی مولانا جامی هم دربارهٔ وی آورده است که: «واین شیخ ابواسحاق شامی به چشت رسیده و خواجه ابواحمد ابدال که مقدم مشایخ چشت است صحبت وی را دریافته است واز وی تربیت یافته است (۲) بنده نیز همین نظر رادر بارهٔ شیخ ابواسحاق شامی تأیید می کنم که وی عرب بوده واز شام گه گاهی به دیدار سادات چشت به چشت شریف می آمده و خواهر سلطان فرسنافه را به اساس مکاشفه و الهام باطنی گفته که در خانهٔ برادرت طفلی دیده به جهان گشاید که سرحلقهٔ پیران چشت گردد و..... که قبلاً ذکر نمودیم وبازپس به وطن خویش مراجعت می کرده است ومزار مبارکش نیزدر شهرعکاست که قبلابه کشورشام متعلق بوده وحالادردست غاصبان خونخوار صهیونیست واشغالگران بنی اسرائیل است این که مؤلف خزینه می نویسدکه وی درجواب پیر خود که پرسیده بود چه نام داری؟ نگفت ابواسحاق چشتی ام بلکه گفت ابواسحاق شامی ام مرشد بزرگوارش شیخ علوممشاددینوری وی راابواسحاق چشتی خواند و جامی نیز این موضوع را که وی از شام بوده اشارهٔ تأیید می کند.

« به قصبهٔ چشت رسیده و...»وعرفای اسلام چنین پیشگوئیهایی زیاد نموده اند مثلاً خبردادن حضرت سلطان العارفین با یزید بسطامی در حدود یک قرن قبل از زادن ابوالحسن خرقانی که در اکثر تذکره هاوتاریخ تصوف ذکر شده و حضرت مولانا بلخی در مثنوی شریف نیز آورده اند:

---

(۱) تاریخ مشایخ چشت به نقل از سطایف اشرفی ص ۱۳۷

(۲) نفحات الانس ص ۳۲۳

**حضرت خواجه علوممشاد دینوری:**لقب وی کریم الدین است، در ریاضت و مجاهده مقامی عالی و شأنی بلند داشت وحافظ کلام ربانی بود خرقهٔ فقر و ارادت و خلافت از دست حضرت خواجه هبیرهٔ بصری پوشید و در مشایخ عراق صاحب ولایت وکشف وکرامت وازاقران جنید ورویم وثوری بوده وبه صحبت خلفای شیخ معروف کرخی نیز شرفیاب شده واز ایشان نیز خرقهٔ خلافت یافت (۱). نقل شده است که در اوایل حال خواجه علوممشاد دینوری به مال دنیا به غایت متمایل بود و چونْ جاذب حقیقی دلش را به طرف خود جذب نمود همهٔ مال واموال خود را در راه خدا به فقرا تقسیم کرد و روبه سوی کعبه آورده گفت: الهی عیال واطفال خود رابه توسپردم حوالهٔ رزق ایشان برتست وازدینورسفرکرد(۲).و خواجه ابواسماعیل عبدالله انصاری گفته: « علو ممشاد دینوری سید و شیخ اهل عراق از مهینان مشایخ است وباجوانمردان باصدق، حال و فتوت ظاهر صحبت داشته بود با یحی جلا و یامه از او از مشایخ از اقران جنید و رویم و نوری وجز از ایشان یگانه در علم و شیخ جبال، با کرامت ظاهر و احوال نیکو. وی گفته: « الله تعالی عارف را آیینه ای داده است درسرهرگه که در آن نگرد الله بیند، وهم ممشاد گفته است که چهل سال است که بهشت بخدا فیرها{ باهرچه درآن است } برمن عرضه می کنند دنبال چشم (۳)عاریت فازان نداده ام. وهم ممشاد گوید: « هرگز به سرهیچ پیر نشده ام و سؤال نبرده ام با دل صافی به او شدمی تا او خود چه گفتی.

---

(۱) خزینة الاصفیاء ص ۲۲٤

(۲)خزینة الاصفیاء ص ۲۲٤

(۳)« یعنی از گوشه چشم خود هم التفاتی بدان ننموده ام (مؤلف)

وهم ممشاد گفته است:«همهٔ معرفت،صدق اعتقاد است به الله» شیخ بوبکر رازی گوید:که فارس دینوری گوید که«ممشاد از درسرای خود بیرون شد سگ بانگ کرد، ممشاد گفت لااله الاالله سگ برجای بمرد، وهم ممشاد دینوری گوید: «ارواح الانبیاء فی حال الکشف و المشاهدة و ارواح اصدیقین فی القربة والاطلاع» شیخ ابوعبدالله طاقی گفت: « از محمد بن خفیف شنیدم که می گفت: ممشاد دینوری را بخواب دیدم که گویا برپا ایستاده است و دستهایش را سوی آسمان نموده و می گوید: یارب القلوب یا رب القلوب و آسمان همچنان برسروی نزدیک می شود تا بالآخره آسمان بروی فرو افتاد و پاره شد و ممشاد را برگرفت. وهم علوممشاد دینوری گوید: «شصت سال است تا در می کوبم تا پاسخ آید که کیست وز در؟ و همچنین ممشاد گفته است که: « علم آموزید که اهل الکلام لا یغمسوکم فی ضلالهم. یا وجد وحال و وقت یاسفر و زیارت رجال به قطع بوادی یا تعلم علم محض و شرع صاف. وهم علوممشاد دینوری گفته: « که هرکه بردوستی از آن او انکار کند، کمینه از آن آن است.که هرگز او را آن ندهند که او داشت» بوعامر شاگرد ممشاد دینوری گوید: « روزی پیش ممشاد نشسته بودیم جوانمردی از در خانه در آمد به میزبانی اجابت خواست {یعنی خواست تا وی میزبان صوفیان باشد} شیخ گفت: توانی این صوفیان را به خانه بری و بازار درمیان نه؟ شیخ بهانه می جست اجابت نداد، چون بیرون شد اصحابنا گفتند: « شیخ این چنین نکردی این چه بود؟» شیخ گفت:«اوازاین جوانمردان بوده دنیا به دست وی آمد آن از دست وی بشد، اکنون می آید و چیزی نفقات می کند می باید او را که سرمایهٔ خویش باز یابد تا مهر آن از دل بیرون نکند آن باز نیابد(۱)حضرت شیخ فریدالدین عطار نیشاپوری

می گوید: « آن ستودهٔ رجال آن ربوده جلال، آن صاحب دولت زمانه آن عالی همت یگانه، آن مجرد از کینه وری شیخ وقت ممشاد دینوری، پیرعهد بود، ویگانه روزگار وستوده به همه کمالی و برگزیده به همه خصالی، و در ریاضت و خدمت و مشاهدت و حرمت آیتی بود و پیوسته در خانقاه بسته داشتی چون مسافر به در خانقاه رسیدی او در پس در آمدی و گفتی: «مسافری یا مقیم؟» اگر مقیمی درآی و اگر مسافری این خانقاه جای تو نیست که روزی چند بباشی و ما با تو خوی کنیم آنگاه بروی و ما را در فراق تو طاقت نبود (۲) وقتی مردی به نزدیک او آمد و گفت: « دعایی درکار من کن» گفت: « برو به کوی خدا شو تا به دعای ممشادت حاجت نبود»

(۱) ظبقات الصوفیه انصاری ص ۲۵٤- ۲۵۷

(۲) تذکرة الاولیاء عطار نیشاپوری تحقیق دکتر استعلامی ص ٦١٠

مرد گفت: « یا شیخ کوی خدٗا کجاست؟» گفت:«آن جا که تو نباشی»مرد برفت واز میان خلق عزلت گرفت و دولت او را دریافت و همنشین سعادت گشت وبا حق آرام گرفت تا چنان شد که وقتی سیلی عظیم آمد به دینور رسید خلق همه روبه صومعهٔ ممشاد نهادند در آن میان آن جوانمرد را دیدند می آمد و سجاده بر روی آب افکنده و آب او را می آورد، چون ممشاد او را بدید گفت: « این چه حالت است؟» جوانمرد گفت: « مرا این دادی و می پرسی؟» اینک حق تعالی مرا از دعای ممشاد وغیر او مستغنی گردانید و بدین جا رسانید که می بینی» نقل شده است که گفت: « چون دانستم که کارهای درویشان همه حقیقت باشد دیگر با هیچ درویشی مزاح نکردم که وقتی درویشی نزدیک ما آمد و گفت: ایهاالشیخ: می خواهم که مرا عصیده ای کنی ناگه برزبانم میرفت که ارادت وعصید؟ روی به بادیه نهاد و همین می گفت تا در آن بمرد (۱) و او را کلماتی عالی است و سخن اوست که گفت: «اصنام مختلف اند بعضی را از خلق بت نفس اوست و بعضی را فرزند اووبعضی را مال اوبعضی را زن اووبعضی را حرمت او وبعضی را نماز و روزه و زکات او وحال اووبت بسیار است هریکی ازخلق بستهٔ بتی اندازاین بتان وفراز این بتان هیچ کس را نیست مگر آنکه نبیند نفس خویش را حال و محل وهیچ اعتمادش نبود برافعال خویش شکر نگوید بل که چنان باید که هرچه از او ظاهر شود از خیر وشربه آن از نفس خویش راضی نبود ملامت کنندهٔ خویش بود (۲)

(۱) تذکرة الاولیاء ص ٦١١

(۲) // // // //

و گفت: « ادب بجا آوردن مرید حرمت پیران بود و نگاهداشتن خدمت برادران واز سببها بیرون آمدن وآداب شرع برخویشتن نگاهداشتن» وگفت:«هرگزدر نزدیکی پیری نشدم الا از حال خویش خالی شده و منتظر برکات او می بودم تاچه درآید؟ » و گفت: « هرکه پیش پیری رود برای خطر خویش، منقطع ماند از کرامات بانشست با او» وگفت« درصلاح و در صحبت اهل صلاح، صلاح دل پدید آید، و در صحبت اهل فساد، فساد دل ظاهر شود (۱) و گفت: «فراغت دل در خالی بودن است از آنچه اهل دنیا دست در او زده اند از فضول دنیا» وگفت: « جملهٔ معرفت صدق افتقار است به خدای تعالی» و گفت:« معرفت به سه وجه حاصل شود، یکی در تفکر درامور که چگونه آن را تدبیر کرده است، ودیگر درمقادیر که چگونه آن را تقدیر کرده است؟» و در خلق که چگونه آن را آفریده است؟ و گفت: «حکماء که حکمت یافتند به خاموشی یافتند و تفکر» وگفت:« تصوف صفاء اسرار است، وعمل کردن به آنچه رضای جبار است و صحبت داشتن با خلق بی اختیار» و گفت: « توکل وداع کردن طمع است از هرچه طبع و دل و نفس به آن میل کند» از او پرسیدند که درویش گرسنه شود چه کند؟ گفت:« نماز کند» گفتند اگر قوت ندارد؟ گفت: «بخسبد» گفتند اگر نتواند خفت ؟ گفت: « حق تعالی درویش را ازاین سه چیز خالی ندارد یا قوت یا غذا یا اجل وچون وفاتش نزدیک رسید گفتند: «آخر علت تو چگونه است؟» گفت: «علت را از من پرسید؟» گفتند:« بگو لااله الاالله –

---

(۱) تذکرة الاولیاء ص ٦١١

روی به دیوار کرد و گفت« همگی من به توفانی شد جزاء آن کس که تورا دوست دارد این بود؟» یکی گفت:«خدای تعالی باتو چه کرد؟» گفت: «سی سال است تا بهشت برمن عرضه می کند در آن جا ننگرسته ام»به محشر گرنباشد وعدهٔ دیدار ای جامی - تمامی خور و غلمانش به یک دین نمی ارزدویا مثلی که خواجه معین الدین چشتی می فرماید:

مابه فکرش از بهشت و حور وغلمان فارغیم　　　　از نعیم هردوعالم بهر جانان فارغیم

بنازم این مستان بادهٔ الست را: وبه ممشاد دینوری گفتند:« دل خویش چگونه می یابی؟» گفت: «سی سال است دل خویش گم کرده ام و خواسته ام تا بازیابم نیافتم چون دراین مدت باز نیافته ام در این حال که جملهٔ صدیقان دل گم کنند من چگونه بازخواهم یافت؟» این بگفت و جان تسلیم کرد (۱) رحمة الله علیه.

وفات حضرت شیخ علوممشاد دینوری در سال ۲۹۹ هـ به وقوع پیوسته و مزار مقدسش در بغداد است.

(۱) تذکرة الاولیاء ص ۶۱۳

## خواجه هبیره بصری رح

از عرفای کامل واز محققان واصل و خلیفه و دست پروردهٔ حضرت خواجه حذیفهٔ مرعشی است وبه لقب امین الدین ملقب بود. و در مشایخ درجهٔ اعلا داشت او را در فقر درجات منیع و مقامات رفیع است او در عمر هفده سالگی علامهٔ کامل و دانشمند قابل و لایق شد و قرآن را نیز حفظ نمود چنانکه هر روز در ختم قرآن کردی، و مجاهده و ریاضت شاقه نمودی« روزی ازدل حق بنالید ندا رسید که ای هبیره باید برای حصول مقامات فقر نزد حُذیفهٔ مرعشی بروی پس وی به ارشاد ربانی به خدمت خواجهٔ مرعشی رسید و مرید شد، چون قبل از ارادت تا سی سال ریاضت سخت و محنت شاقه بجا آورده بود دریک هفته به مقام قرب رسید، و بعد یکسال خرقهٔ خلافت یافت واز روزی که خرقهٔ فقر پوشید نمک و شکر نچشید و لذایذ دنیا را ترک کرد و چندان گریستی که حاضرین را خوف هلاک وی گشتی وی در تمام عمر دریک صومعه به سر برد و گاهی در خانهٔ دنیادار نرفت و روی دنیا دارندید و طعام ایشان نخورد، و تمام عمر در فقر و تجرید گذرانید (۱) و بزرگان زیادی را تربیه وبه عرفان و تصوف اسلامی تحویل نمود، که مشهور ترین خلیفه اش حضرت خواجه علوممشاد دینوری است، وفات حضرت خواجه هبیرهٔ بصری در هفتم (۲) شوال سال ۲۸۷هـ واقع و مزار مبارک در بصره است.

---

(۱) خزینة الاصفیاء ص ۲۲٤

(۲) // // // وطریقه چشتیه آریا ص ۷۷

## خواجه حذیفهٔ مرعشی رح

نام مبارکش حذیفه و لقبش سدیدالدین بود، از مشایخ بزرگ و عرفای نامدار سلسله عالیه چشتیه است خرقهٔ فقر و خلافت از حضرت سلطان ابراهیم بن ادهم بلخی پوشید. فقیه و عالم و عامل و محقق بود و تصنیفها داشت و تاسی سال نماز فجر را با وضوی نماز خفتن ادا فرمود و افطار بعد از شش روز کردی و فرمودی که غذای اهل دل و قوت روح ایشان لااله الاالله است چون از تحصیل علوم ظاهری فراغت حاصل کرد به رهنمایی خضر علیه السلام به خدمت حضرت ابراهیم بن ادهم آمد (۱). وبه مدت ششماه به تکمیل رسید، نقل شده است که روزی خواجهٔ مرعشی از غایت خوف و رجا زار زار می گریست شخصی در آن زمان وارد وقت شد و گفت: این قدر گریه و زاری و اضطراب و بیقراری از بهر چیست مگر خدای جل جلاله را رحیم و کریم و غفور نمیدانی گفت که خدای تعالی می فرماید: « فریق فی الجنة و فریق فی السعیر (۲)} گروهی در بهشتند و گروهی در آتش سوزان} من نمیدانم که از کدام فرقه ام گریهٔ من از آن است. گفت: « اگر مال خود نمیدانی پس چرا از دیگر مردمان بیعت می گیری و راه دیگران هم می زنی؟

(۱) خزینة الاصفیاء با اندکی تصرف ص ۲۲۲

(۲) شوری ۷/٤۲

خواجه چون این بشنید نعره ای بزد و بیهوش شد چون بهوش آمد هاتف غیب آواز داد که یا حذیفه ما تو را دوست و برگزیده ایم و در حشر تو را از اصحاب جنت خواهیم برانگیخت چنانچه این آواز همهٔ حاضرین به گوش ظاهر شنیدند وبه ظهور این کرامت سیصد کس که داخل اسلام نبودند مشرف به اسلام شدند (۱).

نقل شده است که وقتی چند سفهاء منکران اولیاء به خدمت خواجه حذیفه مرعشی حاضر شده به نسبت وی سخنان بد گفتند اول خواجه پند و نصایح به ایشان کرد واز غذاب حق ترسانید ایشان دست خواجه گرفته برنجاندند و گفتند اگر تو مرد خدایی، در حق ما دعای بد کن، آن حضرت در جهت ارشاد و هدایت شان دعا نمود و همه از صالحان شدند- حضرت حافظ ابونعیم اصفهانی می فرماید:«وازجملهٔ ایشان {یعنی سلف صالحین} است عابد متواضع خاضُع متورع خذفه بن قتادهٔ مرعشی با سفیان ثوری صحبت داشته و از او حدیث پیامبراسلام شنیده است، احمد بن ابی الحواری گفت که از حذیفه شنیدم که گفت: دل به دوگونه است، دلی است که هرگز سؤال نکند، و دلی است که توقع سؤال در آن نهفته است، من به ابوسلیمان دارانی این موضوع را گفتم وی گفت:« هردلی که در انتظار آن است که چه زمانی شخصی دروازه وی را می کوبد و به وی چیزی عطا می کند آن دل، دل فاسد است (۲) نامهٔ حضرت خواجه حذیفهٔ مرعشی به حضرت یوسف بن اسیاط:« بعد از عرض سلام

(۱) خزینة الاصفیاء ص ۲۲۲

(۲) حلیة الاولیاء ص ۲٦۸ ج ۸

این که کسی که قرآن را تلاوت نماید و بازدنیا را به آخرت برگزیند {ترجیح دهد} قرآن را به استهزاء گرفته است و کسی که نوافل راازترک دنیا بیشتر دوست بدارد، من از محروم بودنش ایمن نیستم و حسنات برای ما از سیآت مضرتر اند {یعنی در حسنات زمینه های ورود ریا و عجب وجود دارد نه در سیآت. و یا حسنات ابراز سیآت مقربان است}. ولسلام (۱). یوسف بن اسباط گفت که حذیقهٔ مرعشی به من گفت که :« هیچ کس به مصیبتی بزرگتر از قساوت قلب گرفتار نشده است» عبدالله بن خبیق گفت که حذیقهٔ مرعشی به من گفت:« اگر تو نترسی که توراخداوند به کردار فضول و بیهودهٔ تو عذاب نمایداز هلاک شوندگانی. و حذیفه گفت:ازفاجران وازبی خردان بپرهیزید،زیرااگر باآنان موانست کردید به معنای این است که برکردارآنان مهرتأییدنهادید.وهمچنین وی گفت:« زمانی که شخص سخنی یاعلمی بشنودوبه آن عمل نکند گناه است ۱»خواجهٔ انصاری می گوید:«حذیفه بن قتاده ازقدمای مشایخ شام است اوراحوالی نیکووسخنانی جمیل است درصدق ومعاملات وعیبهای نفس ۲موسی بن علاء گفت که حذیفهٔ مرعشی به من گفت:«ای موسی! سه خصلت است که اگردرتوموجودباشدهرفیض وخیری که ازآسمان فرودآید درآن مرتورا حصه وسهمی خواهد بود(۲) عملی که می کنی خالص برای خدا باشد (۳) آنچه را به خویشتن می پسندی به دیگران هم روا داری (٤) تاحد امکان در لقمهٔ خویش تامل ودقت نمایی ۳»{تـــــاازوجـــــه حـــــلال بـــــــاشد}

---

(۱)حلية الاولياء ص ۲٦۸ ج ۸ (۲)حلية الاولياء ص ۲٦۸ ج ۸(۳)طبقات الصوفيه ص ۷۲- ترجمهٔ متن از مؤلف (٤)حلية الاولياء ص ۲۷۰ ج ۸

حذیفهٔ مرعشی گفت که ماراعمار ازاعمش حدیث کرد که ما در محضر {امام} مجاهد نشسته بودیم وی گفت: «قلب چنین است و دستش را باز نمود زمانی که شخص گناهی را مرتکب می شود چنین می شود، و وی یکی از انگشتانش را بست و بازگناهی می کند چنین شود باز انگشت دیگرش را بست و بازگناهی می کند تا این که مرتبهٔ پنجم همه بسته شوند پس بر دلش مهر شود. کدام یک از شما دوست دارید تا دلتان مهر شود (طبع الله علی قلوبهم (۱) وفات حضرت خواجه حذیفهٔ مرعشی به قول خزینة الاصفیاء (۲) درسال ۲۷٦ هـ و بقول سیرالاقطاب ۲٤ شوال ۲٥۲ هـ و سفینة الاولیاء (۳) چهاردهم شوال می نویسد که از نظر بنده همان سال ۲۷٤ هـ (٤) از همه صحیح تر است. مزار مطهرش در شام است.

(۱) حلیة الاولیاء ج۸ ص ۲۷۱

(۲) خزینة الاصفیاء ص ۲۲۳

(۳) سفینه ص ۸۸

(٤) طریقه چشتیه آریا ص ۷۷

## حضرت سلطان ابراهیم بن ادهم بلخی رح

شیخ الاسلام انصاری هروی گفت:«کنیت او ابواسحاق است نسب ابراهیم بن ادهم بن سلیمان بن منصور البلخی العجلی قدس سره العزیز. از اهل بلخ است از ابنای ملوک و امیرزاده بود به نوجوانی توبه کرده وقتی به صید بیرون رفته بود هاتفی وی را آواز داد و گفت:« ابراهیم! نه بهر این کار آفریدند تو را» وی را از غفلت یقظت پدید آمد و دست در طریقت نیکو زد، در زهد و ورع و توکل و سیاحت به مکه رفت آن جا با سفیان ثوری و فضیل بن عیاض و بویوسف غسولی صحبت داشت وبه شام رفت آن جا کسب می کرد در طلب حلال باغبانی می کرد و در شام برفت از دنیا ویرا حدیث است و اهل کرامات و ولایت است (۱)

مردی با ابراهیم ادهم همراه افتاد با وی دیر درنگ شد {تا مدتی نسبتاً طولانی همراه بود} چون می جدا خواست شد گفت:« مگر از من در این صحبت رنجه گشتی که فراوان بی حرمتی آمد؟ ابراهیم گفت:« من تو را دوست بودم و دوستی من تو را عیب تو برمن بپوشید من

(۱) طبقات الصوفیة انصاری هروی ص ٦٨

از دوستی تو خود بنه دیدم {یعنی متوجه نشدم لهجهٔ هراتی است به معنای نیک میکنی یا بد} و شیخ الاسلام می افزاید:

( ویقبح من سواک الفعل عندی فتفعله فیحسن منک ذاکا).{ به جزتوکسی دیگر که چنین فعلی انجام دهد از آن نفرت دارم و بدمی شمارم لیکن عین همان فعل از توبه نظرم نیک جلوه می کند}.

**شیخ فرید الدین عطار نیشابوری گوید:**

« آن سلطان دنیا و دین، آن سیمرغ قاف یقین آن گنج عالم عزلت، آن پردهٔ لطف و کرم شیخ عالم ابراهیم بن ادهم متقی وقت بود و صدیق روزگار و در انواع معاملات و اصناف حقایق خطی تمام داشت و مقبول همه بود و بسی مشایخ را دیده بود، با امام اعظم ابو حنیفه رض صحبت داشته بود، و جنید {سید الطایفه} گفت: «مفاتیح العلوم ابراهیم بن ادهم» کلید علمهای این طایفه ابراهیم ادهم است. یک روز به نزدیک امام اعظم درآمد، اصحاب او را به چشم حقارت نگرستند، ابوحنیفه گفت «سیدنا ابراهیم ادهم» گفتند او این سیادت به چه یافت؟ گفت:« به آنکه دایم به خداوند مشغول بودوما به کارهای دیگر(۱) «واوپادشاه بلخ بود ابتدای حال او آن بود، در وقت پادشاهی که عالمی زیر فرمان داشت و چهل سپر زرین در پیش و چهل گرز زرین در پس او می بردند، یک شب بر تخت خفته بود نیم شب سقف خانه بجنبید چنانکه کسی بربام بود. گفت:« کیست؟» گفت:« آشنایم شترگم کرده ام» گفت:« ای نادان! شتر بربام می جویی؟ شتر بربام چگونه باشد؟» گفت:« ای غافل!

---

(۱) تذکرة الاولیاء ص ۱۰۲

خدای را برتخت زرین و در جامهٔ اطلس می جویی شتر به بام جستن از آن عجیب تر است؟» ازاین سخن هیبتی در دل وی پدید آمد و آتشی در دل وی پیدا گشت متفکر و متحیر واند وهگین شد. ودر روایتی دیگر گویند که روزی بارعام بود، ارکان دولت هریکی برجای خود ایستاده بودند و غلامان در پیش او صف زده ناگاه مردی با هیبت از در درآمد چنانکه هیچ کس را از حشم و خدم زهرهٔ آن نبود که گوید که: تو کیستی؟ وبه چه کار می آیی؟ آن مرد همچنان می آمد تا پیش تخت ابراهیم، ابراهیم گفت:«چه می خواهی؟» گفت:« دراین رباط فرو می آیم» گفت:« این رباط نیست سرای من است» گفت:« این سرای پیش ازاین از آن که بود؟» گفت:« از آن پدرم» گفت:« پیش از او از آن که بود؟» آنها:« از آن پدر فلان کس» گفت:« پیش از او از آن که بود؟ گفت:« از آن فلان کس» گفت:« گفت همه کجا شدند؟» گفت:« همه برفتند و بمردند» گفت:«این نه رباط باشد که یکی می آید و یکی می رود؟» این بگفت وبه تعجیل از سرای بیرون رفت، ابراهیم در عقبش روان گشت و آواز داد و سوگند داد که «بایست تا با تو سخنی گویم» بایستاد، گفت:« تو کیستی واز کجا می آیی که آتشی در جانم زدی؟» گفت:« ارضی و بحری و بری و سمائیم ونام معروف من خضر است ٤» گفت:« توقف کن تا به خانه روم و بازآیم» گفت:« الامراعجل من ذلک» { این کار شتاب و سرعتی بیش تر از این تقاضا دارد که توقف کرده بتوانم} وناپدید گشت.

سوز ابراهیم زیادت شد و دردش بیفزود گفت:« تا این چه حالت است که به شب دیدم و به روز شنیدم؟: گفت:« اسپ زین کنند که به شکار می روم تا این حال به کجا خواهد رسید؟» برنشست و روی به صحرانهاد چون سراسیمه ای در صحرا

می گشت چنان که نمی دانست که چه می کند در آن حال از لشکر جدا شد، و دور افتاد، آوازی شنید که « بیدار باش!» او تا شنیده کرد، دوم بار همین آواز شنید، سوم بارخویشتن را از آن جا دور میکرد و تا شنوده می کرد بار چهارم آوازی شنید که:« بیدار گرد پیش ازاین که بیدارت کنند» چون این خطاب بشنید به یکبار از دست برفت ناگه آهویی پدید آمد خویشتن را بدو مشغول گردانید. آهو به سخن آمد و گفت:« مرا به صید تو فرستاده اند نه تو را به صید من، تو مرا صید نتوانی کرد، تورا از برای این آفریده اند که بیچاره ای را به تیر زنی و صید کنی؟ هیچ کار دیگر نداری؟» ابراهیم گفت:« آیا این چه حالت است؟» روی از آهو بگردانید همان سخن که از آهو شنیده بود از قربوس زین بشنید جزعی و خوفی در وی پدید آمد و کشف زیادت گشت چون حق تعالی خواست که کار تمام کند باردیگر از گوی گریبان شنید کشف آن جا تمام شد و ملکوت به او برگشادند و واقعۀ رجال الله مشاهده نمود و یقین حاصل کرد. وگویند: « چندان بگریست که همۀ اسپ و جامۀ او از آب دیده تر شد وتوبۀ تصوح کرد { توبوا الی الله توبة نصوحا} و روی از راه یکسو نهاد شبانی را دید نمدی پوشیده و کلاهی از نمد برسر نهاده و گوسپندان در پیش کرده بنگریست غلام او. قبای زربفت بیرون کرد وبه وی داد و گوسپندان به وی بخشید و نمد او بگرفت و در پوشید و کلاه او برسرنهاد و بعد از آن پیاده در کوها و بیابانهامی گشت و برگناهان می گریست تا به مرو رسید آن جا پلی بود تا بینایی را دید که از پل درگذشت تا نیفتد، گفت:« اللهم احفظه»{ بار خدایا سلامتش دار} معلق در هوا بایستاد وی را بگرفتند و برکشیدند و در ابراهیم خیره بماندند که

این چه مردی بزرگ است پس از آن جا برفت تا به نشابور رسید گوشه ای خالی می جست تا به طاعت مشغول شود. غاری است آن جا مشهور نه سال درآن غارساکن بود که داند که در آن غار شبها و روزها چه مجاهده کشیدی. روز پنجشنبه بالای غار آمدی و بشته ای هیزم جمع کردی و صبحگاه به نیشابور بردی و بفروختی ونماز آدینه بگذاردی و بدان سیم نان خریدی و نیمه ای به درویشی دادی و تا هفته ای دیگر با آن قناعت کردی و احوال روزگارش بدین منوال گذشتی نقل است که زمستان شبی در آن غار بود و شبی بود سرد و ضبوع شکسته بود و غسل آورده تا سحرگاه در نماز بود، وقت سحر بیم بود که از سرما هلاک شود مگر به خاطرش آمد که آتش بایستی یا پوستینی هم در آن ساعت پوستینی پشت او گرم کرد تا در خواب شد. چون از خواب بیدار شد روز روشن شده بود و او گرم برآمده، نگریست آن پوستین اژدهایی بود با دوچشم چون دوقدح عظیم، ترسی در دل او پدید آمد گفت: «خداوندا این به صورت لطف به من فرستادی، اکنون در صورت قهرش می بینم طاقت نمی دارم» اژدها روان شد و دوسه بار روی برزمین مالید در پیش وی مناسب همین معنا حضرت مولانا در مثنوی شریف می فرمایند که:

هرکه ترسید از حق وتقوا گزید ترسد از وی جن وانس وهرکه دید

وناپدید شد و برفت، نقل است که چون مردمان از کار وی اندکی اگه شدند از آن غار بگریخت و روی به مکه نهاد و آن وقت که شیخ ابوسعید [ ابوالخیر] قدس سره به زیارت آن غار رفته بود، گفت: «سبحان الله! اگر این غار (۱) برمشـــک

بودی چندین بوی ندادی، که جوانمردی روزی چند به صدق در این جا بوده است که همه روح و راحت گشته است».

پس روی به بادیه نهاد تا از اکا برد دین یکی به وی رسید و تام اعظم خداوند تعالی را به وی آموخت. و اوبدان نام خدای تعالی را بخواند، در حال خضر (٤) را بدید گفت: « ای ابراهیم! آن برادر من بود الیاس که تو را نام بزرگ خداوند تعالی در آموخت» پس میان او و خضر بسی سخن رفت و پیر او خضر بود در بادیه می رفت گفت:« به ذات العرق رسیدم، هفتاد مرقع پوش را دیدم جان بداده بودند، وخون از ایشان روان گشته گرد آن قوم برآمدم، یکی را رمقی مانده بود. پرسیدم که: «ای جوانمرد این چه حالت است؟» گفت:« یا ابن ادهم علیک بالما والمحراب» [ ای پسر ادهم آب و محراب را لازم گیر] دور دور مرو که مهجور گردی و نزدیک نزد یک میا که رنجور گردی، کسی مباد که بربساط سلامت این گستاخی کند وبرمن از آن دوستی که حاجیان بیت الحرام را چون کافران روم کشد و با حاجیان غزا کند، بدان که ما قومی بودیم صوفی وبه توکل قدم دربادیه نهاده و عزم کردیم که سخن نگوییم وبه جز از خداوند اندیشه ای نکنیم و حرکت و سکون از برای وی کنیم وبه غیروی التفات ننماییم چون برباديه گزار کردیم وبه احرامگاه رسیدیم خضر صلوات الله علیه به ما رسید

(١) بنده در آوان هجرت که در مشهد اقامت داشتیم در تابستان سال ١٣٧٢ هـ ش روزی با آشنایانی چند جهت زیارت این غار به نیشابور شدیم، این غار فعلاً هم در بیرون شهر نیشابور مشهور است و در درهٔ کوهی واقع شده در شمال نیشاپور از راه باغشن و ابشاری هم ازبین این کوه که غار را در دل خود جای داده می گذرد و آب آن را مردم محل برای آشامیدن لوله کشی کرده اند جایی پرسفاء پر اثر و پر برکات است – آری : برزمینی که نشان کف پای تو بود سالها سجدهٔ صاحب نظران خواهد بود . (مؤلف)

سلام کردیم وشاد شدیم وگفتیم که :« الحمدلله که سعی ما مشکور افتاد و باطل نشد و طالب به مطلوب پیوست که چنین کسی به استقبال ما آمد» حالی به جانهای ما ندا کردند که:« ای کذابان و مدعیان! قولتان و عهد تان این بود که ما را فراموش کردید وبه غیرما مشغول گشتید آگاه باشید که به غرامت، جان شما را به غارت می بریم و تا خون شما نریزیم با شما صلح نکنیم» این جوانمردان را که می بینی همه

سوختگان این بازخواست اند. هلا ای ابراهیم! اگر تو نیز سراین داری پای درنه، شعر:

خونریز بود همیشه درکشورما | جان عود بود همیشه در مجمر ما
داری سرما؟ وگرنه دور از برما | ما دوست کشیم و تو نداری سرما

ابراهیم متحیر شد و گفت:« تو را چرا رها کرده اند؟» گفت:« گفتند: ایشان پخته شوی واز پی درآیی» این بگفت واو نیز جان بداد.

[ آری: حاصل عمرم سه سخن بیش نیست    خام بودم پخته شـــدم سوختم]

همهٔ راه در نماز و تضرع بود، تا به مکه رسید، پیران حرم خبر یافتند به استقبال او آمدند او خویشتن را در پیش قافله انداخت تا کسی او را نشناسد. خادمان پیش از پیران بیرون آمدند و می رفتند مردی را دیدند که در پیش قافله می آمد از او پرسیدند که:« ابراهیم ادهم نزدیک رسیده است؟» که مشایخ حرم نزدیک آمده اند استقبال او را؟» ابراهیم گفت:« چه می خواهند از آن پیرزندیق؟» ایشان دست برآوردند و سیلی ای برگردن او در پیوستند که:« تو چنین کسی را زندیق می خوانی زندیق تویی» گفت:« من هم این می گویم» با نفس خود گفت:« هـــــان!

خوردی؟ می خواستی تا مشایخ حرم محترم به استقبال تو آیند؟ الحمدلله که به کام خودت دیدم» تا آن گاه که بشناختند و عذرها خواستند، پس در مکه ساکن شد و او را دوستان و یاران پیدا شدند واو همیشه از کسب خود خوردی گاه هیزم کشی کردی و گاهی پالیز مردمان نگاه داشتی (۱)از مناجات حضرت ابراهیم بن ادهم بلخی است که :« آلهی تو می دانی که هشت بهشت در جنب اکرامی که تو بامن کرده ای اندک است و در جنب انس دادن مرا با ذکر خویش و در جنب فراغتی که مرا داده ای در وقت تفکر کردن در عظمت تو، والهی آه من عرفک فلم یعرفک فکیف من لم یعرفک؟» یعنی: آه آن که تو را می داند تو را نمی داند، پس چگونه باشد حال کسی که تو را نداند؟ نقل شده است که روزی درویشی را دید که می نالید، گفت:« پندارم که درویشی را به رایگان خریده ای؟» گفت:« ای ابراهیم! درویشی را کسی هرگز خرد؟ گفت:« باری من به مملکت بلخ خریده ام و سخت ارزان خریده ام که به ارزد (۲) نقل شده است که در رمضان بیرون آمدی و گیاه درودی و آنچه دادندی به درویشان دادی و شب تا روز نماز کردی و هیچ نخفتی. گفتند:« چرا خواب با چشم تو آشنا نشود؟» گفت:« زیرا که یکساعت از گریستن نمی اسایم چون بدین صفت باشم خواب را با چشم چگونه آشنایی باشد ؟ (۳) نقل است که سه تن در مسجدی خراب عبادت می کردند چون بخفتند بر در مسجد ایستاد تا صبح ، او را گفتند:

---

(۱) تذکرة الاولیاء چاپ انتشارات ذوار تصحیح استعلامی ص ۱۰۱-۱۰۷

(۲)تذکرة الاولیاء ص ۱۱۱

(۳)// // // ۱۱٤

« چرا چنین کردی؟» گفت:« هوا عظیم سرد بود و بادسرد، خویشتن را به جای در ساختم تا شما را رنج کمتر بود، و هر رنج که بود برمن بود» نقل شده است که چندین حج پیاده بکرد که از چاه زمزم آب برنکشید زیرا که دلو آن ازمال سلطان [خلفای بنی العباس] خریده بودند» [مبارزه علیه طاغوتها و ستمگران] نقل شده است که از ابراهیم پرسیدند که از چیست که خداوند تعالی فرموده است:« ادعونی استجب لکم» می خوانیم و اجابت نمی آید؟ گفت:« از بهر آنکه خدای را تعالی و تقدس می دانید و طاعتش نمی دارید و رسول وی را می شناسید و متابعت سنت وی نمی کنید و قرآن می خوانید و بدان عمل نمی نمایید و نعمت می خورید و شکر نمی گویید و می دانید که بهشت آراسته است از برای مطیعان و طالب نمی کنید و دوزخ آفریده است از برای عاصیان باسلاسل واغلان آتشین واز آن نمی ترسید و نمی گریزید و می دانید که شیطان دشمن است و با او عداوت نمی کنید و می دانید که مرگ هست و ساختگی مرگ نمی کنید و مادر و پدر و فرزندان را در خاک می کنید واز آن عبرت نمی گیرید واز غیبهای خود دست نمی دارید و همیشه به غیب دیگران مشغولید. کسی که چنین بود دعای او چون به اجابت پیوندد؟» این همه تحمل از اثار صفت صبوری و رحیمی است و موقوف روز جزاست ۱» نقل شده است که رجا گوید که : با ابراهیم در کشتی بودم بادی سخت برخاست و جهان تاریک شد

---

(۱) این پرسش را بازاریان بصره نمودند که با اندکی تفاوت در ج ۸ ص ۱۵ حلیة الاولیاء درج است و عطار نیشاپوری در ص ۱۲۲ تذکره نقل نموده است.

گفتم:« آه مبادا که کشتی غرق شود!» آوازی آمد از هوا که:« از غرق شدن مترس که ابراهیم ادهم باشماست» درساعت باد بنشست و جهان تاریک روشن شد ۱» نقل شده است که روزی برلب دجله نشسته بود و خرقهٔ ژندهٔ خود را بخیه می زد یکی بیامد و گفت:« در گذشتن ملک بلخ چه یافتی؟» سوزنش در دجله انداخت به ماهیان اشارت کرد که سوزنم بازدهید» هزاران ماهی سراز آب برآورد هریکی سوزنی زرین دردهان گرفته ابراهیم گفت:« سوزن خود می خواهم» ماهیکی ضعیف سوزن او بردهان گرفته برآورد، ابراهیم گفت: « کمترین چیزی که یافتم به ماندن ملک بلخ این بود، آن دیگر ها تو دانی ۲» و همچنین حضرت مولانا بلخی در دفتر دوم ص ۱۸٤ بیان وبه این بیت آغاز می فرماید که :

دلق خود می دوخت آن سلطان جان یک امیری آمد آن جا ناگهان

« وحضرت ابراهیم بن ادهم در زمستان پوستینی می پوشید که زیر آن پیراهن نداشت بپوشد و موزه و عمامه نمی پوشید و در تابستان دوپارچه که به چهار درهم می ارزید می پوشید پارچه ای را ازار می ساخت وپارچه ای را برخویشتن می افکند و در سفر حضر روزه داشت و در شب نمی خوابید و در تفکر بسر می برد، زمانی که از درو کردن فارغ میشد یارانش را برای گرفتن اجرت نزد صاحب زمین می فرستاد و چون مبلغ مذکور را می آوردند به آن دست دراز نمی کرد و می گفت:« برگیرید و مایحتاج خود را به آن مهیا سازید» واگر درو نمودن به دست

---

(۱) تذکرة الاولیاء ص ۱۲٦

(۲) // // //

نمی آمد در نگهبانی از بستانها و باغها مزدور میشد و با آسیاب نمودن با آسیاب دستی نیز علاقه داشت خلف بن تمیم گفت:« به ابراهیم بن ادهم گفتم:

از چه مدتی به این طرف در شام اقامت گزدیده ای؟ گفت: از بیست و چهار سال است لیکن نه برای جهاد و سنگربلکه به این علت که از نان حلال سیر شوم (۱)وقتی ابراهیم بن ادهم دیناری داشت که از باغبانی اوبه او داده بودند دراین اثناء از شهر قیساریه عبور می کرد که ناگهان فریاد ونالهٔ زنی وی را بخود مشغول نمود، پرسید که این چه ناله است؟ گفتند زنی در حالت وضع حمل است گفت: چه باید او را؟ گفتند: آرد و روغن و گوشت وعَسل. وی زنبیلی خریده و آن را پر از گوشت و آرد و عسل و روغن نمود و بردوش خود آن را تا در خانهٔ همان زن برده گفت:« برگیرید» ایشان آن زنبیل را به خانه بردند که فقیر ترین ونیازمند ترین و عابد ترین خانهٔ قیساریه بود (۲) « حدیث نمود ما را ابراهیم بن بشار که گفت: از ابراهیم ابن ادهم بلخی قدس الله سره العزیز شنیدم که می گفت: « سخا و کرم وجود همدردی از میان رفته است، کسی که با مال خویش با مردم همدردی و مساعدت ننماید وبه طعام و شراب خود به یاری آنان برنخیزد حداقل باید با جبینی گشاده و اخلاق نیکو به یاری آنان شتابد شما به مالداری زیاد خود بر فقرا و نیازمندان تان تکبر نکنید و بر مستضعفان خویش جور منمایید و با

(۱) حلیة الاولیاء ج ۷ ص ۳۷۳- ترجمهٔ متن عربی از مؤلف

(۲) خلیة الاولیاء ج ۷ ص ۳۸۲

مساکین جفا نورزید و لقمان به پسرش گفت که :« سه کس است که در سه موضع شناخته شود: حلیم در هنگام خشم و شجاع در معرکهٔ کار زار و دوست تو در هنگام حاجتمندی توشناخته شود (۱) درهنگامی که ابراهیم بن ادهم قدس سره در رمله [شام] اقامت داشت عمر بن منهال قرشی به وی نوشت که مرا نصیحتی کن و وعظی بقرما تا یادگارش بدارم، ابراهیم ابن ادهم بلخی قدس سره به وی نوشت که: «غم دنیا طولانی است و مرگ به انسان نزدیک است و نفس از وی در هروقتی نصیبی دارد و بلا نیز انسان را امتحان می کند بشتاب به عمل پیش از این که بانگ الرحیل و کوچ کردن طنین انداز شود و در دار فانی به عمل کوش قبل از آن که رهسپار دیاری جاودانگی شوی (۲) ابراهیم بن بشار گفت که ابراهیم بن ادهم گفت: «به من چنین رسیده است که عمر بن عبدالعزیز به حضرت خالد بن صغوان رض گفت« مرا نصیحت کن و فشرده باشد» خالد گفت:« ای امیر مؤمنان! گروهی را ستر خدا مغرور نموده و ثنا و تملق به فتنه افکنده مبادا که جهل غیر تو برعلم تو برنفس تو غالب و چیره شود پناه به خدا می برم ازاین که من و شما را ستر [ستاری خدا] مغرور سازد وبه ثنای مردم مسرور شویم واز آنچه

---

(۱) حلیة الاولیاء ج ۷ ص ۳۸۹

(۲) حلیة الاولیاء ج ۸ ص ۱۸

خدا برما فرض نموده متخلف و مقصر باشیم وبه هوا وهوس مایل باشیم. گفت سپس ابراهیم به گریه وشیون افتاد و گفت:« من و تو را خداوند در پناه خود دارد از متابعت هوا وهوس (۱) عبدالله بن داود گفت: ابراهیم بن ادهم گفت:« من عازم بیت المقدس بودم در اثنای سفر به هفت نفر برخوردم برآنان سلام نموده گفتم:« چیزی به من بگویید تا فایده ای برگیرم و خداوند از آن به من نفعی رساند. گفتند:« ببین! هر قطع کننده ای از امر دنیا یا آخرت که تو را از خدا قطع نماید از آن قطع کن. گفتم:« برای من بیفزایید رحمت خدا برشما باد» گفتند: متوجه باش که به هیچ کس جز از خدا امیدوار نباشی واز غیر او نترسی. گفتم:« بیفزاییدرحمت خدا برشما باد»گفتند:«ببین!هرکس که اورادوست بدارد،اورادوست بدار، وهرکسی که بغض بورزد با او بغض بدار» گفتم:« براین نیز بیفزایید خدا رحمت تان کند» گفتند:« برتست تا دعا نمایی و زاری کنی و در خلوت گریه وناله داشته باشی و با حق تواضع و خضوع داری هرجا که هستی، مرحمت و نصیحت برای کافهٔ مسلمانان، گفتم:« براین نیز بیفزایید خدا رحمت تان کند» گفتند:« بارآلها بین ما و بین این مردی که ما را ازتو مشغول نموده حایل شو آیا این همه به وی کفایت نکرد؟» نمیدانم که آسمان ایشان را برداشت یا زمین ایشان را فرو گرفته و در خود کشید، دیگر آنان را ندیدم و خداوند از ایشان به من فایده ها رسانید(۲)خلف بن تمیم گفت که:« ابراهیم بن ادهم گفت:« قوت وغذای حلال بخور،اگر قیام شب وصیام نهار هم نداشته باشی

(۱) حلیة الاولیاء ج ۸ ص ۱۸ (۲) حلیة الاولیاء ج ۸ ص ۲٦

مهم نیست (۱) عبدالله بن خریس گفت که:« ابراهیم ادهم گفت:« می خواهی دعا کنی؟ حلال بخور و هرچه می خواهی دعا کن (۲) [ استجابت شود] ابوالعباس رملی از بعضی از مشایخ خود حدیث نمود که ابراهیم بن ادهم قدس سره گفت:
« بردل سه پرده و حجاب افتاده است، فرح و حزن و سرور- زمانی که توبه موجود فرح نمایی تو حریص باشی و حریص محروم است. وزمانی که به مفقود ونابوده و گم شده اندوهگین شوی تو خشمگینی و ناراض باشی و خشمگین معذب است و زمانی که به مدح مسرور شوی تو خود بین و معجب باشی و عجب عمل را ضایع سازد و دلیل همهٔ اینها قول خداست که (لکی لاتاسوا علی مافاتکم ولا تضرحوا بما آتاکم(۳)[ تا بر آنچه از دست تان می رود اندوهگین نباشید، و برانچه به دست تان می آید شادمانی نکنید] ابراهیم بن بشار گفت که از ابراهیم بن ادهم قدس الله سره العزیز شنیدم که گفت:« کم بودن حرص و طمع صدق و ورع می بخشد و زیاد بودن حرص و طمع غم جزع و فزع می آرد (٤)» ابراهیم بن بشار [ که یکی از پیروان و یاران حضرت ابراهیم بن ادهم بلخی است] گفت که ابراهیم بن ادهم قدس سره گفت:« بار خدایا! تو میدانی که بهشت در نزدمن به اندازهٔ پر پشه ای اهمیت ندارد، زیرا تو مرا به خود انس بخشیده ای و مرا از چشمه ساران محبت خویش سیراب نموده ای و طاعت خود برمـــــن آســـان ساخـــته ای،

(۱) حلیة الاولیاء ج ۸ ص ٢٦
(۲) حلیة الاولیاء ج ۸ ص ۳۱
(۳) حدید ۲۳/۵۷
(٤) حلیة الاولیاء ج ۸ ص ۳۵

بهشت را به هرکه خواهی ده» ابن مسهر گفت که ابراهیم بن ادهم بلخی قدس ره گفت :« محال است که تو او را دوست داشته باشی و او تو را دوست نداشته باشد (۱)». یعنی جذبهٔ محبت از دوجانب است. حضرت ابراهیم ابن ادهم از تابعان و تبع تابعان روایت [حدیث] نموده است که یکی از آنان ابواسحاق عمر و بن عبدالله السبیعی است که وی حضرت سیدنا علی بن ابیطالب رض را دیده بود، و حضرت ابراهیم بن ادهم در طریقت مرید حضرت خواجه فضیل بن عیاض تمیمی است. درمکتب حضرت ابراهیم بن ادهم عرفای بزرگی تربیه شده اند که کاملترین خلفا و تربیه یافتگانش دوتن بودند، یکی حضرت شیخ شفیق بلخی دیگری حضرت خواجه حذیفهٔ مرعشی وفات حضرت ابراهیم بن ادهم به عمر یکصد و دوسالگی شب جمعه بیست و هشتم جمادی الاول (۲) سال ۲۱۶۲ هـ (۳) واقع و مزار مقدس وی در شهر بندری صور است که فعلاً از بنادر بحری کشور لبنان بوده در ساحل بحیرهٔ مدیترانه واقع است (٤).

---

(۱) حلیة الاولیاء ج ۸ ص ۳٦

(۲) خزینة الاصفیاء ص ۲۲۲ سالهای ۲۸۱ـو ۲۸۲ ضبط کرده

(۳) محمد دارا شکوه در سفینه ۲٦ جمادی الاول سال ۱٦۲ضبط کرده که غلط است و آقای آریا ۲٦۱ گفته است که از همه به صحت مقرونتر سال ۱٦۲ است (۲) واین کثیر در ج ۱۰ ص ۱۳۹ـ ۱٤٥ سال ۱٦۲ را سحیح می شناسد ... البدایه و النهایه

(٤) ومن از دانشمندی از دانشمندان شام شنیدم که مزار مقدس حضرت ابراهیم بن ادهم در لاذقیه شام است (مؤلف).

## حضرت ابوعلی خواجه فضیل بن عیاض

ابن مسعود بن بشر تمیمی یربوعی قدس الله سره العزیز در طریقت مرید و تربیه شدهٔ حضرت عبدالواحد ابن زید بصری است « آن مقدم تایبان آن معظم نایبان، آن آفتاب کرم و احسان آن دریای ورع و عرفان آن از دوکون کرده اعراض فضیل بن عیاض از کبار مشایخ بود و عیار طریقت و سودهٔ اقران و مرجع قوم و در ریاضات و کرامات شانی رفیع داشت و در ورع و معرفت بی همتا بود (۱)»

« امام است از ائمهٔ دین و شرع از اقران ثوری و مالک از استادان عبدالله مبارک- به اصل از کوفه است و در مکه مجاور بوده و گفته اند به اصل از خراسان بوده از ناحیت مرو از دیه فندین و گفته اند وی به سمرقند زاده شده و به باورد بزرگ شده و الله اعلم (۲)» و اول حال او چنان بود که درمیان بیابان مرو و باوردخیمه زده بودوپلاسی پوشیده وکلاهی پشمین برسروتسبیح درگردن افکنده و یاران بسیارداشت همه دزدوراهزن،هرمال که پیش او بردندی اوقسمت کردی که مهتر ایشان بود.آنچه خواستی نصیب خودبرداشتی و هرگزاز[نماز]جماعت دست

---

(۱) تذکرة الاولیاء ص ۸۹

(۲) طبقات الصوفیه انصاری هروی ص ۳۲

نداشتی و هرخدمتگاری که خدمت جماعت نکردی او را دور کردی تا روزی کاروانی عظیم می آمد و آواز دزد شنیدند، خواجه ای درمیان کاروان نقدی که داشت برگرفت و گفت:« درجایی پنهان کنم اگر کاروان بزنند باری این نقد بماند دربیابان فرو رفت. خیمه ای دید دروی پلاس پوشی نشسته زر به وی سپرد گفت:

« در خیمه رو و در گوشه ای بنه» بنهاد و بازگشت، چون باز کاروان رسید، دزدان راه زده بودندوجمله مالها برده آن مردرختی که باقی بود باهم آورد پس قصد آن خیمه کرد، چون آن جا رسید، دزدان را دید که مال قسمت می کردند گفت:« آه! من مال به دزدان سپرده بودم» خواست که باز گردد فضیل او را بدید آواز داد که بیا! آن جا رفت، گفت چه کار داری ؟ گفت:« جهت امانت آمده ام» گفت:« همان جا که نهاده ای بردار» برفت و برداشت، یاران فضیل گفتند: « ما دراین کاروان هیچ نقدنیافتیم و تو چندین نقد باز می دهی؟» فضیل گفت:« اوبه من گمان نیکو برد، و [من] نیز به خدای تعالی گمان نیکو می برم من گمان او راست کردم تا باشد که خدای تعالی گمان من نیز راست کند (١)» شبی کاروانی می گذشت درمیان کاروان یکی ازین آیت می خواند:( الم یان للذین آمنوا ان تخشع قلوبهم لذکر الله (٢) )

آیا وقت آن نیامد که دل خفتهٔ شما بیدار گردد؟ چون تیری بود که بردل فضیل آمد، گفت:« آمد، آمد نیز از وقت گذشت» سراسیمه و خجل وبیقرارروی به خرابه ای نهاد جمعی کاروانیان فرود آمده بودند خواستند که بروند بعضی گفتند:

---

(١) تذکرة الاولیاء ص ٩٠- ٩١

(٢) حدید ١٦/٥٧

چون رویم که فضیل بر راه است، فضیل گفت:« بشارت شما را که او توبه کرد وازشما می گریزدچنان که شما ازوی می گریزید» پس می رفت ومی گریست و خصم خشنودمی کرد تا درباوردجهودی بودکه به هیچ نوع خشنود نمیشد،پس جهود با یاران خودگفت:«وقت است که برمحمدیان استخفاف کنیم»پس گفت:«اگر خواهی که تورابحل کنم آن تل ریگ که فلان جای است بردار و هامون گردان وآن تل به غایت بزرگ بودفضیل شب وروزآن را می کشید تا سحرگاهی بادی درآمد و آن تل ریگ را ناچیزکردجهودچون چنان دیدگفت:«سوگند خورده ام که تا مال ندهی تورا بهل نکنم اکنون زیربالین من زراست برداروبه من ده تا تورابحل کنم»فضیل دست درزیر بالین اوکردوزربیرون آوردوبه جهوددادجهود گفت:« اول اسلام عرضه کن فضیل گفت:« این چه حال است؟» گفت:« درتورات خوانده بودم که هرکه توبهٔ او درست بودخاک دردست اوزرشود.من امتحان کردم وزیر بالین من خاک بود،چون به دست توزرشد دانستم که توبهٔ تو صدق است ودین تو حق است» پس جهود ایمان آورد.پس زن را گفت:« من عزم خانهٔ خدا دارم اگرخواهی پای تو بگشایم؟» زن گفت:« معاذ الله! من هرگز از تو جدا نشوم وهرکجا باشی تو را خدمت کنم» پس به مکه رفتند باهم وحق تعالی راه به ایشان آسان کردوآن جا مجاورشدندوبعضی اولیاء را دریافتند و در مکه سخن بروی گشاده شد [یعنی علم لدنی یافت] و مکیان پیش او می رفتند و فضیل ایشان را وعظ گفتی و نصیحت اومر هارون الرشید و فضل برمکی رامشهوراست (۱) «امام احمد حنبل رض گفت: «از فضیل شنیدم که:«تبع

(۱) تذکرة الاولیاء ص ۹٤

باش متبوع مباش» گفتم:«این پسندیده است» بشرحافی گفت:«ازاو پرسیدم که زهد بهتر یا رضا؟ گفت رضا، ازآن که راضی هیچ منزلت طلب نکند بالای منزلت خویش (۱) فضیل گفت: وچون خوفی در دل ساکن شود چیزی که به کار نیاید به زبان آن کس نگذرد، واز آن خوف حب دنیا و شهوات بسوزد و رغبت دنیا از دل بیرون کند (۲)» وگفت:« سه چیز مجویید که نیابید: عالمی که علم او به میزان عمل راست بود، مجویید که نیابید و بی عالم بمانید و عاملی که اخلاص با عمل او موافق بود مجویید که نیابید و بی عمل بمانید و برادر بی عیب مجویید که نیابید و بی برادر بمانید (۳)» گفت:« دوست داشتن عمل برای خلق ریا بود و عمل کردن برای خلق شرک بود، و اخلاص آن بود که حق تعالی تو را ازاین دو خصلت نگه دارد ان شاء الله (٤)» وگفت:« دوخصلت است که دل را فاسد گرداند: بسیار خوردن «بسیار خفتن» وگفت:«درشما دوخصلت است یکی آنکه می خندیدو عجبی ندیده و نصیحت می کنید و به شب بیدار نابوده (٥)» وهم وی گفته که:« سه قسم از مردان در روز قیامت با خدا جلیس بوده واز همه به او نزدیکتر اند: مردی که کسب حرام نکند و مردی که به مسایل جنسی از راه حرام نزدیک نشود و مردی که در بین دونفر به هوای نفس خود سخن نگوید

(۱) تذکرة الاولیاء ۹۵
(۲) تذکرة الاولیاء ص ۹۷
(۳)// // // ۹۸
(٤)// // // //
(٥) تذکرة الاولیاء ص ۹۹

(۱)» سفیان ابن عیسیه گفت:« من در دنیا کسی را در خوف و ترس از خدا از فضیل و پسرش برتر نیافتم (۲)» اسحاق بن ابراهیم می گوید:« با فضیل به عرفات ایستادم و چیزی از دعایش نشنیدم جز این که وی دست راستش را برگونه اش نهاده و دست دیگر برسرگذاشته آهسته آهسته می گریست این حالت ادامه داشت تا مراسم وقوف عرفات به پایان رسید، سپس وی سربرداشته وبه آسمان نگریست و گفت: « ای وای برمن: خداوندا اگر مرا عفو بفرمایی منت نهاده باشی برمن» سه دفعه این چنین گفت (۳). محمد بن زنبور می گوید که به فضیل گفتند: که دنیا زُهد چیست؟ گفت:« قناعت که همانا بی نیازی آرد» گفته شد که ورع چیست؟ گفت:« دوری گزیدن از محرمات» و پرسیدند که عبادت چیست؟ گفت:« ادای فرایض است» واز تواضع پرسیدند، گفت:« این که برای حق فروتن باشی» وگفت:« شدید ترین پرهیز ها در زبان باشد وهمهٔ تعبیر ها به زان است نه به عمل، وگفت: همهٔ خیر را در خانه ای کردند و کلید آن خانه زهد در دنیاست، وگفت:« خداوند فرموده است که زمانی که آنکه مرا می شناسد عصیان ورزد بروی کسی مسلط سازم که مرا نشناسد (٤)» اسحاق بن ابراهیم طیری گفت که از فضیل بن عیاض شنیدم که می گفت:« زمانی که توبه شب خیزی قدرت نداشته باشی و در روز روزه گرفته نتوانی بدان

(۱) طبقات الصوفیه خواجهٔ انصار ص ۳۲۰

(۲) حلیة الاولیاء ج ۸ ص ۸۵

(۳)حلیة الاولیاء ج ۸ ص ۸۹

(٤)// // // ۹۱

که تو محرومی و زیانکاری (۱)» ابراهیم بن اشعث گفت از فضیل بن عیاض شنیدم که می گفت:« اگر کسی به نعشی مردار و متعفن و گندیده نزدیک شود بهتر است از شخصی که به سلاطین و حکام تقرب جوید، ومردی که با ایشان صحبت و دیدار ندارد و تنها نمازهای فرض را ادا می کند از دیدگاه ما از کسی که قیام شب و صیام روز داشته و حج و عمره و جهاد می نماید بهتر است (۲)» حسین بن زیاد گفت که فضیل بن عیاض دستم را گرفته و گفت:« ای حسین! خدای متعال در هرشبی به آسمان دنیا نزول فرموده و گوید: « چطور ادعای محبت با من را می نماید کسی که چون شب پردهٔ تارش را بگشاید وی بخواب رود؟ آیا هردوستی آرزومند نیست تا با محبوب خویشتن در خلوت راز گوید، من بردوستانم اطلاع دارم زمانی که تاریکی شب آنان را فراگیرد در عالم مشاهده مرا مخاطب قرار داده و با من نجوا می کنند و در حضور من با من کلام می گویند فردا چشمان دوستانم را در بهشت روشن گردانم (۳)» ابراهیم بن اشعث گفت:« از فضیل ابن عیاض شنیدم که گفت:« بندگان به هیچ چیزی به حضور خداوند تقرب جسته نمی توانند به اندازهٔ تقربی که از ادای فرایض نصیب شان می شود فرایض اصل سرمایه است و نوافل منافع و فواید آن (٤)» عبدالصمد بن یزید گفت که از فضیل شنیدم که گفت:

---

(۱) حلية الاولياء ج ۸ ص ۱۰۰ ترجمهٔ متن بفارسی از مؤلف

(۲)حلية الاولياء ج ۸ ص ۹٦

(۳)// // // ص ۹۸

(٤)// // // //

« هرکسی که رواج دهندهٔ بدعت را دوست بدارد خداوند عملش را حبطه و هذر سازد و نور اسلام را از قلبش بیرون کشد (۱)» حضرت فضیل بن عیاض از اکابر و بزرگان روات حدیث است، وی از بزرگان تابعین حدیث شنیده و روایت نموده است که از آن جمله اند سلیمان بن اعمش. منصور بن معتمر، که این هردوتن از انس بن مالک رض خادم رسول الله صلی الله علیه وسلم حدیث شنیده اند، وهمچنین عبدالله بن ابی اوفی را دیده است، وهمچنین از عطاء بن سائب و حصین ابن عبدالرحمن و مسلم اعور و ابان ابن ابی عیاش که همه از یاران انس رض واز کبار تابعان بوده اندحدیث استماع دارد،همچنین اعلام ائمهٔ حدیث از حضرت خواجه فضیل بن عیاض حدیث شنیده و در حضورش زانوی تلمذ خم نموده اند مثل: سفیان ثوری، سفیان بن عیُینه، یحی بن سعید قطآن،عبدالرحمن بن مهدی، حسین بن علی جعفی، مومل بن اسماعیل، عبدالله بن وهب مصری، اسد بن موسی و ثابت بن محمد عابد و مسدد ویحی بن یحی نیشابوری و قتیبة بن سعید و امثال ایشان رضی الله عنهم- وفات حضرت خواجه فضل بن عیاض در محرم سال ۱۸۷ هـ (۲) به وقوع پیوسته و مزار مطهرش در حبنت المعلای مکه مکرمه نزدیک مرقد معطرحضرت خدیجه کبری رض واقع است.

(۱) حلیة الاولیاء ج ۸ ص ۱۰۳

(۲) طبقات الصوفیه ص ۳۲، حزینة الاصفیاء ص ۲۱۷، نفحات ص ۲۶ سفینه ص ۸۷ طریقه چشتیه آریا ص ۷۷

## حضرت خواجه عبدالواحد بن زید بصری رض

یکی از بزرگان تسلف؟ و یکی از مشاهیر عرفان و قطب روزگار و تربیه شدهٔ حضرت امام حسن بصری است اصل وی از بصره بوده است. وابو عبیده کنیت وی در روایت حدیث نیز معتبر و موثق است وی از اسلم کوفی و امام حسن بصری حدیث روایت می کند و خود از تبع تابعان به شمار می رود. « امام است از ائمهٔ شرع به بصره بوده از شاگردان حسن بصری است.

استاد بوالحسن رزین هریره بود و ابوالحسن استاد بو عبدالله مغربی- ابن عبوالواحد بن زید سید بوده حکیم وی را در حکمت و در معامله سخنان است نیکو و بسیار (۱)»

«احمد بن ابی الحواری گفت که ابوسلیمان دارانی به من گفت که :« عبدالواحد بن زید به بیماری فلج مبتلا شده بود از خدا خواست تا وی را در هنگام وضو نمودن عافیت دهد زمانی که می خواست وضو نماید صحت می یافت بعد از این که برمصلایش برمی گشت بیماری فلج دامنگیر حالش میشد (۲)» ابومحمد

(۱) طبقات الصوفیهٔ خواجهٔ انصار ص ۱۳۰

(۲) حلیة الاولیاء ج ٦ ص ۱٥٥

موصلی گفت: عبدالواحد بن زید توصیه می نمود که :« برادرانم! به نان و نمک کفایت کنید، که چربی گرده را ازبین برده و در یقین می افزاید (۱)» سری بن حسان گفت که عبدالواحد ابن زید گفت:« رضا دروازهٔ اعظم خداوند و بهشت دنیاست، و استراحتگاه عابدان است (۲)». « حدیث نمود ما را حارث بن عبید که من در مجلس وعظ حضرت مالک بن دینار اشتراک می نمودم و عبدالواحد ابن زید نیز درکنار من می نشست و چنان فریاد و گریه سرمی داد که اکثر جمله های مالک بن دینار را نمی فهمیدم (۳)» حصین بن قاسم وزان می گوید که : ما در مجلس وعظ عبدالواحد بن زید در مسجد بصره نشسته و سراپا گوش شده بودیم که بناگاه مردی از گوشهٔ مسجد به آواز بلند نعره سرداد که: «ای ابوعبیده! به وعظ خاتمه بخش زیرا قلب مرا پاره پاره نمودی، لیکن عبدالواحد به شور و نالهٔ وی وقعی ننهاد و وعظ خویش همچنان ادامه داد، اما مرد مذکور اصرار می ورزید و تکرار می کرد که ای عبدالواحد بن زید لب فرو بند که جگرم سوخت و دلم ترکید و عبدالواحد التفاتی نمیکرد، تا این که به خدا سوگند دیدم که آن مرد در حال قالب تهی کردن است و مثل مرغ نیم بسمل پرپر می زند و ضجه و فریاد می کشد تا این که روحش پرواز نمود و جان به جانان سپرد.

دم رحلت هم از بستر روم تا قصر حورالعین

اگر در وقت جان دادن تو باشی شمع بالینم

---

(۱)//　　//　　//　　//

(۲)//　　//　　//　　۱۵۶

(۳)حلیة الاولیاء ج ٦ ص ١٥٩

وبه خدا قسم که من به جنازهٔ آن مرد حاضر شدم و در زندگی دیگر ندیدم که بصره بیشتر از آن روز گریه کننده و نوحه گر داشته باشد (۱)»

شیخ الاسلام گفت که:« از عبدالواحد بن زید پرسیدند که از این دو مرد کدام زندگانی می باید تا خدمت کند یا اوکه رفتن می خواهد تا او را بیند؟ گفت:« او که آرزومند رفتن است، اما از هردو [نیز] مه هستند. گفتند: که است؟ گفت: او که نظاره گر است می نگرد تا اوچه کند اختیار نکند بخود شیخ الاسلام گفت که از این هرسه، هیچ صوفی نیست صوفی را زندگانی است که آن را مرگ نیست و افزود:

یا روح روحی ومن یحی الحیوة به

لاحــــی بعد ســـــوی من انت محیا (۲)

« سوار غنوی گفت که :« از عبدالواحد بن زید شنیدم که گفت:« اجابت به اخلاص مقرون است بین آن دو فاصله ای نیست (۳)» ابن سماک گفت:« عبدالواحد بن زید گفته است که:« کسی که به آنچه می داند عمل کند خداوند دریای علومی را که نمی داند بروی بگشاید (٤)»

وفات حضرت عبدالواحد بن زید به تاریخ ۷ صفر سال ۱۷۷هـ ق (۵) واقع و مزار مبارکش در بصره است.

---

(۱)حلیة الاولیاء ج ٦ ص ۱٦۰ (۲) طبقات الصوفیه خواجهٔ انصاری ص ۱۳۱

(۳)حلیة الاولیاء ج ٦ ص ۱٦۲

(٤)// // // ۱٦۳

(۵)سفینة الاولیاء ص ۸۰ خزینه ص ۲۱۵ و طریقه چشتیهٔ آریا ص ۷۷

## حضرت امام حسن بصری قدس سره العزیز

نام مبارکش حسن و کنیت ابوسعید و در سال ۲۱ از هجرت نبوی در مدینهٔ منوره دیده به جهان گشود و گفته اند غلام زید بن ثابت رض بود و مادرش خیره رض خادم ام المومنین ام السلمه رض بود، حضرت امام حسن بصری در عصر صحابه رسول خدا صلی الله علیه وسلم زندگی می کرد و در عین حال در زمان تابعبن نیز به سرمی برد که از درخشانترین اعصار اسلامی است، چه اندیشهٔ اصیل اسلامی در ظل کتاب خدا وسنث پیامبرش محفوظ و یا همان کیان الهام گرفته از وحی و نبوت تجلی داشت وی در دوسال اخیری که از خلافت سیدنا عمر باقی مانده بود به دنیا آمد و کتاب خدا را در زمان خلافت سیدنا عثمان حفظ نموده و چندین بار حضرت عثمان را در هنگام ایراد خطبه دیده است.

وهمچنان حضرت سیدالاولیاء مولای متقیان شاه ولایت حضرت علی بن ابیطالب و حضرت طلحه و عایشه رض را دیده است و در روز (دار) یعنی روزی که در آن برحضرت سیدنا عثمان شوریده و او را به شهادت رسانیدند حسن بصری چهارده ساله بود، ویکصدوبیست تن از اصحاب حضرت پیامبر خدا را دیده و ملاقات نموده است. واز فصیح ترین و خوش قیافه ترین و بـــــزرگـــــوار ترین

شخصیتهای اسلام در بصره بوده است همیشه در سنگر علم و جهاد و مبارزه در صحنه وجود داشته و علم و عمل را لازم داشته است ومظهر علم و عمل و اخلاص بوده واز شجاعترین افراد زمانش به حساب می آمده (۱). از ابی بن کعب و سعد بن عباده و عمر بن الخطاب روایت نموده اما آنان را ندیده، واز ثوبان و عمار بن یاسر و ابو هریره و عثمان بن ابی العاص و معقل بن یسار و انس وجابر و افراد زیادی از صحابه و تابعین روایت نموده است و بزرگانی هم از امام حسن بصری روایت کرده اند مثل حمید الطویل یزید بن ابی مریم و ایوب وقتاده و دیگران. و ذهبی قول ابن سعد را دربارهٔ حضرت امام حسن بصری نقل کرده که گفته است: « جامع و عالم و بلند مرتبه و معتبر و موثق و حجت و مأمون و عابد و پارسا و کثیرالعلم و فصیح و حسین و خوش خلق بود (۲)»پدروی نصرانی(۳)بوده سپس مسلمان شده ویسارنامیده شده وگفته اندیساردراثناءحملهٔ میسان درسال ۱۳ هجری اسیربرده شد وذهبی ازحسن سخنی را نقل

(۱) طبقات ابن سعد ج ۷ ص ۱۱۲، المعارف ابن قتیبة دینوری ص ۴۴۰-۴۴۱، تاریخ الاسلام ذهبی ج ۳ ص۹۸- ۱۰۶، تذکرة الحفاظ ذهبی ج ۱ ص ۷۱-۷۲، حلیة الاولیاء ج ۲ ص ۱۳۰- ۱۶۱ تهذیب التهذیب ج ۲ ص ۲۶۳- ۲۷۱، النجوم الزاهره ج ۱ ص ۲۶۸، شذرات الذهب ج ۱ص ۱۶۳ طبقات الفقهاء شیرازی ص ۶۸، صفوة الصفوه از ابن جوزی ج ۳ ص ۱۵۵، وفیات الاعیان از ابن خلکان ج ۲ص ۶۲، امالی المرتضی ص ۱۵۲- ۱۵۳، الجرح و التعدیل ابن ابی حاتم ج ۱ ص ۲ تاریخ ابن خلدون ج ۲ ص ۱۰۱۵، فهرست ابن ندیم ص ۳۷-۳۸ ملل و نحل ص ۳۵، اعلام زرکلی ص ۲۴۲

(۲)تذکرة الحفاظ ذهبی ج ۱ ص ۷۱- ۷۲

(۳) الحسن البصری از اسماعیل البسیط ص ۴۳

می کند که پدر و مادرش بردگان بازرگانی بودند، این تاجر بایکی از زنان قبیلهٔ بنی سلمه از انصار ازدواج نموده واین دوبرده را به عنوان مهر به زن مذکور سپرده و آزادش نموده. دراین شکی نیست که زندگی حسن بصری پر از فراز و نشیب و نهایت پرمایه بوده است هم از نظرعلم و هم از لحاظ معرفت و جهاد و عبادت. به اضافهٔ این که این زندگی پربرکت و طولانی بوده زیرا او در حدود ۹۰ سال زیسته است و نبوغ علمی وی در همان آوان جوانی از جبین وی تجلی داشته. درهمین عصر است که مسایل سیاسی عمیقی دامنگیر اسلام شده و فرقه ها و گروه های رنگار نگی قدعلم نموده اند، مثل خوارج و معتزله و قدریه و جبریه و مرجئه و بسیاری دیگر. و دراین مرحله حضرت امام حسن یکی از اعلام و ائمهٔ نهضت و فکر اسلامی بود، در مسائل سیاسی سهم زیادی نگرفت لیکن سیاست به وی نیازمند بوده وبه مکتب وی مراجعه می کرد حضرت امام حسن بصری با مادری زندگی و نشو ونما کرد که بهرهٔ کافی از علم و دانش برده بود واین کافی است که او خادم خاص ام المومنین ام سلمه بوده است، وهمین که از مدینهٔ مطهره به بصره منتقل گردید به وعظ و نصیحت ملت اسلامی پرداخت خودش دهها تن از صحابهٔ رسول خدا را دیده بود واز محضر صحابه تا اواخر قرن اول هجری که آخرین صحابه در آن دیده از جهان فروبست استفاده شایان نمود. امام حسن بصری مدینهٔ مطهره را به عزم بصره ترک و درسال ۳۰ هجری وارد بصره شد، در اواخر روزهای معرکهٔ صفین و باقی عمرش را به استثنای سال های جهاد مسلحانه در بصره به سر برد، که از سال ٤٣هـ تا ٥٣هـ که زمان فتوحات مشرق زمین بود در جهاد و در سنگر قرار داشت و در بعضی از روایات آمده است که حضرت امام حسن بصـــری در

فتح و جهاد مرو نیز با احنف بن قیس حاضر بوده است و با عبدالرحمن بن سمره در فتوحاتش اشتراک نمود، و زمانی که ربیع بن زیاد والی خراسان شد وی امام حسن بصری را به عنوان منشی خویش برگزید. اگر ما روایات تاریخ را معتبر بینگاریم می دانیم که امام حسن بصری تقریباً ده سال از بصره دور بوده و رابطه اش با آن قطع و شکی نیست که این ده سال در روحیهٔ جهادی و نظامی حسن بصری تأثیر ژرفی داشته، چه شجاعت بی نظیری را در وی به کمال رساینده است و همچنان از لحاظ علمی دراین حملات و جهادها با صحابهٔ حضرت رسول خدا دیدار می نموده و حد اکثر استفاده را می برده است مرحلهٔ نخستین عمرش که از سن ۱۶ سالگی تا ۲۲ سالگی که شش سال تمام است مرحلهٔ استفاده و تعلیم حسن بصری بوده در آن از صحابه ای که در اواخر سالهای خلافت حضرت عثمان غنی وارد بصره شدند فیض گرفته است. مرحلهٔ دوم از عمرش از سال ۵۳ تا ۱۱۰ را تشکیل می دهد که ۵۷ سال زیستی را می رساند که سن پختگی و نضج او بوده است و ممکن است که ما این عمر را به چندین دور تقسیم نماییم دراین مرحله مدرسه اش را تأسیس نمود، و در آن با علمای کلام و فرق اسلامی تماس گرفته وبه وعظ و تذکیر پرداخت و در سیاست حصه گرفت و تألیفاتش را به میان آورد، واین ادوار یکی با دیگری بافته و پرداخته است. مراحل عبادت متعدده و صورتهای متوعهٔ آن به مدرسه حسن بصری منتهی شد و قائد و رهبر این مدرسه چنان موقعیت و شخصیتی داشت که در تاریخ اندیشهٔ اسلامی هیچ کسی از معاصران و گذشتگانش به پایهٔ وی نرسیده و بصره به وجود وی در عالم اسلام افتخار می نمود و شخصیت وی در جهان اسلام بارزترین و درخشانترین چهره در

دو قرن سوم و چهارم هجری بود، مکتب حسن بصری مکتب سلف بود و خودش سید و سالار تابعین بود. و در عین حال قائد دعوت و اصلاح بود، این قائدان چنانکه علامه ندوی گفته:« در سراسر عالم اسلام چهره های بارزی بودند که مشهور ترین شان سعید بن جبیر رض محمد بن سیرین رض و شعبی بودند، لیکن علمدار و صاحب پرچم آنان امام حسن بصری بود رسالت وعظ از دیدگاه حسن بصری جزئی از رسالتی بود که شامل فقه و حدیث و تفسیر و کلام گردیده و او قائدی از قایدان اصلاح دینی و اجتماعی بود واو در وعظ خود دو روش را تعقیب می کرد.

طریق اول دعوت به احیاء مجتمع سلف و الگوی اعلای آن عمر بن الخطاب بود، واین مجتمع پاکیزه و مصفا بود، زیرا ملتزم به کتاب و سنت بود.

حسن بصری مدتی را از خلافت راشده دریافت و عصر فتنه و اختلاف را نیز که جاهلیت در آن ازنو آغاز یافته بود پشت سرنهاد، روش دوم دعوت به زهد بود، درمقابل اسراف و تن پروری و خود پسندی. و مفهوم زهد از دیدگاه حسن بصری عراض و روگردانی از دنیا نیست بلکه قناعت و حریص نبودن و عاشق نبودن بردنیاست و جستجوی حلال و دوری از حرام، و وعظ وی منحصر به گفتن و لفاظی نبود بلکه وی آنانی را که وارد حلقهٔ وی می شدند تربیه می کرد و با آنان مجلس می فرمود و او جامع بود بین دعوت و ارشاد و بین تربیهٔ عملی و تزکیه اخلاقی و روحی که به ذریعهٔ وی تعداد زیادی که شمار آنان جز به خدا معلوم نیست هدایت وارشاد شدند از حلاوت ایمان چشیدند و به حقیقت اسلام مزین گردیدند.

## سخنانی فشرده و گهر بار از امام حسن بصری رح

۱- هر مؤمنی که در برابر نعمتهای خداوند که به وی ارزانی داشته بگوید: «الحمدلله الذی بنعمته تتم الصالحات» خداوند بر نعمتش بیفزاید.

۲- مراهل تقوا را نشانه هایی است که بدان شناخته شوند راستی در گفتار، وقایه عهد، صلهٔ رحم، رحمت برضعفاء قلت فخر و تکبر، بذل معروف، فخر نا فروختن به مردم و حسن خلق.

۳- امام حسن از نزد ابی هبیره [حاکم بصره] بیرون شد دید که علماء و دانشمندانی چند بر در نشسته منتظر باریابی به حضور اویند، گفت:« چه چیزی شما را دراین جا نشانده است می خواهید باریاب درگه این خبیثان شوید، خدا دربین ارواح و اجساد شما تفرقه بیفکند. کفشهاتان را آراسته و لباسها تان را برتن نموده و موهاتان را شانه زده اید علماء [ربانی] را بدنام و فضیحت کرده اید، خدا تان فضیحت کناد! به خدا قسم اگر شما از آنچه در نزد آنان است اظهار بي نیازی و استغناء نمایید رغبت نمایند در آنچه نزد شماست، لیکن شما راغب شدید در آنچه نزد ایشان است. ایشان [در نتیجه] از آنچه نزد شماست بی رغبت شدند دور کرد خداوند کسانی را که دور نمود.

٤- مردانی را مشاهده می کنم اما دل نمی بینم و انیسی نمی یابم قحط دلها شده لیکن تنها زیاد اند.

۵- من طایفه ای را دریافتم که شدیداً امر به معروف می نمودند واز همه بیشتر آن را فرا می گرفتند ونهی از منکر می کردند واز همه بیشتر از آن پرهیز می نمودند اما حالا دربین گروهی باقی مانده ام که خیلی امر به معروف می نمایند واز آن از همه دورتر اند و بیشتر از همه از منکر نهی می کنند و درآن واقع می شوند.پس چگونه توان زیستن دربین چنین مردمی!

٦- به خدا هرکسی که قرن اول را دریافته باشد و با شما زندگی کند باید صبح غمگین و شام اندوهناک باشد.

۷- معارف ازبین رفت و موارد ناپسندیده باقیماند و هرکسی از مسلمانان باقی مانده باشد مغموم و محزون است.

۸- همانا که من افرادی را دیدار نموده ام که دنیا از خاک زیر قدم شان برآنان خوارتر بود و افرادی را دیدار کرده ام که شب فرا می رسید به جز قوت ناچیزی چیز دیگری نداشتند و می گفتند نباید همهٔ این غذا را تنها به مصرف رسانیم باید برخی از آن را در راه خدا خیرات نماییم اگر چه خود شان از کسی که به او صدقه می کردند نیازمند تر بودند.

۹- زمانی که خدا محمد صلی الله علیه وآله وسلم را فرستاد گفت: اینک پیامبر من اینک برگزیدهٔ من شما به سنت وی عمل نموده واز روش وی پیروی کنید به خوا دیگهای رنگارنگ به وی پخته نمیشد وی پکه زده نمیشد و درهای [دربار] بر او بسته نمیشد و بادیگارد نداشت و برزمین می نشست و غذایش را بر روی زمین می نهاد و لباس خشن می پوشید و بر الاغ سوار میشد و خادمش را بر مرکب خویش ردیف میساخت و انگشتانش را بعد از صرف طعام می‌شست [می لیسید].

## موضعگیری سیاسی وی

حضرت امام حسن بصری قسمت زیادی از حکومت بنی امیه را دیده بود. شکی نیست که حسن بصری از همهٔ فتنه هایی که تا آن زمان گذشته بود ناراضی و ناراحت بود و حتی در شهادت امام حسین رضی الله عنه – وی عزلت گزید چنانکه دیگر اصحاب رسول صلی الله علیه وسلم نیز چنین نموده بودند اما این عزلت مانع اشتراک وی در بعضی از فتوحات مشرق نشد بلکه وی به حیث قائد علم و معرفت و مبارزه در صحنه وجود داشت و موضع وی موضع محافظه کارانه بود و با هیچ یک از گروپهای مسلح اشتراک نکرد. مثلاً زمانی که عبدالرحمن بن اشعث رض برعلیه حجاج ابن یوسف خونخوار قیام مسلحانه نمود بسیاری از بزرگان وائمهٔ دین از بصره با ابن اشعث همراهی نمودند وابن اشعث که در سال ۸۰ هجری والی سیستان شده بود یکسال بعد از آن قیام نمود و تا سال ۸٤ هـ این قیام و مبارزهٔ مسلحانه برعلیه طاغوت زمان ادامه داشت تا این که وی درسال ۸٤ هـ به شهادت رسید و امام حسن بصری دراین مبارزه مسلحانه اشتراک نورزید.

## موقفش با حکام:

علاقهٔ امام حسن بصری با حکام وقت منحصر است به نصیحت و پند وی مر ایشان را و او را دراین راه و در ارشاد حکام جور، ملامت هیچ ملامتگری مانع نمیشد ونامه ای را که وی به عمر بن عبدالعزیز رض نوشت آن هم به اساس خواهش خود عمر بن عبدالعزیز رض بود.

درآن نامهٔ مفصل وی حاکم و فرمانروای عادل را وصف می کند واین نامه به منزلهٔ دستورالعمل برای حکامی بود که می خواستند عدالت را رعایت نمایند و شجاعت ادبی وی به درجه ای بود که برتر از آن امکان نداشت « ای امیر مؤمنان! مثال آن بنده ای مباش که خداوند زمام امور ملت را به وی سپرده مانند غلامی که مولایش او را طرف اطمینان و اعتمادش قرار داده و مال و جایداد و دارایی و خاندانش را به وی سپرده وی مال او را ضایع و اولادش را محروم و مضطر گردانیده، پس با اهل و اولاد وی نیز چنین نموده» شیخ (۱) ابو زهره می گوید:« امام حسن بصری عملاً وارد میدان سیاست نشد اما از لحاظ فکری و ذهنی از سیاست دور نبود بلکه برای آن ترتیبی می سنجید تا امت اسلامی را از مهلکه ها برهاند شاید کسی بپرسد که چرا امام حسن بصری مردم را به قیام برعلیه دستگاه ظالم بنی امیه دعوت نکرد؟ شیخ ابوزهره جواب می دهد که:

او فکر کرد که دعوت به خروج برعلیه حکومت وقت امور اجتماعی را متزلزل و امنیت ملی راسست می نماید.ودر همچو حالاتی به حدی فسادوبیـــــدادوو

خونریزی صورت می گیرد که در سالها از ظلم که قیامی در پی نداشته باشد صورت نمی گیرد.

زیرا وی دیده بود که قیام زیاد بر علیه حکام دولت اسلامی را تضعیف و منحل نموده و مردم را برعلیه یکدیگر به جنگ و خونریزی می کشاند و حقوق شان را پایمال و دشمن شان را موقع مساعد می دهد.زیرا او می دید که خونهای زیادی برزمین ریخته می شود بدون این که حقی اقامه شده باشد و ظلم و بیدادی رفع شده باشد و مردم از دست ظالمی بیرون می شوند وبه چنگال ستمگارتری می افتند.او یقین داشت که روش بهتر و بی خطرتر برای اصلاح امت، اصلاح فساد محکومین و عامهٔ مردم است تا اصلاح فساد حاکم. زمانی که اصلاح فساد حاکم متعذر باشد چه حکام نمایندگان ملت و مظهر قدرت شان اند تا زمانی که ملت تغیر و تحول نیاورد. حکام متغیر نشوند (۲).

---

(۱) محمد ابو زهره تاریخ جدل ص ۳۱۰

(۲) تاریخ جدل ص ۳۱۰

## حیات وی در مکه و مدینه

او در مدینهٔ منوره متولد شد، و با خانواده اش در وادی القری اقامت داشت و در آخرین مراحل از جنگ صفین این خانواده از مدینهٔ مطهره رهسپار بصره شد واز یسار پدرش – خیره مادر حسن بصری در ساختن شخصیت علمی وی سهم بیشتری داشت و تأثیر شخصیت مادرش در حسن بصری قابل توجه بود، چه احادیثی را که از مادرش روایت نموده و او از ام السلمه رضی الله عنها اگرچه عادت اوست که آن را مراسل بیان نماید اما این گونه احادیث را مراسیل بیان نمی دارد به احترام و عزت مادرش. و امام حسن بصری دراین مرحله نصیبی و افراز معرفت سنت و سماع اقوال صحابه داشت. گفته اند که امام حسن بصری ۳۰۰ تن از اصحاب رسول خدا صلی الله علی وسلم را صحبت نموده که ۷۰ نفر از آنها از اصحاب بدر بوده اند.

ابن جوزی (۱) ذکر کرده است که ام المومنین عایشه صدیقه رض به سخنرانی امام حسن بصری گوش همی داد و فرموده بود که :« این کیسیت که به کلام صدیقان سخن می گوید».

**اما در مکه:**

امام حسن بصری در مکه اقامت زیادی نداشته (۲) بعضی از تاریخ نگاران می گویند که وی دو مرتبه حج نموده است.

## اثری از حسن بصری:

شیخ ابوزهره می گوید:« ما برای امام حسن بصری کتاب و آثار تألیف و تدوین شده نمی یابیم که آراء و مذاهب در آن بیان شده باشد لیکن آراء منقول به روایت از وی زیاد است و او به سقراط شباهت دارد که رادمردان زیادی تربیه کرد و کتاب زیاد تألیف نکرد (۳).

و ابن ندیم در الفهرست گفته که امام حسن بصری در تفسیر کتابی داشته و در عدد یعنی عدد آیه های قرآن رساله ای. وغیر ابن ندیم ذکر کرده اند که او رساله ای در اخلاص داشته است و کتابی داشته در رد عبدالملک ابن مروان خلیفه اموی وکتاب «فضایل مکه و سکنی گزیدن در آن» وکتاب «فرایض دین» در ۱۲ صفحه و رساله ای در «تکالیف» داشته است.

---

(۱) ابن جوزی الحسن البصری ص ١٤

(۲) احسان عباس، الحسن البصری ص ۲۱

(۳) تاریخ جدل ص ۳۲۰

## شیوخ حسن بصری رح

ابن حجر عسقلانی در تهذیب می نویسد که « روایت است که حسن بصری حضرت علی و طلحه و عایشه را دیده واز ابی بن کعب و سعد بن عباده و عمر بن الخطاب روایت کرده و ایشان را در نیافته واز ثویان رض و عمار بن یاسر رض وابی هریره رض و عثمان بن ابی العاص رض و معقل بن سان رض روایت کرده واز ایشان شنیده، واز عثمان و علی و ابو موسی وابی بکره و عمران بن الحصین وحنبدب الجبلی وابن عمرو ابن عباس وعبدالله بن عمرو بن عاص و معاویه و معقل بن یساروجابر و خلقی کثیر از صحابه و تابعین از آن جمله حمید طویل و یزید بن ابی مریم و ایوب وقتاده و عوف اعرابی و بکر بن عبدالله مزنی (۱)» وبعد از مراجعت از عزا ها و جهاد هایی که بالشکر اسلام همراه بود وارد بصره شد سال ۵۳ هـ ق ودر آن جا با صحابه ای که موجود بودند همیشه صحبت و دیدار و مجلس داشت مثل معقل بن یسار مزنی رض و سمرة بن جندب رض و انس بن مالک رض وابی عثمان نهدی رض واز تابعین با: صلة ابن اشیم و عامر بن عبدالقیس تمیمی زیاد صحبت داشت واز کسانی که بیشترین تأثیر را در شخصیت امام حسن بصری رض بجا نهادند عامر بن عبدالقیس تمیمی بود، این بزرگ مرد در زهد و تقوا در جامعهٔ بصره الگو بود و نمونهٔ جدیدی را عرضه نموده بود و از تورات نیز باخبر بود.

---

(۱) تهذیب التهذیب ج ۲ ص ۲۶۳.

# شاگردان حسن بصری

اگرچه شاگردان و مریدان حضرت امام حسن بصری از شمار بیرون است، ومکتبی را که وی در بصره تأسیس نمود بزرگمردان مشهور و کم نظیری به جهان اسلام به ارمغان آورد و تأثیر مدرسه وی تا قرنهای متمادی برعالم اسلام مشهود بوده است، و نهضت صوفیه نیز که در قرن سوم به شکوفایی خاص رسید مرهون مکتب وی است واز بزرگترین تربیه یافتگانش حضرت عبدالواحد ابن زید بصری و قتاده بن دعامهٔ بصری (م ۱۱۸ هـ) که حافظ حدیث مفسر قرآن بوده و امام احمد بن حنبل دربارهٔ وی گفته است:« قتاده حافظترین شخصیت بصری است و گفته شده که وی تفسیر مروی از امام حسن بصری را حفظ نموده است و داود بن ابی هند (م۱٤۰هـ) وبه گفتهٔ ابن عماد (۱). حافظ مبین و کم همتا بوده است. واین حجرعسقلانی به تعدادی دیگر از این تربیه شدگان و شاگردان مکتب حسن بصری اشاره نموده است:«حمید طویل (م۱٤۳هـ ق) وی بنا به گفتهٔ ابن عماد، حافظ و متقن بوده است و بکربن عبدالله مزنی که فقیهی بزرگ از فقهای بصره بوده

(۱) شذرات الذهب از ابن عماد حنبلی ج ۱ ص ۱۳۵

و در سال ۱۰۸ هـ در گذشته است و جریر بن حازم آزدی بصری یکی از فصحاء محدثان بصره، که در سال ۱٦۸ هـ در گذشته است و ربیع بن صبیح بصری که در جهاد هند در مراجعت از آن در بحر وفات نمود (م۱٦۰هـ) و سعید بن ایاس صریری بصری محدث بصره که در سال ۱٤٤ هجری در گذشته و سماک بن حرب یکی از کبار تابعین که ۸۰ تن از یاران حضرت پیامبر (۱) را دریافته بود در گذشته در سال ۱۲۳هجری قره بن خالد سدوسی از بزرگترین مشایخ بصره در گذشته در سال ۱٥٤هـ یزید بن ابراهیم تستری بصری (م ۱٦۲ هـ) و ابن سعد(۲) افزوده که:ازشاگردان اوست حفص بن سلیمان و مطر وراق ، ایوب سختیانی بصری سید و سرور فقهای زمانش در گذشته درسال ۱۳۱هـ و فرقد بسخی زاهد مشهور و محدث عالیقدر، (م۱۳۱هـ) و حضرت حبیب عجمی که در بصره ساکن بوده و فارسی الاصل است و از ائمه زهد و عبادت و معرفت بود (م۱۱۹هـ) ثابت بنانی از کبار و سادات تابعین و زاهد و عابد و محدث و پارسا که یکی از یاران خاص حضرت انس ابن مالک رضی الله عنه بود (م۱۲۳هـ) و محمد بن واسع ازدی سید قراء بصره و عالم و عابد بی نظیر زمانش که ازانس نیز روایت داشت (۱۲۳هـ).

---

(۱) شذرات الذهب ج ۱ ص ۱۳٥

(۲)طبقات ابن سعد ج ۷ ص ۱٥۷

# اقوال بزرگان اسلام

## دربارهٔ حضرت امام حسن بصری رح

ابن سعد در طبقاتش (۱) گفته:« او جامع و عالم و رفیع الدرجه و فقیه و حجت و مأمون و عابد و ناسک و کثیرالعلم و فصیح و زیبا و جذاب بود».

ربیع بن انس گفته:« من بیش از ده سال در مجلس حضرت امام حسن بصری اشتراک نمودم هر روز از وی سخنانی می شنیدم که در روز قبل نشنیده بودم (۲)».

شریف مرتضی درامالی خودگفته:« درمعراج فصاحت بود وعظش در اعماق دل فرو می رفت و بسیار عالم و دانشمند بود(۳)» حضرت انس رض بن مالک رض می گفت:« ازحسن بپرسید زیرا وی حفظ نمود و ما فراموش کردیم (٤)». ابن خلکان دروفیات الاعیان گفته :« اوازسادات تابعین بود،واز بزرگمردان

(۱) طبقات ابن سعد ج ۷ ص ۱۵۷

(۲) تهذیب التهذیب ابن حجر عسقلانی ج ۲ ص ۲٦۳- ۲۷۱

(۳) امالی المرتضی ص ۱۵۳ چاپ دارالاحیاء بیروت

(٤) تهذیب التهذیب ج ۲ ص ۲٦۳- ۲۷۱

. شان جامع بود بین هرفنی از دانش و علوم و زهد و ورع و عبادت (۱)» قتاده گفته است:« من با هرفقیهی که مجلس نمودم فضیلت حسن بصری را بر او آشکارا دیدم و چشمانم فقیه تری از حسن را ندیده است (۲)» حمید بن هلال و یونس بن عبید گفته اند:« ما فقهای زیادی را زیارت کرده ایم لیکن جامعتر از حسن و با مروت تر از حسن ندیده ایم ذهبی در تذکرة الحفاظ گفته است:« حسن شانی عالی وذکری رفیع داشت قافله سالار علم و عمل بود. حافظ و علامه و دریایی از دریا های علم بود عارف به نفس، شخصی با عظمت عجیب و عدیم النظیر و شیرین گفتار و با وعظی روح پرور و در انواع علوم امام و رئیس بود(۳)» حضرت امام شافعی گفت: « دلم می خواهد بگویم که قرآن به زبان حسن نازل شده است از فصاحتش (٤)» خالد بن صفوان گفت: « زمانی که مسلمة بن عبدالملک [اموی] را در حیره ملاقات نمودم به من گفت:« ازحسن بصره به من سخن بگو، گفتم خداوند امیر را به صلاح دارد، من آنچه ازوی مشاهده ومعاینه نمودم بیان نمایم: من همسایهٔ اویم، در پهلوی منزل اوخانهٔ من است ودرمجلس او اشتراک می ورزم اوکسی است که ظاهرش با باطنش یکسان وقولش بافعلش مطابق واوازمردم مستغنی وبی نیازو همهٔ مردم محتاج اویند، گفت:« ای خالد! کافی است،امتی که حسن در میان آنان باشد چگونه گمراه شوند؟! (٥)».

(۱) وفیات الاعیان از ابن خلکان ج ۱ ص ۳٥٤

(۲) بدایه و نهایه از ابن کثیر دارالمعارف قاهره

(۳)تذکرة الحفاظ ذهبی ج ۱ ص ۷۲ داراحیاء تراث العربی

(٤)النجوم الزاهره از امام سیوطی ص ۳۱٦

(٥) وفیات الاعیان از ابن خلکان ج ۲ ص ۷۰

## سخنان علمای حدیث:

ابوالحسن علی ندوی گفته است:« خداوند از فضایل و مواهب چنان در وی جمع نمودتا بتوانددردلها تأثیر بیفکند. وبآن قیمت دین را بالابردوارزش اهل دین را بیشتر سازد، در جامعهٔ اسلامی او واسع العلم بود در تفسیر وحدیث بی مانند بود، و اطلاعی و سیع داشت درزندگی و اخلاق و شیوه های آن نظری دقیق داشت و درمان درد امت را می فهمید مانند طبیب و دکتری که مدتی را در معالجهٔ بیماران ممارست و تمرین کرده باشد (۱)» شیخ محمد ابوزهره گفته است:«اوشیخ متفکران است درعصراموی وامام زهادوقائد واعظان صاحب زبانی دلنشین،وبیانی روح بخشا، و تقوا و ایمان، و مردم را به راه سلف صالحین (۲) دعوت می کرد» دکتر علی سامی النشارگفته است«حسن بصری خویشتن را وقف نجات بصره،ازگمراهی نموده بودوهمچنان همهٔ مجتمع اسلامی،وهمهٔ مسولیت مردم را بدوش داشت، دارای عمامه ای مشکی دربصره حتی حجاج بن یوسف اوراسید وسالارهمهٔ بصره می گفت و میگفت:« او حاکم حقیقی بصره است (۳)خیرالدین زرکلی گفته :« او امام اهل بصره بود، وجبر امت درزمانش،واو یگانه عالم فقیه و فصیح وشجاع و عابد بود اوساکن بصره شد وهیبت وعظمت او دلهارامسخرساخت اوبرحکمروایان ووالیان واردمیشد وآنان راامر به معروف ونهی ازمنکر می فرموداز ملامت هیچ ملامتگری درراه خداباک نداشت (٤) دکتر احسان عباس گفته « بسیار بودند آنانی

(۱) ندوی رجال الفکر و الدعوة ص ۷۰-۷۱

(۲) ابوزهره تاریخ جدل ص ۳۰۳

(۳)النسار ایجاد فکر فلسفی در اسلام ج ۳ ص۳۱۵

(٤) زرکلی – اعلام ج ۲ ص ۲٤۲

که تقوا و ورع و علم چهره های بارز و شناخته شده ای در زمان حکومت بنی امیه داشتند، لیکن کمتر کسی است که به جایگاه حسن رسیده باشد، ویا در جانها اثری ژرف و دیرپابجا نهاده باشد (۱)» و هرگاه در مجلس حضرت امام محمد باقر رض از امام حسن بصری صحبتی به میان می آمد وی می فرمود:« حسن بصری شخصیتی است که سخنش به کلام انبیاء می ماند (۲)»

آرامگاه حضرت امام حسن بصری در بصرهٔ عراق مشهور و معروف است .

حسن زبصره بلال ازحبش صهیب از روم
زخاک مکه ابوجهل این چه بوالعجبی است

**حضرت** امیر مؤمنان، فاتح خیبر صاحب هل اتی داماد مصطفی سیدنا ابی الحسن علی بن ابیطالب کرم الله وجهه « سید اولیاء محب مشهود، محبوب معبود، باب مدینهٔ علم و علوم و رأس مخاطبات و مستبط اشارات علم مهتدیان و نور مطیعان، امام عادلان قدیمترین یاران از نگاه اجابت و ایمان و استوار ترشان از نگاه قضاوت و ایقان، واعظم صحابه از روی حلم و اوفرشان از روی علم علی بن ابیطالب قدوهٔ متقیان زینت عارفان، خبر دهنده از حقایق توحید، و اشاره کننده به لوامع علم تفرید-صاحبت قلب عقول و لسان سؤول و اذن واعی وعهد وافی دفع کنندهٔ ناکثان و خوار کنندهٔ قسطان و بیخ کنندهٔ مارقان اشد خاشعان در دین خدا و مستغرق در ذات خدا (۳)»

(۱) الحسن البصری اثر دکتر احسان عباس ص ۳
(۲) حلیة الاولیاء ج ۲ص ۱۴۷
(۳) حلیة الاولیاء ج ۲ ص۶۲

سید نا علی بن ابیطالب بن عبدالمطلب بن هاشم بن عبدمناف ابن قصی بن کلاب بن مره بن کعب بن لؤی کنیت شان ابوالحسن و ابوتراب و لقبهای شان مرتضی و اسدالله ویدالله و حیدر و صفدروکرارو[فاتح خیبر] ونام مادر وی فاطمه بنت اسد بن هاشم ابن عبدمناف ولادت وی در مکه معظمه وبنابه قول بعضی در خانهٔ کعبه به روز جمعه ۱۳ رجب که ۳۲ سال از واقعه فیل سپری شده بود و در سال بعثت حضرت شاه رسالتمآب صلی الله علیه وسلم – وی یازده ساله بود. و نخستین کسی که از نوجوانان به نبوت آن حضرت ایمان آورد وی بود. و درسال سی وپنجم یا سی و ششم از هجرت برمُسند خلافت اجلاس نمود و مدت خلافت آن حضرت کرم الله وجهه پنج سال وسه ماه بودوبه قول دیگر چهار سال ونه ماه. ووی امام اول است از ائمهٔ اثنا عشر و خلیفهٔ چهارم از خلفای راشدین وامام احمد بن حنبل قدس سره العزیز می گوید:« ازهیچ یک از اصحاب کرام نبوی صلی الله علیه وسلم آنقدر فضایل به من نرسیده اند که از امیرالمؤمنین علی کرم الله وجه رسیده اند (۱)»حضرت پیامبرخداصلی الله علیه وسلم درروزخیبرفرمود:«هرآئینه این پرچم را به مردی دهم که خدا و پیامبرش را دوست می دارد و خدا وپیامبر نیز اورا دوست می دارند وبه دست او قلعهٔ خیبر گشاده شود» ازشنیدن این حدیث از زبان درفشان حضرت ختمی مرتبت همهٔ یاران در اندیشه وحیرت فرورفته بودند که این مردچه کسی خواهد بود،[فردایش] آن حضرت صلی الله علیه وسلم فرمود:

(۱) خزنیة الاصفیاء ص ١٦

« علی کجاست؟» به عرض رسانیدند که وی ازناحیهٔ چشمانش احساس دردنموده وشکایت داردآن حضرت فرمود:« به عقب وی بفرستید»وی به محضرحضرت ختمی مرتبت حضوریافت آن حضرت ازلعاب دهن مبارک برچشمانش مالیدند وبه حق وی دعا کردند وی همان لحظه صحت یافت گویی هرگزازناحیهٔ مذکور شکایتی نداشته است این حدیث راحضرت سعد بن ابی وقاص رض وحضرت ابوهریره رض وسلمه بن اکوع رض روایت کرده اند (۱).و روزی حضرت ختمی مرتبت فرمود: «سید عرب را سوی من فرا خوانید» یعنی علی بن ابیطالب را-عایشهٔ صدیقه گفت:« آیا تو سید عرب نیستی؟» آن حضرت (ص) فرمود:«من سید اولاد آدمم وعلی سید عرب (۲)» از عبدالله رض بن مسعود به روایت علقمه نقل شده است که گفت:« من در محضر مبارک حضرت پیامبر صلی الله علیه وسلم نشسته بودم که راجع به علی رض پرسیده شد، آن حضرت فرمود: «حکمت به ده حصه یا ده جز تقسیم شده است ازاین ده جزأ نه جزأ آن سهم علی رض شده است و یک جزأآن سهم همهٔ مردم (۳)» «مهاجر بن عمیر می گوید که سید نا علی کرم الله وجهه گفت:« شدید ترین ترسی که مرا تهدید می کند پیروی از هوا و هوس است و طول امل و آرزوهای بی پایان. اما پیروی از هوا و هوس، انسان را از رفتن در راه خدا باز می دارد و طول امل آخرت را بباد فراموشی می سپارد آگاه باشید که دنیا روی از شما برگردانیده و آخرت روبه شما نموده است هرکدام از دنیا و آخرت فرزندانی دارند شما فرزندان آخرت باشید نه دنیا. زیرا امروز کردار است و حساب نیست و فرد احساب است و عمل نه (٤)» از اعمش روایت شده که از سفیان روایت نمودکه حضرت علی رض در زمان خلافت خویش

از موادی در کوفه به مصرف می رسانید که برایش از مدینه می آمد (٥)» از هارون بن عنتره از پدرش روایت شده که من در کوفه در هنگام فرمانروایی حضرت سیدنا علی کرم الله وجهه خدمتش رسیدم دیدم که وی از شدت سرما برخود می لرزد و پارچه ای نازکی برخود پوشیده گفتم: ای امیر مؤمنان! دراین مال [بیت المال] تو و اهل بیت تو سهم و حق دارید چرا در چنین حالتی به سر می برید؟ گفت:« به خدا سوگند از مال شما چیزی برنگیرم این همان پتوی من است که با خود از مدینه آورده بودم (٦)» سفیان ثوری از عمروبن قیس رض روایت می کند که به حضرت سیدنا مرتضی علی کرم الله وجهه گفته شد که چرا بر پیراهنت وصله و پیوند می زنی؟ گفت:« این کار به دل خشوع می بخشد و مردم تأسی می کنند (٧)»

---

(١) حلیة الاولیاء ج ٢ ص ٦٢

(٢) // // // ٦٣

(٣) حلیة الاولیاء ج ٢ ص ٦٥

(٤) // // // ٧٦

(٥) حلیة الاولیاء ج ٢ ص ٨٢

(٦) // // // ٨٣

(٧) // // // //

از علی بن ارقم از پدرش روایت شده که گفت: «من علی رض را در بازار دیدم که شمشیرش را می فروخت و می گفت:« کیست تا این شمشیر را از من بخرد؟ به خدایی که داند و حبه را رویانیده است این شمشیر برای دفاع از حضرت پیامبر خدا مبارزه و جهاد زیادی نموده و اگر من بهای یک ازار را می داشتم این را نمی فروختم (۱)» ضحاربن ضمرهٔ کنانی وارد مجلس معاویه رض شد، معاویه روبه وی نموده گفت: از علی به من سخن بگو وی گفت:« به خدا علی آز و طمع نمی شناخت نهایت قوی و دلیر بود، سخن فصیح می گفت وبه عدالت قضاوت می کرد چشمه های علم و حکمت از اطراف و جوانب او جاری بود، و حکمت و معارف از وی ظهور می نمود، از دنیا و دارایی آن وحشت داشت، وبه شب و تاریکی آن انس داشت به خدا او نهایت ژرف نگر و عبرت گیرنده و طویل الفکر بود دست بر روی دست می زد و خود را مخاطب می ساخت واز لباس آنچه کوتاه بود دوست داشت واز طعام آنچه سخت و ساده بود، به خدا او مثل یکی از مایان بود- زمانی که به او مراجعه می کردیم او ما را نزدیک خود می نشاند و اگر سؤال می کردیم پاسخ مان می داد لیکن همراه با این همه قربت و نزدیکی ما به او ومیل او به ما، از هیبت و وقارش قدرت حرف زدن نبود، اگر تبسم می کرد [تبسم او] مثل مروارید برشته کشیده بود، اهل دین را تعظیم و عزت می کرد و مساکین را دوست می داشت، قوی را در باطلش طمعدار نمی ساخت، وضعیف از عدلش نا امید نبود، به خدا سوگند می خورم که او را در بعضی از احیان دیدم در حالیکه چادر و پردهٔ سیاه و قیرگون شب همه را در خود پوشیده بود، و ستاره ها چشمک می زدند روبه محراب عبادتش نموده ریش خود را به دستش می گرفت و چنان آه

وناله و فریاد سرمی داد مثل کسی که مارش گزیده باشد، وگریه می کرد و سرشک می افشاند گریۀ اندوهگینان را گویا همین حالا آوازش را می شنوم که در آن تاریکی شب با حضرت دوست مناجات می کرد و می گفت: پروردگارا! پروردگارا! و تضرع می نمود، و روبه دنیا کرده می گفت:« به من متوجه شدی باز دام گستردی؟ هیهات هیهات غیر مرا فریب بده من تو را سه طلاق داده ام. عمر تو کوتاه و مجلس تو حقیر و خطر تو آسان است آه صدآه از کمی زاد و راحله و دوری منزل و وحشت راه» پس حاضران دیدند که اشکهای معاویه مثل باران چکیدن گرفت و قطره های اشک بر ریشش می ریخت و او بیخود شده بود از بس گریستن و چشمانش را برسر آستینش پاک می کرد و همۀ حضار مجلس را گریه درخود فرو برده بود، بعداً روبه ضرار رض نموده گفت:« ای ضرار در فراق ابوالحسن چه حال داری؟» وی گفت:« حال کسی یا حال زنی که یگانه فرزند دلبندش را در پهلویش سربریده باشند که اشک چشمش نه ایستد و اندوه او ساکن نشود، واین را گفت و برخاست واز مجلس معاویه رضی الله عنه بیرون شد (۲)»

حضرت مرتضی علی رض در همۀ غزوات همراه حضرت پیامبر خدا صلی الله علیه وسلم بوده است بجز از جنگ تبوک که عوض آن حضرت در مدینه خلیفه ماند، و درسال پنجم هجری در جهاد خندق [اضراب] که همۀ اهرمهای شرک و طاغوتهای زمان برعلیه اسلام بسیج شده بودند حضرت مرتضی علی کرم الله وجهه چنان جهاد و فدا کاری نمود که در احادیث ثقه وارد شده است که :« مبارزۀ علی در روزخندق از مبارزۀ همۀ امت من برتر است» وی در خندق بـــزرگترین

---

(۱) حلية الاولياء ج ۲ ص ۸۳

(۲)حلية الاولياء ج ۲ ص ۸۵

قائد کفر و شرک یعنی عمرو بن عبدود را به چهنم فرستاد در [معرکهٔ کفر برانداز] بدر نیز قدایی حضرت رسول (ع) بود، در احد نیز از افراد انگشت شماری بود که گرد شمع رسالت پروانه وار می چرخیدند و جان نثار می کردند. در خیبرلوابه او داده شده از جانب پیامبرخداوعمامهٔ سبز که آن حضرت صلی الله علیه وسلم برسرش نهادند فاتح خیبرشد و پدر حسین است و شوهر سیدهٔ نساء اهل الجنة فاطمهٔ زهری – و راجع به وی حضرت پیامبر خدا فرموده است که انت منی بمنزلة هارون من موسی انّه لانبی بعدی» وهم چنین :« من کنت مولاه فعلی مولاه»

هرکسی را کیش منم مولا و دوست ابن عم من علی مولای اوست

وهم وی صاحب سّر رسول الله است وهمه طریقه های صوفیه و عرفای جهان اسلام به وی می رسد- و قسمتی از خطبه های « نهج البلاغه»از آن حضرت به یادگار مانده که درجه علیای بلاغت و فصاحت و لبریز از لآلی و جواهر اسرار است، وهم حضرت علی کرم الله وجهه شش تن خلیفهٔ کامل و مکمل داشت، (١) حضرت امام حسن مجتبی رض (٢) سالار شهیدان حضرت امام حسین (٣) امام حسن بصری (٤) کمیل بن زیاد، (٥) اویس قرنی رض که در رکاب آن حضرت درسال ٣٧ هـ در صفین شهید شد- (٦) شریح بن هانی بن زیاد الحارثی – قدس سره العزیز آن حضرت در سحرگاه روز دوشنبه ١٧ رمضان سال ٤٠ هجری از دست عبدالرحمن بن ملجم مرادی آن پلید بدکردار از خوارج جراحت برداشته و در روز ٢١ رمضان سال چهلم از هجرت در کوفه جام شهادت نوشید- مزار مبارکش نجف اشرف- و بعضی برآنند که بلخ است ده خواجه خیران که فعلاً زیارت مزار شریف در آن جاست.

---

(١)مثنویمولانای بلخی «رح»

# قسمت سوم

زندگی و شرح حال حضرت سید ابو محمد شاه زاهد چشتی (مشهور به خواجه محمد زاهد چشتی) شرح حال حضرت سیدناصرالدین یوسف چشتی حسنی حسینی هروی (مشهور به خواجه یوسف چشتی) شرح حال حضرت سلطان چشتیان امام طریق سیدقطب الدین خواجه مودود چشتی حسین (مشهور به سلطان مودود چشتی) شرح حال حضرت شیخ المشایخ سید احمد مشتاق چشتی نخستین جانشین حضرت سلطان و فرزند مهترشان، و فشرده ای از حالات رکن الدین حسین چشتی مودودی و سید قطب الدین مشهور بشاه قطب شیرسوار- و اولاد شان تا به والد این فقیر و اشارتی به اقوام ما در چشت و برغن قیسار و قلعۀ خواجۀ بی بی ماهروی کابل و کلی کرانی کویته و کروخ هرات و اشارتی به هجرت جد اعلای امام مودودی و توطن شان درکرنال و اورنگ آباد هند و ..........

## حضرت خواجه محمد زاهد چشتی

وی پسر و مرید و جانشین حضرت سالار چشتیان شیخ سید ابو احمد ابدال چشتی حسنی است. او از بزرگترین مشایخ خاندان چشت است، تولد وی در سال ۳۳۱هـ اتفاق افتاد درسن هفت سالگی نماز با جماعت می خوانده است و در عین حال از مردم خلوت می گزیده است وی ۲٤ سال داشت که پدرش سرسلسلهٔ چشتیان حضرت شیخ ابواحمد ابدال حسنی چشتی به لقای آلهی شتافت و وی جانشین پدر گشت (۱). خواجه از لحاظ زهد و ورع به درجهٔ کمال رسیده بود، گویند که در غزوهٔ سومنات در حالیکه عمرش از هفتاد گذشته بود همراه سلطان محمود عزنوی به هند رفت، نقل است که چون حضرت خواجه محمد چشتی در شب اول عاشورای ۳۳۱ هجری تولد شد پدرش همان شب حضرت پیامبر خدا صلی الله علیه وسلم را بخواب دید که می فرماید:« ای ابو احمد پسر خود را بنام ما موسوم کن» چنانچه بنام محمد موسوم گشت و چون خواجه متولد شد- هنوز در دست دایه بود که هفت بارکلمهٔ توحید بزبان آوردوتاده روز که ایام عاشوره بودند درروز شیر

(۱) نفحات الانس جامی ص ۳۲٤، خزینة الاصفیاء ص ۲٤٤

نخورد و صایم ماند و در عمر دونیم سالگی نیز آثار ولایت از جبینش هویدا بود ونیز نقل شده که خواهر گرامی حضرت خواجه محمد زاهد چشتی مشهور به بی بی خزامة الله ولیه ای بود و عارفه ای تارک الدنیا که تا عمر چهل سالگی ازدواج نفرمود، روزی خواجه ابو محمد نزد همشیرهٔ خود تشریف آورد و فرمود:«ای عزیزه! مقدر چنین است که از بطن عفت تو فرزندی به وجود آید که قطب الاقطاب گردد، لیکن بی شوهر وجود آن محال است آن عفیفه به استماع این معنا ازاین موضوع انکار ورزید خواجه خاموش ماند تا همان شب آن عفیفه پدر خود حضرت شیخ احمد ابدال چشتی را در خواب دید وبه وی گفت:« در ولایت شافلان سید زاده ای صحیح النسب است سید محمد سمعان نام اوست در اتقا و پارسایی مشهور است و مقدر است که شوهر تو گردد واز صلب او فرزندی به وجود آید که از نور ولایت او خاندان ما روشن شود. ونیز همین اشارت به همان شب به خواجه محمد از والد ماجید او به وقوع آمد و علی الصباح خواجه شخصی را به طلب سید محمد سمعان حسینی فرستاد چون حاضر شد عقد نکاح آن عفیفهٔ زمان به سید محمد سمعان منعقد گردید و پسری از بطن عفت آن عفیفه به وجود آمد نامش خواجه ناصرالدین یوسف کردند چون ولی مادر زاد بود در اندک عمر تربیت یافته فرقهٔ خلافت یافت (۱). حضرت خواجه محمد زاهد تحصیل علوم دینی و معارف یقینی کرده بود، وزهد و ورع تمام داشت و در معرفت و محبت همتا

(۱) خزنیة الاصفیاء ص ۲۲۹-۲۳۰

نفرمود، روزی خواجه ابو محمد نزد همشیرهٔ خود تشریف آورد و فرمود:«ای عزیزه! مقدر چنین است که از بطن عفت تو فرزندی به وجود آید که قطب الاقطاب گردد، لیکن بی شوهر وجود آن محال است آن غفیفه به استماع این معنا ازاین موضوع انکار ورزید خواجه خاموش ماند تا همان شب آن عفیفه پدر خود حضرت شیخ احمد ابدال چشتی را در خواب دید وبه وی گفت:« در ولایت شافلان سید زاده ای صحیح النسب است سید محمد سمعان نام اوست در اتقا و پارسایی مشهور است و مقدر است که شوهر تو گردد واز صلب او فرزندی به وجود آید که از نور ولایت او خاندان ما روشن شود. ونیز همین اشارت به همان شب به خواجه محمد از والد ماجید او به وقوع آمد و علی الصباح خواجه شخصی را به طلب سید محمد سمعان حسینی فرستاد چون حاضر شد عقد نکاح آن عفیفهٔ زمان به سید محمد سمعان منعقد گردید و پسری از بطن عفت آن عفیفه به وجود آمد نامش خواجه ناصرالدین یوسف کردند چون ولی مادر زاد بود در اندک عمر تربیت یافته فرقهٔ خلافت یافت (۱). حضرت خواجه محمد زاهد تحصیل علوم دینی و معارف یقینی کرده بود، وزهد و ورع تمام داشت و در معرفت و محبت همتا

(۱) خزنیة الاصفیاء ص ۲۲۹-۲۳۰

نداشت واز دنیا واهل آن بغایت مجتنب بودی و همواره به زهد و ترک دنیا تحریص می نمود. و می گفت چون اول و آخر ما ترک دنیا خواهد بود خود را از غرور و فریب وی نگاه باید داشت، وقتی که سلطان محمود غزنوی به غزو سومنات رفته بود، خواجه را در واقعه نمودند که به مدد گاری وی باید رفت به سن هفتاد سالگی با درویشی چند متوجه شد چون آن جا رسید به نفس مبارک [شخصاً] با مشرکان وعبدهٔ اصنام جهاد کردی روزی مشرکان غلبه کردند و لشکر اسلام پناه به پشته ای آوردند و نزدیک بود که شکست برایشان آید، خواجه را در چشت مریدی بود آسیابان محمد کاکو نام، او را آواز داد که : کاکو! دریاب در حال کاکو را دیدند که اضطراب می کرد.

و در [هند] محاربه می نمود، تا لشکراسلام نصرت یافتند وکافران هزیمت کردند و درهمان وقت کاکو رادرچشت [نیز] دیده بودندکه لکلکهٔ آسیارابرداشته بود وبردرودیوارآسیا (۱)می زدازوی سبب پرسیده بودند همین قصه را گفته بود(۲) آن حضرت سه خلیفهٔ کامل ومکمل داشتند اول خواهرزاده ودست پروردهٔ شان حضرت ناصرالدین یوسف چشتی دوم استاد شاه مردان سوم استادمحمد کاکو. وفات آن حضرت به قول صاحب سیرالاقطاب درچهاردهم ربیع الاول وبقول صاحب سفینة الاولیاء رجب سال ۴۱۱ هـ بوده ومزارمبارکش درچشت شریف است (۳).

(۱) نفحات الانس جامی ص ۲۰۷

(۲) دانشمند شهیر جهان اسلام ابوالحسن علی ندوی حسنی درکتاب ارزشمند خود (تاریخ دعوت و عزیمت جلد سوم) می نگارد که نخستین کسی که از چشت به هندوستان تشریف آورده و چندین قبیلهٔ هندو را به اسلام دعوت و مشرف فرموده حضرت خواجه ابو محمد شاه زاهد چشتی است.

(۳) نفحات الانس ص ۲۰۸، خزینة الاصفیاء ص ۲۳۱ سفینة الاولیاء ص ۹۰ طریقه چشتیهٔ آقای آریا ص ۷۷.

## حضرت خواجه ناصرالدین یوسف چشتی حسنی حسینی رح

« در دریای مجمع البحرین از عظمای مشایخ چشت نیک سرشت است. جمال طریقت و کمال حقیقت و کرامات ظاهره و کمالات باهره داشت. خرقهٔ فقر وارادت و خلافت از مامای خود حضرت خواجه سید محمد زاهد چشتی حسنی پوشیده بود (۱)» نام مبارکش خواجه یوسف چشتی و لقب وی ناصرالدین است و نام پدرش سید محمد سمعان حسینی که مرقد مبارکش در قریهٔ کورت خواجه به فاصلهٔ قریبی از شاقلان مرکز ولسوالی پشتون زرغون واقع و در آن دیار بنام «شاه سمعان» معروف است. حضرت خواجه محمد زاهد چشتی چون فرزندی از وی باقی نمانده بود خواهرزاده اش سیدناصرالدین یوسف چشتی را « به منزلهٔ فرزند می داشت و تربیت می کرد وبه تحصیل علوم وسلوک راه خدای دلالت می نمود، وبعد از وفات وی قایم مقام وی شد، خواجه یوسف را بعد از پنجاه سالگی میل انزوا و انقطاع شد، خواست که نزدیک به مزار

(۱) خزینة الاصفیاء ص ۲۳۱

حضرت خواجه حاجی مکی که بسیار بزرگ بوده و شیخ ابو اسحاق شامی زیارت ایشان بسیار می نموده چله خانه ای در زمین بکند به اشارت هاتف غیبی آن موضع را که حالا چله خانهٔ وی است اختیار کرد چون بیل و کلند آوردند برداشت وبه دست مبارک خود از صبح تا نماز پیشین آن را به اتمام رسانید و مدت دوازده سال در آن جا به سربرد و چندان سکر و دهشت و ولوله و حیرت بروی غالب شده بود که گاه بودی که چون خادم آب وضو در دست وی ریختی در اثناء وضوء از خود غایب شدی و یکساعت کم و بیش در آن غیبت بماندی و باز حاضر شدی و وضو را به اتمام رسانیدی در آن وقت که شیخ الاسلام ابو اسماعیل خواجه عبدالله انصاری الهروی به مزار چشت رسیده بود باوی ملاقات کرده است و بعد از معاودت در مجلس و محافل استحسان وی می کرد (۱) واین صحبت در حضرت ابواسماعیل خواجه عبدالله انصاری به حدی تأثیر نمود و او را دگرگون ساخته بود که در بازگشت از آن (۱) سفر که بنا به دعوت شیخ احمد و شیخ اسماعیل چشتی و یاران شان صورت گرفته بود به تباذان [توبا دام حالیه] آمدند و حضرت خواجهٔ انصار در معیت شصت ودوتن از مشایخ بزرگ که همه اهل کرامات و فراست بودند چهل و اند شبانه روز بسط و افشای حقیقت می نمود و در آن جا سماع و دست افشانی داشتند و خواجهٔ انصار علاقهٔ شدیدی به مشایخ و طریقهٔ چشتیه داشت و همیشه از ایشان به تحسین زبان می گشود و همهٔ تاریخ نگاران اتفاق دارند که سه عامل مؤثر در تکوین

(۱) نفحات الانس جامی ص ۲۰۸

(۲) نفحات الانس ص ۳۲٦، حزینة الاصفیاء ص ۲٤۸ طریقه چشتیه ص ۷۹

شخصیت عرفانی حضرت خواجهٔ انصار نقش بارز داشته است، یکی دیدار خواجهٔ انصار با ابو عبدالله طاقی (۲) با خرقانی (۳) با شیخ احمد و شیخ اسماعیل چشتی و زیارت و مجلس حضرت ناصرالدین یوسف چشتی- حتی زمانی که خواجه ناصرالدین یوسف چشتی در سال ۴۵۹هـ به لقای آلهی می پیوندد خواجهٔ انصار به مجرد دریافت این خبر دهشت زا نهایت مضطرب و بیقرار می گردد وبنا به مشورهٔ یاران، جهت تسکین و فرونشاندن درد فراق و سوگ ناصرالدین یوسف چشتی هرات را ترک و در نیشاپور به سر می برد « وهم خواجه ابواسماعیل عبدالله انصاری گفت:«من هیچ کس در طریق امامت قویتر و تمام تر از احمد چشتی ندیده ام و چشتیان همه چنان بوده اند از خلق بیباک و در باطن پاک و در معرفت و فراست چالاک همه احوال ایشان به اخلاص و ترک ریا بود، هیچ گونه در شرع سستی روا نداشتندی (۱)» ونسب پاک آن جناب به سالار شهیدان حضرت امام حسین بدین طریق می رسد که : ناصرالدین یوسف ابن سیدمحمد سمعان بن سید ابراهیم بن سید محمد بن سید حسین ابن سید عبدالله الملقب به علی اکبر بن امام علی النقی ابن امام محمد التقی بن امام علی الرضا بن امام موسی الکاظم ابن امام جعفر الصادق بن امام محمد الباقر بن امام علی زین العابدین بن سید الشهداء امام حسین بن فاطمة الزهری بنت نبی الثقلین حضرت محمد مصطفی صلی الله علیه وسلم (۲) نقل شده است که در خانقاه خواجه سنگی بود کلان که اکثر اوقات خواجه ناصرالدین یوسف برآن نماز می کرد روزی خواجه از ادای نماز از خانقاه بیرون شد آن سنگ هم

(۱) نفحات الانس ص ۲۱۸

(۲) خزینة الاصفیاء ص ۲۳۱ و طریقه چشتیه آریا ص ۷۹

عقب خواجه روان گردید و خلق بسیار از صغار و کبار برای تماشای این کرامت برآمدند خواجه چون از هجوم مردم خبر یافت به سوی سنگ دیده و فرمود «قف مکانک» همانجا ساکن شد بعد از آن اکثر اولیاء الله خضر علیه السلام را برآن سنگ نشسته می دیدند و گاه گاه از آن سنگ چندان نور شایع میگشت که تمام قریه را روشن می کرد (۱)»

این سنگ فعلاً در چشت شریف وجود دارد و در محل قریب درخت چنار مشهور افتاده است و مردم برآن نماز می گذارند و تبرک می جویند و مشهور است به سنگ مصلی [جای نماز].

نقل شده است که خواجه یوسف سماع بسیار شنیدی وبه وقت سماع نوری از جبین پرنور وی می تافت وبه آسمان می رفت حضرت خواجه هر روز چندین مرتبه ختم قرآن نمودی [البته با قوهٔ باطن] وفات حضرت ناصرالدین یوسف چشتی در روز دوشنبه سوم رجب سال ٤٥٩ هجری واقع شده و مزار مقدسش در چشت شریف است. در بالاسر مزار مبارکش لوحی است که برآن به خط نستعلیق محکوک شده که: شهسوار عرصـــهٔ میـــدان لاهوتـــی یقین

خواجه نصرالدین ابو یوسف که گردیده عیان

ســالک راه طــریقت مقتـــدای جـزو کل

قطب الاقطاب زمین ســرحلقه و غوث زمان

(۱) خزینة الاصفیاء ص ۲۳۲

عالــــم علـــم لدنی کاشـــــف اســرار حق
صاحب صـــدر و جلالت ناسخ شرک وگمان
مــــرغ روحش در ریاض فادخلوا بگشاد پر
کرد به مضمـــون و ادخل جنتی جنت مکان
سال قوتش را زپیـــــر عقل جستم باز گفت
حرف واو از اســم شان برگیر با جنت نشان
بانی لوح و عمـــــارت سیـــد حافظ آنکه بود
یک رطب از نخــل پاک خواجگان دودمان

وخلفای زیادی داشته اند که مشهور ترین همه پسر مهتر وجانشین شان حضرت سید قطب الدین مودود چشتی می باشد.

از حضرت ناصرالدین یوسف چشتی کتابی بنام «الاسرار» هم مانده بود که متأسفانه در حملهٔ تاتاریان (٦١٨هـ) ازبین رفته است.

## قائد کبیر امام الطریق حضرت سید قطب الدین مودود چشتی حسنی حسینی قدس سره العزیزولادت با سعادت:

الف- محل پیدایش: این غنچهٔ باغ زهرا واین شگوفهٔ گلشن مصطفی واین جگر گوشهٔ حضرت مرتضی یعنی شیخ الاسلام قطب الدین مودود چشتی در نیمه شب دو شنبه نهم ماه رجب سال ٤٣٠ هـ در چشت شریف دیده به جهان گشود.

ب- تاریخ پیدایش: بعضی از مؤرخین ١٧ رجب بعضی ٩ رجب واکثر اوایل وغره رجب بغیر تعیین ذکر نموده اند و هیچ اختلافی در سال پیدایش ایشان نیست سال پیدایش ٤٣٠ هجری قمری است.

القاب و اسمایی که دربین عرفاء و متصوفین خراسان بدان مشهور اند:

درخراسان ونواحی شام وحجازبه قطب الاقطاب،سلطان خراسان خواجهٔ کبیر،امام الطریق،یگانهٔ روزگار،محبوب پروردگارقدوهٔ اقطاب،شمع صوفیان، چراغ چشتیان،صاحب الاسرار،مخزن الانوارمشهوربودوقطب الدین لقب داشت (١) وطیران نمودن نیزازمشهورترین خوارق عادات ایشان بود ونام نامی و اسم گرامی آن حضرت خواجه مودود می باشد ایشان به اتفاق همهٔ مؤرخین و علمای اسلام ولی مادرزاد بودند، چنان که عارف بزرگوار اسلام مولانا جامی هروی می

(١) خزینة الاصفیاء ص ٢٣٣ طریقه چشتیه ص ٧٩- ٨٠

فرماید:« وی درسن هفت سالگی قرآن را با واضح آن حفظ داشت» و در شانزده سالگی از لحاظ علوم ظاهری به درجهٔ کمال رسید.وکتاب منهاج العارفین، و خلاصة الشریعه را تصنیف کرده، به قول صاحب خزینة الاصفیاء درسن بیست ونه سالگی وبه گفتهٔ جامی در سن بیست و شش سالگی بود که پدرش فوت نمود و او برسجادهٔ شیخیت و ارشاد نشست (۱)» وی سفرهای بسیاری کرد از چشت تابیت المقدس و بلخ و بخارا و غیره سیر نمود، خواجه دارای مریدان بسیاری بود. که از جملهٔ معروفترین آنها فرزندش شیخ احمد مشتاق- خواجه حاجی شریف زندنی دمشقی، رکن الدین محمود سنجانی خواجه سبز پوش آذربایجانی وغیره وغیره.

خواجه در دورهٔ حیاتش از شهرت خاصی برخوردار بوده چنانکه نقل می کنند که شیخ احمد جام معروف به ژنده پیل برای ملاقات وی نیز رهسپار چشت شد- هرچند که نزدیک بود معاندین رابطهٔ این دو خواجه را تیره سازند اما مؤفق نشدند، و دراین مورد و دراین مورد در نفحات الانس ضمن داستانی در خزینة الاصفیاء گرچه با اندک اختلاف به ملاقات این دو تصریح شده علاوه براین هردو سند مزبور کراماتی هم برای خواجه ذکر کرده اند، و در نفحات در مورد دیدار حضرت سید قطب الدین

(۱) نفحات الانس ص ۳۲٦، خزینة الاصفیاء ص ۲٤۸ سفینة الاولیاء ص ۹۱ طریقه چشتیه آریا ص ۷۹

مودودچشتی با شیخ جام از زبان شان کلماتی نقل شده که اصلاً دروغ و افترای محض و سمپاشی دشمنان طریقت است که به امام چشتیان و رهبر طریقهٔ عالیه چشتیه هرگز انطباق ندارد وبه عقیدهٔ بنده سخنان جامی نیست تحریف معاندان است، چه در چند نسخهٔ نفحات این موضوع را به چند گونه دیده ام که اختلاف این داستان می رساند که ساختگی است. اصل مطلب را دراین مورد تاریخ نویس محقق شیخ غلام سرور لاهوری در خزینة الاصفیاء نقل و تحقیق نموده است به آن مراجعه شود (۱).

(۱) شیخ احمد جام نامقی از لحاظ ورود به طریقت بعد از سن چهل سالگی توبه نموده و وارد طریقت شده و سال تولد او می رساند که وی ده سال از حضرت سلطان مودودچشتی رحمة الله علیه کوچکتر بوده این ده سال را با چهل سالگی توبه کردن که محاسبه کنیم- این حرفهایی که در نفحات از زبان حضرت قاید چشتیان ساخته پوچ و جعلی از آب در می آید (مؤلف).

# ریاضت و سلوک

چنانکه قبلاً ذکر شد آن حضرت در آوان تحصیل علوم نیز ریاضت می کشیدند مگر بعد از گرفتن خرقهٔ خلافت از والد بزرگوار خود قطب اعظم ناصرالدین یوسف چشتی زیادتر در ریاضت می کوشیدند، وایشان ۳۰ سال سربه بالین ننهادند. و در ابتدای سلوک درچله خانه ای که از پدرشان بود واز سنگ دریایی ساده بنا شده واز کرامت ایشان تا حال جابجاست به سرمی بردند، ایشان اکثر ایام روزه داشته و گاهی در روز چیزی تناول می فرمودند و خرقه ای داشتند که تکه های کهنه را شسته و برآن بخیه می زدند با وجودی که سلطان سنجر سلجوقی از ارادتمندان شان بود ولباسهای فاخره وشاهی به طور تحفه هدیه می داد.

ایشان آن را رد نموده و سلطان را به گسترش عدل و خدمت به دین و مستضعفین تشویق و توصیه می فرمود واز سلاطین غور نیز بسیاری مرید و مخلص و غلام حلقه بگوش آن حضرت بودند. چنانکه از غوریها خانقاهی به یادگار مانده که نمایانگر اخلاص شان به مشایخ چشت است و جز آثار و آبدات تاریخی و کم نظیر کشور عزیزما افغانستان است.

## خلافت بعد از ریاضت و سلوک

حضرت سید قطب الدین مودود چشتی به سن ۲۹ سالگی خرقهٔ فقر و خلافت از پدر بزرگوار خود غوث العارفین ناصرالدین یوسف چشتی پوشید که همزمان بود با اولین روزهای حکمروایی سلطان ملکشاه سلجوقی، وی به مسند ارشاد نشسته و هزاران نفر از همهٔ اطراف جهان پروانه سان به گرد این شمع محفل تجلیات الهی جمع گردیده وبه فیوضات و درجات رفیع عرفانی نایل می شدند چنانچه از حرمین شریفین و شام و عراق و مصر و اسپانیا و الجزایر و بلخ و بخارا و سمرقند وری و نیشاپور دسته دسته طالبان خدا و شیفتگان اسلام و مخلصین اهل بیت پیامبر(ص) به حلقه ارادت آن محبوب پروردگار آمده مستفید و مستفیض می شدند و مریدان شان را درهرجا که مشکلی پیش می آمد به قوت روحانی به مددشان می شتافت. دربین آن عده از مردم که بحضور وی مشرف می شدند که برای حل اشکالات و مسایل علمی یا اخذ فیض باطنی و روحانی آمده بودند مفسرین و محدثین واهل کلام و نحویین و حتی فلاسفه هم دیده می شدند که بحضور آن نایب نبی و آن وارث اسرار رسالت باریاب می شدند و بعد از حل

مطلب به وطنهای خود بر می گشتند. از خصایل و عادات حضرت شیخ الاسلام قطب الدین مودود چشتی یکی این بود که سالک بی علم را تلقین طریقت و عرفان نمیدادند و می فرمودند: « بروید اول علوم شریعت را کسب نمایید و بعداً به معرفت و تصوف دست بزنید که زاهد بی علم مسخرهٔ شیطان است و بنا به هدایت حضرت ایشان و خدمات سلاطین غوری مدرسهٔ دینی بزرگی در چشت شریف بنا شده بود که از همهٔ اطراف عالم واز ممالک اسلامی بخصوص از بلخ و بخارا وری و بغداد - علمای علوم مختلفه و دانشمندان بزرگی با نوازشها و عطیات و تشویقهای فراوان به چشت شریف دعوت شده بودند و در مدرسهٔ مودودیه به تدریس و افادهٔ طلاب و دانشجوبان مصروف و مشغول بودند، بعضی گویند که دو هزار و سیصد نفر محصل و دانشجو و ۱۱۰ نفر استاد و دبیر و آموزگار کامل و ماهر در آن مدرسه به تدریس و تحصیل مشغول بودند. در سنهٔ ٤٥٩هجری حضرت ژنده پیل شیخ احمد جام نامقی برای دیدار و ملاقات حضرت قاید چشتیان سید قطب الدین مودود چشتی به چشت عازم گشت و چون حضرت سلطان مودود چشتی ازاین سفر شیخ جام خبر شد با چهار هزار نفر از مریدان و خلفا و اولیای نامدار به استقبال شیخ جام شتافت و در روستای ساحل دریای هریرود در حصه ای بین ماد آباد و شافلان بنام توتک ملاقات نموده و معانقه فرمودند و تا دیر زمانی در خلوت باهم نشستند و در رابر اغیار بستند واز همدگر فایده ها گرفته مستفید و مستفیض یکدیگر گشتند و بعداً شیخ جام از خانهٔ خواجه علی حکیم که مرید حضرت سید قطب الدین خواجه مودود چشتی بود به جانب جام برگشت و به چشت شریف نیامد و فرمود مقصود ملاقات شما بود که حاصل گردید. البته سه شبانه

روز با یکدیگر صحبت و بعداً شیخ جام ایشان را توصیه به سفر بلخ و بخارا فرمود- وناگفته نباید گذاشت که این قضیه در نفحات الانس جامی به گونه ای دیگر و عبارتی طفلانه و گستاخانه تعبیر شده است به نظر من تحریف و تغییر است و هرگز کلام عارف نامی مولانا جامی نیست لذا از ملفوظات خطی خواجه موضوع بعینه نقل شد.

## خوارق و کرامات

اگرچه روش بنده این است که عرفا و بزرگان دین را به اساس خدمات دینی و علمی و فرهنگی ای که کرده اند ارزیابی نموده و آنها را از جنبه های دانش و علم مورد مطالعه قرار می دهم. کرامات همان طور که به همه معلوم است برای ولی نشانۀ حصر کمال او نیست چه همان طور که بر پیامبر اظهار معجزه واجب است بر ولی اخفا و ستر کرامت واجب و لازم است با آن هم در چشت شریف مواردی تاریخی وجود دارد که نمایی از کرامات مشایخ چشت است از آن جمله سنگی است در مزار مطهر حضرت سید قطب الدین مودود چشتی که ان را سنگ مصلا می گویند که تفصیل آن در بخش آثار تاریخی گذشته است- چون هفت اعضای سجدۀ آن ولی خدا برآن فرو رفته است دراین عنوان از آن نام بردیم – دیگر درخت فندقی است که عصای خشک آن حضرت بوده و در زمانی به سببی آن را برزمین فرو بردند همان زمان سبز شده و حالا در سالی چندین مرتبه گل می کند و بار می دهد- دیگر غار اژدر است که تفصیل آن در قسمت مربوطه گذشته است. آورده اند که درویشی بود او را عبدالله جبلی می گفتند در اثر بیماری نابینا شده و در دامنۀ کوه دیواندر که از کوههای مشهور هرات است سکونت داشت واین کور در اثنای راه

چشت شریف و هرات واقع است واین درویش دعا وزاری و تضرع و گریه می نمود واز حق تعالی شفای چشم خود می خواست و روزها در دامنهٔ کوه به ذکر و فکر آلهی مصروف می ماند وی در خواب دید که هاتفی غیبی به وی می گوید: «یا مودود یا مودود گوی که مودود یکی از محبوبان ما است او را به مدد تو رسانیم» اتفاق را حضرت سیدالاقطاب خواجه مودود چشتی از آن دیار راهی چشت شریف بود که ناگاه شنید که کسی در وادی کوه یامودود یا مودود می گوید حضرتش در مقابل این درویش نابینا ایستاده از وی سبب ورد یا مودود را پرسید، وی قصه را سراپا بیان نمود، حضرتش بعد از استماع احوال این نابینا به دست مبارکش از لعاب دهن خویش برچشم وی مالید، فی الحال شفا یافت و سردر قدم آن حضرت آورده وبه شرف ارادت نیز مشرف شد.

ازیمن مسیحایی کوران چو شفا دیدند قطب الحق ودین مودود در چشت مسیحا بود
هرکس که خدا خواهد یا جام بقا خواهد خمخانهٔ مودودی حق بودید بیضا بود

نقل است که نصر بن احمد و بعضی گفته اند امیر نصیر حاکم بخارا بود، البته بعضی وی راحاکم بلخ نوشته اند در زمان تشریف بری حضرت شیخ الاسلام خواجه مودود چشتی به بخارا پسری داشت گنگ و شل و کور وکر، چون حضرت قطب الدین مودود چشتی وارد آن ناحیه شد حاکم بخارا پسر خود را که ذکر شد

(۱) آری در جنگ خیبر در سال هفتم هجری حضرت پیامبر اسلام نیز در اثر شکایت حضرت علی از ناحیهٔ چشم آن حضرت برچشمانش لعاب دهن مالیدند و فوری صحت یافت.

به حضور آن محبوب پروردگار حاضر نموده استدعا کرد که توجه مبذول دارند و نیازمندی زیاد نمود، حضرت خواجه دل شان به رقت آمد وبه پسر گفت: دست به دست من ده، وی دست خود را به دست حضرت داد، گفت «بگو بسم الله الرحمن الرحیم» وی گفت. فرمود به جانب من ببین، به طرف ایشان نظر نموده و بینایی و شنوایی و تکلم یافت، از وقوع این کرامت بزرگ صدها کس به شمول خود آن امیر از مریدان و جان نثاران حضرت سید قطب الدین مودود چشتی شدند.

قلـــم را تـــاب نبـــود وصف مـــودود خدا کردن

که حق داند چه باشد رتبهٔ مودود چشت امروز

## ذکر مشایخ چشت از حضرت خواجه مودود چشتی در کتب شان

حضرت ولی الهند خواجه معین الدین چشتی اجمیری می گوید که حضرت خواجه عثمان هارونی به روایت از حضرت خواجه قطب الدین. مودود چشتی فرمود که ایشان گفتند:« در نزدیک قیامت شهر خوارزم و شهر های دیگر که حوالی و اطراف آن است از شومی مزامیر شنیدن و نواهی خراب شود، ویکدیگر را بکشند و هلاک شوند و سیوستان از زلزله و دهشت ازبین برود (۱)» وهم از حضرت خواجه مودودچشتی روایت شده که هرکه برسفره و دسترخوان قرمز طعام صرف کند خداوند بروی نظر رحمت فرماید زیرا مانده ای که به دعا و معجزهٔ حضرت سیدنا عیسی علی بنینا و علیه اصلوة و التسلیم از آسمان فرود آمده بود رنگش را سرخ توصیف کرده اند» حضرت ولی هند خواجه معین الدین چشتی اجمیری می گوید که حضرت شیخ الاسلام خواجه عثمان هارونی گفت که از زبان گهر بار حضرت خواجه مودود چشتی شنیدم که فرمود:

---

(۱) انیس الارواح ص ۷

« حق تعالی برسه گروه به نظر رحمت می نگرد و آنها در روز قیامت در زیر عرشند: ۱- گروهی که با همسایگان خود نیکی و احسان نموده و همت عالی دارند. ۲- زنی که شوهرش از وی خشنود باشد ۳- کسی که درماندگان و درویشان را طعام دهد(۱)» در ملفوظات حضرت سراج السالکین خواجه نصیرالدین محمود چراغ دهلی وارد است که دو مصرع از حضرت سلطان الواصلین قطب الدین مودود چشتی نقل می نمایند که :

مزن بی یاد مولایک نفس را          اگر در صومعه یا درکنشتی

پس هرنفس که برآید و فرونشیند سالک را باید که هم در آن حال ذاکر باشد تا از ملازمت ذکر دل وی اصلاح یابد چنانچه در حدیث آمده که: « لکل شی مصقلة و مصقلة القلب ذکرالله» هرچیزی را روشنی دهنده و صفا بخشنده ای است و صفائیت قلب به ذکر خداست] حضرت سلطان المشایخ نظام الدین اولیاء دهلوی از زبان مرشد خود حضرت بابا فرید الدین گنج شکر می نویسد که ایشان فرمودند که شیخ الاسلام خواجه مودود چشتی در «شرح اولیاء» می نویسد که بدیها را همه دریک خانه جمع کردند و کلید آن خانه از دنیا ساخته اند پس هرکه داناست گیرد آن خانه و کلید نگردد.

## نسبنامۀ آن حضرت:

درهمین کتاب در قسمت قبلی آمده مراجعه فرمایند.

(۱) انیس الارواح ص ۲۹

## آن حضرت و سماع

بسان مشایخ سلف چشتیه حضرت سید قطب الدین خواجه مودود چشتی نیز سماع را بسیار دوست می داشت و در محفل سماع حضرتش فیوضات آلهیه و تجلیات قدسیه دایم و همیشه بود، اگر کافری گذر بر ان دیار نمودی فوراً زبان به اسلام می گشود و اگر بیماری را در محفل او می آوردند فی الحال شفامی یافت ودرمحفل سماع خلقی زیاد از علما و فضلاء و عارفین و اولیاء الله و سالکان جمع شده و طعامهای زیاد و نقد و جنس به حاضران می دادند- و شروع و ختم محفل سماع باقرآن کریم صورت می گرفت. روایات زیادی داریم که آن حضرت در سماع ناگهان غایب میشد واز این راز نهانی پرسیدند آن حضرت قدس سره فرمود: که حق تعالی را برای محبوبانش مقامی است که ان را نور آسود می گویند و در آن حالت چون صاحب سماع بدان مقام رسد- از نظر خلق پنهان و غیب گردد مگر ظاهر بینان پندارند که غایب شده است در حالی که شخص در مقام خود است و معشوق حقیقی وی را در حضرت محبت بخود کشیده به لباس بقا ملبس گردانیده و در نور محبوب پوشیده گشته مثل ستاره که در شعاع آفتاب، گم و محضمحل و غایب می شود، درآن حالت شخص صاحب این مقام را جز معبود حقیقی و درویش صاحب کمال کسی نتواند دید، وهم آن حضرت چون در سماع بودی دو چشـــــم

مبارک جانب آسمان نموده گاهی گریستی و گاهی تبسم فرمودی و روی مبارکش بغایت سرخ شدی وقتی درویشی از ان حضرت سبب تغییرات وجودش را پرسید، فرمود: چون اهل سماع او را به صفت جمال مشاهده می کنند و لطف و کرم او را بی اندازه می بینند تبسم می شوند و روی ایشان برافروخته می شود، وچون وی را به صفت جلال می بینند در بیم می افتند و گونهٔ ایشان به غایت زرد می شود و می گریند، ویکی دیگر از خصوصیات ان حضرت در سماع آن است که چون آن حضرت در تواجد می آمدند در و دیوار همگی با ان حضرت وجد می نمود و حاضرین مجلس همه مستغرق تجلیات آلهیه می شدند، وهم ساز و آواز غیب پیدا می شده است گاهی دروازه خلوتخانه و حجرهٔ آن حضرت به آواز می آمده، وبسان آواز نی از آن استماع می شده است.

## اولاد آن حضرت قدس سره العزیز

حضرت قطب العارفین سیدنا خواجه مودود چشتی حسنی حسینی دو فرزند ارجمند داشتند بنام های حضرت شیخ سید احمد مشتاق چشتی و سید نصرالدین عثمان چشتی و اما اولاد حضرت سلطان مودود چشتی، همه از شیخ احمد مشتاق چشتی می باشند به اصطلاح محلی، اولاد حضرت سید قطب الدین مودود چشتی به دوقسمت تقسیم می شوند، یکی بنام سادات خواجه صالحی و دوم بنام سادات خواجه بادشاهی، ارشاد مخلصین و خلافت و سجاده نشینی از آن خواجه صالحیان و حفظ و حراست خرقه و حرم حضرت سلطان و آرامگاههای سادات چشت از آن خواجه بادشاهیان چنانچه نسب اجداد این فقیر نیز به خواجه صالحیان می پیوندد، بعـــد از

این که دژخیم تتار و ظالم خونخوار چنگیز خان مغول با سپاه و لشکر جلادش از خاور زمین ظهور نمود، و ممالک اسلامی را تباه و مسلمانان را شهید و فرهنگ غنی اسلام را بباد فنا داد مشایخ بزرگ عرفان و دانشمندان را با کتابخانه های گران بهای شان ازبین برد چشت شریف نیز ازاین بلای خانمانسوز سالم بدر نرفت و در نتیجه، کتابخانهٔ بسیار وسیعی که از علوم و فنون مختلف و در ر بی بها درآن تعبیه شده بود وبه اثر ارادت پادشاهان و حکام غزنوی، غوری و سلجوقی به مشایخ چشت محتویاتش ارج بی نظیر داشت همراه با دهها اثرارخودحضرت سلطان الواصلین قطب الدین مودود چشتی سوختانده شده و هم به دریای هریرود ریخته شد، وتعدادی از اولاد حضرت سلطان مودود چشتی قدس سره العزیز هم مهاجرت نمودند، زیرا ایشان حاضر نمیشدند به ستمگران و طاغوتهای زمان وجباران زر و زور تسلیم شده و سراطاعت خم نمایند و می رزمیدند و پیروان خود را نیز درس ایثار و مجاهده در راه الله می آموختند و در مقابل باطل قیام می نمودند، وخون پاک شان را در راه احقاق حقوق مستضعفین نثار نموده و از خود می گذشتند، وبعد از این که قسمتی از بزرگان خاندان ما در آن دوران شربت شهادت نوشیده و در ادامه راه جد بزرگوارشان امام حسین رض پا برسر این جهان خاک نهاده وبه عالم ملکوت و دنیای فرشتگان به خرام می شتافتند و کتب خانهٔ حضرات ماندر آتش و آب ونابودی گردیده و در سیل هجوم مغول بعضی تاب نیاورده و برای تبلیغ و ارشاد و انتشار دین به اطراف شرقی و شمال شرقی خراسان هجرت نمودند، در آن واقعه یک قسمت کوچک از اولاد آن حضرت به بدخشان و جانب میمنه رفتند که فعلاً شخصیتهای مشهوری نــــدارنـــد. ویـــک

خانوار به کابل به ناحیهٔ قلعهٔ خواجهٔ بی بی ماهروی رحل اقامت افکندند، که از افراد برجستهٔ این خانواده از گذشتگان سیدبابای مودودی و سید قریش مودودی و سید عبدالله مودودی اند واز زنده ها ـ ژنرال میرعلی احمد آقا و سالک متقی و آگاه و مخلص عزیزم سید داد خدا مودودی و سید پاینده شاه مودودی (۱) ویک خانوار به سرزمین پهناور هندوستان رفته اند، این خانواده به درخواست پادشاه کشور هند، به آن جا شدند که اجداد قائد بزگوار امام سید ابوالاعلی مودودی از این شمار اند و نخستین کسی که از اجداد امام مودودی به هند وارد شده حضرت سید نظام الدین مودودی است [۷۰۸- ۸۰۸هـ] مزارش در پشنگ ـ ونیز جد بزرگوار شان که در زمان فرمانروایی سلطان سکندر لودی وارد هند شده بود نامش سیدابوعلی جعفر مودودی است [۷۸۲- ۹۱۶هـ] و درروستای براس شهر کرنال اقامت گزیده اند و جد بزرگوار این فقیر [مؤلف کتاب] حضرت سید داود نور مهاجر چشتی مودودی در اواسط قرن نهم

---

(۲) و سید بزرگوار میر سید غلام سخی آقا و سید عالیقدر جناب آقا صاحب سید عبدالغفور جان مودودی و سید عبدالغفارجان مودودی ـ (مؤلف)

به کورت خواجه درجوار مزار مطهر سید محمد سمعان حسینی که پدر ناصرالدین یوسف چشتی و جد حضرت سید سلطان قطب الدین مودودچشتی است رحل اقامت افکندند- وبه هدایت خلق مشغول شدند واز اولاد ایشان در قریهٔ یحی آباد (فشکان) که از شهر هرات به فاصلهٔ تقریباً ۳٦ کیلومتری و جانب شرقی افتاده است مقیم شدند- که بعد ها ازاین خانواده تعداد انگشت شماری وارد مرکز شهر هرات شده و مسکن گزیدند و پدر بزرگوار این فقیر [مؤلف] در یحی آباد متولد گردیده اند و خودم در شهر باستانی و شهید پرور هرات متولد گردیده ام مگر پدر بزرگوارم شخصیتی است که کاملاً به روش پیامبر اکرم و مشایخ سلف چشتیه رفته ایشان بعد از تحصیل فلسفه، تفسیر، حدیث، فقه الهیات و منطق و حکمت و صرف ونحو و غیره در شهر هرات، قندهار و نیم قاره هند واپس به هرات تشریف آوردند البته سفر هند ۹ سال را دربرگرفت وبنا به توصیهٔ مرشد شان [در نقشبندیه حضرت آخندزاده صاحب عبدالصمد سودایی عارف بی نظیر و بلند مرتبهٔ زمانش] به حرفه نیز تخصص داشته واز راه عرق جبین و کدیمین امرار معاش نمودند و در ضمن، طالبان سلوک و عاشقان معرفت و تصوف را نیز از چشمهٔ حقایق و معارف آلهیه سیرآب نموده و در مثنوی شریف وفتوحات مکیه و غیره مهارت کم نظیر داشته به صراحت لهجه می توان گفت که در قلمرو فارسی زبانان جهان اسلام و عرفای کرام یگانه شخصیتی است که قدم بقدم سلف صالحین نهاده و از تشریفات و تجمل و تکلف و ریا دور و محترز است حضرت والد بزرگوارم که برعلیه نظام کمونیستی نیز در دورهٔ درس مثنوی شان مردم را آگاه و آماده می ساختند چون به دیار هجرت تشریف بردند در آن جا همهٔ بزرگ مردان عـــرفان

نظری و عملی از جمله جناب آقا سید جلال الدین آشتیانی که در عرفان نظری و بویژه مکتب حضرت شیخ اکبر ابن عربی ید طولایی دارد به دیدار شان شتافته و تحسین نمودند. و والد بزرگوارم در سلسلهٔ قادریه مستفید از عارف کامل حضرت حاجی مولوی عبدالحلیم غوران بایی بوده و همچنین در قادریه به علاوه از آن بزرگوار از پدر خود جناب سید عیسی چشتی مودودی نیز استفاده نموده اند- در نقشبندیه همان طور که قبلاً اشاره شد از مراد و مرشد خود شمس ثانی حضرت آخندزاده صاحب سودایی قدس سره العزیزودرچشتیه که طریقه اصلی و آبایی است از پدر خود اذن یافته اند. وایشان را طریق و مشربی مستقل و خاص است و می فرمایند: « تصوف دراین عصر [عصراتم] باید از عزلت و گوشه نشینی و کوه رفتن و بیرون شدن از جامعه وغیره دور نگه داشته شود» و می فرمایند: «صوفی واقعی و سالک حقیقی آن است که از عرق جبین وروزی و قوت حلال حاصل نموده و در خدمت اجتماع به سر برده و همگام با خلق خدا در راه خدا مسیر عرفان اسلامی و مقامات عالیهٔ سلوک را طی نماید و درعین حال تصوف را در خدمت اقشار جامعه و نشر اسلام و هدایت خلق بکار گیرد، واز عرفان و تصوف اسلامی نباید سوء استفاده نموده و آن را کالای بازرگانی ساخت نباید برای تأمین منافع شخصی و بازی کردن به آبرو و نام سلف صالحین تصوف را بازیچه قرارداد، نباید تصوف را عبادت لازمی تصور کرده وبه نفع اخروی خود توجه داشت بلکه باید خویشتن را و منافع شخصی خویشتن را در راه رفاه و آسایش جامعه و مسلمانان ایثار نمود- در خانقاهها هم اگر نذرانه و فتوحی به مشایخ و سجاده نشینان می رسد باید در راه خدمت به مساکین فقراء و محرومین، مسافرین،

بیوه ها، یتیمان مستضعفین صرف گردیده و اندوختن و ذخیرهٔ آن حرام است چه رسد به اینکه از ان تعمیر های بزرگ و کاخهای فرعونی ووسائل سواری آخرین مدل و تأمین خواهشات بهیمی ونفسانی نمایند؟ معاذ الله – فتوحات و نذورات را نباید یک شب و یک روز نزد خود نگه داشت بلکه باید به سرعت هرچه بیشتر ان را در مصرفهای بالا ذکر شده بکار برد» در اولاد حضرت قطب الدین مودود چشتی حسینی، وجود پدر بزرگوار، عارف و دانشمندم غنیمت بوده و همه اولادهٔ حضرت سلطان چشت، ایشان را به سمت بزرگترین شخصیت سجاده نشینان خاندان چشتیه مودودیه می شناسند و در داخل و خارج مشهور اند. نام مبارک شان الحاج سید محمد عثمان چشتی مودودی، که بعد از بازگشت از مهاجرت از مشهد (ایران) در پل رنگینهٔ هرات در کاشانه چشتیه، بعد از نماز های جمعه به بیان معارف و علوم حقایق پرداخته، و مثنوی مولوی بلخی و مکتوبات حضرت شیخ احمد سرهندی را به عاشقان عرفان و تصوف و سایران الی الله شرح و توضیح می نمایند و ناگفته نگذریم که ما در هجرت در راستای جهاد سهم بزرگی در امور فرهنگی و نظامی جهاد داشته ایم از همان اوایل ۱۳۵۸هـ ش که وارد ایران شدیم در کمیته جمعیت که در همان روزها تأسیس شده بود بنده به عنوان مسوول فرهنگی و والد بزرگوارم مسوول امور قضایی بودند و تا سالهای متمادی دراین راه ادامه دادیم و من به عنایت خدا در ساحهٔ خدمات فرهنگی بیش از ۲۵ کتاب واثر را ترجمه و تألیف نموده ام که بیشتر شان چاپ شده و تعدادی زیر چاپ است و در بعد نظامی جهاد برادرم شهید سید قاسم مودودی فرمانده و قوماندان دافع هوایی فرقهٔ حضرت حمزه سید الشهداء وبنیان گذار پایگاه حضرت بلال در طاقچه وطغان کوه

بود- و در سال ٦٤ ش در یک درگیری خونین با روسهای غدار در منطقهٔ مرزی گینبد و مهتو قریب نمکسار بعد از مقاومت جانانه به درجهٔ رفیع شهادت نایل آمد و درهمانجا دفن گردید که ارامگاهش مزار و زیارتگه جهادگران و عاشقان اهل دل است. و علاوه از شهید سید قاسم مودودی و همزمان و همسنگر با او برادر دیگرم دگرمن سید محمد مودودی نیز از اول انقلاب در سنگر حق قرار داشت که بعد از فراغت از حربی پوهنتون مستقیماً فرماندهی دو کمیته و جبهۀ جهادی را به عهده داشت و بعد از پیروزی مسلمانان در ۲۹ حمل ۱۳۷۱هـ ش و ازادی شهر خون و قیام و عرفان هرات شهید پرور به سمت قوماندان غند ۲۷ فرقهٔ حضرت حمزه سیدالشهدا مقرر گردید که فعلاً آمرسیاسی عقیدتی فرقه است و ناگفته نباید گذاشت که پدر بزرگوارم در مکتب ابن عربی و مولانا جلال الدین بلخی یگانه محققی است که فکر نمی کنم در تمام قلمرو اعاجم به حد ایشان کسی وجود داشته باشد.

پدرم در عبادت و ریاضت دوره های عجیبی را در هنگام سفر و تحصیل و اقامت در هندوستان قبل از سال ۱۹٤۷ میلادی سپری نموده اند، که حاکی از سیروسلوک سلف عرفا و سالکان است حالا نیز که موی سفید و مسن شده اند کمافی السابق در شبانه روز دوسه ساعت خوابیده و همگی مشغول حق و عبادت خدایند- وایشان دارای چهار پسر بوده اند به ترتیب ۱- مؤلف کتاب ۲- سید محمود مودودی ۳- سید محمد مودودی ٤- شهید سید قاسم مودودی – و دوصبیه .

## شجرهٔ نسب مؤلف

فقیر حاجی سید احمد چشتی مودودی بن الحاج سید محمد عثمان چشتی مودودی ابن سید عیسی چشتی مودودی بین سید باقی خواجه چشتی مودودی بن سید مودود خواجه چشتی مودودی بن سید اسماعیل خواجه چشتی ابن سیدیوسف چشتی مودودابن سیداسحق چشتی مودودی بن سیدابوعلی جعفرچشتی مودودی بن سیدداودنور مهاجر چشتی مودودی ابن سیدکمال الدین مسعود بن سید علی اکبر چشتی مودودی ابن سید ابوالفیض مطهر چشتی مودودی بن سید غوث الدین حسینی مودودی ابن سید یحی چشتی مودودی بن سید ابو احمد سید محمد چشتی مودودی ابن حضرت سید قطب الدین مشهور به شاه قطب شیر سوار چشتی مودودی ابن سید رکن الدین حسین چشتی مودودی بن حضرت شیخ احمد مشتاق چشتی بن سید الاولیاء قائد اکبر امام الطریق سید قطب الدین مودود چشتی بن حضرت سیدناصرالدین یوسف چشتی حسنی حسینی – ونسب حضرتش تا به حضرت فاطمهٔ زهری رضی الله عنه در مطالب گذشته بیان شده است حاجت به تکرار نیست. از جملهٔ اقوام ما در چشت شریف- حاجی آقا صاحب مولانا سید عطاء الله منصوری ابن خواجه ملا و حاجی مولوی صاحب ملا سید عالم بن حاجی سید نجم الدین وحاجی خطیب صاحب سید محمد عمر بن سید رستم وارباب سید صدیق خواجه بن

سید محمد و آقای حاجی سید جمال بن سید محمد عمر – و سید نجم الدین بن سید غیاث الدین و اقا سید سعید خواجهٔ کبوتر خوان- و مرحوم سید اعظم خواجه و حاجی آقا صاحب سید عبدالقیوم تگاب غزه بن حاجی سید اسماعیل خواجه و حاجی مولوی صاحب ملا سید نظام الدین بن سید غیاث الدین و مرحوم حاجی آقای سید محمود خواجه متولی صاحب بن سید یعقوب و خلیفه سید گل بن خلیفه سید کمال آقا و حاجی آقای سید اسماعیل خواجه بن سید بابا- و حاجی خلیفه صاحب سید نصرالدین بن حاجی خلیفه صاحب سید احمدشاه (۱) و در یحی آبادفشکان یک خانواده از اقوام ما بیش نیست که خانواده مرحوم ملا سید وعمر و مرحوم ملاسید اکبر و مرحوم ملا سید اعظم و خالو سید محمد سید حسن آقایند(۲)-

در کلی کرانی در کویته هم از اقوام ما هستند یک خانوار که مزار جد شان نیز در همان قریه است و در کروخ(۳)هرات نیز تعدادی قلیل از سادات قوم ما هستند و در ... و در کشک و اطراف آن ارادتمندان خاندان حضرت سلطان مودود چشتی زیاد اند خداوند توفیق پیروی کامل از شریعت به همه نصیب کناد

---

(۱) که خلیفه صاحب چشت شریف اند

(۲) وهم چنین آقاصاحب سیدحلیم جان وحاجی آقاصاحب سیدغوث الدین جان وآقاصاحب سیدعمرجان فروتن

(۳) که حاجی آقاسیدعبدالغنی سرمعلم وحاجی آقاصاحب سیدمودودجان ازبزرگان قوم کروخ هاهستند(مولف)

# قسمت چهارم

## خلفای حضرت سید قطب الدین خواجه مودود چشتی قدس سره العزیز

(۱) حضرت شیخ احمد مشتاق چشتی جانشین و خلیفهٔ اول شان (۵۷۷ مزار در چشت شریف).

(۲) حضرت قطب ابدال خواجه حاجی شریف زندنی دمشقی (۶۱۲هـ مزار در زندن دمشق).

(۳) حضرت خواجه رکن الدین محمود سنجانی (۵۹۷هـ مزار درسنگان خواف).

(٤) حضرت شیخ ابو نصر شکیبان زاهد (۵۸۲هـ مزار در سیستان).

(٥) حضرت شیخ حسن تیتی (۵۸۰هـ مزار در توس).

(٦) ابوالبرکات احمد بدرون (۵۷۵مزار در بلخ).

(۷) خواجه ابوالقاسم ترمذی (۵۱۲هـ مزار در ترمذ).

(۸) خواجه سبز پوش آذربایجانی (۵۵۰هـ مزار در آذربایجان).

(۹) حضرت خواجه عثمان رومی (۵۱۶هـ مزار در قسطنطنیه).

(۱۰) حضرت شیخ ابوالحسن هانی (۵۸۲هـ مزار در کرکوک عراق).

(۱۱) شیخ یعقوب بخاری (۵٤۸هـ مزار در بخارا).

(۱۲) ضیاء الدین ابو غریب محمد سمرقندی (۵۵۳هـ مزار در سمرقند ازبکستان).

(۱۳) خواجه اسماعیل نیشاپوری (۵۳۰هـ مزار در سرخس ترکستان).

(۱٤) ابو نصر حارث سرخسی (۵۳۱هـ مزار در سرخس ترکستان).

(۱۵) شیخ عمر خوارزمی (۵٤۰هـ مزار در خوارزم ازبکستان).

(۱٦) شیخ کمال الدین موسی بلخی (۵۳۹هـ مزار در بلخ نزدیک شیخ خضرویه).

(۱۷) سراج الدین ابوعلی توسی (۵۳۲هـ مزار در توس «ایران»).

(۱۸) شیخ زید ابوالحسن انصاری (۵۷۰هـ مزار در بقیع الغرقد«مدینه منوره»).

(۱۹) شیخ حسن قیروانی (۵۳۹هـ مزار در مصر).

(۲۰) سلطان ابراهیم قتال (در دههٔ چهارم نیمهٔ اول قرن ششم مزار در کوه زور- و کوه زور در شمال شرقی اسفزار بین غور و اسفزار افتاده است و «جغرافیه نگاران آن را جبل الزور گویند(۱)»).

(۲۱) شیخ وتو پیرکبار (۵۵۰هـ مزار در کوهستان سرحد است که از اولادش در شهر قصور(۲) زیاد اند و افراد نویسنده و دانشمند زیاد داشته

(۱) رسالهٔ مزارات دانشمند محترم مرحوم استاد فکری سلجوقی ص ۱٦۸

(۲) قصوردرنزدیکی شهرلاهورواقع است مرزهنداست ودرآنجاازهفت قرن بدینسواولاده پیرکبارسکونت دارندازقوم خویشگی اند(مؤلف)

**(حضرت سلطان ابراهیم قتال رحمة الله علیه )**

وی یکی از مشهور ترین مریدان و تربیت یافتگان حضرت قائد چشتیان سلطان مودود چشتی است. سالها در چشت شریف درخدمت آن حضرت به سربرده بالآخره خلافت نه بلکه ولایت یافته وازآن جا مرخص گردید و حضرت سلطان اولیاء به وی گفتند: بروهرجا که عصایت را بر زمین فرو بردی و بعداً سبز شد آن جا قیام کن وی از چشت عنبر سرشت به تولک و فارسی و بالاخره همین منطقه از کوه زور آمد و قیام نمود، در مراحل نخستین که بروی نظر شفقت افکندند و نصیب ازلی قسمت خواجه محمد خدای بنده بخاری را به وی تفویض کرده بود، از وی کرامات زیاد صادر میشد که مرشد ومرادش حضرت سید قطب الدین مودود چشتی از آن تنفر داشتند چه ستر کرامات و اخفای آن بر ولی لازم است مسجدی را در آن آوان می پوشیدند بنأ گفت یکی از چوبهای سقف پوش کوتاه آمده است – سلطان ابراهیم در آن لحظه حاضر شد و گفت: کش کنید- به وی گفتند:«ای خواجۀ زور با چوب خشک نیز زور؟ گفت: زور- چوب یک گز بلند شد- به این سبب وی را خواجۀ زور گویند- وچون این کرامات ظاهر نمود- باز مرشدش به وی گفتند:« ای ابراهیم! کرامت مفروش که کار خامان و طفلان است از چشت ما برون باید شد» وی بطور مؤقت خود را از نظر ها دور و چندی غیب بود- باز روزی حضـــرت

سلطان چشت در مرغزار چشت برای گشایش قبض باطن در گلگشت به سر می بردند که ابراهیم زور وارد مجلس حضرت شان گردید روبه وی کرده گفتند:« ای ابراهیم نگفته بودیمت که کرامت منمای واز چشت بیرون شو؟» وی گفت: یا حضرت قطب خدا من هرچه یافتم از همین در وازه و همین خوان یافته ام کجا روم؟ باز حکم شد که ای خارها ابراهیم را بیرون کنید – دراین لحظه دیدند که سراپا وجودش را خارها گرفته، وی که خود را در چنین حالتی دید گفت: « ای حضرت قطب خدا مرا قتل فرمودید، ایشان گفتند «خود قتال خودی» به این ترتیب لقب دیگرش قتال گردید، وی که چنین مشاهد ه کرد روبه جانب کوه نمود که در فاصلهٔ قریبی در جنوب محل توقف شان واقع است و گفت : ای اژدر، بیا و برحضرت سلطان نیش فرو بر» حضرت سلطان که متوجه شدند، درحالیکه خواجه سبز پوش آذربایجانی و حضرت خواجه حاجی شریف زندنی- وعثمان رومی و حضرت رکن الدین محمود سنجانی و بسیاری دیگرازاعاظم خلفاومریدان حاضر بودند دیدند که ماری بزرگ از دامنهٔ کوه از سنگلاخها به سوی ایشان می شتابد بلا درنگ روبه سوی کوه نموده گفتند: حجر! خذالحیة» ای سنگلاخ اژدها را بگیر- سنگلاخ کوه برهم آمده و مار را در خود فر گرفته و فرو کوفت و درهم فشرد – تا از وجود آن مارخون و زرد آب بیرون آمد و خودش ازبین رفت دراین زمینه دو بیتی محلی نیز هست که:

سر اژدر میان سنگ خارا        کرامتهای مودود آشکارا

وتاحال اگر کسی در شبهای جمعه پارچه یا پنبه ای را در آن سوراخ بنهد و صبح بردارد- خون آلوده بوده و بر هردانه و زخمی که بیفشرند یا بمالند به قـدرت

خدا شفا می یابد- بعد از این واقعه چنانکه قبلاً ذکر نمودیم به وی فرمان داده شد که برو جایی که عصایت سبز شد قیام کن و آن بزرگوار به محل کوه زور رفت جایی که فعلاً روضهٔ مبارکهٔ اوست و در آن جا اقامت گزید و در آن جا متأهل شد و دارای چهار پسر – سید محمد و سید یحی و سید کمینهٔ کرک مار و سید علی پاعلمی – که از آنان اولاد و خانواده های محترم زیادی تشکیل شدند که از این دودمان پرفیض و برکت اولیا ها و عرفا و بزرگان نامداری در اُداران و کبرزان و شیرزاد و در مبید و نوین ودادشان و بیچقی و سایر نواحی پابه عرصهٔ وجود نهاده و خلقی را به حق دعوت نموده . کانون ارشاد گری و تصوف را گرم نگه داشته و پاسداری نمودند که از رجال نامی شان می توان از حضرت میر یحیی صاحب قتالی دادشانی از حضرت میر مصطفی جان بیچقی از حضرت میر محمد صدیق جان نوینی و حضرت میرابوالفیض قتالی سیوشانی و حضرت میرابو الوقا صاحب و حضرت میر عبدالباقی جان ادرانی قتالی و اقامیر کمال جان شیرزاد و حاجی صاحب درمبید و غیره و در جهاد و انقلاب اسلامی وطن عزیز ما شهید حاجی اقا سید عظیم جان کرزانی و شهید حاجی اقا سیدو جان درمبیدی که واقعاً قهرمانان جهاد بوده و واصلان بودند- واز سید آباد مرحوم حاجی آقا صاحب سید فضل احمدشاه در انقلاب زحمات طاقت فرسایی کشیدند- واز جوانان – مجاهد عالیقدر آقا صاحب سید احمد جان قتالی که در سنگر حق مقاومت و دلیری قابل قدری بیادگار ماند و مردی مکتبی و بادانش و نیک است- و آقا صاحب عبدالباقی جان آثمی مرد علم و عبادت و فضیلت اند و حاجی سید عبدالرحیم جان آثمی و امیدوارم که عظمت خانقاهی و عرفانی این عزیزان که با خاندان مودودی سابقهٔ ده قرن رابطه

عرفانی و تصوف و قرابت دارند. تجدید شده خانقاهای شان باز در پرتو علم و فرهنگ غنی اسلام پر از سالکان سوخته دل و عارفان باخته جان و طالبان حق و حقیقت شده و سیروسلوک گذشته گان شان درخشش از سرگیرد- طریقه و روش تصوفی همهٔ بزرگان قتالی همانا طریقت چشتیه بوده چنانکه حضرت میر یحی صاحب قتالی مرید پدر خود حضرت حاجی میرافضل قتالی شهید بوده و مسلکش طریقهٔ چشتیه بوده که در سال ۱۱۹۲هـ به لقای حق پیوسته و مزارش در جنوب بیچقی درکنار دشت یلان است و حضرت میر مصطفی جان که وفات شان سال ۱۳۳٦ هـ ق است در اسفزار در ده عزیزآباد نزد حضرت ملا محمد جان پسر مولوی صاحب ملا علی محمد اسفزاری بیعت وبه طریقهٔ عالیه نقشبندیه مرید و مسلک شان نقشبندیه بوده (۱) و حضرت میر ابوالفیض قتالی قدس سره العزیز

و بزرگان نوین نیز سلسلهٔ شان اخیراً نقشبندیه بوده است- لیکن تا عصر حضرت میر یحی صاحب سیر و سلوک این خاندان چشتیه بوده است.

---

(۱) رساله مزارات هرات اثر دانشمند محترم شادروان فکری سلجوقی ص ۱۵۲

## تصنیفات قائد چشتیان، امام الطریق حضرت سید قطب الدین مودود چشتی حسنی حسینی قدس سره العزیز

باید دانست که حضرت غوث کبیر قطب دین مودود چشتی آثار و تصانیف زیادی داشته اند اگر چه آن حضرت عالم به علم لدنی بوده اند با آن هم در شریعت مقامی بس منبع و مجتهدانه داشته و همهٔ علما و مفسران و محدثان و اهل کلام به آن حضرت مراجعه نموده وازاطراف واکناف خراسان و غیره به چشت شریف رو آروده و حل معضله می نمودند اما تأسفبار است که همهٔ آثار حضرت سلطان چشتیان در یورش ٦١٤- ٦١٨هـ که توسط خود چنگیزخان مغول صورت گرفته ازبین رفته و همچنان کتابخانهٔ بزرگ مشایخ چشت در همان آوان طعمهٔ حریق جفا کاران و بیداد گران تاتاری گردیده بازهم برای این که برتعداد و عنوانهای آثار حضرت قطب آلهی سلطان چشتیان سید مودود چشتی اشنا شوید فهرستی را که به ما از اجداد ما پشت به پشت نقل خورده و خطی در دست ماست و نسخهٔ منحصر به فرد است به دسترس خوانندهٔ محترم می گذاریم:

۱- خلاصة الشریعة ۲- منهاج العارفین ۳- فتح اللمم مودودی ٤- منهاج العابدین ٥- سعدیهٔ مودودیه ٦- منهاج الواصلین ۷- تحفة السالکین ۸- منهاج المریدین ۹- تحفة الواعظین ۱۰- منهاج التصوف ۱۱- تحفة الصابرین ۱۲- تفسیر شافیه مودودیه ۱۳- طب اکبری ١٤- تفسیر بی نظیر مودودی ۱٥- فلسفه اکبری ۱٦- تفسیر اکبری ۱۷- فقه انوریه مودودیه ۱۸- مودود الخزاین ۱۹- کنزالمودود در ٤ جلد ۲۰- مرقات النطق ۲۱ خطابهٔ چشتی ۲۲- مودود الودود ۲۳- قطب الخطب چشتی ۲٤- مودود النظیر ۲٥- فکاه المودود ۲٦- شرح الاسرار ۲۷- نفحات الجن ۲۸- بذر الاشعار ۲۹- ناجیهٔ مودودیه ۳۰- قصاید مودودیه ۳۱- بحرالفطن.

## وفات آن حضرت در غره رجب ٥۲۷ هـ ق

صورت مزار مقدس آن حضرت قدس الله سره العزیز اگرچه پادشاهان غزنوی وسلجوقی وغوری وتیموری – به مزارات چشت بناهاویادگارهای عالی ساخته بودند لیکن به مرورده قرن دروقایعی که دراین میان در چشت شریف به وقوع آمده بخصوص حملهٔ دژخیمان تاتاری آثار قدیمی قسماً منهدم وازبین رفته است بجز بقایای دواصل خانقاه دوره غزنوی وغوری وحالا گنبد و آبادی موجود بر آرامگاه امام الطریق حضرت مودود چشتی یادگاری از ملکیار والی عرفان دوست زمان،وحکومت ظاهرشاهی است.که مکانی وسیع ومرتفع ودارای دوگلدستهٔ بزرگ است که دورادور شان باخطوط ثلث و کوفی مزین و در ایوان روضهٔ آن حضرت که البته صاحب مضمون از سایر اثار شان اطلاعی دردست نداشته به خط زیبای نستعلیق [حاجی صوفی شیخ محمداعظم الجامی الاحمدی] اسم دواثرشـــان و

سند وفات و نام والد شان نوشته شده است از طرف جنوب چند پله زینه سنگ رخام سفید که همهٔ احاطهٔ درونی آرامگاه به ارتفاع یک متر و سنگ فرش همه از همان جنس سنگ کار شده جلب نظر می نماید در احاطهٔ اولی چهار دروازه باز می شود یکی همان در ورودی از جنوب یکی از شرق که به بام حرم می رود سوم از شمال که خرقه و تبرکات است و چهارم از قبله که وارد صحن مزار مقدس حضرت خواجه مودود چشتی می شویم چون وارد آرامگاه شدیم آن مکان جنت نشان که خوابگاه قائد چشتیان است در حصهٔ وسط قرار گرفته و دوسنگ لوح بزرگ مرمرین سفید نیز پایان پا و بلند سر قرار دارد- برلوح بالا سر این اشعار به خط نستعلیق نوشته و محکوک است .

آفتاب سپهر فضل اله — عارف برگزیدهٔ معبود
بسرور و ال سید کونین — صدرسلطان عاقبت محمود
صاحب وجد وحال وزهدو ورع — محرم بارگاه حی ودود
غوث اعظم امین حضرت حق — قطب دین پادشاه کشور جود
شیخ عالم که از جلال و شرف — خیمه زد بر فراز چرخ کبود
خواجه مودود چشتی آنکه فلک — پیش قدرش نهاد سر به سجود
خسروانش غلام و درگاهش — هست چون عرش کعبهٔ مقصود
مخلصانش به هردو کون عزیز — منکرانش زفضل رب مردود
آیت ارجعی زحق چوشنید — مرغ روحش به سدره بال گشود
صدفغان از جفا وجور سپهر — که به کس جز جفا وفا ننمود
از خرد جست سال فوتش را — صارم این بنا چو مٔی فرمود

داد پاســـخ خرد که رضـــوان گفت قـــــــدس الله ســـــره مـــــودود

به جانب شمالی آرامگاه سلطان چشتیان طاقی است که در ان سنگ مصلایی که هفت اعضای سجدهٔ آن حضرت برآن سنگ خارا فرو رفته و یکی درخوارق عادات شان است که تاحال باقی است واز جانب غربی زیارت آن حضرت دروازهٔ مسجد روضه مطهره اش گشوده می شود که در محراب آن سنگی قدیمی قرار دارد- و در بیرون در ورودی مزار مبارکش مزار درویش محمد خدای بنده بخاری است که از خدام خاص آن حضرت بوده و دیگر مزارات بزرگان و مشایخ و خواجگان چشت اهل بهشت در اطراف و نواحی مزار مطهر حضرت قطب الدین مودود چشتی قرر دارد- به علاوه مزارات بابرکات حضرت شاه ابدال و شاه زاهد و شاه ناصرالدین یوسف چشتی و خواجه حاجی مکی و سلطان فرسنافه و سید احمد مشتاق قدس الله اسرار هم این مزارات نیز در چشت شریف زیارتگه خاص و عام است: حضرت سید رکن الدین حسین چشتی -- حضرت سید قطب الدین مشهور به شاه قطب شیر سوار چشتی مزار حضرت سید ابواحمد محمد چشتی، حضرت سیدالمشایخ قطب الدین یحی چشتی، حضرت سید الواصلین سید غیاث الدین چشتی حضرت سید علی اکبر چشتی- حضرت سید ابو الفیض مطهر چشتی حضرت سید کمال الدین مسعود چشتی و مزارات سادات چشت از اولاد شان تا این عصر و زمان-

## قدمگاهها و مواضع مبرک:

حجرهٔ اعتکاف حضرت سید ابواحمد ابدال چشتی و [صومعه] یعنی چله خانهٔ حضرت سید العارفین قطب الدین مودود چشتی و حجرهٔ اعتکاف پدر شان که سالها بعد از تکمیل و خلافت در آن جا به سر بردند و سنگ مصلای حضرت خواجه در بین درهٔ پرنور چشت شریف ومسجدحضرت شاه زاهد ودرخت فندق و مسجدی که پل آن توسط سلطان قتال کشیده شده وغارچهل تن درمنتها الیه شمال چشت شریف و در آن طرف دریا غار اژدر که شرح و تفصیل همهٔ اینها در قسمت دوم به سمع خوانندهٔ عزیز رسانیده شد به آن جا مراجعه شود-

## حضرت شیخ احمد مشتاق چشتی قدس سره العزیز

جانشین و فرزند ارجمند و خلیفهٔ ممتاز حضرت شهنشاه چشت است. نام وی احمد و لقب مشتاق و نجم الدین است که در سحرگاه جمعه ۱۱ ربیع الاول سال ۵۰۷هـ در چشت شریف دیده به جهان گشود، و بعد از پدر برمسند ارشاد و هدایت خلق تکیه زد، وی نیز دارای تصنیفاتی بوده که در حملهٔ تاتارها ازبین رفته است «وی بسیار بزرگ بوده و بعد از پدر به مقام وی نشسته و مقبول همه طوایف بوده

و برکافۀ انام شفقتی عام و مروتی تمام داشته است، گویند که شبی حضرت رسالت پناه را صلی الله علیه وسلم در واقعه دید که فرموده:« ای احمد! اگر تو مشتاق ما نیستی ما مشتاق توایم» چون بامداد شد- سه یار موافق اختیار کرد و مجهول وار چنان که کسی او را نشناسد به زیارت حرمین الشریفین زادهما الله تعالی تشریفاً و تکریماً متوجه شد چون اقامت ارکان و شرایط حج کرد، به حرم محترم مدینه و روضۀ شریفۀ حضرت مصطفی صلی الله علیه وسلم و علی زوارها التحف و التحیات توجه نمود و مدت ششماه مجاورت کرد، گویند که مداومت و مواظبت وی برمجاورت آن حرم خادمان را گران آمد، خواستند وی را برنجانند، از روضۀ شریفه آواز آمد چنانچه همه حاضران شنیدند که «وی را مرنجانید که از جملۀ مشتاقان ماست (۱)» وبعد از مراجعت از مدینه به بغداد رسید، و در خانقاه شیخ شهاب الدین سهروردی فرود آمد(۲) شیخ وی را تعظیم و احترام بسیار کردی و خلیفۀ بغداد بنابر خوابی که دیده بود وی را طلب کرد ووظایف اکرام و احترام بجای آورد، ووی خلیفه را نصایح جایگیر و مواعظ دلپذیر گفت و در محل قبول افتاد

---

(۱) وجه تسمیۀ حضرت به مشتاق –

(۲) حضرت شیخ شهاب الدین ابو حفص عمر سهروردی از قائدان سلسلۀ عالیه سهروردیه و نویسندۀ کتاب ارزشمند « العوارف والمعارف» - (مؤلف)

فتوحی آوردند [وی] به جهت استمالت خاطر خلیفه محقری برداشت و چون بیرون آمد برفقراء قسمت کرد وبه خراسان توجه نمود(۱)» وفات آن حضرت در سحرگاه دوشنبه۱۷ رمضان سال ۵۷۷ به عمر ۷۰ سالگی واقع گشته است و جانشین و نخستین خلیفهٔ ایشان پسر بزرگ شان حضرت سید رکن الدین حسین چشتی است- و شیخ احمد مشتاق خلقای زیادی داشته اند که بعضی تاریخ نگاران تعداد خلفای کامل شان را هفتاد و دوتن می نویسند از آن جمله اند: شیخ ابوالفیض نسائی خواجه مکارم اصفهانی و بابا قطب الحق شیرازی – مزار مطهرش در چشت شریف به طرف شرقی روضهٔ مرشد ووالدش حضرت امام الطریق سید قطب الدین مودود چشتی واقع است- و لوح نیز دارد.

(۱) نفحات الانس مولانا جامی ص ۲۱۲ – خزینة الاصفیاء ص ۲۳٦ و سفینهٔ محمد داراشکوه ص ۹۱

## شعر

احمـــــد مشتــــاق تاج عـــــارفـان عـــارف اسـرار پنـــهان و عیان

وارث سجـــــادهٔ مـــودود حـــــق صدر و بدر و نـور راه عاشقـان

قطب وقت خویش وغوث السالکین چشتیـــان را اونشان از بی نشـان

غنچــــهٔ گلـــزار شـــاه کـــربـلا مرشـــد اعـــلای جمع چشتیان

حضرت شیخ المشایخ سید احمد مشتاق چشتی دارای سه فرزند برومند بود، که مهترین و بزرگوار ترین شان همانا حضرت سید رکن الدین حسین چشتی است.

## شعر

چو مهلت به هفتاد سالش رسید سه فرزند نیکو خصالش رسید (۱)

وبعدازوی خلیفه وجانشین وی حضرت سیدقطب الدین مشهوربه شاه قطب شیرسواربرمسند بزرگی نشسته که بسیاری ازاولیای نامدارزمان ازمریدانش بودند،ودرجوانی وجوش وولولهٔ عشق برشیرسوارشده وتازیانه ازماربه دست داشت،[به این سبب شاه قطب شیرسوار]نامیده می شود.مزارمبارک وی نیز در چشت است وازوی پسر بزرگش خلافت یافته و جانشین وصدر گزین مشایخ چشت گشت بنام سید ابواحمد خواجه محمد چشتی و بعدازوی حضرت قطب الدین یحی که مزارش درچشت شریف است به خلافت رسید-وبعدازوی پسرش حضرت سیدغیاث الدین چشتی که مزارش درچشت شریف ودارای لوح عصر تیموریان است.

---

(۱) به نقل از رسالهٔ خطی بنام رسالة الشریفة من تاریخ الچشتیه که در صفر سال ۱۳۲۷ هـ ق تحریر شده ص ۲۹۵- نسخه دشتنویس در دست بنده

به خلافت رسید وبعد از وی حضرت سید ابوالفیض مطهر چشتی که مزارش در چشت شریف است وبعدازوی پسرش سید علی اکبر چشتی که مزارش در چشت است و بعد از وی حضرت سید کمال الدین مسعود چشتی که مزارش در چشت است و دوخانوادهٔ خواجه صالحی و خواجه پادشاهی از سادات مودودیه از وی شروع می گردد وبعد از وی سید داود نورمهاجر که از چشت شریف به کورت خواجه در محل مزار جد حضرت سلطان مودود چشتی رحل اقامت افکنده مزارش در جوار مزار حضرت سید محمد سمعان حسینی است در کورت خواجه بعد از وی پسر بزرگش سید [ابوعلی] جعفر چشتی که مزارش در کورت خواجه است بعد از وی حضرت سید اسحاق چشتی که مزارش در فشکان یحی اباد است بعد از وی حضرت سید یوسف چشتی که مزارش در یحی اباد است. بعد از وی حضرت سید اسماعیل چشتی که مزارش در یحی آباد است- بعد از وی حضرت سید مودود خواجه چشتی [مشهور به حاجی خواجهٔ کلان که در کبوتر خوان چشت شریف نیز قلعه ای داشته مشهور به قلعهٔ حاجی خواجهٔ کلان واز فامیلش در آن جا به سرمی برده اند] وضامن وبا و طاعون بوده و هست. مزارش در حاشیهٔ دشت درشمال کارو واقع است وی از شهدای زمان قاجار های غاصب است بعد از وی پسرش حضرت سید باقی خواجهٔ چشتی مودودی که به قیادت یکدسته سلحشور از غازیان سواره نظام برای فتح میوند تشریف برده و بعد از فتح میوند در قندهار بر اثر اصرار ارادتمندان آن جا و حکومت وقت بطور مؤقت اقامت گزیده و در همان جا به وصال آلهی شتافته و آرامگاهش آن جاست (رح) بعد از وی پسرش سید عیسی

چشتی که مزارش درفشکان یحی اباد است و بعد از وی والد بزرگوارم که شمع فروزان عرفان ومفخر خاندان مودودیه اند و در سلسلهٔ چشتیه وقادریه از پدرشان ودرسلسلهٔ نقشبندیه از حضرت شمس ثانی آخندزاده صاحب ملاعبدالصمد مشهور به سودایی اذن طریقه داشته اند-

نکته: حضرت امام الطریق سید قطب الدین مودود چشتی خلفای زیادی داشته چنان که صاحب خزینة الاصفیاء می نویسد که: « ازبلخ تا بخارا و بیت المقدس (۱) دو هزار خلفای کامل و مکمل داشت ومریدانش را حدو حسابی نیست» اما کلا سلسلهٔ عالیهٔ چشتیه که تاحال درجهان باقی است ودرعین حال پر پیروترین سلسلهٔ تصوف در جهان اسلام است و تابعان و پیروان این سلسله در آسیا و آفریقای جنوبی و امریکا و قسماً اروپا نیز زیاد اند- از دوتن از خلفای حضرت قطب الدین مودود چشتی باقیمانده است سلسلهٔ چشتیه که درخراسان ودربین اولادآن حضرت است پشت در پشت از طریق شیخ الاسلام سیداحمد مشتاق رسیده است وطریقه چشتیهٔ شبه قاره هند و ممالک بنگلادیش ،پاکستان،ایران،هند،افریقای جنوبی وامریکاازطریق قطب ابدال- نیرالدین خواجه حاجی شریف زندنی دمشقی به حضرت سیدنا خواجه عثمان هارونی رسید وازوی به حضرت ولی الهند خواجهٔ خواجگان سیدمعین الدین چشتی اجمیری رسیدواسلام وطریقهٔ چشتیه توسط وی وخلفای نامدارش به اقصی نقاط شرقی وشمالی و جنوبی و مرکزی شبه قاره منتشر شده وخانقاهها و مدارس و مراکز علمی زیادی گشوده شد-

---

(۱) خزینة الاصفیاء ص ۲۳۱

# قسمت پنجم

سیر وسلوک مشایخ و اوراد و وظایف شان و طریق خواندن ختم خواجگان و سماع از نظر مشایخ چشت خدمات مشایخ چشت در پخش و انتشار دین اسلام بخصوص در شبه قاره و خانقاهایش در افریقا،امریکا و اروپا- ونقش برازندۀ حضرت خواجه محمد زاهد چشتی (٤١١ هـ) در یکی از جهادها و ورود خواجه معین الدین چشتی به هند و شجرۀ پیران شان تا به ختمی مرتبت (ص) و شرح حال مشایخ چشتیه نظامیه تا به حضرت خواجه غلام فخرالدین صاحب نظامی چشتی تونسوی واز صابریه تا به ابوالحسن علی ندوی و خدمات مشایخ دیوبند به اسلام و اشاره ای به شجرۀ پیر عنایت خان چشتی و خدمات فرهنگی وی و مریدانش در امریکا-

## سیر و سلوک مشایخ چشت

«اعلم و فقک الله سبحانه لمایحب و یرضی طالب صادق چون به ملازمت شیخ کامل مکمل برای کسب طریقه بیاید باید که شیخ فرماید که سه روز روزه دارد متواتر و اگر تواند طی کند و الا به اندک طعام افطار کند و در هر روزی تهلیل و استغفار و صلوات [درود] بریکی راهزار بار گوید و آخر شب غسل کرده پیـــش

شیخ آید و شیخ بفرماید تا مرید فاتحه و اخلاص و آمن الرسول و استغفار و شهد الله تا حکیم بخواند، بعده گوید که بیعت کردی براین ضعیف و خواجهٔ این ضعیف و خواجگان خواجهٔ ما وبر پیغمبر صلی الله علیه وسلم ورب العزت عهد کردی که جوارح را برنهج شرع مستقیم داری و دل را به محبت خدای تعالی دهی و دراین وقت دست راست خود را بردست راست او نهد لقوله تعالی: «یدالله فوق ایدیهم» وطایفه ای که گرد و پیش نشسته باشند دست به دامن طالب زنند و اگر در مجلس هجوم زیاده بود دامن دامن گرفته گیرند هلم جرا و مرید گوید:« بیعت کردم و عهد بستم که برنهج شرع باشم و دل به محبت او دادم بعد از آن خرقه بپوشاند و بگوید: هذلباس التقوی وذلک خیر و العاقبة للمتقین. و در خلوت ملایم [مناسب] حال مرید ذکر تلقین فرماید که غیری مطلع نشود طریق تلقین این است که یکبار شیخ گوید مرید بشنود باز یکبار مرید گوید شیخ بشنود تا سه نوبت وحواله سازد یعنی چنانچه مرا از پیران رسیده است من به تو رسانیدم و مرید قبول کند وامر بکند طالب را که بعد هرنماز پنجگانه درود ده بار و اخلاص ده بار و شش رکعت به سه سلام نماز آوابین گذارد و دو رکعت بعد، این به نیت حفظ ایمان بخواند و نزد خواب صد بار تهلیل بخواند و فاتحه به ارواح اهل شجرهٔ خویش [یعنی پیران طریق خود] می خوانده باشد یعنی ثوابش را ببخشد- مشایخ طریقهٔ عالیهٔ چشتیه بر روی شریعت و احکام دین تأکید اکید داشته اند و بنا براین شریعت از دیدگاه ایشان مقدم بر طریقت است دراین سلسله نه تنها مریدان بلکه مراد و مرشد هم باید تمام واجبات و فرایض و حتی مستحبات شرع را موبمو اجرا کند بخلاف بعضی از صوفی نماها و درویشان بی نسب که دستور شرع را بجای نمی آرند و اقامـــــــهٔ

شرایع نمی کنند دراین سلسله کسی می تواند قدم در طریقت نهد که نخست پای بند شریعت بوده و تا آخر عمر هم لحظه ای از انجام وظایف و تکالیف دینی و شرعی غافل نباشد مؤلف کتاب العقاید می نویسد که: « اگر تو را پرسند چه می گویی در حق بعضی مردم که ایشان ایمان به خدا و پیغمبر کنند و لیکن اقامت شرایع نکنند و آن را عرفان نامند و شریعت را در حق عوام گویند و خود را از خواص شمارند و بگویند که تکلیف برما نماند زیرا که یقین ما را حاصل شده است و خدای گفته که «واعبد ربک حتی یاتیک الیقین(۱)» جواب بگو که نعوذ بالله منهم ... ایشان طایفهٔ ملحده اند از خدا و مصطفی دورند و خدا و مصطفی از ایشان بیزارند کشتن ایشان بهتر از کشتن صدکافر باشد. مذهب اهل حق این است تکلیف تابقای ذمه است تا جان و عقل باتو باقی است تکلیف بجمیع الشرایع قلیلها و کثیرها باقی است و نکراین سخن کافر بالله العظیم است (۲)»

گذشته از آنچه مرید و سالک راه طریقت می بایستی تکالیف واجب دینی و مستحبات شرعی بجای آورد، طبق دستور مرشد، هم لازم است که او را دواذکار ویژه ای در ایام و اوقات خاص بطور جهر یا خفی بر زبان جاری سازدکه این قبیل او را دواذکار بسیار مفصل و گاهی نیز محتوای دستور و تعلیم شیخی نسبت به شیخی دیگر و حتی مرشدی در مورد مریدان مختلف خود متفاوت است که اگر ما بخواهیم وارد جزئیات شویم و همهٔ تعلیمهای شاخه های گوناگون چشتیه را بیان

(۱) ۹۹/۱۵

(۲) العقاید اثر سید اکبر حسینی پسر سید ابوالفتح میرسید محمد گیسو دراز حسینی چشتی از مشایخ نامدار و زعمای طریقه چشتیه در هند (مؤلف) ص ٥٤

کنیم سخن به درازا می کشد و دراین جا کوشش می شود که مطالب کلی را از چند مأخذ معتبر چشتیه نقل کنیم اذکار دراین سلسله مانند سایر اعمال به اصل سنت می رسد و برطبق احادیث حضرت ختمی مرتبت- سیدنا رسول علیه الصلوة والسلام- آن را به حضرت شاه ولایت سیدنا علی المرتضی کرم الله وجهه و بعضی از اصحاب تعلیم داده است چنانکه پیر مشهور چشت حضرت میر سید محمد گیسو دراز حسینی می نویسد:«بدان به درستی که اذکار همه مروی اند از رسول الله صلی الله علیه وسلم و بعضی ذکرها تعلیم کرد رسول صلی الله علیه وسلم امیر المؤمنین علی کرم الله وجهه وبلال را، روزی رسول صلی الله علیه وسلم امیرالمومنین علی رض رافرمود که یا علی بنمایم تو را راهی که ببینی بدان راه خدای عزو جل را؟ گفت علی رض«نعم یارسول الله – پس رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمود:بگو:لااله الاالله »پس گفت علی:یارسول الله دایم بگویم؟ پس رسول صلی الله علیه وسلم گفت بگو چنانچه من تعلیم کنم. پس رسول صلی الله علیه وسلم تعلیم کردند امیرالمومنین علی (رض) وبلال را(۱)» اگر چه ذکرلااله الاالله افضل واولی از سایر اذکار است لیکن تنها به این ذکر اکتفا نمی شود واذکار منحصر و محدود نیست دراین سلسله هم ذکر خفی رایج است هم جلی هم ذکر نفی واثبات از جمله، صوفی باید همه روزه هفتاد بار «حسبناالله نعم الوکیل » گفته و سایر اوقات را نیز طبق دستور مرشد اذکار مربوطهٔ طریقه عالیهٔ چشتیه را بخواند که در قسمتهای بعدی از مبحث ما درج است.

(۱) رسالهٔ اذکار چشتیه ضمیمهٔ یازده رسائل حضرت گیسودراز چشتی حسینی رح ص ۱۲۲

بدان که اذکار را برمراقبات مقدم باید داشت و بعضی در اول و هله مراقبه فرمایند واین نیز رواست اگر استعداد مرید مقتضی آن باشد بلکه طرح مؤنه هرچند بیشتر بهتر.. اما حق آن است که اولاً به ذکر رنگین کنند و بجوشانند و بخروشانند بعد از آن به مراقبه بیرنگ کنند و خموشانند و ببارانند لیکن در اذکار تفاوت جلی است، آن را که پیر مشغول به دنیا بیند اولاً نفی و اثبات فرمایند و آن را که اندکی روی محبت سوی محبوب دارد اسم جلاله [الله] فرمایند و آن که در او معنی اطلاق و بی تعلقی دل با رقت طبع احساس نمایند هو فرمایند و امثال دلک و پیداست که هرکدام را سعی و طوری و تمطی مقرر است و دراین وصل [مبحث] شرح آن نماییم بمثیته تعالی و مقصود ما دراین اوراق استقصای اعداد اذکار و مراقبات نیست چنانچه در کتب بعضی اذکار بألوف [هزاران] کشیده و انواع مراقبات به مآت [صدها] مقصود این است که بعضی اذکار که خلاصه و لب اقسام اذکار باشند و بعضی مراقبات که مختار و مُخ انواع مراقبات باشد آن را بنماییم که آنکه مالک این مراتب گشت مادون آن را نیز مالک تواند بود:

**ذکرنفی و اثبات چارضربی:**

درخلوت تنگ و تاریک مربع بنشیند اگرچه مربع نشستن بدعت است و جلسهٔ متکبران و در جملهٔ اوقات مُنهی است الا در وقت ذکر گفتن که آن حضرت -صلی الله علیه وسلم- چون نماز بامداد گذاردی در مقام خویش به ذکر مربع بنشستی تا آفتاب نیک برآمدی، وپشت راست دارد و چشم بربندد و دودست برهردو زانو نهد واز انگشت نرینهٔ پای راست با انگشت متصل آن رگ کیماس جانب چپ محکم گیرد تا در باطن قلب حرارتی پیدا شود که موجب تصفیه است واز این حرارت

چربی ای که گرداگیر دل است که محل مقر خناس گفته اند بگدازد و وساوس و هوا حبس کم گردد بعده به یکدل و یک زبان به ذکر مشغول گردد جهر یا خفیه آنچه مقتضای وقت و طبع باشد- و مراعات کند شرایط این بیت را:

برزخ وذات وصفات و مّد وشّد و تجت وفوق

مینماید طالبان را کـــل نفس ذوق وشـــــوق

و شرایط این بیت در ذکر سه ضربی نیز مراعات نمایند مراد از برزخ [در بیت گذشته] صورت شیخ است و مراد از ذات ذات مطلق سبحانه و تعالی و مراد از صفات ائمۀ سبعه [که امام همۀ اسمایند] که عبارتند از حیات و علم و قدرت، ارادت، سمع، بصر وکلام اند و مراد از مد مد کلمۀ لااله است و مراد از شد تشدید الاالله است و مراد از تحت شروع کلمۀ لا از سرزانوی چپ و ایصال کلمۀ اله تاکتف راست، و آن جا نفس راست کرده وبه قوت زدن برفضای دل به کلمۀ الاالله است واین مراد است از فوق واین ذکر را نفی و اثبات چهار ضربی گویند.

**ذکر سه پایه:**

این ذکر [صورتش] مشابه ابریق است که آن را سه پایه باشد که بی وجود یکی قایم نتوان شد این ذکر را سه رکن است یکی اسم ذات، دوم ملاحظۀ صفات امهات سوم واسطه که آن را برزخ گویند و شرایط این ذکر هفت است:

برزخ و ذات وصفات وشد و مد و تحت و فوق

می نماید طالبـان را کــل نفس ذوق و شـــوق

برزخ عبارت از واسطه است چنان که گذشت و ذات عبارت از اسم ذات است یعنی الله و صفات عبارت از صفات امهات است یعنی علیم و سمیع و بصیر و شد عبارت از تغلیظ تشدید الله است و مد عبارت از تمدید الف الله است و تحت عبارت

از آن است که همزهٔ الله را از زیر ناف شروع کند با قوت و فوق عبارت از آن است که در دماغ تمام کند و چون این ذکر سه پایه بی حبس نفس [دم] نمی کنند این را به طریق شرطیه ذکر نکرد و طریقش آن است که همزهٔ الله را از تحت ناف به قوت برکشد و تمام دم به سوی سینه بگیرد- و قبض دم کند وبه دل الله بگوید و باوی علیم بگوید یا تصور معنیش واین را عروج گویند ثم العلیم ثم البصیر ثم ... السمیع واین را نزول گویند ثم السمیع ثم البصیر ثم العلیم واین را عروج ثانی گویند و سر دراین آن است که احاطه سمیع کمتر از احاطهٔ بصیر است و احاطهٔ بصیر کمتر از احاطهٔ علیم است؛ پس سالک در اول حال در مرتبهٔ عقل و شهادت است که مرتبه ای است تنگتر از همهٔ مراتب. پس تقدیم سمیع نماید و چون از این ترقی کند به مرتبهٔ غیب رسد و آن مرتبه ای است وسیع [پس] تقدیم بصیر نماید و چون از این ترقی کند به مرتبهٔ غیب الغیب رسد و آن مرتبه ای است وسیعتر علیم تصور نماید و باید دانست الله سمیع الله بصیر الله علیم الله علیم الله بصیرالله سمیع الله سمیع الله بصیر الله علیم یک ذکر است که مشتمل است بردوعروج متوسط النزول و حبس دم آن قدر نماید که در دوسه ذکر یازده تا دویست و پنجاه ذکر تواند کرد تا حرارت در باطن پیدا آید و دسومات [چربیها] باطنه که تعلقگاه خناس موسوس است سوخته گردد و خطره بندی رونماید و محویت غالب آید بدانکه در تحت [شروع از ناف] فایدهٔ بسیار و حرج بیشمار است اما بی تحت ذکر ناقص است مهما امکن از آن چاره نبود- اما باید که خود را در حرج بسیار نیندازد و تحت هم در کار دارد و الله یعصمک حامی وقت است تفصیل ذکر سه پایه آن است که مربع نشیند وبه دو انگشت ابهام و سبا به پای راست و رگ کیماس پای چپ بگیرد و ناف

درون کرده اندکی میل از فرود به بالا دهد و هردو چشم را فرو بندد و احضار برزخ کند و اسم مبارک [الله] را از زیر ناف به بالا کشد به شدت تمام ولام دوم را مد طویل دهد و بالفظ الله، سمیع بعده بصیر بعده علیم ملاحظه کند واین را درکتب مشایخ نزول نوشته اند اما مختار فقیر آن است که بالا نوشته شد به سببی که آن جا مفصل مذکور است و چون سعی نموده کار به جایی رساند که دریک نفس دویست و پنجاه بار باسه اسم مذکور با شرایط مذکوره ادا نماید به آن سه صفت پنج صفت دیگر اعنی دایم قایم، حاضر، ناظر، شاهد را اضافه نماید و چون این نیز بر عروج و نزول دریک نفس بردویست و پنجاه رسد واز انوار هریک بهره مند شود با آن صفات هفت صفات دیگر که آن را ائمهٔ سبع خوانند اضافه نماید چون دراین هم استقامت یافت صفات مرکبه زیاده کند چون اکرم الاکرمین و ارحم الراحمین و اجود الاجودین وذوالفضل العظیم و رب العرش العظیم.

**پاس انفاس:**

کلمهٔ لااله را با دم بیرون گذارد و کلمهٔ الاالله را بادم بالاکشد وبه دم ذاکر باشد ونظر پیوسته در بست و گشاد برناف دارد چندان ذکر کند که دم ذاکر در خواب و بیداری ذکر گردد و عمر ذاکر براین ذکر دو چندان گردد و گاه باشد که پاس انفاس به کلمهٔ الله بکنند و سند او این است که ضم های الله را به اشباع خوانند تا ازاو واو متولد شود و در وقت مد نفس اللا به دم گویند به همان معنی و در ذکر پاس انفاس برابر است که ذکر لااله الاالله باشد یا ذکرالله – اگر صوت از خیشوم [بینی] پیدا شود آن را اره بینی گویند واین شورش وسوزش بسیار آرد و لیکن به دمـــــــاغ

حرارت و خشکی رساند- خیشوم و دماغ را به روغن بادام چرب کرده باشند واین ذکر را به کمال رسانند و کمالش آن است که بی شعور و اختیار ذاکر، دم ذاکر باشد، واگر شخصی ساده را که هنوز لوح دل او از نقوش اذکار و افکار منتقش نگشته باشد پیش روی خود زانو بزانو بنشاند و گوید که زنخ را برسینه نهد و کمر را به طرف شکم کج کند و سینه پیش برآورده بنشیند و چشم بربندد و مرشد احساس نفس او بکند وقتی که او دم خود فرو برد مرشد دم خود بردم وی سردهد ووقتی که او دم خود برآورد مرشد دم خود درکشد چون به این طریق مشغول شود یکایک نعره از مسترشد [مرید] برآید و ذکر لااله الاالله یا ذکر الله هرچه مرشد را مقام غالب بود از زبان و دم وی جاری نشود که مردم ازاین در حیرت باشند و آن قدر سخت غالب آید که از گرمی آن خون از بینی و گوش مسترشد برآید و این را ذکر صدر بالصدر گویند که بی واسطهٔ زبان تعلیم او کنند اما اگر مستر شد شاغل باشد خصوصاً به ذکر و شغل مراقبه که با حبس نفس نمایند تدبیر مرشد هیچ در او اثر ننماید که او نفس خویش در خود ورزیده است بلکه گاه باشد که اثر بیخودی شاغل هجوم بر مرشد نماید که از فکر تدبیر معطلش سازد.

**ذکر دفع مرض:**

به راستا گوید یا احد در چپا [به طرف چپ] گوید یاصمد بردل گوید یا وتر بعد نفل عشاء ذکر یا وهاب هفتاد مرتبه بخواند احتیاج دنیوی رفع شود و دوگانه اول این جا باید خواند- و در هر رکعتی بعد از فاتحه اخلاص یازده بار بخواند. ذکر مشی اقدام [درحالت ره پیمودن] درهرگامی [که برمی گیرد] الاالله الاالله گوید واگر آهسته می رود در وضع پای راست لا گوید و در وضع پای چپ الا گوید بـــاز در

وضع پای راست الا گوید و در وضع پای چپ الله گوید واگر میانه رود درهرقدمی الله الله گوید.

**نکته:**

ذکری چند است که سینه بسینه رسیده و نمی فرمایند مرشدان این اذکار را مگر در اواخر حال مریدان بعد از آن که ریاضات و مجاهدات نموده و اربعینات برآورده باشند و تصفیهٔ تام حاصل نموده باشند از آن جمله است ذکر معیت: یامعی یا معی یا معی یاهو یاهو یاهو- در مدت کمی مشاهده ذاتیه و صفاتیه پیدا شود و طریقش این است که بنشیند به قعدهٔ صلات مگر این که بیرون کشد هردو قدم را از زیر دوسرین و بنهد سرینهای خود برزمین و محکم بگیرد با دست راست بازوی چپ خود را وبه دست چپ بازوی راست خود را وبه پنج ضرب این کلمات بگوید، ضرب اول میان قدم راست و زانوی راست و ضرب دوم به سوی آسمان ضرب سوم میان زانوی چپ و قدم چپ ضرب چهارم برجگر ضرب پنجم برفضای دل به شدت و قوت باحضور این حقیقت که هو اشارت است به احدیت مطلقه لیس کمثله شی و اولی آن است که در ایام این ذکر غذای ذاکر شیر باشد واگر زعفران با شیر ممزوج کند نیکو باشد واکثرحال عطریات استعمال بکند و گاه باشد که اقتصار بکند براین سه کلمه هو هو یا معی .

**ذکر کلیه:** مضمونش: بک الکل منک الکل الیک الکل یا کل الکل – و در جایی فقیر چینین دیده است که: اللهم انت الکل و منک الکل و بک الکل و لک الکل و الیک الکل و کل الکل به مشاهدهٔ ذات و صفات می رساند- شیوهٔ ذکر کردنش آن

است که مربع بنشیند و پیش ضربی بزند به یمین ضربی وبه شمال ضربی وبه سوی آسمان یا برقلب ضربی.

**ذکر محو الجهات:**

انت فوقی انت تحتی انت اما می انت خلفی انت یمینی انت شمالی انت فی و انا مع الجهات فیک اینما تو لوافثم وجه الله وطریق آن این است که برخیزدو رو سوی عرش [فوق] کند و گوید: انت فوقی، وبه جانب طبقات ارض نگردوبنشیند وگوید انت تحتی،وبگرداند روی بسوی پیش وگوید: انت امالی،باز بگرداند سربه جانب پس و بگوید انت خلفی. وهمچنین دست راست ودست چپ و ضرب بزند بردل و گوید: انت فی و بر خیزد و گرد بگردد وگوید:انا مع الجهات فیک اینماتو لوا فثم وجه الله۔

**ذکر تجلی انانیت:**

انی اناالله لااله الاانا۔ بعد از نماز تهجد بگوید صدبار و طریقه اش این است که بردارد سر به جانب آسمان و بگوید: انی اناالله وبگرداند سرخودجانب بازوی راست و گوید: لااله وبه شدت ضرب برفضای دل زند و بگوید: الاانا، ودرهمهٔ این اذکار تصور معانی وتصوربرزخ شرط است بعد ختم مجلس ذکر سه بار « سبحان الله بحمده وسبحان الله العظیم وبحمده» بگویدواین دعابخواند:«اللهم انک قلت فاذکرونی اذکرکم وقد ذکرتک علی قدر قلة علمی وعقلی وفهمی فاذکرنی علی قدر سعة نفسک وفضلک وعلمک ومغفرتک اللهم افتح مسامح قلوبنا بذکرک یا خیرالذاکرین

ای برون ازوهم وقال وقیل مــن — خاک برفرق من و تمثیل من (۱)

---

(۱) بیت از مثنوی معنوی حضرت مولانای بلخی قدس سره (مؤلف)

## مراقبه های سلسلهٔ چشتیه

بدان خدای تعالی تو را به تو عارف گر دانادکه مراقبه همانا پاسبانی کردن مردل خود راست تا در او غیر معنای واحد راه نیابد. بدانکه مرض دل به سه چیز است: تا بدان به غیر حق مشغول است: یکی حدیث نفس که همیشه به قصد و اختیار در دل حدیث می کند خواه در ملا خواه در خلا- دوم خطره است و آن به غیر قصد می آید و می رود و سوم نظریه غیر یعنی علم به ایشای متکثره واصل در علاج این امراض شغل باطن است واین را اقسامی است[پس باید] اسم اعظم که اسم ذات است در محل حدیث نفس بنشاند و اسمای صفات امهات را در مقام خطره بنشاند و نظردل برجمال مرشد دارد که آن را واسطه و رابطه و برزخ گویند، بعضی عارفان طریقهٔ مشغولی چنین بیان فرموده اند که حاضر کند صورت شیخ را در خیال تا ظاهر شود اثر حرارت و کیفیت معهودهٔ شاغلین و متوجه شود به سوی حقیقت جامعهٔ انسانیه خودبا کیفیت مذکوره به صورت شیخ یعنی آن حقیقت جامعهٔ خود را به صورت شیخ فراگیرد و آن را شیخ خود تصور نماید اما آن حقیقت جامعه که قلب در اصطلاح ایشان عبارت از همان است چون منزه است از

حلول در اجسام پس احضار آن اندکی دشوار [است] برای این صعوبت متوجه شود به جانب مضغهٔ اسیری صنوبری که میان آن قلب حقیقی واین قلب مجازی ارتباطی هست که آن ارتباط با هیچ عضو دیگر نیست و نیک متوجه شود که همهٔ حواس یکرو ویکسو گردند و شک نیست که دراین حالت غیبت وبی خودی ظاهر می شود، پس این حالت غیبت و بیخودی همچو راهی مستقیم راست بی کج و کور فرض نماید و تصور کند که گویا او درهمین راه می رود واین راه غیر منتهاهی است پس هرگاه خطره یا وسواسی دنبال تو افتد تو از آن راه می گریزی دراین گریختن یا خطره به عقب ماند یا جلو آمد- اگر عقب وپس ماند فهوالمراد و اگر در آویخت به همان حقیقت جامعه که به صورت مرشد فرا گرفته است متوجه شود رفع کند و در آن کوشد که این حالت امتداد پیدا کند و اگر از آن مندفع نشود دماغ را تخلیه کند یعنی خارج کند نفس را از طرف بینی به عنف و سختی- بازبه همان حالت متوجه شود، واگر ازاین نیز مندفع نشود این استغفار را بسیار بگوید که:« استغفرالله استغفرالله من جمیع ماکره الله و قولاً و فعلاً و حاضراً و غایباً وسامعاً و ناظراً ولاحول ولا قوة الا بالله العلی العظیم»

و زبان را بادل موافق سازد و اگر ازاین نیز مندفع نشود اسم یا فعال را به فهم معنیش فرا گیرد که آن را خاصیتی [بسزا] در رفع وسواس است اگر این هم نفع ندهد به شد و مد جهر گوید اسم الله را وضرب کند بردل صنوبری خود.

**نکته:**

حضرت میر سید محمد گیسو دراز چشتی حسینی در رسالهٔ مراقبهٔ خود می نویسد:« مراقبه در لغت به معنای گردن شتر سوار شدن است و بســــوی دوست

رفتن. و در اصطلاح سلوک گردن نهادن به حضور دوست و دوست را نظر داشتن است آن گاه وی اضافه می کند که انواع مراقبه بسیار است و برای این که طالب زود به مقصود رسد سی وشش نوع مراقبه برسبیل اختصار ذکر کرده شد اینک به طور فشرده آن را ملاحظه فرمایید-

۱- **مراقبهٔ حضور:** آن است که خود را دایم الحال حضور خداوند داند و او را همیشه حاضر و ناظر اعمال خود بداند این مراقبه ای است که جبرائیل(ع) به حضرت رسالت پناه تعلیم داد.

۲- **مراقبهٔ قلبی:** آن است که همواره خدا را در قلب خود داشته باشد.

۳- **مراقبهٔ قربت:** مراقبه ای است که همه وقت او را نزدیک خود داند و او را از شاهرگ گردن هم به خود نزدیکتر پندارد، چنانکه حضرت علی کرم الله وجهه اشارت کرده اند که: خدای تعالی با هرشی ای موجود است نه به اتصال و به غیر هرشی است نه به انفصال مانند آینُه.

٤- **مراقبهٔ معیت:** آن است که دایم خدا را بخود شناسد هرکجا که باشد.

٥- **مراقبهٔ احاطت:** آن است که بداند که خداوند در تمام ذات او وذات غیر احاطه دارد.

٦- **مراقبهٔ افعال:** یعنی هرچیزی با فعل آن چیز از خدا بیند و خداوند را خالق خود وافعال خود داند و در هرفعلی خدا را مشاهده کند.

۷- **مراقبهٔ صفات:** که دایم شب و روز مستغرق صفات باری تعالی باشد.

۸- **مراقبهٔ فنا:** آن است که خود را در مقام فنا داند و خود را همچو مرده بشمارد.

۹- **مراقبهٔ ذاتی:** که خود را محو کند برذات یگانهٔ او یعنی که یکی هست و هیچ نیست جز او.

۱۰- **مراقبهٔ سوی:** یعنی همهٔ علامت ربو بیت به مرتبهٔ اعلا و عالم ماسوی الله را در مرتبهٔ فرو تر داند.

۱۱- **مراقبهٔ شهود:** که او همه وقت حاضر است و در الوهیت او همه ذرات عالم گواهی دارند که او شاهد و مشهود است.

۱۲- **مراقبهٔ وجودی:** یعنی هرجا که روی کند وجود او را بنگرد و هرجا که باشد وجود خداوند را بیند.

۱۳- **مراقبهٔ سرادق:** یعنی در تصور، پردهٔ دل مقر او باشد و او را قصد کند.

۱٤- **مراقبهٔ جمال:** یعنی خیال در جستن جمال او کند.

۱۵- **مراقبهٔ مصدر و مرجع:** یعنی در خیال غرق شود که ابتدا و انتها اوست و هوییدی و یعید.

۱٦- **مراقبهٔ ارتسام:** آن است که چهار سورهٔ والعصر، والضحی و اللیل و الشمس را با معنی تمام در خیال ترسیم نماید.

۱۷- **مراقبهٔ امانت:** یعنی خود و آنچه پیش اوست امانت شمارد واین مقام تسلیم است.

۱۸- **مراقبهٔ پیر:** یعنی در دل مطیع پیر باشد چنانک پیر در دل مرید خود را می بیند و مرهم در دل مراد را.

۱۹- **مراقبهٔ مرآت:** یعنی در شب و روز در خیال [ضمیر] مرید صراط مستقیم خود نمایی کند.

۲۰- **مراقبۀ اشیاء:** یعنی بداند که خالق همۀ اشیاء اوست و هرچه کند او کند.

۲۱- **مراقبۀ هویت:** یعنی تمام در محو غیر ذات الله.

۲۲- **مراقبۀ هیبت:** آن است که در خاطر گذراند که درون عرصات ایستاده اند و ندا می آید که بندۀ من کدام است. ملک امروز خدای راست و در حساب و عذاب غرق شود.

۲۳- **مراقبۀ وجه الله:** آن است که در تصور آورد همه چیز فنا می پذیرد مگر وجود [ویبقی وجه ربک].

۲٤- **مراقبۀ خاتم:** طرف راست بهشت تصور کند و چپ دوزخ، خداوند را محاسب بداند، این مراقبه ای است تشویش در تشویش سخت نیکو.

۲۵- **مراقبۀ عرش:** غایت مرتبۀ او تصور کند که او بر عرش [مستو] است.

۲٦- **مراقبۀ وراء:** یعنی خود را در مقام نسیان انداختن پس در ان جا عینی شهودی وجودی نیست لذتی و ذوقی وفنایی بقایی نیست ازل وابد نه.

۲۷- **مراقبۀ محاسبه:** که خود را درحال محاسبه پندارد وبه ضمانت بایستد.

۲۸- **مراقبۀ صور و اشکال:** به معنی «ق لقد خلقنا الانسان فی احسن تقویم دقت کند (۱)».

۲۹- **مراقبۀ کرام:**« ولقد کرمنا بنی آدم (۲)» را در تصور آورد.

---

(۱) سورة ٤/۹۵

(۲) // ۷۰/۱۷

۳۰- **مراقبهٔ نزاهت:** که در فکر پاکی خود باشد تا با قدوس پیوند یابد.

۳۱- **مراقبهٔ خدا:** یعنی هیچ وجودی در دل موجود نبیند مگر او «لااله الاهو».

۳۲- **مراقبهٔ فردانیت:** عمل این مراقبه نیز تصور احد و فرد وصمد است.

۳۳- **مراقبهٔ صمدیت:** لافصل و لا وصل ولا قرب ولا بعد در صمدیت صرف جولانی کند.

۳٤- **مراقبهٔ عین:** آن است که ذات او عین در تصور کند.

۳۵- **مراقبهٔ وحدت:** که حضرت علی کرم الله وجهه می فرماید که: العلم نقطه کثرها الجاهلون.

۳٦- **مراقبهٔ کثرت:**« تصور کند می رود می گیرد تا آنکه وهم پرواز اعلی علیین و اثر او بیند برتر بیند» چنانکه ملاحظه شد هرکدام از انواع سی وششگانهٔ مراقبهٔ طریقهٔ چشتیه متاثر از آیات قرآن و احادیث نبوی است (۱).

---

(۱) رجوع شود به رسالهٔ مراقبه حضرت گیسو دراز ص ۱۱٤- ۱۲۰

**نکته:**

آنچه در مشاعر خمسهٔ ظاهره و خمسهٔ باطنه مدرک می شود [ازین] خالی نیست: یا مطابق واقع است پس حق باشد یا مطابق واقع نیست پس باطل است و محقق و مقرر شده است که نزد قائلین به وحدت وجود این که حق چنانچه بعضی از مظاهر اوست تعالی همچنین باطل نیز بعضی از مظاهر اوست تعالی شیخ ابو مدین مغربی که مرشد شیخ [اکبر] محی الدین ابن عربی است قدس الله اسرار هم و اوصل الینا فتوحاتهما- فرموده:

لاتنکر الباطل فی طوره　　　قانه بعض ظهوراته

واعطـــه متک بمقداره　　　حتی توفی حق اثباته

و شیخ مؤیدالدین جندی در تتمهٔ این ابیات گفته:

فالحق قدیظهرفی صورته　　　وینکر الجــــاهل فی ذاته

پس هرچه مدرک نفس گردد از کلیات و جزئیات در او مطالعهٔ وجود مطلق که متشین به شان خاص است نماید واین اقرب طرق و اوثق مناهج است مرسد خطرات را و شک نیست که دراین حالت کیفیت غیبیه و حالت ذوقیه پیدا می شود و مراتب کیانی و آلهی محاط ادراک می گردد و نیکو آن است که نفی کنی این مطالعه را نیز و بگیری همان کیفیت غیبیه را و بگذاری نفس خود را و دامن بیهوشی فراگیری محکم چه برآمدن از غیبت کفر است پیش محققان این طریق اگر چه برآمدن مقرون به توجه و تفکر حقایق و تدبر دقایق علمی عملی باشد چه غیبت و بی خودی بدایت وادی حیرت است که آن خیر مقامات است سالک به چشم دل به سوی حقیقت خود که عبارت از حقیقت جامعهٔ اوست بنگرد و حقیقت خـــــود را

مشهود چشم دل خود دارد در همه احوال افعال پس نظر کند که حقیقت جامعهٔ وی در جمیع موجودات حسینه و قبیحه، لطیفه و کثیفه، محسوسه و غیر محسوسه ساریست تا آنکه مشاهده کند که جمیع عوالم قایم به این است واین سرایت در همه موجودات کرده پس هرچه محسوس و معقول افتد آئینه باشد که در او ببیند حقیقت جامعهٔ خود را گویا تمام عالمها به منزلهٔ جسم آمده و سالک به منزلهٔ روح آن جسم واین مرتبه را مرتبهٔ جمع الجمع گویند و چون این مراقبه قوت گیرد آنچه در عوالم بگذرد مرسالک را از آن اطلاع افتد اگر شادی است شادی و اگر غم است غمی زیرا ادراک روح نعم و نقم ابدان را از جملهٔ ضروریات است.

**نکته:** صورت کتابی [نوشته شده]لااله الاالله یاصورت کتابی اسم جلاله رادرصفحه ای که پیش چشم سرو بصرداردیا صحیفهٔ علم ولوحهٔ خیال خودکه درپیش چشم سروبصیرت داردمطالعه نماید وپیوسته متوجه همین هیئت باشد تا آن که طاری شودبه اوغیبت وذهول کندازآن هیئت وازعلم به ذهول آن هیئت.

**نکته:** بعضی کبرای طریقت قدس اسرارهم فرموده اند که اتم التوجهات به حضرت حق تعالی و اکمل مراتب حضور بسبحانه عزشأنه و عم برهانه این است که بعد تعطیل قوای جزأئیه و کلیه ظاهره و باطنه از تصرفات مختلفه و بعد تفریغ خاطر از هرعلم و اعتقاد بلکه از همهٔ ما سوا توجه بکنی توجه اجمالی هیولایی الصفة که قبول کند همهٔ صور مستحسنه و مستکرهه، محسوسه و غیر محسوسه را با توحید و عزیمت و جمعیت و اخلاص تام و مواظبت براین حالت برسبیل دوام تا اکثر احوال من غیر

فتوروتوزع خاطر و تشستت عزیمت وبا جزم آنکه کمال و سبحانه و تعالی مستوعب جمیع اوصاف است خواه حسن آن صفت مدرک ما شود یا نشودوبا جزم آنکه عقل و فکر و وهم را مجال آن نیست که گرد سرادقات اسرار او تواند گشت پس او چنان است که اوهست اگر بخواهد ظاهر شود در هرصورتی از صور عالم و در همهٔ صور همهٔ عوالم و اگر خواهد منزه شود از همه سزاوار است که سالک ملاحظه بکند و خود را از مبدأ مراتب تجلیات تا منتها مراتب تجلیات و نصب العین گرداند این ملاحظه را پس نبیند در واقع مگر وجودی مطلق ووجودی مقید و حقیقی من حیث هی که در هردوقسم واحد است و اطلاق و تقیید از نسب و اعتبارات است و دوام این ملاحظه مورث ذوق کثیر است؛ هردوچشم بربندد ونظر بردل گمارد و خدای تعالی را حاضر وناظر و مع داند. هردوچشم گشاده دارد سوی بالا یا در مقابلهٔ خود اندازد و رد آن کوشد که پلک نزنند ازاین شغل بعضی انوار پدید می اید و آتش از پلک می خیزد و در تمام اندام می گردد و عشق پیدا می شود.

**نکته:** مقام نصیراً: هردوچشم گشاده دارد و نظر بر نرمهٔ بینی دوزد و در این نظرچنان خوض کند که سیاهی هردوچشم غایب شود و سپیدی هردوچشم ظاهر شود و جمعیت خاطر وخطره بندی پیدا شود واین شغل را مقام نصیرا گویند و در جلسه مختار است جلسهٔ نماز یا دیگر قسم آن واگر نظر بر ابروهای خود دوزد و شغل را چنان که گفته شد تمام کند این شغل را مقام محمودا گویند و فواید آن بسیار است.

**نکته:** مراقبه و مشاهده و معاینه- جلسهٔ صلات بنشینی و ملاحظهٔ علیم و سمیع و بصیر کنی با ربط شیخ و ملازمت همهٔ احوال و چون در این استقامت یافتی برهمان هیئت بنشینی و روی به جانب دل مایل کنی و چشم را بندی و به چشم باطن سوی دل نگری و تصور کنی که خدای تعالی را می بینی و چون در این استقامت یافتی برهمان هیئت بنشینی الا آنکه نظر سوی آسمان داری و چشم فراز کرده برهیئت محتضر تصور کنی که روحم از قالب بیرون رفت واز سماوات درگذشت وبه معاینه حق تعالی مشغول شد اگر کسی براین استقامت یافت رشته ای سبز پدید آید یک جانب رشته بالای هفتم اسمان و جانب دوم در دل او باشد و أعلا رتبهٔ فکر این بود و مشغولی ای که مشایخ پنهان می فرمایند همین است و دراین مشغولی واسطه نیست اول را مراقبه گویند ثانی را مشاهده ثالث را معاینه گویند حضرت شیخ نصیرالدین چراغ دهلی قدس سره این مشغولیها را از حضرت سلطان المشایخ نظام الدین قدس سره العزیز نقل کرده اند.

**نکته:**

حضرت میر سید محمد گیسو دراز قدس سره نقل فرمودند که ساکت باشد و فکر کند که من نیم اوست.

من نیم والله یاران من نیم　　　جان جانم سرسرم تن نیم

چون دراین معنا فکر نماید به حکم اجاء الحق و زهق الباطل صدای انا انت برآید واین اقرب طرق و راه هاست.

**نکته:** هرکه به مراقبه و ذکر الله مشغول شود همه عالم بروی تجلی کند حضرت سلطان العارفین [بایزید] از مهد تا لحدیه همین مشغول بوده اند.

**مراقبهٔ معراج العارفین:**

همهٔ موجودات را آئینهٔ متعدده فرض کن و آنچه می بینی در ایشان از کمالات محسوسه و معقوله صور اسماء و صفات حق تعالی دان بلکه همه عالم را یک آئینه فرض کن و دروی حق را ببین با همهٔ اسماء و صفات وی تا از اهل مشاهده باشی چنانکه در اول از اهل مکاشفه بودی وپس از این برتر آی و چنان ملاحظه کن که تو چون عالم را می دانی و می بینی ذات تو محیط است به همه و مرتسم اند در تو پس ذات تو آئینه است مر آنها را و در اول مشاهدهٔ حق سبحانه در غیر خود می کردی اکنون در خود مشاهده می کنی پس از ان نیز برتر آی و آن را ملاحظه کن که ممکنات من حیث هی غیر موجوده اند پس ایشان را ازمیان بیرون کن و مدرک و مشاهد حق را می بین فهوالشاهد و المشهود.

**نکته:** اگر در گوشه ای خالی به طهارت کامله متوجه قبله و چشم بربسته و زبان به کام محکم کرده اندیشه بردل گمارد که مضغهٔ دل لفظ الله می گوید اما من نمی شنوم و جویای شنیدن آن گردد و تمام همت مصروف بر شنیدن آن دارد بعد از تراخی زمان بعون الله تعالی فی الجمله حرکتی معلوم او گردد که این حرکت قلب است یا حرکت نفس یا محض وسواس چون این جا رسد همت بیشتر گمارد که این حرکت ظاهر تر گردد تا شبه حرکت نفس و وسواس برخیزد و تحقیق داند که مضغه متحرک است و الله می گوید چون به این سعادت مشرف شود پیوسته همت به آن گمارد که در خلا و ملا از دل خود شنیده باشد بزبان خموش.

دراین مرتبه دل ذاکر گردد و ظهور این دولت به تفاوت مراتب شاغلین است بعضی زود و بعضی دیر و بعضی به اندک توجه و بعضی به توجه بسیار «ولا تیسوا من روح الله انه لاییس من روح الله الاالقوم الکفرون» چون نور ذکر روی به انتشار آرد، در اندک فرصت جمیع اقطار بدن را احاطه کند واز (۱) سرتا ناخن پای به ذکر معمور گردد و احوالهای مختلف روی بنمایدگاه شادان و گاه خندان وگه افسرده و حیران و گاه گریان و بریان، اما هیچ ملتفت نشده اشتغال به ذکر اهم مهمات دینی و دنیوی داند و بتائید آلهی چنان شود که به یک مرتبه از تمام بدن ذکر الله بشنود همهٔ اعضاء بادل موافقت نمایند به یک صورت ویک صدا دراین حال گاه غلبهٔ ذکر در بعضی اعضاء بیشتر باشد دربعضی کمتر بود وگاه در جمیع اعضاء متساوی باشد اما عندالمساوات لذت بیشتر باشد.

واین حالت را در اصطلاح قوم، سلطان الذکر [سلطان الاذکار] گویند.

---

(۱) سرتابه پای تو همه نور خدا شود در راه ذوالجلال چوبی پا و سر شوی (حافظ)
(مؤلف)

**نکته:**علم به ذکر قلب در اوایل بی مدد سامعه باشد و بعد استقرار ذکر در قلب اکثری را شنیدن به گوش میسر شود و واسطه استماع بر سالک صاحب فطرت در این مقام خود بخود روشن گردد. اما آن که بر ذکر دل سالک غیری من حیث الاستماع اطلاع یابد.غلط عوام است پس ذکر دل، سالک هم تواند شنید پس قومی که به این میل دارند که آواز ذکر سالک غیر او از دور و نزدیک علی تفاوت درجات السامعین والذاکرین تواند شنید اصلی ندارد. وبه همین اصل اشارت کرده است صاحب «معدن المعانی» شیخ شرف الدین یحی منیری قدس سره- گروهی که از بعضی اهل اکتساب چنین صوتی نقل می کنند همانا سبب آن بود والله اعلم که چون ذکر از سینه کشند صدای ضعیف به معاونت حنجره پیدا آید سامع پندارد که آواز دل است واین آن نبود. وما این قسم دیده و شنیده ایم.

**نکته:**مقصود از ذکر فنا در مذکور است پس همت بر مجرد تلفظ کلمۀ جلاله من اللسان والجنان ندارد که اگرچه من وجه فایده دارد لیکن موصل به سوی مقصود بی حضور مذکور نمیشود چه مقصد از ذکر فنا در مذکور است نه فنا در اسم مذکور.

**نکته:** بقا بالله عبارت است از مرتبۀ جمع الجمع که مستجلب حیرت کبراست، واین کبرا نزد اکثر محققین آخرین مقام است اگر چه نزد بعضی مقام آخر رضا و تسلیم است. **بدانکه:** بقا بالله رجوع الی البدایة است یعنی در بدائت که مرتبۀ تفرقه و ادارک اشیاء من حیث تعیزاتراست و مبتدی بند در دید مظاهر من غیر نظر الی الظاهر است دراین مرتبه غفلت تام شامل حال اوست و بعد از ترقی به اوج غیبت و بیخودی و انجذاب تمام و سلخ قیود و تعینات و طمس تشخصات و اضـــــــافات

رجوع باز به اعتبار تعینات و طمس تشخصات و اضافات می کند اما به دید دیگر نه به دید اول اگر چه هردو مرتبه شریک اند بایکدیگر واین مقدار که اعتبار تعینات در هردو معتبر است اما فرق جلی است چه سالک در اول مقصود و مطلوب و متوجه الیه قلب او محض امور متعینه متشخصه مقیده است و ملاحظه و مطالعهٔ امر مطلق مفقود و ناموجود، و سالک در ثانی مقصود و مطلوب و متوجه الیه قلب او محض ذات مطلق و تشخصات و اضافات و تعینات ملحوظ من حیث انها مظاهر اسمائه و صفا ته است پس چنانچه در اول فارق بود میان جلال و جمال همچنان در ثانی نیز فارق است اما به نظر دیگر وبه دیده ای آخر. لیکن در مرتبهٔ ثانی بعضی باشند که در مشاهدهٔ مکونات اولاً ملحوظ و مرآی ایشان را ذات مطلق گردد وبه نور آن ذات ثانیاً تعینات و اضافات بینند و بعضی باشند که مطالعه ذات مطلق در مشاهدهٔ اشیاء نمایند و بعضی باشند که مشاهده ذات مطلق بعد مشاهدهٔ اشیاء فرمایند یکی گوید که: ما رأیت شیا الا و رایت الله قبله ویکی گوید: مارأیت شیاً الا و رایت الله فیه یکی گوید ما رأیت شیاً الاورایت الله بعده- الغرض و ما منا الاوله مقام معلوم» وعارف چون به مقام آخر نزول فرماید عوام را میان او ومیان سایر الناس فرق کردن دشوار آید واین جا تو را معنای اولیائی تحت قبائی لایعرفهم غیری مفهوم گردد. و مبنی به همین مقام است قول عامی چند که مال هذا الرسول یا کل الطعام و یمشی فی الاسواق- و ازاین مقام خبر [داده] است که فرمود: رجال لاتلهیهم تجارة ولا بیع عن ذکرالله- وجون دریافت[درک] اهل الله که به مرتبهٔ کمال رسیده اند مشکل است زیرا ظاهر ایشان همچو ظاهر سایر الناس است به خلاف مجاذیب و مجانین که به سبب مخالفت اطوار ایشان به اطوار سائرالناس امتیــازی

نمایند وبه اعتقاد پیش آیند اما از جملهٔ اهل صحو آنانی که در مقام فردیت حقیقیه نزول کرده اند از ایشان خوارق عادات کمتر بینند زیرا که متوجه الیه ایشان ذات بحت بیرنگ است و تصرفات انفسی و آفاقی از تأثیرات صفات است و هرچند از آن مقام فروتر باشند تصرفات بیش از ایشان به ظهور آید و تفصیل این مقام از حیطهٔ تلویح بیرون است.

## شغل به ذکر حق و طلب او

حق حق حق – بعد ادای ما وجب علی الخدماء معروض باد مقصود از خلقت جن و انس معرفت و عبادت است و مقصود از این دو چیز قطع غیر و ذکر دوست [است] و ذکر دونوع است یک ذکر همان ذکر است که درجات آن جهانی و مثوبات جاودانی بدان حاصل آید و آن ذکر بهتر و بلند تر از تلاوت کلام الله نیست که این غیر مخلوق وصفت حق است- وذکر مخلوق وصفت بنده، چنانکه در تفسیر زاهدی آورده است: که از عرش تاثری هیچ کس لب بجنباند به ذکری شریفتر و بهتر از تلاوت کلام الله، پس مؤمن را باید که مهما امکن، از این چنین نعمت، خود را معطل و مغفل ندارد- دیگر ذکری است که بدان کشف حقایق و شهود دقایق دین [حاصل] است و وصول [به] مراتب یقین «سنریهم آیاتنا فی الآفاق و فی انفسهم حتی یتبین لهم انه الحق» به کمالی که حضرت مرتضی(رض)صفا می دهد: « والله لا اعبد رباً مالم اره»

(۱) کشکول کلیمی اثر حضرت خواجه کلیم الله جهان آبادی ص ۸- ٤۸

وبیان آن حال بدین کمال می کند که: لوکشف الغطاء مازددت یقینا وحصول حالات متین که پیشوای اولین و آخرین و سرخیل طایفهٔ انی ذاهب الی ربی از آن خبر داد و زبان حال بگشاد و گفت: لی مع الله وقت و مقصود ایجاد این نموده است و زبدهٔ آفرینش این نقود است و آن ذکری است که از تلقین صاحب ذکر به دست آید، که مسلسل بود تا به حضرت سلطان انبیاء و برهان اصفیا محمد رسول الله صلی الله علیه وسلم- وکار طالب حق جز این نبود که الاشتغال بالعلوم الشرعیه و تلاوة القرآن امور حسنة ولکن شأن الطالب شأن آخر- یعنی مؤمن را دو وقت است یکی وقت طلب است که رسیدن بنده به خدای تعالی فرض عین است فرض لعینه و دیگر هم فرایض اسباب و وسایط راه اویند. و لهذا یسر الصلوة فرض لعینه لانها صلة بین الله و عبده والوضوء فرض لغیره لانه طهارة وبها یستعد العبد الی الصلوة – این جا امام شبلی چنین خبر داد که الصلوة اتصال و الوضوء انفصال- لاجرم شان او آن بود که او را از او بردارد وبه دوست سپارد- ونه ورد و او راد بسیار ونه اشتغال به شرایع و تلاوت بی شمار. دوم وقت فراغ از طلب است که چون درآید در بهشت خاص اعدت لعبادی الصلحین ما لاعین رات و لا اذن سمعت و لا خطر علی قلب بشر- که عبارت از آن است که آن بزرگ می فرماید: ما فی الجنة احد سوی الله و آن جنت آن باشد که در قرآن تخصیص به خود کرد و گفت: فادخلی فی عبادی ای فی طلب ذاتی وادخلی جنتی- ای فی فضاء رویتی که ان جا جز او کس نبود- کنت لدسمعاً و بصراً ویداً ولساناً آن جا روی نماید از فرض فارغ اید در زمرهٔ الذین هم فی صلوتهم دائمون جای یابد لاجرم بعد ادای فرایض دست به نوافل که ان حسنات است باید زد و بر شرع پیغمبر خود باید بود که صراط المستقیم حبل

المتین است واین سنت آلهی است ولن تجد لسنة الله تبدیلا. واین طریق انبیاء و اولیاست و اگر کار بر خلاف آن باشد که گفته شد ظلم بود « والله لایهدی القوم الظلمین» لانه وضع الشی فی غیر محله پس فلاح و نجاح نبود (۱)». بیان توجه به حق کردن وبه هرحالی رخ به دل وجان سوی سبحان نمودن:

« رب المشرق و المغرب لااله الاهو فاتخذه وکیلاً» مردان در طلب دوست سرگردانند، هرسوی که روند به سوی دوست نگرانند و دل به دوست داده اند و کار به دوست سپرده اند، ویگانه با دوست گشته اند و در هرچه دوست را بینند آن چیز را دوست بینند خوش گفت: **بیت:**

کعبه چه می روی چه کشی رنج بادیه　　　کعبه است کوی دلبر و قبله است روی دوست

دل به دست آرند که کار دل دارد - هرکه دل ندارد او از حق خبرندارد- واگر چه فرشته است وبرعرش نشسته در سلک بهایم است از دوست باخود قایم است-

«الرحمن علی العرش استوی» عارفانراست نه عرشیان و فرشیان را هرکه با دوست است برعرش است و بارحمان هرکه بی دوست است در حرمانست. سیان عند کبریائه العبد فوق العرش او تحت الثری خدا با همه است و بی همه بلکه خود همه است وپاک از همه. فتعالی الله الملک الحق لااله الاهو» چرا کسی بی دوست ماند و روی به غیری آرد؟ وخود را در غیر دارد؟ افسوس هزار افسوس، با دوست بی دوست و بی مغز در پوست است. **بیت:**

تشنه از دریا جدایی می کنی؟　　　برسرگنجی گدایی می کنی؟

(۱) مکتوبات قدوسیه و نثر حضرات شیخ عبدالقدوس حنفی گنگوهی چشتی مکتوب ۱۸ ص ۲۶

دریغا هزار دریغ در بحر خفته و تشنۀ بی آب مرده اگر آن جا نصیبی نیافت باز جز بی نصیبی نصیبی نیست وماله فی الآخرة من نصیب

هرچه جز حق بسوز و غارت کن هرچه جز دین ازو طهارت کن

وگرنه شیطان قرین است فسا قریناً – زخم دین است زبان در ذکر دل درياد، جان در شوق سربا ذوق، زهی ذوق زهی ذوق- **بیت:**

دل وجانم به تو مشغول نظردرچپ و راست تا نگویند رقیبان که تو محبوب منی

راه تسلیم این است الامن اتی الله بقلب سلیم همین است تا که سعید برین است و دولت کدام مقبل برین است. لعل الله یرزقنا صلاحاً- هرکرا هست خرم باد مزید باد عاقبت هم براین باد(۱)« لختی سخن در تلاوت قرآن افتاد- فرمود [یعنی حضرت سلطان المشایخ نظام الدین اولیاء دهلوی] که قرآن با ترتیل و تردید باید خواند- یکی از حاضران سوال کرد که تردید چه باشد فرمود از آیتی که خواننده را ذوقی و رقتي حاصل آید مکرر باید کرد آنگاه فرمود: وقتی رسول علیه السلام چیزی بخواند گفت: بسم الله الرحمن الرحیم در خواندن تسمیه دل مبارک او را حالی پیدا شد- بیست بار این کلمه را تکرار فرمود- بعد از آن فرمود که مراتب قرآن هشت نوع است پنج نوع بیان فرمود اول آن است که وقت قرآن خواندن باید که دل خواننده تعلیق به حق باشد و اگر آن میسر نشود باید که آنچه می خوانی معانيِ آن بـــــردل گذرانـــــی و اگـــــر آن هم نـــــتوانی بـــــاید که در

(۱) مکتوبات قدوسیه ص ۲۵۳- ۲۵٤

حالت قرآن خواندن جلال و عظمت حق بردل بگذرانی یکی از حاضران سوال کرد که این معنا همان تعلیق به حق است که در مرتبهٔ اولی فرمودند؟ فرمود: حیران به ذات حق بود این به صفات است. مرتبهٔ چهارم فرمود که در وقت خواندن باید حیائی در او غالب باشد که این دولت چه لایق من است [یعنی من لیاقت این دولت را ندارم] و مراچه محل این سعادت باشد واگر این هم نباشد باید که بداند که این مجازی قرآن خواندن خداست هرآئینه مراجزایی بدهد، دراین میان بنده قرآن بخواند بیشترواضح آن آنچه معلوم باشد بردل بگذراند اگر در اثناء تلاوت دل بنده به سودا یا اندیشه مشغول شود باز با خود گویم که این چه اندیشه است و چه سوداست دل خود به تواضع مشغول کنم همان زمان بر سرآیتی رسم که آن آیت مانع آن سودا و آن اندیشه باشد.

خواجه فرمود: «این معنا نیکوست آن را نیکو داری(۱)» یکی از حاضران عرض کرد که بعضی مردمان خدمت شما را چه برسر منبر و چه مواضع دیگر به طریق بدگویی چیزی می گویند و ما نمی توانیم شنید خواجه فرمود: من از همه عفو کردم چه جای آن است که مردم به عداوت و مخاصمت کسی مشغول شود هرکه مرا بد می گوید من از او عفو کردم شمایان را هم باید که عفو کنید و با آن کس خصومت نکنید- بعد از آن فرمود: چهچو که ساکن اندرپت بود، پیوسته مرا بدگفتی و بدخواستی به گفتن سهل باشد بدخواستن از آن بدتر است الغرض چو او [چهچوی مذکور] بمرد من سی امُ روز برسر گور او رفتم و دعا کردم و گفتم آلهی هرچه او در حق من بد گفت و بد اندیشید من از او عفو کردم تو از جهت من او را عقوبت نکنی .

هم در این معنا فرمود که اگر میان دوکس آزاری شود سبیل [راه حل] آن است که این کس از طرف خود صاف کند چون این کس درونهٔ خود از عداوت خالی کند البته از جانب ان [دشمن] آزار کم شود(۲)«لختی سخن در اسم اعظم افتاد، فرمود که: ابراهیم بن ادهم [بلخی] را رحمة الله علیه سوال کردند که یاد داری تو بگو اسم اعظم کدام است؟ او جواب داد که: آری معده را از لقمهٔ حرام پاک دار و دل از محبت دنیا خالی کن بعد از آن به هراسمی که خدای را خواهی خواند آن اسم اعظم است، دراین میان طعام پیش آوردند چون نمک نهادند خواجه ذکرالله بالخیر فرمود: بدایت به ملح می باید اما آنکه انگشت به آب دهن تر می کنند و نمک برمی گیرند نیامده است واگر انگشت تر ناکرده بنهد خود نمک برنیاید پس انگشت مسبحه با تر انگشت یار کند به دو انکشت نمک برگیرد- بنده دراین میان در شکر این فایده گفت الحمدلله حق نمکی به تجدید شد خواجه ذکر الله بالخیر تبسم فرمود و گفت نیکو گفتی مولانا محی الدین کاشانی دامت برکاته حاضر بود سخن بنده را تزکیه در خدمت خواجه ذکرالله بالخیر باز نمود که او ملوح است (۳)» «سخن در فضیلت نماز جماعت افتاد، وی روی سوی بنده کرد و فرمود: پیوسته نماز به جماعت بگذری، بنده عرضداشت کرد که نزدیک خانهٔ بنده مسجدی هست اما در آن مقامی که ما بندگان می باشیم اگر ما از آن جا غایب می شویم کسی نمی باشد که کاغذ و کتابی که موجود است نگاهدارد هم در خانه به جماعت بگذارده می شود. فرمود: می باشد که به جماعت گذارده شود اما افضل آن است که در مسجد گذارده شود.

بعد از آن فرمود که پیش ازاین در عهد انبیای پیشینه هیچ جا نماز روا نبودی مگر در مسجد، عهد رسول الله علیه اسلام این میسر شد هرجا که هست بگذارند(٤).«سخن در ان افتاد که اگر کسی مرکسی را نصیحت کند باید که در ملا نکند که آن فضیحت باشد ملامتی و نصیحتی که خواهد کرد در خلا کند» «سخن درتوبه افتاد- فرمود که توبه برسه قسم است: حال، ماضی، مستقبل- حال آن است که پشیمان شود یعنی ندامت آرد از معصیتی که کرده است ماضی آنکه خصمان را خشنود کند و اگر یکی از دیگری ده درهم غصب کرده است همین می گوید که توبه توبه!و این توبه نباشد، توبه آن است که ده درهم اوبه او بازدهد و او را خشنود کند آنگاه توبهٔ او توبه باشد- واگر آن کسی راواگر آن کسی را که بد گفته است برود معذرت کند و بهلی خواهد اوراخشنود کند واگر آن کس را که بد گفته او مرده باشد چه کند چندانکه او را بد گفته است در مردن او را نیک گوید وبه نیکی یاد کند واگر کسی را کشته باشد چه کند برده ای آزاد کند، گویی احیاء مرده می کند واگر کسی یا منکوحهٔ کسی یا مملوکهٔ غیری زنا کرده باشد چه کند نیامده است که برود عذر خواهد به خدای گریزد (٥)»

مؤلف سیرة الاولیاء می ویسد که حضرت نظام الدین اولیاء دهلوی فرمود: «مرید بر دونوع است رسمی و حقیقی رسمی آن است که پیر او را تلقین کند که دیده نا دیده کنی وشنیده نا شنیده و برستت جماعت باشی- و حقیقی آن است که پیر او را تلقین ارد و بگوید که:

---

(١)فوائد الفواد ص ٤٢

(٢)فواید الفواد ٥٥

(٣)فواید الفواد ص ٥٦

(٤)فواید الفواد ص ٥٩

(٥) فوائد الفواد ملفوظات خواجه نظام الدین اولیاء دهلوی مؤلف میرحسن علاء السجزی چشتی ص ٧٨

که درصحبت ما باش و یا مادرصحبت تو باشیم به خط سلطان المشایخ نوشته دیدم که هرچه علماء به زبان دعوت کنند مشایخ به عمل دعوت کنند (۱)» گفتیم نخستین شرط مرید آن است که خود را از معاصی «تخلیه» کند تا شایستگی آن را بیابد که نفس را به زیور عبادت آراسته سازد، از نظر مشایخ چشت توبه به حدی لازم است که بعضی از مشایخ توبه وارادت را یکی دانسته اند چنانکه هرگاه کسی به نزد بابا فرید الدین مسعود گنج شکر به نیت ارادت (مریدی) می آمد اول می بایستی فاتحه و اخلاص بخواند سپس آمن الرسول، آن گاه می فرمود که:« بیعت کردی برمن ضعیف و خواجهٔ این ضعیف و خواجگان خواجهٔ ما و بر پیغمبر صلی الله علیه وسلم- وبا حضرت عزت عهد کردی که دست و پای و چشم نگاه داری و برنهج شرع باشی ان شاء الله تعالی»وهرگاه خرقه پوشاندی فرمودی- ولباس التقوی ذلک خیر والعاقبة للمتقین- درسلسله چشتیه مرید هم عناوین و درجاتی دارد- مثل سالک، واقف وراجع بدان که روندهٔ راه طریقت یامریدتا راه معرفت طی می کند امید به کمال دارد که در اصطلاح آن را «سالک» گویند واگر دراین کار اندک وقفه ای افتد او را واقف خوانند(۲).

بزرگان چشتیه در پرهیزگاری وتقوای مرید به حدی دقت داشته اند که دراین باره نظام الدین اولیاء گفته است « مرید به هیچ وجه نباید امانتی را هم از کسی

(۱) بسر الاولیاء باب ٦ص ۳۳۰ به بعد طریقه چشتیه ص ۱۹۵

(۲)سیر الاولیاء ص ۳٤٤ – طریقه چشتیه ص ۱۹۷

قبول کند شیخ فرید الدین گنج شکر هم گفته است که کسی که امانت قبول کند از مریدان من نیست مردی از هرجهت باید تابع ارادهٔ شیخ و مراد خود باشد و بایستی همان کندکه پیر فرماید مرادهم باید دراحکام طریقت وشریعت عالم و دانا باشد تاچیزی غیر مشروع نفرماید، کسی که به خدمت پیری می پیوندد و ارادت می آورد این را تحکیم گویند یعنی پیر را برخود حاکم می سازد واگر آنچه پیر گوید مرید نشنود تحکیم نباشد واگر چنانچه بعضی از گفتار و رفتار [اقوال و افعال] پیر را منکر باشد وی مرید نیست. یکی از مراسم و اداب بسیار مهم سلسلهٔ چشتیه خرقه پوشی است و بخشش آن به مریدان صادق برای خرقه پوشی اصلی آلهی قایلند و منشاء خرقه را به شب معراج می رسانند- چنانکه در سیره الاولیاء(۱) آمده است که: سلطان المشایخ نظام الدین اولیاء دهلوی فرمود که پیغمبر صلی الله علیه وسلم در شب معراج از حضرت عزت خرقه یافت و آن را خرقهٔ فقر گویند بعده صحابه را طلب کرد و گفت من از حضرت عزت خرقه یافته ام و مرا فرمان است که آن را به یکی بدهم بعد، پیغمبر صلی الله علیه وسلم روی سوی ابوبکر رض کرد و فرمود: اگر من این خرقه به تو دهم چه کنی؟ ابوبکر گفت: من صدق ورزم و طاعت کنم و عطا کنم بعده حضرت عمررضی الله عنه فرموداگر من این خرقه به تو دهم چه کنی؟ عمر رض گفت عدل کنم و انصاف نگاه دارم بعده از حضرت عثمان پرسید اگر من این خرقه به تو بدهم چه کنی؟ عثمان گفت من انفاق کنم و سخاوت ورزم بعده حضرت علی رضی الله عنه را پرسید اگر من این خرقه را به تو دهم چه کنی؟ علی کرم الله وجهه گفت من پرده پوشی کنم و عیب بندگان خدای بپوشم. ان خرقه به علی رض داد.وفرمودمرافرمان خدای عزوجل بود هرکه

این جواب گوید این خرقه او را بدهی(۲) » چشتیه به این عقیده اند که هیچ شجرهٔ شیخی و درویشی و یا طریقت عرفانی نیست که به حضرت علی کرم الله وجهه نپیوندد و برای آن حضرت همانند بسیاری از سلاسل دونوع خلافت، ظاهری و باطنی و یا خلافت صغری و کبری قایل هستند- سید اکبر حسینی فرزند حضرت میر سید محمد گیسودراز حسینی چشتی می نویسد:«وهیچ شجرهٔ شیخی و درویشی از اصحاب طریقت و حقیقت جز به علی منتهی نمیشود، این را خلافت کبری گویند مختص علی شد. و خلافت صغری که خلافت ظاهری می بود، از آن هم شرکت با صحابهٔ دیگرداشت وچهارم خلیفهٔ برحق او بود.آنچه از اجتهادات وحل مشکلات درظاهر شرع ازوی شد ازکسی نبود- تاعمر(رض) بسیار بار گفته:«لولاعلی لهلک غمر»آن جز مسایل ظاهرشرع نبودکه اوحکم کردعلی رض اورا تنبه کرد و طالب حق فاروق رض بود وحق را برنهج قول علی دیدازآن رجوع کرد.

خلافت باطنی مسلم بدوست به اجماع امت وخلافت ظاهروشرعی هم به اجماع امت بدومقرراست که آخرین خلیفهٔ برحق اوبودوآخراوامام حسن شش ماهی بود(۳)ازنظراین گروه خرقه نیزبردوقسم است خرقهٔ ارادت وخرقهٔ تبرک.خرقهٔ ارادت برخلاف خرقهٔ تبرک به هرمریدی داده نمی شوداین خرقه لایق کسانی است که مریدان حقیقی بوده همهٔ افعال واقوال آنهاتابع ارادهٔ پیرباشدوذره ای ازدستورات وروش پیرتجاوزنکند.گویندکه شیخ نظام الدین اولیاء(رض)ازمیان خرقه های زیادی که به مریدان دادفقط چهارکس راخرقهٔ ارادت داده است وبقیه خرقهٔ تبرک بوده انداصولاً به کسی خرقهٔ ارادت پوشانیده میشدکه وی شایستگی بـــــدست آوردن-

(۱) سیرالاولیاء ص ۳۵۱

(۲)سیر الاولیاء ص ۴۱

(۳)العقاید ص ۵۸- ۵۹

عنوان خلافت را دارا بود. بنا براین از آن جا که خلافت مشایخ دارای اهمیت بود، بزرگان واقطاب چشتیه بسیار دقت می کردند که هرقلندر بی سرو پایی را خلیفه نکنند. یکی از مهمترین شرایط خلافت آن بود که مرید به هیچ وجه توقع خلافت نداشته باشد- چنانکه از نظام الدین اولیاء دهلوی پرسیدند که: «خلافت مشایخ شایستهٔ چه کسانی است؟ کسی را که در خاطر او توقع خلافت نباشد، وازاوپرسیدند که کدام اوصاف است که آدمی بدان وسیله مستوجب خلافت مشایخ می شود؟ او گفت: اوصاف این کار بسیار است از جمله هرکه را خداوند بدو علم و عقل و عشق داده است وی لایق خلافت مشایخ است مشایخ خلافت خود را به سه طریق به دیگران واگذار می کرده اند:

۱- رحمانی: وآن آن است که پیر در باب کسی ملهم می شود و خداوند بدون واسطه در دل او می اندازد که فلانی را خلیفه گردان؛ واین بهترین و محکمترین نوع خلافت است.

۲- اجتهاد: عبارت از آن است که پیر در مرید عمل و رفتار نیک مشاهده کند و بدان سبب اجتهاد می کند که خلافت را بدو دهد البته در اجتهاد احتمال خطا و صواب هردو وجود دارد.

۳- شفاعت و توصیه: که به واسطه و شفاعت کسی شیخ به دیگری خلافت می دهد این نوع خلافت گرچه چندان اعتباری ندارد لیکن بستگی به اوضاع و احوال زمان خاصی داشته است و اگر مشایخ گاهی چنین می کرده اند بدان دلیل بوده است که حتی المقدور کسی را از خود نرانند، وبا این عمل، چه بسا اشخاص که دست ارادت به شیخی می داده اند وترک معصیت می گرفتند در نتیــــــجه به

عبادت روی می آوردند (۱) شیخ هم می بایستی دارای اوصافی باشد که عبارتند از:

۱- خود مرید کسی بوده باشد یعنی قبلاً در تحت نظر پیری تربیت شده تا بر تربیت کردن مریدان قادر باشد.

۲- صفت دوم آن است که شیخ راه رفته باشد(سالک) تا بتواند دیگران را رهبری کند.

۳- شیخ باید صاحب آداب باشد تا مریدان را آداب آموزد.

٤- صفت چارم این که شیخ باید صاحب جود و بخشش بی ریا باشد.

٥- شیخ نباید درمال مرید و دیگران چشم طمع داشته باشد.

٦- شیخ باید حتی المقدور مرید را به نرمی وجدیت ادب آموزد و تربیت نماید نه به سختی و خشونت.

۷- ناممکن است شیخ مرید را به اشارت پند دهد نه به زبان.

۸- صفت هشتم آنکه اگر شیخ مامور است که مرید را به ذکری یا دستوری تعلیم دهد باید صریح بگوید.

۹- آنکه به هرچیزی که شیخ خود از آن باز داشته شده است مرید را هم از آن باز دارد.

۱۰- صفت دهم آن که هرگاه شیخ مریدی را قبول می کند برای رضای خداوند، او را رد نکند از آن جا که مرتبهٔ ولایت شیخ و مرشد درمیان مریدان مانند

مقام پیغمبر است در جمع امت خود «فان الشیخ فی قومه کا لنبی فی امته» لذا در چشتیه هم مسلهٔ ولایت* همچو سایر سلاسل (۲) بسیار حایز اهمیت است

(۱) سیر الاولیاء ص ۳۵۵-۳۵۸

(۲) کسی که از طریقهٔ عالیه چشتیه معلوماتی سطحی و ابتدایی داشته و همهٔ اسرار و ارزشهای این طریقهٔ علویه را از دیدگاه خویش به چنگ و چعانه ونای و بربط و سماع و وجد تفسیر و منحصر می سازد به این باور نخواهد بود که طریقه عالیه چشتیه چون از همهٔ سلاسل عرفانی دیگر قدیمی تر و پیش کسوت تر است بیش از سایر طرق ورد و او راد واذکار و وظایف داشته و دعا هایی که اکثر آن با اسناد و مدارکی ثقه و معتبر سینه بسینه از حضرت رسول خدا تا به مشایخ بزرگ چشتیه رسیده در این طریقه خوانده می شود، لذا بنده با توجه به وضع مردم و محیط و حالت اقتصادی و معاش ایشان لازم دیدم تا او را دو وظایف سلسلهٔ عالیه چشتیه را جداگانه چاپ وبه دسترس مشتاقان علم و عرفان و تشنه کامان وادی عشق بگذارم و ابتکار و تجدید دیگری که بدان دست یازیده ایم این است که چون تعدادی از ارادتمندان و هوا داران طریقت درکار های روز مره خواه کار اداری خواه کار علمی یا اجتماعی و غیره مشغول اند او راد و وظایف سلسلهٔ عالیه چشتیه را به دو قسمت نموده قسمتی را به گروه مذکور اختصاص داده ام و قسمت دیگر را که حاوی تمامی اوراد و وظایف واذکار چشتیه است به کسانی گذاشته ام که فراغت کامل داشته و وقت بیشتری دارند- ربنا تقبل منا. (مؤلف)

* سیر الاولیاء ص ۳۵۹-۳۶۰

## اوراد و دعاها و وظایف چشتیه بطور فشرده:

برای آنانی که کارهای اداری یا اجتماعی دارند:

**اوراد صبح:**

۱- لااله الاالله وحده لاشریک له له الملک و له الحمد یحیی ویمیت و هوحی لایموت ابداً ذوالجلال و الاکرام. ۱۰ مرتبه

۲- اشهدان محمداً عبده و رسوله ۳ مرتبه

۳- اللهم صل علی محمد ما اختلف الملوان و تعاقب العصران و کررالجدیدان واستضحب الفرقدان واضا القمران و بلغ علی روح محمد منی التحیة والسلام- ۳ مرتبه

٤- استغفرالله من کل ذنب و اتوب الیه ۳ مرتبه

٥- سبحان الله بحمده سبحان الله العظیم و بحمده استغفر الله الدی لااله الاهو الحی القیوم غفار الذنوب ستار العیوب علام الغیوب کشاف الکروب مقلب القلوب واتوب الیه ۳ مرتبه

٦- یاحی یا قیوم یا حنان یا منان یا دیان یا سبحان یا سلطان یا بدیع السموات و الارض یاذالجلال و الاکرام برحمتک یا ارحم الراحمین

۷- اللهُم صلّ علی سیدنا و مولانا محمد و علی آله و صحبه وبارک وسلم بعد دکل شی معلوم لک- ۱۱ مرتبه

۸- آیة الکرسی یک مرتبه

۹- سورۂ اخلاص یک مرتبه

۱۰- فان تولوافقل حسبی الله لااله الاهو علیه توکلت وهو رب العرش العظیم ۷مرتبه

۱۱- ان الله علی کل شی قدیر وان الله قد احاط بکل شی عدداً ۳ مرتبه

۱۲- اللهم یاحی یاقیوم لااله الانت اسئلک ان تحیی قلبی بنور معرفتک ابداً یا الله یا الله ۳ مرتبه

۱۳- یا مسبب الاسباب یا مفتح الابواب یا مقلب القلوب و الابصار یا دلیل المتحیرین یا غیاث المستغیثین اغثنی توکلت علیک یا رب وفوضت امری الیک یا ربی لاحول ولاقوة الابالله العلی العظیم ماشاء الله کان ومالم یشا لم یکن بحق ایاک نعبدو ایاک نستعین ۳ مرتبه

۱٤- سبحان الله ملأ المیزان و منتهی العلم وزنة العرش و مبلغ الرضا لااله الاالله ملا المیزان و منتهی العلم وزنه العرش ومبلغ الرضا برحمتک یا ارحم الراحمین. ۳مرتبه.

۱۵- رضیت بالله رباً کریماً و بمحمد نبیاً وبالاسلام دینا و بالقرآن اماماً وبالکعبة قبلة وبالمومنین اخواناً. یک مرتبه

۱٦- اللهم اجرنا من النار یا مجیر. ۷ مرتبه

۱۷- لااله الاالله ۱۰ مرتبه و در مرتبۂ دهم محمد رسول الله یک مـــــــــرتبه

۱۸- اشهدان الجنة حق والنار حق و المیزان حق والموت حق والسوال حق والصراط حق والشفاعة حق و معجزة الانبیاء حق وکرامة الاولیاء حق فی دار الدنیا وان الساعة آتیة لازیب فیها وان الله یبعث من فی القبور. یک مرتبه

این اوراد را بعد از نماز فجر خوانده وبه کارهای شخصی و اجتماعی مشغول باشد تا ظهر.

## ورد نماز ظهر:

نماز ظهر را به جماعت ادا کنند بعد از ادای نماز ظهر سورهٔ نوح یک مرتبه و درود شریف ۱۰۰ مرتبه بخوانند این است درود چشتیه: اللهم صل علی سیدنا و مولانا محمد وعلی آله و صحیه وبارک وسلم بعود کل شی معلوم لک.

بعد از نماز ظهر و خواندن ورد های مربوطه به کارهای خود مشغول شود تا عصر.

**ورد نماز عصر:**

نماز عصر را به جماعت ادا نمایند اگر فرصت بود قبل از عصر چهار رکعت نفل بخوانند وبعد از نماز این وردها را بخوانند سورهٔ فتح یک مرتبه سورهٔ ملک یک مرتبه سورهٔ عمّ یک مرتبه بعد از عصر باز به کارهای خود مشغول باشد تا مغرب.

**بعد از مغرب:**

بعد از ادای نماز شام با جماعت و خواندن سنت مغرب ٦ رکعت نمازبخوانند وهرسوره ای را که از برداشته باشند بخوانند و مشغول شوند.

**بعد از عشاء:**

نماز خفتن را به جماعت ادا کنند بعد از نماز عشاء چهار رکعت نماز زوائد ادا کنند در رکعت اول بعدازفاتحه آیة الکرسی ودررکعت دوم قل هوالله ودرسوم قل اعوذ برب الفلق و در چهارم سورهٔ ناس بخوانند.

**نماز تهجد:**

نماز تهجد سنت پیامبر خداست صلی الله علیه وسلم- وخواجگان چشت، سخت تأکید نموده اند- ومشایخ چشت توصیه نموده اند که باید نماز تهجد با استقامت و پایداری تمام ادا شود وقت ادای نماز تهجد پاس سوم یا اخیر شب است تعداد رکعات آن ۸ رکعت است که اگر وتر واجب خفتن را نیز با آن ضم نماید جمعاً ۱۱ رکعت [طاق] می شود.

هرسوره ای که حفظ داشته باشد بخواند- اما هرچه قیام طولانی تر بهتر-

**نماز اشراق:**

نماز اشراق مطابق به فرمودهٔ مشایخ چشت ده رکعت است وقت آن برآمدن آفتاب به مقدار یک نیزه در هر رکعتی بعد از قرائت سورهٔ کوثر را بخواند و حضرت پیامبر خدا (ص) خود شان بعد از ادای فرض فجر چهار زانو می نشستند تا آفتاب می برآمد- مشغول بودند که مربع نشستن درهمین مورد نقل شده است.

**نماز ضحی:**

نماز ضحی نیز در وظایف سلسلهٔ چشتیه شامل است تعداد رکعتهای آن ۱۲ رکعت است- درهر رکعتی بعد از فاتحه سورهٔ والضحی را یکبار بخواند- وقت ادای آن قبل از استواء تقریباً ۱۱ونیم قبل از ظهر است.

**نماز سعادت:**

نماز سعادت بعد از عشاء خوانده می شود تعداد رکعات آن چهار رکعت در هر رکعتی بعد از فاتحه سورۀ اخلاص ۱۵ مرتبه و سورۀ قدر ۳ مرتبه خوانده و بعد از نماز درحالت سجده این دعا را بخواند (یاحی یاقیوم ثبتنا علی الایمان) بعد از سجده هردو دست خود را بلند نموده این دعا را بخواند: اللهم انی اسلک برکة فی العمر و صحةً فی المعیشة و سعةً فی الرزق و زیادةً فی العلم وثباتاً علی الایمان۔

تسبیحاتی که حضرت شیخ الشیوخ بابافرید الدین مسعود گنج شکر به حضرت سلطان المشایخ نطام الدین اولیاء توصیه فرموده است.

اول: لااله الاالله وحده لا شریک له له الملک و له الحمد یحیی و یمیت وهو حی لایموت ذوالجلال والکرام بیده الخیر وهو علی کل شی قدیر.

دوم: سبحان الله والحمدلله ولااله الاالله والله اکبر ولاحول ولا قوة الا بالله العلی العظیم۔

سوم: سبحان الله وبحمده سبحان الله العظیم وبحمده استغفرالله رب من کل ذنب واتوب الیه.

چهارم: سبحان الملک القدوس سبوح قدوس ربنا ورب الملائکة والروح.

پنجم: استغفرالله الذی لااله الاهو الحی القیوم و اسئله التوبة واتوّب الیه.

ششم: اللهم لامانع لما اعطیت ولا معطی لمامنعت ولا راد بما قضیت.ولا ینفع ذالجدمنک الجد.

هفتم: اللّهُم اغفرلی ولوالدی ولجمیع المومنین والمومنات والمسلمین والمسلمات الاحیاء منهم والاموات.

هشتم: اللهم صل علی محمد وعلی آل محمد وبارک وسلم اللهم صل علی محمد عبدک ونبیک وحبیبک ورسولک النبی الاص وعلی آله وبارک وسلم- لااله الاالله الملک الحق المبین-

نهم: اعوذبالله السمیع العلیم من الشیطان الرجیم اعوذبک من همزات الشیاطین و اعوذبک رب ان یحضرون.

دهم: بسم الله خیر الاسماء بسم الله رب الارض والسماء بسم الله الذی لایضرمع اسمه شی فی الارض ولافی السماء وهوالسمیع العظیم- بعد فرمود:«آن روز که شیخ الاسلام فرید الدین این ده تسبیح خواندن فرمود وقتی خوش داشت گفت: گنجها به تو بخشیدم مواظبت کبری به خواندن این تسبیح بزرگوار نمایی (۱)

اگر داری خبر از پاس انفاس درون هرنفس مذکور بشناس

## عبادت ، اوراد و وظایف کامل چشتیه

ازخواب از پهلوی راست برخیزد[طرز خواب حضرت ختمی مرتبت علیه الاف التحیة والتسلیم] وبگوید: بسم الله الرحمن الرحیم- بعد از وضو دوگانه ای بگذارد- وبرسر مصلا نشیند وچند ایه از سورۀ بقره بخواند وصدبار بگوید

لااله الاالله محمد رسول الله. آن گاه سنت نماز بامداد بگذارد. در رکعت اول فاتحه والم نشرح، و در رکعت دوم فاتحه والم ترکیف بخواند. بعد از ان صًدبار بگوید: سبحان الله بحمده سبحان الله العظیم وبجمده استغفرالله من کل ذنب واتوب الیه- چون نماز

(۱) فواید الفواد ص ۷٤

بامداد با جماعت بگذارد مستقبل قبله بنشیند ده مرتبه بگوید: لااله الاالله وحده لاشریک له له الملک وله الحمد یحیی ویمیت وهو حی لایموت ابداً ذوالجلال والاکرام بیده الخیر وهو علی کل شی قدیر بعد از آن ۳ مرتبه بگوید: اشهدان محمداً عبده ورسوله . و۳مرتبه بگوید: اللهم صل علی محمد ما اختلف الملوان و تعاقب العصران وکرر الجدیدان واستصحب الفرقدان واضاء القمران بلغ علی روح محمد منی التحیة والسلام. و۳ مرتبه یا عزیز یا غفور بگوید- و۳ مرتبه بگوید سبحان الله والحمدلله ولااله الاالله والله اکبر ولاحول ولاقوة الا بالله العلی العظیم و ۳ مرتبه بگوید: استغفر الله من کل ذنب و اتوب الیه. و۳ مرتبه بگوید: سبحان الله بحمده سبحان الله العظیم و بحمده استغفرالله الذی لااله الاهو الحی القیوم غفار الذنوب ستار العیوب علام الغیوب کشاف الکروب مقلب القلوب واتوب الیه. بعد از آن ۳ مرتبه بگوید: یاحی یاقیوم یاحنان یا منان یادیان یاسبحان یا سلطان یا بدیع السموات والارض یا ذالجلال والاکرام برحمتک یا ارحم الراحمین. بعداً سه مرتبه بگوید: لاحول ولا قوة الا بالله العلی العظیم یا قدیم یا دایم یا حی یا قیوم یا احد یا صمد یا حلیم یا عظیم یا علی یا نور یا فرد یا وتر یا باقی یا حی یا قیوم یا حی اتض حاجتی بحق محمد وآله اجمعین. بعد ازآن ۹۹ نام باری تعالی را بخواند که: هوالله الذی لااله الاهو الرحمن الرحیم الملک القدوس السلام المومن المهیمن العزیز الجبار المتکبر الخالق الباری المصور الغفار القهار الوهاب، الرزاق، الفتاح، العلیم، القابض، الباسط الخافض، الرافع المعزالمذل، السمیع، البصیر، الحکم والعدل، اللطیف، الخبیر،الحلیم،العظیم، الغفور، الشکور، العلی، الکبیر، الحفیظ، المقیت، الحسیب، الجلیل، الکریم، الرقیب، المجیب، الواسع، الحکیم، الودود، المجید الباعث،

الشهيد، الحق الوكيل، القوی، المتين، الولی، الحميد، المحصی، المبدی، المعيد، المحيی، المميت، الحی، القيوم، الواجد، الماجد، الواحد، الاحد، الصمد،القادر، المقتدر، المقدم، الموخر الاول، الآخر، الظاهر، الباطن، الوالی، المتعال، البرالتواب، المنتقم، العفو، الروف، مالک الملک ذوالجلال واكرام، المقسط، الجامع، الغنی، المغنی، المانع، الضارالنافع النور الهادی البديع، الباقی، الوارث الرشيد، الصبور.

بعد زا آن ۹۹ نام حضرت نبی كريم صلی الله عليه وسلم را بخواند-

بحرمت محمد، احمد، حامد، محمود،قاسم،عاقب،فاتح،شاهدحاشر، رشيد، مشهود، بشير، نذير، داع، شاف، هاد، مهد، ماح، منج، ناه، رسول، نبی، امی، تهامی، هاشمی، الطحی، عزيز، حريص عليكم، روف، رحيم، طه، مجتبی، طس، مرتضی، حم مصطفی، يس، اولی، مزمل، ولی، مدثر، متين ، مصدق، طيب، ناصر، منصور، مصباح، آمر، حجازی، نزا ری، قريشی، مضری، نبی التوبة حافظ، كامل، صادق، امين، عبدالله، كليم الله، حبيب الله نجی الله، صفی الله، خاتم الانبياء، حسيب، مجيب، شكور، مقتصد، رسول الرحمة، قوی، حفی، مامون، معلوم حق، مبين، مطيع، رسول الراحة، اول، آخر، ظاهر، باطن، نبی الرحمة، يتيم، كريم، حكيم، خاتم الرسل، سيد، سراج، منير، محرم، مكرم، مبشر، مذكر، مطهر، قريب، خليل، مدعو، جواد، خاتم، عادل، شهير، شهيد رسول الملاحم صلی الله عليه وسلم.

بعد از ان ۳ مرتبه اين درود را بخواند: اللهم صل علی سيدنا و مولانا محمد وعلی آله و صحبه وبارک وسلم بعدد كل شی معلوم لک بعد از آن يک مرتبه آية الكرسی بخواند الی آخر.

بعد از آن ۳ مرتبه بگوید: قل اللهم مالک الملک تُوتی الملک من تشا: وتنزع الملک ممن تشا وتعزمن تشاء وتذل من تشا و بیدک الخیر انک علی کل شی قدیر- بعدازآن یک مرتبه سورۂ اخلاص بخواند- بعد از آن هفت مرتبه بگوید: فان تولوا فقل حسبی الله لااله الاهو علیه توکلت و هو رب العرش العظیم. ۳ مرتبه بگوید: ربنا ولاتحملنا مالاطاقة لنا به واعف عنا واغفرلنا وارحمنا انت مولنا فانصرنا علی القوم الکفرین. برحمتک یا ارحم الراحمین بعد از آن ۳ مرتبه بخواند: اللهم اغفرلی ولوالدی ولجمیع المومنین والمومنات والمسلمین والمسلمات الاحیاء منهم والاموات انک علی کل شی قدیر. بعد از آن ۳ مرتبه بگوید: سبحان الاول المبدی سبحان الباقی المعید الله الصمد لم یلد ولم یولد ولم یکن له کفواً احد. بعد از آن ۳ مرتبه بگوید: ان الله علی کل شی قدیر وان الله قد احاط بکل شی عدداً بعد از آن ۳ مرتبه بگوید: اتوب توبه عبد ظالم لا یملک لنفسه نفعاً ولا ضراً ولاموتاً ولا حیاةً ولا نشوراً- بعد از آن ۳ مرتبه بگوید: اللهم یاحی یا قیوم لااله الاانت اسئلک ان تحیی قلبی بنور معرفتک ابداً یا الله یا الله- بعد ازان ۳ مرتبه بگوید: یا مسبب الاسباب یا مفتح الابواب یا مقلب القلوب والابصاریا دلیل المتحیرین یا غیاث المستغثین اغثنی، توکلت علیک یارب وفوضت امری الیک یارب لاحول ولاقوة الابالله العلی العظیم- ماشاء الله کان ومالم یشاءلم یکن یحق ایاک نعبد وایاک نستعین. بعد از آن یک مرتبه بگوید: اللهم انی اسئلک یامن یملک حوائج السائلین ویعلم ضمیرالصامتین فان لک من کل مسئلة منک سمعاً حاضراً وجواباً عتیداً وان لک من کل صامت علماً ناطقاً فاعطنا مواعیدک السابقة وایادیک الشاملة و رحمتک الواسعة ونعمتک السابقة انظر الی نظرة برحمتک یا ارحم الراحمین.

بعد از آن یکبار بگوید: یاحنان یامنان یادیان یابرهان یاسبحان یاغفران یا ذالجلال والاکرام. آن گاه سه مرتبه بگوید: اللهم اصلح امة محمد اللهم ارحم امة محمد اللهم فرج عن امة محمد بعد از آن سه مرتبه بگوید: اللهم انی اسلک باسمائک واسمک الاعظم ان تعطینی ماسئلتک بفضلک و کرمک یا ارحم الراحمین الحمدلله الذی فی السموات عرشه و فی القبور قضائه وامره والحمدلله الذی لاملاذ ولا ملتجا الااليه رب لاتذرنی فرداوانت خیرالوارثین. بعد از آن ۳ مرتبه بگوید: سبحان الله ملأ المیزان و منتهی العلم وزنة العرش و مبلغ الرضا- ولااله الاالله ملأ المیزان و منتهی العلم وزنتة العرش و مبلغ الرضا- برحمتک یا ارحم الراحمین. یک مرتبه بگوید: رضیت بالله رباً کریماً و بمحمد نبیاً وبالاسلام دیناً و بالقرآن اما ماً وبالکعبة قبلةً وبالمومنین اخواناً۳مرتبه بگوید: بسم الله خیرالاسماء بسم الله رب الارض والسماء بسم الله الذی لا یضرمع اسمه شئی فی الارض ولا فی السماء وهوالسمیع العلیم- بعد از آن ۷ مرتبه بگوید: اللهم اجرنا من النار یا مجیر. بعد از آن ۱۰ مرتبه لااله الاالله گوید ودرمرتبه دهم محمد رسول الله گوید بعد از آن در یک مرتبه بگوید: اشهدان الجنة حق والنار حق و المیزان حق والموت حق والسوال حق والصراط حق والشفاعة حق وکرامة الاولیاء حق ومعجزة الانبیاءحق فی دارالدنیاوان الساعة آتیة لاریب فیها وان الله یبعث من فی القبور. وآن گاه دستها برداشته واین دعا را بخواند- که: اللهم زدنورناوزدحضورناوزدمغفرتناوزدطاعتناوزدنعمتناوزدمحبتنا وزد عشقنا وزد قبولنا برحمتک یا ارحم الراحمین. بعداز آن مسبعات عشر را بخواند یعنی: الحمدالله تاآخر۷مرتبه قل یا ایهاالکفرون ۷ مرتبه قل هوالله احد ۷ مرتبه سورۂ فلق

۷ مرتبه سورهٔ ناس۷ مرتبه آیة الکرسی ۷ مرتبه سبحان الله والحمدلله ولااله الاالله والله اکبر ولاحول ولا قوة الاباالله العلی العظیم ۷ مرتبه – عدد ماعلم الله وزنة ماعلم الله وملا ماعلم الله ۳ مرتبه ویک مرتبه بخواند که تبرأت من حولی وقوتی والجات الی حول الله وقوته فی جمیع اموری و۷مرتبه که اللهم صل علی محمد عبدک ونبیک وحبیبک ورسولک النبی الاصّی وعلی آله واصحابه وبارک وسلم واین دعارا۷مرتبه بخواندکه:اللهم اغفرلی ولوالدی وارحمهماکماربیانی صغیرا ًواغفراللهم لجمیع المومنین والمومنات والمسلمین والمسلمات الاحیاء منهم والاموات انک علی کل شی قدیر. بعد از آن سورهٔ مبارکهٔ یس بخواند بعداً سوره ملک وسورهٔ جمعه بخواند- یک یک مرتبه. بعد از آن که آفتاب دونیزه برآمد نماز اشراق ادا نماید که ما تعداد رکعات و کیفیت آن را قبلاً شرح داده ایم.بعد از آن ده مرتبه درود بفرستد. بعد به تلاوت مصروف بماند- تا نماز ضحی [چاشت] فرا رسد- واین نماز را نیز در اوراق گذشته شرح داده ایم بدانجا مراجعه شود چون از این نماز فارغ گردد- ۱۰۰ مرتبه بگوید: سبحان الله والحمدالله ولااله الاالله والله اکبر. وبعد ۱۰۰ مرتبه درود شریف برآن حضرت بفرستد بعده به تلاوت بنشیند تا استواء بگذرد- و هرده سورهٔ اخیر قرآن را از سورهٔ فیل تا ناس بخواند نمازها را به جماعت خواندن از طرف مشایخ چشت تأکید اکید است. بعد از نماز ظهر به تلاوت مشغول شود وهم ده مرتبه درود فرستد- و سورهٔ نوح را یک مرتبه تلاوت کند چون عصر شد ۱۰۰ مرتبه بگوید : لاحول ولا قوة الا بالله العلی العظیم- بعد از آن سورهٔ مبارکه الفتح را تلاوت نماید – بعد از آن سورهٔ ملک را ۵ مرتبه بخواند بعد سورهٔ نبا را یک مرتبه و سورهٔ نازعات را هم یک مرتبه بعد از آن مشغول شود تا نماز مغرب،

ونماز شام را به جماعت ادا کند- بعد از ادای سنت شام – ۲ رکعت نماز حفظ ایمان ادا کند دررکعت اول بعد از فاتحه اخلاص ۳ مرتبه و فلق یک مرتبه در رکعت دوم اخلاص ۳ مرتبه وناس یک مرتبه بعد از فراغ سر به سجده نهد و بگوید: یاحی یاقیوم ثبتنی علی الایمان. بعد از آن نماز اوابین را ٦ رکعت بخواند درسه سلام- در اول سورهٔ زلزال در دوم سورهٔ تکاثر در سوم سورهٔ واقعه واین دعا را بخواند: اللهم اعنی علی ذکرک وشکرک وحسن عبادتک- قبل از فرض عشاء ٤ رکعت به این طور بخواند در رکعت اول آیة الکرسی- درسه دیگر سه قل را بخواند. بعد از ادای خفتن چهار ٤ رکعت صلوت السعاده بخواند که قبلاً طریق خواندن و شرایط آن را مفصل ذکر نموده ایم. بعد از آن دعا های مربوط به ختم این نماز را که قبلاً تحریر داشته ایم بخواند- بعد از آن شب را سه قسمت کند- ۱- در نماز مشغول باشد در تهجد مشغول باشد که بر رسول علیه اسلام فریضه و برما [اهل سلوک] واجب-[برعوام سنت] ۸ رکعت در هر رکعت هرچه داند بخواند- قیام طولانی احسن باشد- آن گاه قدری بخواب رود – بعد از آن تجدید وضو کند تا صبح کاذب مشغول باشد و سنت فجر را در خلوتگه و منزل خود خوانده برای ادای جماعت فجر به مسجد شتابد – بعداً از سرگیرد این بود اوراد کامل یک سالک چشتی اللهم وفقنا علی ذکرک.

**طریقهٔ ختم خواجگان چشت (رح)**

اول همگی یک فاتحه وسه سورهٔ اخلاص خوانده بروح مقدس حضرت پیامبر خدا و صحابه و تابعین و مشایخ طریقت به صوص مشایخ چشت ببخشند- بعد به صورت دسته جمعی دانه های ختم را در دست نهاده و یکی به آواز بلند همه رارهنمایی کند و ختم آغاز و انجام شود.

| | | | |
|---|---|---|---|
| درودشریف | ۳٦۰ | مرتبه | لاملجأولامنجأالاالیه ۳٦۰ مرتبه . |
| الحمدشریف | // | // | یاقاضی الحاجات ۳٦۰ مرتبه . |
| سورة اخلاص | // | // | یاکافیٔ لمهمات ۳٦۰ مرتبه. |
| الم نشرح | // | // | یادافع البلیات ۳٦۰ مرتبه . |
| قل اعوذبرب الفلق | // | // | یامنزل البرکات ۳٦۰ مرتبه . |
| قل اعوذ برب الناس | // | // | یا شافی الامراض ۳٦۰ مرتبه |
| یاحلال المشکلات | // | // | یادلیل المتحیرین ۳٦۰ مرتبه |
| یاامان الخالیفین | // | // | یامراد المشتاقین ۳٦۰ مرتبه |
| یاانیس الغریبین | // | // | یاغیاث المستغیثین ۳٦۰ مرتبه |

و در آخر نیز هرکسی یک فاتحه وسه اخلاص خوانده به ارواح مشایخ چشت و مشایخ طریقه قادریه وسهر وردیه ونقشبندیه ببخشد ودعا های مأثور را بخانند

**سماع چشتیان**سماع را اگر چه بسیاری از مشایخ سلف .و سلسله های غیر چشتیه نیز گرامی داشته و می شنیده اند لیکن به علت این که چشتیان به سماع آداب و رسوم مخصوصی قایل بوده و آن را از سنن پیران خود می دانند سماع چشتیه بیشتر مطرح می شود و مربوط به چشتیان است قال الله تعالی:«فبّشر عبادالذین یسمعون القول فیتبعون احسُنَه اولئک الذین هدا هم الله و اولئک هم اولواالالباب» [ وکسانی را که از پرستش بتان پرهیز کرده اند وبه خدا روی آورده اند بشارت است پس بندگان مرا بشارت ده: آن کسانی که به سخن گوش می دهند واز بهترین آن پیروی می کنند ایشانند کسانی که خدا هدایت شان کرده و اینان خردمندانند]چیست

می دانی صدای چنـــگ وعود　　　انت جسی انت کافـــی او ودود
نیست درافسردگان شوق سماع　　　ورنه عالم را گرفتست این سرود

(۲)ونیز خداوند فرموده که:«واذاسمعوا ما نزل الی الرسول تری اعینهم تفیض من الدمع مماعرفوا من الحق (۳) [چون آنچه که بر پیامبر نازل کرده ایم بشنوند، وحقیقت را دریابند چشمانشان پر از اشک می شود از آنچه از حق شناخته اند].« این همان سماع حق است سماعی که در آن دوتن از اهل ایمان اختلاف ندارند و سامع آن از اهل هدایت و خرد است.

(۱) زمر ۳۹/ ۱۷-۱۸

(۲) کلیات عارف نامی مولانا جامی حرف ذال ص ۳۴۰

(۳) مائده ۸۳/۵

وگرمی این سماع بر سردی یقین تأثیر افکنده واز چشمان سیل سرشک جاری گردد، زیرا گاهی بیانگر حزن واندوه است و حزن گرم است و گاهی حکایتگر شوق است و شوق نیز گرمی دارد و گاهی نمایندگی از ندامت نماید و ندامت نیز حرارت دارد زمانی که سماع برکسی که دارای قلبی پر از یقین است تأثیر افکند وی به گریه افتاده و اشک می افشاند زیرا زمانی که حرارت و برودت بایکدیگر برخورد نمایند از این حالت آنها آب تولید می گردد و زمانی که سماع وارد قلب شود- و اثرش خفیف تر باشد برجسد نیز این اثر پرتو افکنده و موی براندام راست شده و پوست انسان در وجودش بلرزد – خداوند فرموده:« تفشعر منه جلو ذالذین یخشون ربهم (۱) » [که از تلاوت آن کسانی را که از پروردگار شان می ترسند از خوف، تن بلرزد].وگاهی اثر سماع فوق دماغ است مانند مخبری برای عقل واین اثر متجدد حادث در ذهن گرامی تلقی شده از چشم اشک ریزد و گاهی بر روح اثری مترتب شود که خواهد جسد را ترک و قالب را تهی سازد ازاین که صیحه و اضطراب و وجد به میان می آید همهٔ اینها احوالی است که آن را ارباب حال درک نموده در می یابند، روایت شده است که سیدنا عمر رضی الله عنه- بسیاری اتفاق می افتاد که در اوراد قرآنی خویش در هنگام تلاوت از آیه ای می گذشت او را گریه چنان گلو می فشرد که می افتاد و یک روز تا دو روز در خانه اش بر بستر می غنود تا این که از او عیادت شده و بیمارش می پنداشتند پس سماع جاذب رحمت خدای کریم است- زید ابن اسلم رض روایت کرده که سید القراء حضرت ابی ابن کعب رض در محضر حضرت ختمی مرتبت صلی الله علیه وسلم کمی قرآن خواند که همه را رقت طاری شد آن حضرت فرمودند:« اغتنموا الدعاعند الرقة فانها رحمة من الله تعالی» [هرآن گاه که رقتی پیش آمد در آن لحظه به دعا

شتابید چه رقت رحمت آلهی است] وام کلثوم رض روایت نمود که پیامبر خدا- صلی الله علیه وسلم- فرموده: « اذا اقشعر جلد العبد من خشیة الله تحاتت عنه الذنوب کما تحاتت عن الشجرة الیا بسة ورقها» [زمانی که بدن یکی از شما از ترس خدا بلرزد، گناهانش فروریزد بسان فرو ریختن برگ از درخت خشک] در این جمله هیچ اختلافی نیست همانا اختلاف در استماع اشعار به الحان است و در این مسئله سخن بسیار است و اقوال متباین اظهار شده بعضی آن را از جملهٔ فسق شمرده اند و بعضی آن را جاذب حق می گویند که البته هردو طرف افراط و تفریط را پیمایند به ابوالحسن بن سالم رح گفتند که جنید رح و سری سقطی رح و ذوالنون مصری سماع می شنیدند تو چگونه انکار می ورزی؟ وی گفت: چگونه انکار نمایم در حالی که کسی که از من بهتر بوده می شنیده و رخصت می داده است یعنی جعفر طیار می شنید- اما آنچه مورد انکار است همانا لهو و لعب است در سماع از عائیشه رضی الله عنها روایت شده است که حضرت ابوبکر صدیق رض بروی وارد شد در حالی که دوتن از کنیزکان نزدش آواز خوانده و دف می زدند- بر دوتادف وحضرت پیامبر خدا پارچه ای را برخویشتن افکنده و در آن جا آرمیده بودند- همین که ابوبکر صدیق چنین دید آن دوتن را منع نمود- دراین اثناء آن حضرت صلی الله علیه وسلم پارچه را از روی مبارک شان دور فرموده و افزودند که: «بگذار آن دوتن را ای ابوبکر این روز روز عید است» و عایشه رضی الله عنها گفت که من حضرت پیامبر خدا صلی الله علیه وسلم – را دیدم که با ردای مبارکش مرا می پوشید تا من برحبشیان که در مسجد نبوی بازی می کردند نظاره کنم و بالاخره من ملول شدم[نه پیامبر خدا]و شیخ ابوطالب مکی دلیل جواز آن را ارائه نموده است واز بسیاری از سلف و صحابه و تابعین نقل نموده است و قولش

مورد اعتبار است از و قور علم و کمال حالش و دانستی که از حالات سلف دارد و ورع و تقوایی که دارد واز این که صوابتر را برمی گزیند و گفته است که در سماع حرام و حلال و شبهه است، کسی سماع نماید جهت ارضای غرایز شهوانی و هوای نفسش این حرام است و کسی که از صفت مباح بشنود و با خود تعقلی دارد واز کنیزک یا زنش بشنود شبهه است زیرا لهو را در آن مدخل است و کسی که به قلب خویش بشنود که معانی غیبی را مشاهده نموده واین سماع او را به سوی حق دلالت کند و تجلیات حق بخشد به وی مباح است این است قول شیخ ابوطالب مکی [مضف قوت القلوب] و همین قول صحیح است- پس ما نمی توانیم مطلق فتوا به منع و تحریم آن صادر کنیم و انکار برکسی که سماع می نماید مانند فقهای خشک وزاهد نما و سخت گیر که در انکار مبالغه می نمایند و همچنین مجالی برای این که مطلقاً آن را جایز بشمارند هم نیست.

مانند کسانی که بدان شهرت داشته و شروط و آداب آن را رعایت نکرده و برشنیدن اصرار می ورزند و [سید الطایفه رح] جنید گفته است رحمت آلهی بر اولیای او در سه وقت نازل می گردد (۱) وقتی که مشغول غذا خوردن می باشند زیرا آنان برای قوت بر طاعت و حاجت می خواند (۲) در وقت صحبت و مجلس شان زیرا آنان در بیان مقامات صدیقین و انبیاء گفتگو می کنند (۳) در وقت سماع زیرا آنان از روی وجد و یافتهٔ خویش سماع کرده و حق را مشاهده می کنند واز [حضرت] رویم رح- راجع به وجد صوفیه پرسیده شد وی گفت: آنان به معانی ای دست یافته و آگه می شوند که از غیرشان پوشیده است پس اشاره می شود به ایشان که: به سوی ما به سوی ما- پس [ایشان] از این بشارت تلذذ یافته وبه وجد می آیند از فرط فرح و خوشی و در وقت حجاب برمی انگیزد که این فرح به گریه بدل می

زیرا آنان از روی وجد و یافتهٔ خویش سماع کرده و حق را مشاهده می کنند واز [حضرت] رویم رح- راجع به وجد صوفیه پرسیده شد وی گفت: آنان به معانی ای دست یافته و آگه می شوند که از غیرشان پوشیده است پس اشاره می شود به ایشان که: به سوی ما به سوی ما- پس [ایشان] از این بشارت تلذذ یافته وبه وجد می آیند از فرط فرح و خوشی و در وقت حجاب برمی انگیزد که این فرح به گریه بدل می گردد بعضی از ایشان جامه برتن می درد بعضی از ایشان فریاد و ناله می کند و بعضی از ایشان صیحه می کشد. شیخ ابو عبدالرحمن سلمی رح می گوید که از جد خود شنیدم که گفت: لازم است تا شنوندهٔ سماع، سماع را با قلبی زنده و نفسی مرده [تزکیه شده] بشنود و کسی که دلش مرده و نفسش زنده باشد سماع به وی حلال نیست و [حضرت] عایشه رض روایت کرده است که نزد من دخترکی بود که چیزی می خواند، نا گاه پیامبر خدا- صلی الله علیه وسلم- برمن وارد شد واو به آواز خواندن مشغول بود که در این اثنا [حضرت] عمر رض وارد گردید، و دخترک مذکور پا به فرار نهاد- این کار حضرت پیامبر خدا را به خنده آورد- حضرت عمر علت خندهٔ آن حضرت را پرسید- آن حضرت داستان آواز خوانی آن دخترک را بیان فرمود- حضرت عمر رض گفت: لازم است تا آنچه را حضرت پیامبر خدا می شنیده اند من نیز بشنوم حضرت پیامبر خدا امر فرمودند آن دخترک به حضرت عمر آنچه خوانده بود تکرار کرد. و در حدیث در مدح حضرت سیدنا داود علیه السلام آمده است که او آوازی نهایت خوش و دلکش داشت زمانی که در خلوت خویش [مناجات] و نوحه نموده یا زبور را تلاوت می کرد و حضرت پیامبر خدا صلی الله علیه وسلم در مدح حضرت ابو موسی اشعری فرمودند: «لقداعطـی

مزما را من مزامیرآل داود» [به او مزماری از مزا میر خاندان داود داده اند] و همچنین آن حضرت فرمودند که: « ان من الشعر لحکمة»[بعضی از اشعار حکمت دارد] یکی وارد مجلس حضرت ختمی مرتبت شد که تعدادی در آن مجلس قرآن تلاوت می کردند و برخی شعر می سرودند، او گفت: ای پیامبر خدا! قرآن و شعر [را باهم]؟ آن حضرت فرمود: باری ازاین باری از آن واز ممشاد دینوری رح نقل شده است که گفت من حضرت پیامبر خدا صلی الله علیه وسلم را در خواب دیدم و گفتم: ای پیامبر خدا آیا شما از این سماع انکار می ورزید؟ آن حضرت فرمودند: انکار نمی ورزم لیکن به آنان [یارانت] بگو که آغاز و خاتمهٔ آن را به قرآن بنمایند، گفتم ای پیامبر خدا ایشان مرا اذیت می نمایند و زحمت می دهند آن حضرت فرمود: تحمل کن ای ابوعلی رح ایشان اصحاب تواند و همیشه ممشاد رح به این خوابش افتخار می کرد و می گفت: مرا حضرت پیامبر خدا به کنُیه خواندند(۲)« وبعضی از مؤرخان نقل کرده اند که ما جماعتی را که برهوا می پریدند و بر روی آب ده می پیمودند دیدیم که همه سماع می شنودند وبه آن لذت برده و کیفیت داشتند و بعضی از سالکان زه گفتند که ما در سفری بودیم در ساحل دریا، یکی از برادران و همرهان ما چیزی شنید که در اثر آن برآب دست افشانی و پای کوبی

(۱) زمر ۲۳/۳۹

(۲) احیاء العلوم امام عزالی رح ج ۵ ص ۱۴۳-۱۴۶

داشت، همچنین ادامه داشت تا بالآخره برسر جایش برگشت و نقل شده که بعضی از سادات صوفیه در هنگام سماع شنیدن برآتش می نشست واز آن احساس نمی کرد. و نقل شده است که بعضی از صوفیان در هنگام سماع شمعی افروخته را بردست گرفته وبه چشم خویش وارد نمود صوفی ای دیگر که در آن نزدیکی نشسته بود گفت من کوشیدم تا ببینم چه شد دیدم که از چشمش نوری یا ناری برآمد وآتش شمع راسرد نمود شیخ ابوطالب(رح) مکی در کتابش گفته: که اگر مااز سماع به طور مجمل ومطلق غیر مقید و مفصل انکار بورزیم مابه هفتاد ۷۰ صدیق انکار نموده ایم. شیخ شبلی رح از گوینده ای شنید که می گفت: اسائل عن سلمی فهل من مخبر یکون له علم بها این تنزل؟ ای پرسشگراحوال محبوب!آیا باخبری هست که بداند محبوب کجا فرود می اید؟ از شنیدن این بیت بر حضرت شیخ شبلی( رح) وجد عجیبی طاری شده وصیحه وفریادسرکشید-که« لاوالله مافی الدارین عنه مخبر» [سوگند به خدادردوجهان کسی ازاوخبرندارد]وبعضی گفته اندکه وجدسرصفات باطن است مثلی که طاعت سرصفات ظاهراست وصفات ظاهر،حرکت وسکون است وصفات باطن احوال واخلاق است ابونصرسراج رحمت الله علیه گفته است که اهل سماع برسه طبقه تقسیم می شوند.قومی اندکه درسماع به مخاطبات حق درسماع شان مراجعه می کنند وقومی اند که درآنچه می شنوندبه احـوال ومقامهای خویش متوجه میشوندایشان به علم مرتبط اندوبه صدق مطالبه شونداز آنچه به جانب خدااز این معامله اشاره دارندوقومی اندفقرای مجردآنانی که قطع علایق نموده ودل های شان به محبت دنیا وجمه ومنع آن آلوده نشده است ایشان سماع شنوندبرای خوشـی وسروردلهای شان سماع لایق ایشان است زیـرااینها نزدیـــــکترین

مردم اند به سلامت و سالم ترین شان از آفت و فتنه و هر قلب آلوده و ملوث به حب دنیا سماعش از طبع بوده و سرا پا تکلف است ـ شیخ ابوبکر کتانی (رح ) گفته است سماع عوام بر اساس خواهش طبع و متابعت آن است و سماع مریدان از روی میل و ترس است و سماع اولیاء رویت آلا و نعماء است و سماع عارفان بر اساس مشاهده است و سماع اهل حقیقت بر کشف و عیان است .و هر یکی را از اینها مصدر و مقامی است

(۱) احیا العلوم ج ٥ ص ١٤٦

# دلایل جواز سماع چشتیان و رد دلایل مخالفان

اگر چه سماع درسلسله عالیه چشتیه مرسوم است و شرایط وضوابط مخصوصی داردمثلاً زمان،مکان،اخوان یعنی زمان شنیدن قوالی سماع هنگام نماز نباشد یا وقتی دیگرکه در آن مسلمان ماموریت شرعی دارد .

مکان عبارت از همان چایگه مخصوص است که زاویه یا خانقاه یا جایی به همین کیفیت اخوان یعنی باید همه اهل سیر و سلوک و اصحاب طریقت باشند سرد و منکر و جامد و متعصب و خشک و ملال در آن محفل نباشد تا سد راه فیوضات ربانیه شود . کسی که می شنود ، مضامین سماع را بر محملی نیکو حمل کند

[ توجیه عارفانه] خواننده باید معتاد و بی نماز و بی تقوا و وضعش خلاف شرع نباشد ، انمرد وزن و محترمه نباشد همه با وضو وبا حضور دل باشند و غیره ...

اگر چه درمورد مسئله غنا از دور متقدمین تا حال اختلاف وجود دارد و اختلاف آنان به مصداق اختلاف امتی رحمته- مبنی بر حقّانیت بود ، لیکن اختلاف ما مبتنی بر خواهشات نفس و موجب حرمان است ما نمی توانیم که ادعا کنیم که این مبحث به اختلافات گذشته یکسر پایان می بخشد لیکن مطمئن می باشم که اگر عینک تعصّب و تحجّر و تنگ نظری را بر طاق نهند و با چشم انصاف بنگرند همهٔ شکوک و شبهات و تردید ها رفع و دفع خواهد شد و مجالی برای انکار باقی نخواهد ماند – این بحث فشرده را به چهار مبحث تقسیم می نمایم «١» کتاب الله «٢» سنت رسول الله «٣» قیاس ائمّه و مُجتهدّین و اقوال فقهای احناف «٤» اقوال مشایخ کبار .

---

(١) احیاءالعلوم ج ٥ ص ١٥٥

# بحث اوّل در کتاب الله

« قال الله تعالی : وَ مِن النّاس مَن یَشتری لهوَالحدِیثِ لِیُضِلّ عَن سَبیل اللهِ بغیر عِلمٍ وَ یتّخِذها هُزّوا اُولئکَ لَهُم عَذاب مُهین »[ بعضی از مردم خریدار سخنان بیهوده اند تا به نادانی مردم را از راه خدا گمراه کنند و قرآن را به مسخره میگیرند نصیب ایشان عذابی است خوار کننده ] مفسّران کرام از این آیه حُرمت غنا را ثابت کرده اند نیز از بعضی از صحابهٔ کرام (رض)ی الله عنهم چنین منقول است لذا ثابت شد که غنا [ سماع ] حرام است .

**جواب ۱** مطلق غنا را به اساس این آیه حرام ثابت کردن مبتنی بر جهالت و نا آگاهی است در حدیث شریف وارد است :« عَن آبی هُرَیرَة (رض)ی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم « لیسَ میِنّامَن لم یَتَیغَنا بالقُرآن » [ فرمود کسی که به قرآن غنا نکند از ما نیست ] که مراد همان ترتیل وآوازنیکو وحسن است نیزدرحدیث دیگر آمده که:«عن عایشه قالت کانت عندی جاریه من الانصار زوجها فقال رسول الله- صلی الله علیه وسلم – یا عایشه الا تغنین؟ فان هذالحی من الانصار یحبون الغنا » [حضرت عایشه فرمود :

دختری که از انصاریان نزد من بود ، او رابه نکاح دادم آن حضرت فرمود : ای عایشه آیا غنا نمی کنید ( آواز نمی خوانید ) همانا که این قبیله از انصار غنا را دوست میدارند – پس ثابت شد که مطلق غنا حرام نیست اما این شبهه باقـــــــــی می ماند

(۱)لقمان ۶/۳۱
(۲) روایت بخاری و مشکا ت ص ۱۹۰

که مفسران در این جا مراد لهوالحدیث غنا را گرفته اند ، جوابش این است که آن غنا [مراد مفسران ] عبارت از غنای مذموم است که باعث فسق و فجور گردد و عامل لهو و لعب باشد و از دیدگاه مفسران ، غنا غنای صوفیه نیست .

# جواب ۲

شان نزول این آیه درتفاسیر چنین است که پیامبر خدا صلی الله علیه وسلم مردم را در مکه به سوی خدا دعوت می فرمود و داستانهای حضرت آدم و نوح و ابراهیم وسلیمان را به آنان بیان می نمود و برای ترساندن و برحذر داشتن مردم از قهر وغضب الهی وقایع قوم عاد و ثمود و شداد و نمرود و فرعون را بیان می فرمود شخصی در مکه مکرمه بنام نضر بن حارث از دشمنان سرسخت حضرت پیامبر خدا بود او کامیابی تبلیغی آن حضرت را دیده خواست درین راه موانع ایجاد نماید اوبه فارس رفت و از آن جا افسانه ها و اساطیر دروغ و لغو شاهان فارس را خریداری کرده و با خود به مکه آورد وی داستانهارستم و سهراب و اسفندیار را به مردم گفتن گرفت رغبت مردم به اسلام رو به کم شدن گذاشت و تمایل شان به وی رو به فزونی نهاد تا این که تعداد زیادی دراطراف وی حلقه می زدند و در محفل مقدس حضرت نبوی بجز تعدادی اندک ازمومنان مخلص و جان نثار وجود نداشتند خداوند این خبیث را مذمت فرمود واین آیه را نازل گردانید که آن کسی کـه چنین داستانهای ناروا‌ونادرستی راخریده و آورده است تا بندگان خدا را گمراه سازد ما برای او عذابی نهایت خواروذلیل کننده آماده کرده ایم ، پس معلوم مان گردید که در این جا از همان لهوالحدیث ممانعت بعمل آمده است که مردم را از راه خدا گمراه کند چنانکه لیضل عن سبیل الله بر آن شاهد است و اگر بالف(رض) در این جا مراد از لهوالحدیث غنا باشد همان غنایی می تواند مراد باشد که مردم را از راه رشد و هدایت بازداشته و محروم سازد و چنین غنایی را ما هم حرام می گوییم در غنای صوفیه کرام گناهی یافته نمی شود ، بلکه از آن رقت قلب پیدا می شود و باعث ترقی و رشد است لهذا حرمت غنای مطلق ثابت نگردید .

# جواب ۳

در این آیه لهوالحدیث فرمود لهو بازی را گویند و حدیث سخن را – و شرعا نه بازی مطلقا حرام است نه سخن – تیر اندازی ، شنا ، اسپ دوانی ، کشتی جماع

نمودن همه افراد خاندان بازی و لهو اند و همه شرعاً جایز اند قرآن و حدیث همه مشتمل کلام و سخن است و در «حدیث » داخل است لیکن از دیدگاه هیچ مسلمانی نعوذبالله سخنان قرآن و حدیث ناجایز نمی باشد ، پس معلوم شد که نه هر حدیثی نا جایز نه هر لهوی حرام است از این رو در آیه کریمه از مطلق لهو حدیث ممانعت نیست بلکه همان لهو حدیثی مراد است که بعد از خود باقید لیضل عن سبیل الله مقید باشد و در حرمت آن کسی تردیدی ندارد .

# جواب ٤

اگر از لهو الحدیث غنا مراد گرفته شود در آن این طور کلام جاری گردد که معنای غنا سرودن است و بعضی از افراد [ و واحد های غنا ] آن بالاتفاق جایز است مثلا آواز خوش الحان داود علیه السلام – خوش آوازی و چهچهه پرندگان این هر سه چیز غنا می باشد لیکن در جواز شان کسی را اختلاف نیست به همین واسطه در حدیث وارد شـــد که لیس منا من لم یتغن بالقرآن « از ما نیست هر آنکسی که با قـــــرآن خوش آوازی نکند »پس معلوم شد که مطلق غنا قطعا حرام نیست .

# جواب ٥

دلالت لهوالحدیث بر مفهوم غنا قطعی نمیباشد بلکه از شان نزولی که نوشته شده است از آن به وضاحت ظاهر است که مراد از لهوالحدیث داستانهای غلط شاهان فارس است پس ؛چون:که دلالت لفظ بر معنایش قطعی نیست از این رو حرمت قطعیه ثابت نشد بلکه در آیه کریمه اگر بجای معنای لهوالحدیث لفظ غنا نیز میبود بازهم حرمت مطلق غنا ثابت نمی گرددچرا که بعدازآن قید لیضل عن سبیله موجود است که آنرا خاص می سازد – نیز ثابت بودن جواز غنا در احادیث مراین امر را معا(رض) واقع گردد پس به ناچار بعضی ازافراد غنا [و واحد های آن را ] باید مخصوص سازیم ظاهر است که عـام مخصوص بعض قطعی نمیباشد به هر حال از این دلیـل نه حرمت قطعیه ثابت شد و نه مطلقاً غنا حرام گـردید « والحمد لله »

# جواب ٦

خدای متعال در آیه کریمه لیشتری لهوالحدیث فرمود که معنایش خریداری می نماید سخنان بیهوده راست و ظاهر است که شی موجود و مرئی و در مع(رض) دید و مال شرعی نباشد خرید و فروش آن به هیچ نحوی معقول و مقصود بوده نمی تواند . پس اگر مراد از لهو الحدیث غنا باشد ؛چون: آن صرفاً آواز است و بس . نه شی موجودی نه مالی شرعی . از این رو خریداری آن به هیچ نحوی ممکن نیست پس

مسلم می شود که نضر بن حارث که داستانهای غلط و بیهوده شاهان فارس را می خرید همو مراد است در آن جا خریدن نیز صادق می آید و سخنان بیهوده یعنی لهوالحدیث هم موجود است پس از لهوالحدیث غنا را مراد گرفتن از الفاظ قرآن خیلی بعید است اگر مراد از غنا آلات غناست این قـــول از این جهت باطل است که در زبان عرب لهوالحدیث اسم هیچ هارمونیه ای نیست – اصل آن است که مراد از لهوالحدیث همان سخنانی است که موجب ضلالت و باعث غوایت و گمراهی است – پس در صورتی که در سخنی گمراهی وجود نداشته باشد نمیتواند داخل لهوالحدیث شده و منهی عنه بگردد زیرا که علت نهی و موجب حرمت ضلالت و گمراهی است زمانی که علت مرتفع گردد حکم نیز باقی نمی ماند .

# جواب ۷

حرمت قطعیه بدون نهی قطعی ثابت نمیشود و در کتب اصول نهی را چنین تعریف کرده اند که : النهی ، هوقول القائل لغیره علی سبیل الاستعلاء لا تفعل « نهی عبارت از گفته گوینده است به غیز خویش بروجه استعلاء و حکم و برتری که : مکنـن» و صیغه نهی در منهیات شرعیه با جمع نازل شده است و در این جـا ؛چون: صیغه نهی اصـــــلا وجود ندارد – جمع و مفرد آن چگونه خواهد بود به هر حال ؛چون: در آیه کریمه در ممانعت غنا صیغه نهی وارد نشده است از این رو حرام گفتن آن و ادعای حرمت قطعی باطل است .

# جواب ۸

مفسرین کرام در کلمه لهوالحدیث خیلی اختلاف نموده اند و هریک طبق تحقیقات خویش معانی ای نوشته است در تفسیر « عرایس البیان » نوشته است که مراد از لهوالحدیث راگفته اند که از خیر باز می دارند – در تفسیر حسینی می نویسد : سخن به بازی و سخن فریب دهنده و مشغول کننده یعنی اختیار کننده فسانهٔ بی اعتبار در تفسیر بیضاوی نوشته است که لهوالحدیث همان سخنان بی اصل و بی اعتباروفسانه هـــاوافسون و سخنان خنده آور حضرت عبدالله بن عباس (رض) در تفسیر عباسی فرموده است که لهوالحدیث شرک است . ابن قتاده و ابن همام مکی فرموده اند : لهوالحدیث هر سخنی که از خیر جلوگیری نماید و اکثر مفسران برهمین قول اتفاق دارند – در صورتی که در کلمه لهوالحدیث این همه احتمالات یافته شود آن کلمه بر مفهوم خویش قطعی الدلاله باقی نماند و برای حرمت قطعیه به قطعی الثبوت والدلاله ضرور است .

لهذا از این آیه کریمه حرمت غنا ثابت نگردید ( و الله اعلم )

**اعتراض** قال الله تعالی ( و استفرزمن استطعت منهم بصوتک )[ با فریاد خویش هر کرا توانی از جای برانگیز ] از آنان هرکرا خواهی به آواز گمراه کن ، مفسرین کرام از صوت شیطان در این آیه غنا را مراد گرفته اند از این جهت که از شنیدن آن گمراهی حاصل می شود .

**جواب ۱** اگر بالفرض دراین آیه غنا مراد باشدبه دلیل استفزز(گمراه کن) همان غنایی خواهد بودکه موجب ضلالت باشدچنین غنایی را ماهم ناجایز می گوییم و اگر مفسری در این آیه مراد از صوت ابلیس همان غنا را در نظر داشته همان غنای محرم و موجب فسق و فجور مراد است نه مطلق غنادراین آیه ( بصوتک ) آمده است که معنایش چنین است که ( ای شیطان به آواز تو) و غنا حقیقتاً آواز شیطان نمی باشد .

(۱) اسراء ٦٤/١٧

بلکه از دهان انسان بر می آید و آواز انسان می باشد و ظاهر است که از دهن انسان هم آواز های خوب صادر می شود هم آواز بد مثلاً تلاوت قرآن و اذکار خیر همه آواز های نیک به شمار می رود و فحاشی و دشنام و ذکر های شراز آواز های بد و نکوهیده به شمار می رود ، آواز های زشت و بد به طرف شیطان منسوب خواهد بود و آواز های نیک و خوب به سوی رحمان چنانیکه فرمود : ما اصابک من حسنه فمن الله)- در اینجا حسنه نکره ذکر شده است که شامل همه خوبیها و بدیها شده می تواند پس صوت حسن یقیناً به سوی خدا منسوب خواهد بود ، و ظاهر است که صوت خاصهٔ رحمان عامل هدایت وصوت خاصهٔ شیطان باعث ضلالت است و قاعده ای مسلم است که خاصهٔ یک شی در شی دیگری که مد مقابل آن باشد یافته نمی شود، پس در صوت رحمان هیچ گاه گمراهی آمده نمی تواند و در صوت شیطان هرگز هدایت یافته شده نمی تواند .
پس به آن افرادی که غنا معرفت الهی بخشیده و عامل ایجاد هدایت و دقت قلب و سوز و گداز و عشق خدا شود برای آنان غنا صوت شیطان نبوده بلکه صوت رحمان است لهذا حکم داخل آیت نشد و نیز اثر هدایت یا ضلالت از هر آوازی بعد از وقوع آن مرتب شود ، هنوز که آواز از دهن برنیامده است چگونه معلوم شده می تواند که آوازی که از این دهن بر می آید موجب ضلالت خواهد بود یا باعث هدایت . پس ؛چون: قبل از وقوع،دلالت یقین شده نمی تواند،ازاین رو صادر نمودن حکم حرمت باطل است حکم همیشه برعلت دایرمی شودوجود علت اگرسراغ شودبعدازوقوع متحقق شودپس هرگز ثابت نشد حکم صوت شیطان برغنا قبل از وقوع و پیش ازوجودعلت برآن حکم حرمت را وارد نمودن باطل شد ( والحمد لله )

# جواب ۲

بعد از این آیه خداوند فرمود :(ان عبادی لیس لک علیهم سلطان ) [ تو را بر بندگان من تسلطی نیست ] ای شیطان لعین هر قدر خواهی نیرو صرف کن خواه با آواز خوددرصدد گمراهی آنان شوی خواه با سایر تدابیر لیکن هرگز بر بندگان خاص ومحبوب من توچیره شده نتوانی وغالب نشوی اگر غنا صوت شیطان هم باشد ، غلبه شیطان برمحبوبان باری تعالی محال است اگر آنان [ سماع و سرود ] و غنا هم بشنوند بازهم گمراه نمی شوند ورنه وعده خدای تعالی باطل شود .
آنانی که به استماع غنا گمراه می شوند آنان بندگان مومن خدا نیستند بربندگان مومن خدا هرگز شیطان غلبه حاصل کرده نمی تواند.پس معلوم شد که صوفیه

عظام ، از شنیدن غنا گمراه نمی شوند – مولانا جلال الدین بلخی ((رض)) غالباً به سوی همین حقیقت اشاره نموده است

هر چه گیرد علتی علت شود　　　　کفر گیرد کاملی ملت شـــود

علتی هرچه بگیرد علت شود و مرد کامل اگر به ظاهر کفر نیز اختیار نماید آن نیز دین شود . خداوند در قرآن مجید ارشاد می فرماید : (انماالمومنون الذین اذا ذکر الله و جلت قلوبهم ) [ مومنان کسانی هستند که ؛چون: نام خدا برده شود خوف بر دلهای شان چیره گردد ] و همچنین فرمود : « و اذا سمعو اما انزل الی الرسول تری اعینهم تفیض من الدیع » [ ؛چون: آنچه را بر پیامبر نازل کرده ایم بشنوند و حقیقت را دریابند چشمانشان پر از اشک می شود ] و نیز خداوند در قرآن فرموده :« فبشر عباد الذین یستمعون القول فیتبعون احسنه » [ پس بندگان مرا بشارت ده آن کـــسانی که به سخن گوش می دهند و از بهترین آن پیروی میکنند]

و نیز ارشاد فرمود : ( الله نزل احسن الحدیث کتابا متشابها مثانی تقشعرمنه جلو الذین یخشون ربهم ) ص ٤ [ خدا بهترین سخن را نازل کرده است کتاب متشابه و دوتا دوتا که از تلاوت آن کسانی را که از پروردگار شان می ترسند از

---

(١) حجر ٤٢/١٥

(٢) انفال ٢/٨ از ترجمه ع آیتی

(٣) مائده ٨٣/٥ رر　رر

خوف تن بلرزد، سپس تن و جان شان بیاد خدا بیارامد]در این آیات طیبات – صفت آواز آنانی را بیان فرموده که دلهای اهل الله از استماع آیات الهی یعنی اصوات رحمانی خوفزده و رقت پذیر می شود ، مو های بدن شان ازخوف الهی براندام شان راست می شود و بیاد خدا متمایل می شوند پس اگر همه این صفات بر صوفیه عظام ازشنیدن غنا طاری شودغنای مــذکوردرحق اینان به آوازرحمان مشابه باشدواین یک حقیقت است که همین حالت ب حضرات صوفیه از غنا طاری و جاری می گردد وهرآوازی که در صفات و اثرات خود به آواز رحمان مشابه باشد آن چگونه می تواند آواز و صوت شیطان باشد (!) و چگونه می توان آن را حرام گفت ؟ نتیجه این که صوت شیطان همان آوازی است که در آن ضلالت خاصه وجود داشته باشد ، لیکن در آواز هایی که هدایت و صفات مذکور یافته شود آن آواز هرگز و هیچگاه صوت شیطان نیست و حرام شمردن آن شدیداً دلیل بی علمی و نا آگهی است پس از هیچ یک از آیه های قرآن مجید حرمت مطلق غنا ثابت نشد .

« والله اعلم و علمه اتم »

# بحث دوم در سنت پیامبر خدا(ص) و آثار صحابه

## اعتراض:

« عن بن مسعود ((رض)) قال :« الغنا ینبت النفاق فی القلب کما ینبت الماء البقل »[ غنا در دل نفاق را رشد می دهد چنانکه آب ، سبزه و نبات را تازه نموده و رشد می دهد ] پس ثابت شد که غنا مطلق حرام است .

**جواب :** درحدیث شریف آمده است که آن حضرت صلی الله علیه وسلم فرمود : «الماء طهور لا ینجسه شی » [ آب پاکیزه است هیچ چیزی آن را پلید نسازد ] آیا معنای این حدیث چنین است که هر آبی پاک است و با آلودن به نجاست ناپاک و پلید نمی گردد؟ این معنا به کلی خلاف شریعت است . پس معلوم مان گردید که مراد از الماء آب مخصوصی می باشد چنانکه محدیثن تصریح نموده اند که از آن بئربضاعه [چاه بنی بضاعه در مدینه منوره ] مراد است که چاهی بود دارای چشمه ساران و حکم آب آن عین حکم آب جاری بود ، + پس همان گونه که مراد

از الماء در این جا آبی مخصوص است همین طور در اثر حضرت عبدالله ابن مسعود که الغنا آمده است همان غنای مخصوص مراد است و آن همان غنایی است که مشتمل منهیات شرعیه باشد و برروش لهو و لعب صورت گیرد که صوت شیطان بوده و خاصیت آن ضلالت بخشاست چنین غنایی را ماهم ناجایز و حرام می گوییم پس از این امرحرمت مطلق غنا به ثبوت نرسید .

# اعتراض:

از حضرت نافع (رض) روایت است که باری من همراه حضرت عبدالله بن عمر رهسپار مقصدی بودیم ما هردو آواز نی شنیدیم حضرت عبدالله انگشت خویش را در گوشش فرو برد و این راه را ترک و از راهی دیگر شروع به رفتن نمود ، ؛چون: قسمت قابل توجهی دور شد از من پرسید که ای نافع آیا آواز مذکور را می شنوی ؟ من گفتم نه خیر ، سپس انگشت خود را از گوشش در آورده گفت : روزی من و حضرت ختمی مرتبت صلی الله علیه وسلم در راهی میرفتیم که ناگاه آواز نی [نای ] شنیدیم و آن حضرت اینچنین نمود [ که من عملاً انجام دادم ] از آن معلوم شد که آن حضرت از چیز حرام نفرت فرمود .

# جواب :

در این حدیث الفاظ حضرت عبدالله بن عُمَر(رض) اینست که فصنع مثل ما صنعت [پس عملی را انجام ادم که آن حضرت انجام داد ] شما چند سطر قبل در حدیث خواندید که حضرت عبدالله بن عمر چه عکس العملی نشان داد و چه کرد ، انگشت هایش را در گوشهایش فرو برد و راهی را که پیمود ترک و راهی دیگر اختیار نمود و از رفیق همراهش پرسید که آیا هنوز آواز نی را می شنوی یا خیر ؟ این سه فعل را حضرت عبدالله بن عمر انجام داد و از سخنش که همان طور که من انجام دادم بعینه آن حضرت انجام داده بود به خوبی واضح شد که حضرت رسالت پناهی نیز گوش مبارکش را بند و راهی را که می پیمود تغییر مسیر داده راهی دیگری را بر گزیـــده بود و از همراه خویش حضرت عبدالله بن عمر دریافت فرموده بود که آیا بازهم آواز نی را می شنوی یا خیر حالا بخوبی واضح گردید که حضرت ختمی مرتبت صلی الله علیه وسلم – عبدالله ابن مسعودرا به بند و مسدود نمودن گوشش حکم و رستور نفرموده بود بلکه از وی دریافت فرمود که آواز نی به گوشت میرسد یا خیر – پس اگر صدای مزمار ( نی ) حرام میبود حضرت پیامبر خدا صلی الله علیه وسلم هرگز به نواختن نوازنده آن و به شنیدن آن توسط عبدالله بن عمر راضی

نمیشد - اما این که آن حضرت گوش مبارکش را بند فرمود - این شده می تواند که آن حضرت صلی الله علیه وسلم در آن لحظه در چنان مقام عالی رفیع و حال افضل و اعلایی بوده اند که صوت مزمار به حال و مقام مذکور هیچ مناسب و مطابق نبوده است اکثر چنین رونما می گردد که ما در موضوع خیلی مهمی ( اهمی ) به علت انهماک و فرو روی در آن متغرق خیالات خویشتن می باشیم اگر در آن لحظه دفع نمودن آن جد و جهد و سعی بلیغ به خرچ می دهیم ورنه خود ما از آن جابرخاسته جایی دیگر تنها می نشینیم آیا ما آن آواز ها و سرو صدا ها را جرام می شماریم ؟ نعوذ بالله - پس خیلی ممکن است که [ در آن هنگام ] بر حضرت رسالت پناهی صلی الله علیه وسلم نزول وحی جریان گرفته باشد وآن حضرت در اندیشه و فکری روحانی مستغرق شده باشند که به علت آن آواز مزمار را پسند نفرموده باشند به هر حال صرفاً بند نمودن گوش توسط آن حضرت نمی تواند دلیل حرمت باشد ورنه آن حضرت نوازنده این کار حرام را از نواختن منع می فرمود و حضرت عبدالله ابن عمر را از شنیدن ممانعت می کرد لیکن آن حضرت ازهــردوهیچکدام را منع نفرمود از آن ثابت شد که شنیدن آواز مزمار حلال و مباح است .

## اعتراض:

از حضرت حذیفه (رض) روایت است که حضرت پیامبر خدا صلی الله علیه وسلم فرمود : «قرآن را به لهجه های عرب بخوانید و به آواز های عرب تلاوت کنید و از آواز اهل کتاب و اهل عشق بپرهیزید و بعد از من عنقریب اقوامی می آیند که قرآن مجید را به لحن نوحه گری و غنا خوانند » از این ثابت شد که خواندن قرآن با غنا جایز نیست.

## جواب :

دراین حدیث مراد ازغنا همان راگ مخصوص علم موسیقی می باشد که تحت قواعد مخصوص آواز زیر و بم می گردد و آواز همراه با قصر و مد صادر می شود که در نتیجه بعضی از الفاظ قطع و بریده شده و بعضی دیگر محو و فاسد می شود و در چنین کلماتی تغییر و تبدیل غیر عادی واقع می گردد .
صوت ؛چون: شایان شان قرآن نیست بلـــــکه مترادف تحریف است لذا از خواندن قرآن مجید با چنین غنایی منع وارد شده است . در این جا مطلق غنا مراد نمی باشد بلکه غنایی که مشتمل خوش الحانی باشد و در آن قباحتهای مذکور یافته نشود به ما

دستور داده شده است تا قرآن کریم را با چنین غنایی تلاوت نماییم ، چنانچه این روایت بخاری را در ص ۱۹۰ مشکات ما قبلاً نیز نقل کرده آمده ایم که از حضرت ابوهریره (رض) مروی است که : « لیس منا من لم یتغن بالقرآن » پس معلوم شد که در خبر وحدیث عرضه شده توسط معترض مطلق غنا مراد نیست بلکه غنای مخصوص مراد است که ما آن را قبلا تشریح نموده ایم .

# اعتراض:

آن حضرت صلی الله علیه وسلم فرمود:« الغنا حرام و التلذذ بها کفر و الجلوس علیها فسق» [که غنا حرام است و لذت بردن از آن کفر است و نشستن در مجلس آن فسق است ] از این حدیث حرمت غنا اظهر من الشمس است .

# جواب :

اولا که این حدیث با هیچ سند صحیحی تا به حضرت پیامبر خدا صلی الله علیه وسلم مرفوع نیست . دوم اگر از این حدیث مطلق غنا حرام ثابت شود این حدیث با سایر احادیث صحیحه مرفوعه یعنی احادیثی که در آن دلالت صریح برجواز غنا یافته شود معارض واقع گردد چنانکه در مشکات در کتاب نکاح به روایت ابن ماجه این حدیث مروی است که :« عن ابن عباس (رض) قال انکحت عایشه ذات قرابه لها من الانصار فجاء رسول الله صلی الله علیه وسلم – فقال : اهدیتم الفتاه ؟ قالوانعم قال ا ارسلت معها من تغنا؟ قالت لا فقال رسول الله صلی الله علیه وسلم – الانصار قوم فیهم غزل فلو بعثتم معها من یقول : اتیناکم اتیناکم فحیا نا و حیاکم » [ که حضرت عایشه یکی از دوشیزگان دوستان انصاری خود را به نکاح داد حضرت چیامبر خدا تشریف آورده جویا شد که آیا دختر انصاری را به خانه نو او فرستادید ؟ گفتند آری ، فرمـــود: کسی که سرود بخواند هم فرستادی؟زیرا انصاری ها سخنان موزون را دوست دارند – خوب بود کسی را کــــه به این وزن سرودی می گفت می فرستادید ۲...] در این حدیث لفظ من تغنی موجود است که صراحته برجواز غنا دلالت مینماید پس معلوم شدکه درروایت عرضه شده توسط معت(رض) که الغنا حرام

---

(۱) مشکات ص ۲۷۲
(۲) این حدیث را امام ابن ماجه در سنن خود در ج۱ حدیث شماره ۱۹۰۰ بیان نموده است (مولف )

آمده است در آن [ از نظر نخوی ] الف و لام برای عهد است و از آن غنای مخصوص و معینی مراد است که علت ضلالت و موجب غوایت است مثل سرود سرایندگان و هنرمندان حرفه ای و یا غنایی که بر اساس لهو و لعب و برا انگیزانندهٔ هیجان و غرایز نفسانیه باشد پس از این روایت نیز حرمت مطلق غنا ثابت نگردید. علاوه بر آن این روایت عرضه شده توسط معترض چنان بی لطف و بی کشش و بـــی چاشنی است که از دیدن آن طبیعت [سلیم ] مسلم نمی دارد که این گفته حدیث افصح العرب و العجم باشد در این جا نکته قابل توجه این است که به اساس این روایت کسی که از غنا لذت ببرد کافر می گردد و بعد از آن وی در مجلس غنا حاضر شده و اشتراک می نماید که فسق است آیا همان شخص بعد از کافر شدن فاسق گردید بلکه در اصطلاح عامه شرع مومن گنهکار فاسق گفته می شود .

چنانکه در کتب فقه بدان تصریح شده است حال مطلب این روایت چنین شد که کسی که از سماع لذت اندوزد کافر است و کسی که در آن مجلس اشتراک نموده و همیشه قوالی و سرود و سماع می شنود مومن گنهکار است .

حالا خود تان تشخیص کرده میتوانید که از کفر نمودن بعد از کفر ، کفر انسان فزونی یافته و بیشتر می شود یا او از ساحه کفر بیرون شده و وارد درجه ایمان می شود .پس این روایت نه روایه درست است نه درایه ازاین روآن را به جناب رسول خد منسوب نمودن مترادف گستاخی و بی ادبی است.

# اعتراض:

« عن رسول الله صلی الله علیه وسلم – نهیتکم عن صوتین احمقین » [ صوت النوحه و صوت الغنا ] « شما را از دو آواز نهی می کنم آواز نوحه گری و آواز سرود و غنا » لهذا ثابت شد که غنا حرام است .

# جواب :

در هیچ کتاب حدیث ، نام و نشانی از این روایت سراغ نمی شود ، جای شگفتی است که منکران با چنین سخنان بی اصلی به مبارزه و مقابله بر می خیزند و ذره ای شرم ندارند و اگر بالفـ(رض) این روایت [ نادرست ] موجود باشد ، پاسخ این است که در این جا لفظ نهیتکم آمده که صیغه ماضی است و از صیغه ماضی حرمت هیچ چیزی ثابت نمی شود چه امکان دارد که چیزی را در زمان

ماضی منع قرار داده باشند و در مستقبل اجازه آن صادر شده باشد چنانکه در باب زیاره القبور واقع شد که در آن جـــانیز نهیتکم عن زیاره القبور فرمود که در آن صیغۀ ماضی به کار گرفته شده و ؛چون: باصیغۀ « الا فزوروها » منسوخ گردید ، ؛چون: در دیگر احادیث اجازه صریح غنا موجود است از این رو ممکن است که روایتی را که معترض عرضه نموده منسوخ باشد .

# اعتراض:

« عن ابی مالک الاشعری انه سمع رسول الله صلی الله علیه وسلم یقول:لیکونن فی امتی اقوام یستحلون الحر والحریر و المعازف »

# جواب :

در این حدیث حضرت پیامبر خدا صلی الله علیه وسلم سه چیز بیان فرمودند : حر- حریر- معارف .حر در لغت عرب مطلق شرمگاه را یا شرمگاه زن را گویند ۱ العزف صوت الدف – عزف همانا آواز دف باشد پس معازف عبارت از دف میباشد و معازف جمع آن – لیکن بر سبیل عموم اطلاق معازف بر همه الات لهو می شود چنانکه در صفحه ۵۲۵ المنجد است که المعازف هی آلات الطرب کطنبور و الـعودوالقشاره و در منتهی الارب ربع سوم ص ۱۷۳ آمده است که معازف به کسر آلتهای لهو و بازی مانند رود و طنبور و غیره و در ( صراح مع القزاح ) در ص ۳۵۸ آمده است که معازف آلتهای لهو و بازی جمع معزف یعنی چغانه و در مختار الصحاح آمده است که المعازف الملاهی فشرده مطلب همه این عبارتهااین است که معازف ، آلات لهووطرب را می گویندو یکی از جملۀ آلات مذکور دف است پس در این حدیث که لفظ معازف به کاررفته است ودراین جای هیچ شکی نیست که نواختن دف شرعآ جایز بلکه سنت است حالا من برای جایز بودن و مسنون بودن آن چند روایت صحیح عرضه میدارم .

(۱) عن عایشه قالت ان ابابکر دخل علیها وعندها جاریتان تغنیان فـــی ایام مناتدفان وتغیان بما تقا ولت الانصار یوم بعاث ، والنبی صلی الله علیه وسلم متغش بثوبه فانتهر هما ابوبکر فکشف النبی صتـــــــــلی الله علـــــــیه و سلــم عن وجهه .

---

(۱) المسجد ص ۵۳۵

فقال : دعهما یا ابابکر فانها ایام عید و فی روایه ان لکل قوم عیدا و هذا عیدنا» - متفق علیه )(۲) عن الربیع بنت المعوذبن عفرا قالت : جاء النبی صلی الله علیه وسلم فدخل حین بنی علی مجلس علی فراشی کمجلسک منی فجعلت جویریات لنا یضربن بالدف و یندبن من قتل من آبائی یوم بدر اذ قالت اجد هن و فینا نبی یعلم ما فی غد. فقال:« دعی هذه و قولی بالذی کنت تقولین (۲) »ازاین حدیث سه مطلب به ثبوت رسید ، یکی این که دف نواختن و دف شنیدن هردو جایز است – دوم اینکه غایب را ندا کردن جایز است ، سوم این که حضرت پیامبر خدا کاری را که فردا شدنی است می دانند – از این رو که بچه ها و خورد سالان همان چیزی را می گویند که از بزرگان خویش شنیده اند یا آنچه را خود شان مشاهده کرده اند – به این اساس یا این دخترکان از پدران خود شنیده بودند که پیامبر موضوع آینده را خبر دارد و می داند یا خود مشاهده و تجربه نموده باشند که پیامبر سخنان آینده را می دانسته و این امر وارد مشاهده کامل شان شده باشد – اما این که آن حضرت دخترکان مذکور را متوقف ساختند این توقیف برای آن نبود که آن حضرت به آنچه در فردا انجام پذیر است آگهی ندارد ، بلکه در آن چندین احتمال یافت می شود نخست این که شاید آن حضرت ذکر مبارکش را در ضمن مرثیه در گذشتگان به علت علومرتبت مکروه داشته باشد و دوم شاید آن حضرت به عنوان کسر نفس و هضم نفس تعریف و مدح خویشتن را در حضور خویش نه پسندیده باشند – سوم این که مقولهٔ دخترکان در ردیف کلام سابق شاید به منزله اجنبی تلقی شده باشد و در این صورت آن حضرت تعلیماًهدایت داده باشند که این صورت خلاف آداب مجلس و روش گفتگو است ، چهارم این که ؛چون: دخترکان مذکور مرثیه کشتگان بدر را می سرودند ؛چون:

---

(۱) مشکات باب العدین ص ۱۲٦
(۲) بخاری مشکات ص ۲۷۱

یکی از آنان مرثیه را ترک نموده و به موضوع دیگری پرداخت بناچار سایر دختران خاموش شدند و؛چون: آن حضرت نوازنده گی وسراینده گی آنان رااستماع می فرمود ازاین روآن حضرت دخترک مذکورراازاظهارچنان مطلبی که دیگران را خاموش سازد منع فرمودپنجم ؛چون: دوشیزه ای که می سرود« و فینا نبی یعلم ما فی غد » نا آگاه و بی خبر بود و به علت کم سنی این قدر شعور نداشت تا یعلم ما فی غد را برای آن حضرت علم وحی عطا شده بشماردوعلم ذاتی را خاص از آن خداوند بداند – از این رو آن حضرت وی را ازسرودن قصیده مذکور منع فرمود تا مبادا فرق ذاتی و عطایی را فهمیده نتواند وازاین سبب بی شعورانه علم غیب ذاتی را که مخصوص حضرت حق تعالی است به آن حضرت منسوب سازد «ذلک من احتمالات الکثیره » اگر علت ممانعت آن حضرت چنین بیان شود که آن حضرت به ما فی الغد « آنچه درفردا بود»علم نداشته است و ثابت نمودن علم غیب برای آن حضرت شرک است این سخن معقول نمیباشد ، زیرا در صورتی که برای آن حضرت دانستن به آنچه در فردا بشود شرک باشد آن حضرت موضوع نهایت مهمّی را که هماناشرک باشد شنیده این چنین خفیف و نازک نهی فرمودند که آنچه را می گفتید بگویید و این سخن را ترک نمایید ، اگر این مقوله شرک میبود آن حضرت با نهایت جدیت آن را منع می فرمود بلکه عقیده آنان را نیز اصلاح می فرمـــــــــــودلیکن این چیز از هیچ جا ثابت نیست پس به صراحت واضح شد که آنچه آن حضرت فرموده بود ، بر احتمالات مذکورمبنی بود نه بر نفی علم غیب . غ(رض) این که از این حدیث ندای مرده گان وعلم غیب پیامبرخداونواختن دف و سرودن مانند روز روشن ثابت شد .

(۳) عن عایشه قالت قال رسول الله علیه وسلم – اعلنوا النکاح واجعلوه فی المسجدواضربوا علیه بالدفوف »

---

(۱) روایت ترمذی مشکات ص ۲۷٤

(٤) عن محمد بن حاطب الجمحی عن رسول الله صلی الله علیه وسلم – قال : الفصل مابین الحلال والحرام الصوت والدف فی النکاح (١)»
یعنی در ازدواج های حلال ، یکی مردیگری را خبر نموده و مطلع سازد – و دف نواخته می شود – و نکاح حرام با سکوت و خموشی صورت می گیرد ، جای نهایت حیرت است که آنچه تمیز کننده حلت و حرمت و ظاهر کنندهٔ حلت است حرام گفته شده .
(٥) عن انس (رض) قال:قدم النبی – صلی الله علیه وسلم المدینه و لهم یومان یلعبــــون فیهما.فقال:ماهذان الیومان ؟ قالوا کنا نلعب فیهما فی الجاهلیه فقال رسول الله صلی الله علیه وسلم – قد ابدلکم الله بهما خیرامنهما : یوم الاضحی و یوم الفطر (٢)» در این حدیث صراحت است که آن حضرت اهل مدینه را از لهو و لعب منع نفرمود بلکه زمان آن را تغییر داده و تبدیل ساخت – از حضرت ابو هریره روایت است که آن حضرت از یکی از نبرد ها

---

(١)روایت ترمذی و نسائی و ابن ماجه – مشکات ص ٢٧٢
(٢)روایت ابو داود مشکات ص ١٢٦

برگشته بود یک زن باقامت سیاه حاضر خدمت مقدس حضرتش شده ع(رض) نمود که من نذر کرده بودم که زمانی که شما به سلامتی از معرکه جهاد مراجعت بفرمایید : اضرب بین یدیک الدف والغنی » [ به شما دف بنوازم و بسرایم] ان حضرت صلی الله علیه وسلم فرمود : اگر تو نذر کرده ای سرود بخوان و دف بنواز ورنه هیچ ضرورتی نیست. آن زن مشغول نواختن و سرودن شد که ناگاه حضرت ابوبکر (رض) وارد شــدواوهمچنان مشغول بود باز حضرت علی کرم الله وجهه وارد شد و او همچنان مشغول بود باز حضرت عثمان (رض) آمد واوهمچنان مشغول نواختن و خواندن بود تا این که حضرت عمر (رض) وارد شد وزن مذکور دف را به زیر ران خود پنهان نمود.آن حضرت فرمود:ای عمر! شیطان ازتوهمی ترسد من نشسته بودم او میخواند و می سرود ابوبکر (رض) و عثمان (رض) و علی (رض) آمدند او به کارش همچنان ادامه داد –همین کـه تو آمدی وی دف را پنهان ساخت (۱). از این حدیث نیز حلت غنا اظهرمن الشمس است – بلکه غنا شنیدن حضرت پیامبر خدا با حضرت ابوبکر ((رض)) و عثمان ((رض)) وعلی کرم الله وجهه همراه با معازف یعنی آلهٔ که آن را دف می گویند ثابت شد . در این جا دو شبهه می تواند قد علم کند که باید جواب آن داده شود .

اول اینکه در این جا این زن [ یا دختر ] نذر به عهده گرفته بود لذا آن حضرت اجازتش داد از این حدیث جواز شنیدن غنا همراه با آلات [موسیقی ]علاوه بر نـــــذرثابت نشد – جوابش این است که آنچه پیش ازنذر کردن ناجایز باشد تامین آن شرعاً ناجایز است ، چنانچه در حدیث آمده است:عن عمران بن حصین قال قال رسول الله علیه وسلم : لاوفاء لنذر فی معصیه و لا فیما لا یملک العبد (۲)» از این حدیث ثابت گردید که دف زدن و سرود خواندن گناه نبود ورنه هرگز آن حضرت ایفای آن را و عملی ساختن آن را اجازت نمی دادند .

---

(۱) ترمذی روایت نموده و گفته حسن صحیح غریب است مشکات ص ۵۵۸
(۲) مسلم ص ۳۲۰

و شبهه دیگر ازاین جا پدید می آید که از حضرت عمر((رض)) شیطان می گریزد و از حضرت ختمی مرتبت و حضرت ابوبکر صدیق((رض)) نمی گریزد آیا اثر و رتبهٔ حضرت عمر از حضرت رسالت پناهی و حضرت ابوبکر((رض)) صدیق زیاده است جواب اش این است که به این علت شیطان از حضرت عمر می گریخت که در شان وی آمده است که «اشداء علی الکفار»یعنی در مزاج حضرت ابوحفص عمـــر تشددوط سخت گیری سراغ میشد که معمولا هر کوچک و بزرگ از وی خوف و هراس داشت و این موضوع به طور عموم در جامعه هاست که پدران بعضی از خانواده ها نهایت دل رحم و مهربان می باشند و برادر یا عموی شان که با مقایسه با پدر از درجه ای کمتر برخوردار می باشند لیکن در مزاج شان نسبت به پدر مادهٔ تشددوسخت گیری بیشتر به چشم می خورداراین روبچه ازپدررحم دل و مهربانش نمی ترسد و از عمو یا برادر متشدد و سخت گیرش هراس داشته و این سو و آنسو می گریزد . آیا از این لازم می آید که مرتبهٔ برادر یا عمو از پدر بیشتر است ؟ همین طور در این جا نیز باید دانست که ؛چون: حضرت رسول اکرم صلی الله علیه وسلم نهایت رووف و مهربان و رحیم و حلیم واقع شده بودند – از این رو در چنین مواقعی از دیدن آن حضرت خوف و ترس طاری نمیشد برخلاف حضرت عمر ((رض)) که در مزاجش نهایت سختی و تـــشدد وجود داشت از این رواز دیدن وی خواه نخواه خوف طاری میشد چنانچه تصریح این امر در مشکات در باب مناقب عمر((رض)) در ضمن یک حدیث نیز یافته می شود و آن این است که روزی تعدادی از زنان قریش برای گرفتن خرج معینه پیش آن حضرت صلی الله علیه وسلم آمده و بیش از حد استحقاق شان مطالبه نمودند و با پیامبر خدا مجادله به راه انداختند در این اثناء حضرت عمر((رض))اذن ورود خواست به مجرد شنیدن آواز وی همهٔ زنان مذکور چادر های خود را بر سر افگنده و به زودی در جا های خویش میخکوب شدند – که آن حضرت تبسم فرمودند در این اثناء حضرت عمر((رض)) وارد محفل نبوت مآبی شده و آن حضرت را متبسم دیده سبب آن را پرسید آن حضرت فرمودند که من از روش این زنان تعجب می کنم همین حالا نزد من آمده بودند و با سرو صدای زیاد سخن می گفتند همین که آواز تو را شنیدند پرده نموده و چادر پوشیدند ، حضرت عمر((رض)) رو به سوی زنان مزبور نموده گفت : ای دشمنان جان خویشتن ! آیا از من خوف و هـــراس دارید واز پیامبر خدا نمی هراسید ؟ آنان گفتند : آری ای عمر تو خیلی تند زبان می باشی حضرت پیامبر

خدا حضرت عمر((رض))را مخاطب قرار داده فرمودند : ای عمر به خدا سوگند زمانی که شیطان با تو روبرو شود هرگز از راهی که تو می روی نمی رود هر راهی را که تو بپیمایی وی آن را ترک نماید .ازاین روایت به علاوۀ بیان فضیلت حضرت عمر بیان سابق ما نیز تایید می شودوبه صراحت معلوم می شود که علت این همه خوف شیطان از حضرت عمر((رض))این بود که آن حضرت نهایت متشدد و سخت گیر واقع شده بود و حضرت پیامبر خدا نهایت رووف و رحیم و مهربان و حلیم بودند . از این رو از دیدن آن حضرت آن خوف طاری نمیشد – زیـــرا که رحمت آن حضرت بر غضبش غالب بود این شان وقاررحمة للعلمین است.حاصل سخن این که از احادیث ثابت شد که دف نواختن و غنا شنودن در اوقات مخصوص و لهو و لعب همچنین جایز است و از کتب لغت این نیز به اثبات رسید که دف به علت این که آلۀ لهو است در معازف داخل است پس حرمت مطلق مزامیر مستلزم حرمت دف است « واللا زم باطل فالملزوم مثله » یعنی حرمت دف باطل است لهذا حرمت معازف نیز مثل آن است در مشکات به روایت نسائی رح آمده است که « عن عامرین سعد قال دخلت علی قرظه بن کعب و ابی مسعود الانصاری فی عرس و اذا جوار یغنین فقلت ای صاحبی رسول الله صلی الله علیه وسلم – و اهل بدر یفعل ذلک عندکم ؟ فقالا اجلس ان شئت فاسمع معنا و ان شئت فاذهب فانه قدرخص لنا فی اللهو عندالعرس»[ از عامر بن سعد روایت شده که گفت : من دریکی ازمحافل عروســـی وارد مجلس قرظه و ابو مسعود انصاری رحشدم درحالیکه دخترکان می سرودند – من [ از روی تعجب ] گفتم : ای دو یار پیامبر خدا و ای اصحاب بدر! آیا این کاردرمحضر شما صورت میگیرد [ درست است؟]آن دو تن رو به من نموده گفتند : خواهی با ما سماع کن و خواهی راه خویش برگیر و برو زیرا در هنگام عروسی ، لهو به ما رخصت داده شده است ] از این حدیث ثابت شد.

که بازی در هنگام عروسی جایز است ، تیر اندازی ، اسپ دوانی ، شنا ، کشتی گیری

---

(۱) روا النسائی رح

مقاربت جنسی شرعی ، غنا نمودن و نی و غیره ، نواختن همه اینها داخل لهو لعب است . ما اباحت سرودن و نواختن را با دلایل قوی و محکم ثابت کردیم به علاوه از آن ، در اباحت تیر اندازی ، اسپ دوانی ، شنا ، کشتی گیری و جماع کسی تردیدی ندارد پس در صورتی که این همه از افراد لهو زیر پوشش حکم جواز قرار داشته باشند پس چگونه مطلق لهو را حرام گفتن درست بوده میتواند ؟ در مشــکات احادیث متعدد دیگری نیز بر جواز لهو موجود است.

« عن عایشه قالت زفت امراه الی رجل من انصار . فقال نبی الله صلی الله علیه وسلم – ما کان معک لهو ؟ فان الانصار یعجبهم اللهو (۱)»[ از عایشه صدیقه (رض) روایت شده است که زنی با مردی از قبیله انصار ازدواج نمود ، حضرت پیامبر خدا صلی الله علیه وسلم فرمود:ای عایشه (رض) آیا برای سرگرمی نیز چیزی مهیا نموده بودی ؟ [سماع و سرود ] زیرا انصاریان سرود را دوست دارنـد]وهمچنین حضرت عایشه صدیقه (رض) در مشکات ص (۳۷۰) می فرماید من هفت ساله بودم که آن حضرت با من عقد ازدواج بست و من نه ساله بودم که عروسی من صورت گرفت در این زمان اسباب بازی من که در خانه داشتم با من بودند – و من ۱۸ ساله بودم که آن حضرت صلی الله علیه وسلم به لقای الهی پیوستند در این حدیث سخن از بازیچه ها و اسباب بازی کوچکها به میان آمده که ازآن جوازلهوولعب ثابت میگردد.مشکات باب فضائل عمر(ص) (۵۵۸)ازحضرت عایشه روایت است که با ما حضرت پیامبر خدا تشریف داشت که بناگاه سرو صدا بلند شده آواز بچه ها نیز بلند تر شد پس آن حضرت به پا خاست دید که زنی حبشی می رقصد و می سراید و خردسالان زیادی در اطرافش حلقه زده اند پس آن حضرت فرمود : ای عایشه (رض) بیا و ببین ،من سر خود را برسرشانه حضرت ختمی مرتبت نهاده و این زن را از سرشانهٔ آن حضرت تماشا می کردم ، آن حضرت بعد از گذشتن لحظه ای فرمودند : ای عایشه (رض) هنوز شکمت سیر نشد من به عرض می رسانیدم که تا حال نه خیر و می خواستم به این عمل مقدار محبت آن حضرت را به خود ببینم – در این اثنا حضرت عمر((رض)) وارد شد و مردم از اطراف این زن

(۱) روایت بخاری – مشکات ص ۲۷۱

حبشی پراگنده شدند و آن حضرت فرمود که من شیاطین انس و جن را می بینم که از عمر رو به فرار نهادند و حضرت عایشه (رض) می فرماید که من نیز به تماشایم پایان دادم – در احادیث آمده است که زمانی که حضرت پیامبر خدا صلی الله علیه وسلم از مکه معظمه هجرت نموده و رهسپار مدینهٔ طیبه شدند دوشیزگان انصار با شادی و سرور زایدالوصفی غنا نموده و شعر می سرودند .

طلع البدر علینا من ثنیه الوداع وجب الشکر علینا ما دعی لله داع

[ ماه شب چهاردهم ازمنطقه ثنیه الوداع یثرب بر ما طلوع نمود و تازمانی که داعی ای به سوی خدا بخواند بر ما شکر واجب است ] فشرده بحث این که در تاتار خانیه و محیط و غیره کتب فقه این امر تصریح است که لهو و لعب برای ضروریات شرعیه مباح است مثلاً هنگام نکاح و رفتن به جهاد و غیره . لهذا حرمت مطلق لهو و لعب علی الاطلاق باطل شد.

( و الله اعلم و علمه اتم ) حضرت عمر (رض) بن ثرید روایت می نماید که باری من در سفری با حضرت پیامبر خدا صلی الله علیه وسلم همراه بودم و سواره می رفتیم آن حضرت از من پرسیدند که قسمتی از اشعار امیه بن ابی الصّلت را بیاد داری ؟ من به ع(رض) مبارک رسانیدم که آری به یاد دارم ای پیامبر خدا . آن حضرت دستور فرمودند که بخوان ! من یک قطعه از آن را خواندم ، آن حضرت فرمودند دیگر بخوان دیگر خواندم ، باز فرمودند دیگر بخوان دیگر خواندم تا این که صد فرد از اشعار وی را برای آن حضرت صلی الله علیه وسلم خواندم(۱)» امیّه اگر چه کافر بود مگر شاید در دل او از مقام و عظمت حضرت پیامبر خدا چیزی وجود داشته است از دین اسلام و آن حضرت صلی الله علیه وسلم تعریف زیادی صورت می گرفت او از قوم بنی ثقیف بود و آواز خوش و دلکش داشت از این رو آن حضرت از وی صد شعر استماع فرمودند از این روایتها رخصت لهو و لعب و جواز شعر خواندن با خوش الحانی و شنیدن شعر بسان روز روشن ثابت است پس در صورتی که لهو جایز باشد آله لهو چگونه حرام شده می تواند . لهو سبب است و آله لهو مسبب آن معازف آلات لهو اند و در صورتی که لهو جایز شده باشد حرام بودن معازف چگونه متصور شده می تواند ؟زیرا در اشعار وی

---

(۱) مشکات - مسلم

**اعتراض :** از همه این روایات صرفاً در هنگام نکاح و عروسی لهو اجازت است لهذا از این رخصت مخصوص جواز لهو برای هر وقت ثابت نشد .

**جواب :** لهو را با روز عروسی و نکاح اختصاص دادن غلط است این امر به کلی واضع است که در این جا مراد از لهوصرفاًخواندن ونواختن ورقص وسرود است نه چیزی غیر از این و ما ثابت کرده آمده ایم که در روز عید نیز حضرت پیامبر خدا و حضرت صدیق اکبر (رض) سرود و غنا شنیده اند و دختران انصار این کار را انجام داده بودند و آن زن دیگر نذرش را به انجام رسانید در سرودن و نواختن درآن هنگام نه روز عید بود نه روز نکاح مشکات ص (۵۵۸) باب مناقب عمررا مطالعه کنید البته آن حضرت از سفر جهاد مراجعت فرموده بود ، لیکن قبل از این حدیث شما حدیثی را ملاحظه نموده اید که آن حضرت صلی الله علیه وسلم منظره لهو لعب زن حبشی را به عایشه صدیقه (رض) نشان داد و این موقع نه وقت عروسی بود و نکاح نه زمان مراجعت از جهاد بود نه عید بود نه اعلان صوم ، پس معلوم شد که رخصت لهو و لعب با هیچ وقت و زمانه ای مخصوص و معین نیست . ورنه هرگز آن حضرت عایشه (رض) نشان نمیداد – اما رفع این شبهه که جوابی که حضرت قرظه بن کعب (رض) و حضرت ابو مسعود انصاری (رض) به عامر بن سعد (رض) دادند که « قد رخص لنا فی اللهو عندالعرس » مطلب اش اینست که به جز زمان شادی زمان دیگری لهو رخصت نمیباشد ورنه در هر دو عـــید و به استقبال آینده ای ازسفرنیزرخصت نمیبود حالانکه در این مواقع به اتفاق همه لهو و لعب رخصت است . بلکه مطلبش این است که شادی ؛چون: در وقت فرحت و مسرت می باشد از این رو به وجه فرح و سرور به ما سرود و لهو رخصت گردیده است . عرس که شادی نامیده می شود به این علت است که هنگام شادمانی و مسرت است ورنه برای لهو رخصت وقت معین شادی وجود ندارد همان طور که ما با دلیل ثابت نمودیم به هر حال در روشنی احادیث این ثابت می گردد که لهو و لعب گاهی برای فرحت و سرور و گاهی برای اعلان و آگهی جایز است که به هیچ زمانه و وقتی مقید نمی باشد بعد از این باید دانست که لهو و لعبی را که ما به احادیث جایز ثابت کرده ایم آن به معنای مشهور و متعارف نیست ، چنیـــن لهو لعبی انسان را از خداوند غافل میسازد.

و به سوی خواهشات نفس آماده ومتمایل می گرداند که به علت آن شیطان بر انسان تسلط می یابد و از مبادی طاعات به پرتگاهی دور می افتد مراد ما از لهو و لعب

همان لهو و لعبی است که تفریح طبع انسان به آن تامین شود لیکن شرط این است که همان لهو در ذات خود صفت غافل کنندهٔ از خدا را در درون خود نداشته باشد حتی در مواقعی که جواز لهو لعب از احادیث ثابت بوده و ممانعتی هم نباشد مثل هردو عید یا موقع نکاح ، اگر چنان نغمه ای سروده شود که از آن خواهشات سوء نفس امّاره برانگیخته و بر افروخته شود یا باعث تغافل از حق تعالی گردد آن نیز حرام و نا جایز است . پس مدعای ما از این بیان صرفاًاین قدراست که آن لهو و لعب سماع و سرود و نوازنده گی و سراینده گی که از ذکر الله جلوگیری نکند و از آن احساسات منفـــــــی ونادرست نفس اماره تحریک نشود آن جایز است
اگر چه چنین سرودنها به اعتبار حقیقت خویش لهو و لعب نیست از این رو که نه از خداوند غافل میسازد نه به سوی خواهشات نفس متمایل می گرداند معنای لهو و لعب غافل نمودن از خداوند است و آن صفت در این لهو و لعب یافته نشد این نغمه سرایی و خوش خوانی لهو و لعب محسوب نمی گردد و به واسطه مشابهت صوری آن را لهو و لعب می گویند در « جزاءُ سیئهٍ سیئهٌ مثلهُا (۱)»جزای بدی را نیز بدی نام نهاد ، صرف به علت مشابهت صوری آن را سّیئه گفته است ورنه جزای بدی را دادن عقلاً و شرعاً کار بدی نیست بلکه کار خوب است به این اساس خداوند در این آیه بعضی علماء که سراییدن و نواختن را حرام اعلام کرده اند مطلبش همان است که من بیــــان نمودم یعنی همان غنا و نواختنی که از یاد خدا غافل سازد و باعث حرکات منفی و ناروای نفس امّاره گردد همان لهو و لعب است و بی شک حرام است . از غنا و سماع صوفیه عظام در عوض معصیت ، رقت قلب و محبت الهی ایجاد می گردد از این رو نه حقیقتاً ان در لهو و لعب داخل است نه حرام .
ازاین بیان،مطلب حدیث عرضه شده توسط معترض به خوبی واضح شد که آن حضرت صلی الله علیه وسلم فرمود بعد از من چنان قومی می آیند که متعه را و ابریشم را مثل زنها حلال می دانند و الات لهو را که از خداوند غافل میسازدوخواهشات نفس را بر می انگیزاند حلال می شمارند.چنانکه مردم دراین زمان سراینده گی و نغمه های زنان حرفه ای را با بی پروایی می شنوند و آنان

(۱) شورا ۴۲ /۴۰ [ جزای بدی بدیی است مثل آن ]

اجرای این آلات لهو را برای خود حلال میشمارند ابریشم نیز در بین مردان عمومیت یافته اســت بسان زنان همه لباس ابریشمین می پوشند
غرض این که در حدیث مبارک حرمت همان معازفی مراد است که برای لهو و لعب حقیقی و فسق و فجور استعمال می گردد ورنه این حدیث با تمام احادیثی که در آن دف و لهو رخصت داده شده است معارض خواهد شد .

**اعتراض :**« عن ابی اُمامهٌ قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم – لا تبیعوا المغنیات ولا تشتروهن ولا تعلموهن و لا حیر فـــــــــی تجارتهن و ثمنهن حرام »از این حدیث ثابت شد که غنا حرام است .

**جواب :**یکی از داویان این حدیث علی بن یزید است که او را محمد بن اسماعیل [امام بخاری (رض)] ضعیف شمرده است از این رو این حدیث ضعیف است خود ابو عیسی ترمذی (رض) درجامع خود گفته است که راوی مذکور ضعیف است . لذا این حدیث در اثبات حرمت قابل استدلال نیست ، علاوه از این برکلمهٔ المغنیات الف لام عهد درج است که مراد از آن همان مغنیات [نوازندگان و سرایندگان زن ] خاص اند که حرفهٔ شان غنا ست و ؛چون: غنای زنان مشتهیات [ حسین و جوان ] فتنه انگیز است از این رو ما نیز آن را حرام می نامیم لذا از این حدیث حرمت مطلق غنا ثابت نشد ( الله اعلم )

**اعتراض :** از احادیث نوازنده گی و سراینده گی دخترکان نا بالغ ثابت شد که به واسطه نا بالغ و نا مکلف بودن مکلف احکام شرع نیستند .

**جواب :**از حضرت عمرو بن شعیب (رض) روایت شده است که او ار پدر و او از جدش روایت میکند که زنی به حضور اقدس حضرت پیامبر خدا صلی الله علیه وسلم حاضر شد و عرض نمود که نذر نموده بودم که در رو بروی شما دف بنوازم ، آن حضرت صلی الله علیه وسلم فرمودند:نذرخود را وفا کن . این حدیث را ابو داود روایت نمود استدلال در حدیث مذکور به لفظ امراه آمده است که معنایش در محاوره و گفتگوی زبان عرب زن بالغه است پس زن بالغه که مکلف به احکام شرع است دف زدن اوثابت شدلهذا تخصیص دوشیزگان ودختـران نابالغ شد.

**اعتراض**دراینجا موضوع نذریک زن مطرح است که وفا نمودن به آن

ضروری است. **جواب :** درحدیث وارد شده است که:« لا وفا فی نذر المعصیه » معلوم شد که اگر دف زدن زن بالغه ناجایز میبود هرگز حضرت پیامبر خدا صلی الله علیه وسلم امر به وفا نمودن به نذر مذکور نمی دادند . لذا دف نواختن زن بالغه جایز ثابت شد .علاوه بر آن این که در احادیث نهایت تاکید شده است که شما اطفال خود را آداب نیک تعلیم دهید و آموزشهای پسندیده ارائه نمایید با توجه به وجود چنین تاکیدی چگونه میتواند به کدام فرد از مومنان جایز شود که بچه ها یا دخترها را مرتکب فعل حرام ببینند و ساکت و راضی باشند – روزی مقداری از غذا ها و خوردنی های صدقه نزد حضرت پیامبر خدا رسید و حضرت امام حسن (رض) نیز پهلوی جدش نشسته بود ؛چون: طفل بود مقداری از آن غذا را برداشته به دهـــــان نهاد ، آن حضرت همان لحظه از دهانش در آورده فرمودند : این مال صدقه است و به اهل بیت محمد صلی الله علیه وسلم جایز نمی باشد تا از مال صدقه استفاده نمایند . اگر بچه و فرزند مسلمان خدا نخواسته دزدی کند یا شراب بنوشد یا عمل حرام دیگری انجام دهد آیا به والدین او فـ(رض) نیست تا اولاد شان را از ارتکاب حرام نجات بخشند ؟ پس اگر دف زدن و سرودن مطلقاً حرام میبود و پیامبر خدا صلی الله علیه وسلم می دیدند که دخترکان مسلمان مرتکب این کار حرام شده اند هرگز خاموش نمی شدند لیکن آن حضرت بر این فعل شان راضی بودند ، بلکه یک مرتبه که حضرت ابوبکر صدیق دخترکان مذکور را از خواندن و نواختن منع فرمود آن حضرت صلی الله علیه وسلم فرمودند:« دعها یا ابابکر»[ ای ابوبکر آنان را به حال خود شان بگذار ] سبحان الله ! حضـرت رسالت پناه منع و بازدارندۀ این عمل را منع فرمود،حال آن را حـرام گفتن چقـدرظـلم صریح است .

**اعتراض:** مقصد ما این نیست که دف زدن مطلق حرام است مطلب این است که برای بالغۀ مکلفه حرام و برای نا بالغه نا مکلف حلال باشد .

**جواب :** سبحان الله ! شما این تفریق را از کجا در آورده اید ، کجا در حدیث آمده است که سرودن و نواختن برای بالغه حرام و برای نا بالغه حلال است . ما به حدیث ثابت کرده ایم که حضرت پیامبر خدا صلی الله علیه وسلم به ام المومنین حضرت عایشه صدیقه امر فرمود که : « یا عایشه الاتغنین »[ ای عایشه (رض) آیا تو آواز نمی خوانی؟]حضرت رسالت پناهی به عایشه (رض) صدیقه برای غنا نمودن حکم فرمود در حالیکه وی مکلفه بود علاوه از آن همین حالا از روایت عمروبن (رض) شعیب ثابت شد که زنی پیش روی حضرت رسالت مآب دف زد و او نیز بالغه مکلفه بود از این رو که در زبان عرب زن نا بالغه را امرأه نمی گویند بلکه امرأه

به زن بالغه گفته میشود . پس ثابت شد که سرودن و نواختن به زنان نا بالغه مخصوص نبوده به زنان مکلفه بالغه نیز جایز است .

**اعتراض:** غنا و دف زدن زنان در حدیث ثابت شد لیکن برای مردان در هیچ جایی به ثبوت نرسیده .

**جواب :** در مشکات شریف در صفحه ۲۷۲ وارد شده است که :« عن عایشه قالت کانت عندی جاریه من الانصار زوجتها فقال رسول الله صلی الله علیه وسلم یا عایشه الا تغنین فان هذالحی من الانصار یحبون الغنا » در این حدیث چنین الفاظ و عبارتی وجود دارد که « فان هذالحی من الانصار» این قبیله از انصار غنا را خیلی می پسنددر این حدیث غنا نمودن و غنا شنیدن هردو داخل است اگر این مراد میبــود که انصار شنیدن را خیلی دوست دارند یحبون الغنا نمی فرمود بلکه می فرمود : یحبون سماع الغنا – لیکن آن حضرت یحبون الغنا فرمود- که از آن ثابت شد که انصار هم غنا شنیدن و هم غنا کردن هردو را دوست دارند و یحبون صیغهٔ جمع مذکر غایب است که دال بر غنای مردان است ، پس اگر غنا برای مردان حرام میبود ، آن حضرت انصار را منع می فرمود که غنا برای مرد ها حرام است شما چرا آن را می شنوید و دوست می دارید – منع نکردن آن حضرت دلیل صریح است برای آین امر که همان طور که غنا برای زنان جایز است برای مردان نیز جایز است .

**اعتراض:** دف زدن مردان از حدیث ثابت نشده است .

**جواب :** ما در حدیث قبلی اثبات و نقل کرده ایم که حضرت ختمی مرتبت امر فرمود که : «واضربوا علیها بالدفوف» واضربو صیغه جمع مذکر است که مخاطب آن مردان اند نه زنان . ثابت شد که برای مرد هانیز دف زدن جایز است در بیان ما سبق ما از حدیثها ثابت کرده ایم که دف زدن ، شنیدن ، رقص و سرودن ، مباح بودن لهو همهٔ آنچه ذکر شد بر نکاح و عید موقوف نمی باشد بلکه زیر عنوان ضرورت شرعی هر وقت برای آن اجازت است علاوه از آن از سرودن و نواختن زنان پیدا شدن بعضی از قباحتها نیز محتمل است ، مثلاً برانگیتخه شدن احساسات حیوانی و فسق و فجور لیکن در سرودن مردان ، این زشتیها متصور نمی شود . پس زمانیکه غنای زنان جایز است غنای مردان به طریق اولی جایز باشد و نیز آنچه شنیدن آن جایز است شنواندن آن چرا نا جایز باشد و ما ثابت کرده آمده ایم که

هم حضرت پیامبر خدا صلی الله علیه وسلم غنا شنیدندوهم اصحاب آن حضرت ، چنانکه قبلاً در مشکات باب مناقب عمر صفحه(۵۵۸)حدیثی نقل کرده ایم و خلفای راشدین هم شنیدند- مثلا ابوبکر و عمرعثمان و علی - چنانکه در کتاب « عوارف المعارف»(ص ۵۸) از حضرت عایشه صدیقه (رض) حدیثی روایت است که وی گفت : کنیزی نزد من آواز خوانی میکرد که آن حضرت وارد شدند او همچنان به سرود خویش ادامه داد که حضرت عمر داخل شد وی پا به فرار نهاد ، حضرت پیامبر خدا تبسم نمود حضرت عمر علتش را پرسید - آن حضرت قصهٔ کنیز را بیان فرمود حضرت عمر به عرض رسانید که ای پیامبر خدا آنچه را شما شنیده اید من نیز حتمی می شنوم فامرها رسول الله صلی الله علیه وسلم - فاستمعه کنیزک مذکور سرودن گرفت و حضرت عمر شنیدن - این حدیث را حضرت شیخ شهاب الدین ابو حفص عمر سهروردی(رض)در کتابش(عوارف) نقل فرمود :دعن انس رضی الله عنه انه دخل علی اخیه براءبن مالک هوکان یتغنی » سیر کبیر از امام محمد - عن عثمان کانتا عنده جاریتان تغنیان فلما کان وقت السحر قال :دعین هذا وقت الاستغفار [ دو کنیزک در نزد حضرت عثمان (رض) غنی بودند که می سراییدند و ؛چون: وقت سحر فرا می رسید می گفت : حالا دیگر سرودن رامتوقف سازید که وقت پوزش طلبی است ] الحمدیّه که از احادیث ثابت شد که جناب حضرت پیامبر خدا به نفس نفیس خویش و هر چهار یار کبار با دف غنا شنوده اند - سایر صحابه از مهاجرین و انصار نیز از آن حضرت و خلفایش پیروی نموده و غنا شنیدند بعد از این ، هر آن شخصی که غنا را حرام بگوید مصداق این آیت خواهد شد که :« و من یتبع غیر سبیل المومنین نوله ما تولیٰ و نصلیه جهنم (۱)» و کسی که از شیوه ای غیر شیوه مومنان پیروی کند بدان سوی که پسند اوست بگردانیمش و به جهنمش افگنیـــم ]

---

(۱) روایت از ترمزی

# بحث سوم قیاس مجتهدین و اقوال ائمه اربعه و فقهای کرام رح !

روزی حضرت امام ابو حنیفه رح در دعوت و لیمه ای که در کوفه خوانده شده بود تشریف برده بود اتفاقاً در آن جا سرود و خوش آوازی نیز جریان داشت ، مردم راجع به غنا و سرود از آن بزرگوار توضیح خواستند که شنیدن سرود جایز است یا خیر؟ آن حضرت فرمود : « ابتلیت بهذامره فصبرت » [ باری بدان آزموده شدم و شکیبایی ورزیدم ]معلوم شد که غنا حرام است .

**جواب :** ای معترض ! برخلاف انتظار تو از این جواب امام صاحب جواز غنا ثابت گردد ، به این علت که اگر شنیدن غنا حرام بود لایق شان شخصیت متقی ای مثل امام صاحب نبود که او بر جریان فعل حرام صبر کند و همچنان استماع نماید – اگر سرودن حرام میبود حضرت امام هرگز بدان گوش فرا نمی داد و به صورت فوری از آن محفل خارج گردیده و قطعاًمرتکب فعل حرام نمیشد . حنفیانی که نزد آنان غنا حرام است از دیدگاه آنان ، امام صاحب نعوذ بالله مرتکب فعل حرام شده است و ما ؛چون: جایز بلکه سنت می گوییم از این رو از دیدگاه ما امام صاحب مرتکب فعل مسنونه گردید اما این که حضرت امام فرمود - « ابتلیت» بدان مبتلا شدم . از آن استدلال نمودن به حرمت غنا صراحتاً دال بر حماقت است زیرا امام صاحب رح از [ تقبل عهده قضا ] نیز به ابتلیت تعبیر فرمود چنانکه قول مشهور حضرت امام است که « من ابتلی ببلیه القضاء فلیختر ضرب السوط علی القضاء خوفاً من الاخره » [ هر کسی که به آزمون قضا گرفتار گردد باید تازیانه خوردن را بر عهدهٔ قضا برگزینند به علت خوف آخرت ] در این عبارت حضرت امام صاحب رح از قضاء به ابتلا تعبیر فرمود ، آیا قاضی شدن هم حرام است ؟ اصل سخن اینست که در امور و موارد قضایی و صادر نمودن احکام نهایی بسیار ممکن است انسان بلغزد و منحرف شود از شاهراه عدل و انصاف همچنین در غنا احتمال قوی وجود داردتا انسان از صراط مستقیم عشق الهی و معرفت انحراف نموده و به جانب خواهشات نفسانیه تمایل پیداکند به این اساس اگر حضرت امام صاحب و افراد پاک و مقدس بسان ایشان اگر از انتهای خوف الهی و کمال تقوا در قضاء و غنا محتاط بمانند این احتیاط دلیل کمال تقدس این نفوس قدسیه است نه

برحرمت غنا و قضاء.(۲) سئل ابو حنیفه و سفیان الثوری رحمهما الله عن الغناء فقالا : « لیس من الکبایر ولا من الصغایر (۲)» از ابن قتیبه رح روایت است که حضرت امام ابو حفیفه (رح) همسایه ای داشت به نام عمر اوهرشب با آلات [ موسیقی ] غنا می نمود شبی حضرت امام [ اعظم رح] نماز عشاء اداء نموده و خانه خویش آمد عمامه اش را از ســـــرش گرفته و بر بالین مبارک نهاد همینکه دیری گذشت و آواز عمر را نشنید ، دریافت فرمود [ استفسار ] که امشب آواز سرود همسایه به گوش نمی رسد چه سبب است ؟ معلوم شد که به سبب نواختن او را به زندان برده اند ، امام صاحب بـــه صورت فوری از جابرخـــاسته مستقیماً رهسپار زندان گردید مسئول زنـــــــــدان که عیســـــی نام داشـــــت از معتقدان و محبان حضرت امام بود ، او که حضرت امام را دید سر در قدم آورده تعظیم نمود وسبب آمدن شان را در چنین وقتی پرسید ، آن جناب علت آمدن شان را بیان فرمود ، مسئول زندان در همان لحظه همهٔ آنانی را که عمر نام داشتند از زندان رها نموده و در ضمن عمر سرایندهٔ مذکور نیز رها گردید حضرت امام به عمر گفتند که ای عمر من تو را از زندان رهایی بخشیدم عمر گفت متشکرم جای شکی نیست اواراده کرد که به واسطهٔ ادب امام من امروز غنا نکنم امام فرمود : ای عمر ! همان طور که در روز غنا می نمودی حالا نیز غنا کن که انستنی بغنائک [ ما را با خود به واسطهٔ غنای خویش مانوس ساختی – پس عمر به غنا پرداخت و امام ابوحنیفه استماع فرمود (۱). از این روایت به خوبی ثابت شد که در نزد حضرت امام صاحب غنا جایز است .

**اعتراض:** درنزدحضرت امام شافعی صاحب (رح)وامام مالک(رح)و حضرت امام احمد حنبل (رح) غنا حرام است . حضرت امام غزالی رح در « احیاء العلوم » می فرماید :« لیس تحریم الغنا فی مذهب الشافعی بل کان فی مذهبه یباح ضرب الدفوف و لوکان فیه جلاجل » ثابت

(۱) نساء ۱۱۵/٤
(۲) تذکره حمدونیه
(۳) مدارج النبوه باب الغنی

شدکه درمذهب شافعی غناحرام نیست اگرچه دف زنگدارباشد.درکتاب« وجیز»و« انوارالفقه» آمده است:«الغنا و الرقص و سماع القصب الشرعیه لا یلهو فلیس فیه اختلاف الفقهاء و هکذا اجره المغنی بلا شرط حلال(۱)»[غناورقص و سماع نی شرعی ، که برای لـــهو نباشد در آن اخـتلاف فقهاء نیست وهمچنین مزد مـطرب بدون شرط حلال است]

**سوال:** در کتابهای معتبر فقه حنفی شما نوشته اند که : لایجوز اجره الغناء و النوحه و الملاهی و المزامیر .

**جواب:**درشرح این عبارت نوشته است:«اخذ المال من غیر شرط یباح له اکله» گرفـتن مــــال بدون شـرط مـباح است مصـرف نمـودن آنعلاوه از آن ازحرام بودن اجـرت غنـا کجا لازم مـی آیـد که غنا نیز حرام باشد – ببینید در همین کتاب محیط که اعتراض کننده عبارت آن را نقل کرده است پیش از عبارت منقوله نوشته شده است که از بالا نمودن نرگاو بر گاو ماده اجرت گرفتن جایز نیست آیا مطلبش این است که تخم گیری از نرگاو و مقدمات تخم گیری نیز حرام است ؟ در شرح کافی در باب الاجاره الفاسده نوشته است : «لا یجوز الاجارات علی شی ء من الغنا و النوحه والطبل منهیاً ان کان للهو اما اذاکان لغیر فلاباس به کطبل الغزوات والعرس و فر الاجناس فلا باس ان یکون لیله العرس لیضرب به لیشهر بذلک و لیکن بالنکاح رجل استاجر رجلا لیضرب له طبلا ان کان للهو فلا یجوز فان کان للغزو والعرس والقافله یجوز لا نه طاعه (۲)» [مردی مرد دیگری را به مزدوری فرا خواند تا برایش طبل بنوازد اگر این نواختن طبل برای لهو باشد ناجایز است و اگر برای جهاد و عـــروسی و استقبال قافله حجاج است جایز است زیرا که طاعت است « والدف و ان کان فیه جلاجل لیس بحرام » [ دف اگر چه زنگدار هم باشد حرام نیست ] و در مجموعه الروایات آمده است که « یباح الغنا عند مالک بهذا لدلیل ذکره الامام الشعرانی رح

(۱) تکمله بحرالرایق و فتا وا ابوالليث رح
(۲) فتاوا عبالحی ص ۳۱۰

سئل علی (۱) عن الغناء قال :اعطی الله للمومنین معراجین الصلوه والسماع – الصلوه معراج القلب و السماع معراج الروح » سبحان الله از این عبارت چهره دلربای مسئلـه سماع چقدر بی نقاب وآشکارا شد – اگر بازهم غنا را حرام بشمارند تعصب عنارا معالجه ای نیست و نیز در مذهب امام مالک جواز غالباً ثابت گردید .
قال ابوالوفا بن عقیل قد سمع الغناء امام احمد بن حنبل عن ابنه صالح (۲)» داستانش چنین است که روزی پسر امام به نام صالح دروازهٔ اتاقش را از اندرون بسته و غنا میکرد و تعدادی هم نزد او جمع شـــــــده بودنـــــــد
حضـرت امـــــام احمـــــــد بن حنبـــــل (رح) تشریـــــــــف آورده و به علت بند بودن دروازه بر بام خانه تشریف بردند و بر بام نزدیک روزنه ای شدند که از آنجا آواز غنا شنیده میشد و به وجد آمدند – همین که یاران از سرو صدای ناشی از وجد با خبر شدند بر بام برآمدند دیدند که حضرت امام احمد حنبل (رح) بیهوش افتاده است . ثابت شد که در نزد امام احمد بن حنبل (رح) غنا جواز داشته است در کتاب « شرح کافی » از محمد بن علی شـــامی (رح) منقول است که سماعی مکروه است که اززنان فاسـق و شهوت برانگیز شنیده شود که از آن به جانب فسق و فجور تمایل پیدا شود و سماعی را که صالحان می شنوند بدون خلاف جایز و حلال است « ضرب القصب و الدفوف سنه للفروض الشرعی لا للهو(۳)» قال الفقهاء : ضرب الدفوف والقصب سنه للضروریات » معلوم شد که مزد در صورتی حرام خواهد بود که در طبل نواختن گناه و معصیتی باشد.
لیکن زمانی که در عوض معصیت طاعت باشد ، حرمت وجهی ندارد . و ما چندین مرتبه بر این موضوع تنبیه نموده ایم که سماع صوفیه کرام برای لهو و لعب نمیباشد بلکه از آن خشوع و خضوع و رقت قلب و عشق الهی پیدا می شود .
از این رو این غنا موجب عصیان نگردیده بلکه باعث طاعت شد پس چنین غنا و اجرت آن هردو جایز است به خلاف غنای محرم و اجرت آن که در حرام بودن چنین غـــنایی و اجرت آن کسی اختلاف ندارد .

---

(۱) کتاب بدایع حنفیه
(۲) مراد به آن حضرت علی خواص شد امام شعرانی است ( مولف )
(۳)کتاب النصول ص ۷۱

# بحث چهارم

## افعال و اقوال مشایخ عظام رحمه الله علیهم

## اعتراض :

«تاب الجنید البغدادی عن سماع الغنا فی آخرزمانه » [ حضرت سید الطایفه ابوالقاسم جنید بغدادی در اواخر عمرش از شنیدن غنا توبه کرد ]

**جواب :** از حضرت خواجه ناصر الدین یوسف چشتی منقول است که آن بزرگ که ازاولاد حضرت امام حسن مجتبا بودوسماع میشنید روزی یکی ازیاران شبلی که ازخودنخستین خلیفه وجانشین ودست پرورده حضرت جنیدبغدادی بوددر مجلس[حضرت خواجه ناصرالدین یوسف چشتی درچشت شریف ] حاضربود یکی پرسید که ای حضرت ناصرالدین یوسف ! اگرسماع ازاسرارالهی است حضرت جنید بغدادی چراازآن توبه کرد، پیش ازپاسخ حضرت خواجه ناصرالدین یوسف چشتی همان مرید حضرت ابوبکر شبلی جواب داد که : حضرت سید الطایفه جنید به این علت توبه نکرد که سماع معصیت بود بلکه حالش چنین بود که به مجرد شنیدن سماع به وجود مبارکش به حدی وجدنمایان میشد که جسمش شدیداً صدمه می دیدازاین روتوبه نمود که ممکن بود این صدمات سایر عبادتها را تحت تاثیر قرارداده وتغییردرآن به وجودمی آورد- که باعث توبهٔ حضرت سید الطایفه شد . معلوم شد که توبه حضرت سید الطایفه جنید بغدادی از آن نبود که سماع معصیت بود پس ازاین نیز ممانعت غنا ثابت نشدولله الحمد-حضرت حجه الاسلام امام غزالی در«احیاءالعلوم»دربیان سماع درجوازسماع، روایت حضرت نافع (رض)ی الله عنه را نقل میفرماید – که پیامبر خدا گوش مبارکش را بند فرمود و به حضرت عبدالله (رض) بن عمر حکم داد که تو آواز نی بشـــنواگرنـــی ممنوع بودی عبدالله بن عمر را از شنیدن آواز مزمار منع میکرد و نوازندهٔ نی را نیـزمنع می فرمود – هیچ کدام از این دو تن را منع نکردن نیز دلیل است برجواز مزمار – اما این که چرا خود حضرت رسالت پناه گوش های مبارکش رابر بست محض بر اساس اتقاء یا نزول وحی یا علت دیگری بود ، چنانچه ما شرح داده ایم .

---

(١) خزینه الاصفیا ص ٢٤٧

حضرت میرزا مظهر جان جانان (رح) که از کبار مشایخ نقشبندیه است تحریر می فرماید که :« از سماع رقت قلب پیدا می شود و رقت قلب رحمت باری را به خود جذب می نماید – آنچه موجب رحمت باشد چگونه میتواند حرام باشد (۱)؟
سلطان المشایخ حضرت نظام الدین اولیاء دهلوی رح خلیفهٔ حضرت بابا فرید الدین مسعود گنج شکراجودهنی چشتی است اهل مجلس خودرا همیشه به وجد و سماع توصیه و وعظ میکرد و قوالان[ نوازنده گان و سراینده گان مخصوصی که غالباً در محافل عرفانی می نوازند و می سرایند و به صورت دسته جمعی می باشند ] را طلبیده خود بپا خاسته سماع می شنود و اگر کسی را معتقد سماع میدانست به سبب ادب سماع بپا می خاست و تعظیم و توقیرمیکرد (۲)
حضرت خواجه مودود چشتی (رح)[ قاید اکبروامام طریقه عالیه چشتیه ۴۳۰/۵۲۷ هجری قمری] ولی ما درزاد بود قطب الاقطاب بـــود
و حافظ قرآن مجید از « منهاج العارفین » نقل شده است که هنگام تشریف آوردن حضرت خواجه مودود چشتی به بخاراوحاسدان علمای بخارا برای بحث در مورد مسئله سماع جمع شدند و اجتماعی با شکوه و بزرگ تشکیل شد بعد از قایم شدن مجلس از جانب علماء سوال شد که ای حضرت خواجه ! شما برای شنیدن سماع چه دلیلی دارید ، حضرت خواجه فرمود : نزد من دلیل همانا عمل حضرت پیر من سلطانابراهیم بن ادهم بلخی (رح) است که جواز غنا را برای ما توجیه میکند او پیر کامل بود و سماع میشنید . علماء گفتند : او کامل و اکمل بود و بر هوا طیران می نمود اگر کمانش از شما نیز ظهور کند در سماع برای شما مضایقه ای نیست خواجه مودود چشتی در همان لحظه آستینهای خویش را برکشیده و به مانند تیر تیز

---

(۱) حالات مشایخ نقشبندیه ص ۳۸۸
(۲) سفینه الاولیا ص ۹۸

پرواز طـــــــیران نــــــمودن گرفت و از نـــــظر مردم غایب شد بعد از ساعتی از بالا نمودار شد و بــــر زمین فرود آمــد مردم این وضع را به چشم سر می دیدند حاضرین مجلس که تقریباً دوهزار تن می شدند دست بیعت به دامن آن مرد الهی زدند علماء گفتند : این کار را جادوگران نیز انجام داده می توانند اگر همان تخته سنگ [ که بر لب حوض آن جامع ] به کار برده شده بود بیاید و به ولایت تو گواهی دهد ما نیز متیقن خواهیم شد حضرت خواجه مودود چشتی قدس سره العزیز با انگشت شهادت اشـــاره به جانب آن سنگ نمودند وگفتند : لا اله الا الله همان لحظه تخته سنگ مذکور از جای خویش برکنده شده و به ولایت آن برگزیده خدا گواهی داد – به این مضمون که « لاشک فی ولایتک (۱)» [ در ولایت تو هیچ شک و تردیدی وجود ندارد] با دیدن این کرامت بزرگ تمام علماء به دست آن محبوب پروردگار مرید شده و به سماع و غنا قایل شده و از عقیده باطل خویش نایب شدند (۲) یک روز حضرت خواجه ابواحمد ابدال چشتی (رح) سماع می شنید ک حضرت ابو محمد زاهد نیز تشریف آورد ، ؛چون: با ذوق و شوق زیاد تشریف آورده بود ، به مجرد شنیدن سماع بیهوش شد و تا هفت شبانه زوز این حالت جریان داشت لیکن زمانی که هنگام نماز فرا می رسید بهوش آمده و نماز ادا می فرمود در روز هشتم حضرت شیخ ابواحمد ابدال چشتی سماع را متوقف ساخت و دست بر سینهٔ خواجـه ابو محمد نهاده واو را از جایش بلند ساخت همین که وی چشم گشود گفت : « دیگر بخوانید » در همان لحظه از عالم غیب چنان سماعی درگرفت که همهٔ حاضران تا سه روز دیگر در حالت بودند (۱) . باری علمای حاسد در مورد مسئله سماع با حضرت شیخ احمد ابدال مناظره آغاز کردند آن حضرت واردمجلس شدند خادم بی سوادوامی ایشان نیز همراه شان وارد مجلس شد

---

(۱)و در روایت زندگینامه آمده است که الا ان مودودآلولی الله »
(۲)ضریفته الاصفیاء ص ٤٤٩
(۳) خزینه الاصفیاء ص ٢٤٢

و همهٔ مردم از کیفیت او با خبر بودند علماء که سوالهای خود را مطرح نمودند حضرتش رو به این خادم بیسواد نموده و از وی جواب علماء طلبیدند ، در آن لحظه گویی همهٔ علم علماء سلب شده و به وی تفویض گردیده است و او را از همهٔ علوم آگه و باخبر یافتند – بالاخره همه علماء از کردهٔ خود توبه نموده و به دست مبارک حضرت شیخ ابو احمد ابدال بیعت کردند از حضرت خواجه [ بهاءالدین محمد ] شــــاه نقشبند راجع به مسئله غنا پرسش به عمل آمد حضرتش فرمود :« ما نه این کار می کنیم نه ا نکار می کنیم » انکار از این دونفرمودکه پیامبر خدا و خلفای راشدین و دیگر صحابه و تابعین وائمهٔ مجتهدین (رض) غنا را شنیده اند – چنانکه ما به تفصیل بیان نموده ایم ، و نه این کار میکنیم از این رو فرمود که به اساس ضوابط امور خفیه این طریقه در این سلسله مبارکه نیست حتی ذکر جهر نیز وجود ندارد و این کار معمول مشایخ نقشبندیه (رح) نیست نه این که علت این کار معصیت باشد چنانکه بعضی افراد کم فهم فکر کرده اند –( مکتوبات نقشبندیه)

## خلاصهٔ کلام

عبارات فقها نقل شد که برای ضروریات شرعیه استعمال غنا و آلات غنا جایز است و برای لهو و لعب ناجایز است حال میخواهم واضح سازم که ضروریات شرعیه عبارت از کدام چیز هاست و لهو و لعب کدام است تا که فرق حلت و حرمت واضح گردد – رقت قلب ، نکاح ، برات ، ولیمه ،ختنه ، عرس [ تجلیل از سالگرد بزرگان ] جهـــــادبازگشت مسافر ، هردو عید ، اعلان شاهی اعلان صوم ، قطع فصل ، وقت حدی ، قطع سفر ، تسکین طفل ، اسپ دوانی ، وقت زادن ، وقت کشتی و غیره – اعلانات من ضروریات شرعیه و لهو و لعب یعنی آواز زن رقاصه یا تعریف حسن و جمال زنان ، کلام فحش – مدح فساق – و غیره ها من خرافات الواهیه . پس ؛چون: در غنای صوفیه ، صفات حسنه رقت قلب و عشق الهی و معرفت باری عزاسمه یافته می شودازاین روقطعآحلال وجایز و علاوه از آن در آن سرود ها و نغمه هایی که صفات لهو ،تغافل از طاعة الله – یافته شود همه ناجایز و حرام اند .

**اما تحقیق آلات غنا :** ما در بیان خود واضح ساخته ایم که در مزامیر و معازف دف داخل است از این جهت که دف نیز آلهٔ لهو است و نواختن دف جایز – لهذا معازف و مزامیر مطلقاً حرام نمیباشد ورنه دف نیز حرام باشد و این

باطـــل است ازائمۀ اربعه فرقی در میان معازف و مزامیر و دف منقول نیست و از نظر لغت نیز دف در مزامیر و معارف داخل است چنانکه ما به ارجاع خواننده گان محترم به کتب ثابت کرده ایم لهذا از روی تحویل همۀ آلات غنا در آن شامل است و بر حرمت آن هیچ دلیلی سراغ نشده است پس اصل غنا با مزامیر جایز باشد البته به علت عوارضی که به آن ملحق می شود حرام خواهد بود چنانکه ، قبلاً شرح نمودیم وغناراآن حضرت(ص)وخلفای راشدینش،صحابۀ کبار، تابعین،ائمه اربعه ، وائمه اثناعشروچهارصدوچهل تن ازمشایخ کبار دوهزار اولیای خدا یکصد و بیست فقیه یکهزار علماء و صد ها هزارازعموم مردم شنیده اند چنانکه این هُمام مکی در کتابش به نام(جوازالمساع) نقل کرده است.ونیز مااز‌احادیث صحاح سته نیز ثابت کردیم در مذهب هر چهار امام غنا ثابت شد هم قولی و هم فعلی – حالا همه جانبه وکامل صُحّبت خدا اتمام گردیدوهرکه بعد از این انکار ورزد از جواز سماع،قولش مردوداست.بعدازاین چنین بیان تفصیلی ای غالباً در دل هیچ انصاف پسندی منصف مزاجی در رابطه با غنا [ سماع ] هیچ شک و شبه ای نمانده باشد و اگر خدای نخواسته حالا نیز شکی باقی باشد علاجش این است که بعد از هر نماز از صدق دل دعا نموده و تماماً به بارگاه حق رجوع نموده برای منکشف شدن صراط مستقیم التجانموده و سورۀ فاتحه را با نهایت خشوع و خضوع بخوانند و صحبت اهل الله را اختیار نمایند که لحظه ای بنشستن با اولیاء از صد ها سال عبادت بی ریاء بهتر است و ان شا الله به برکت صحبت اهل معرفت از وسوسه های شیطانی نجات خواهند یافت : ای لقای تو جواب هر سوال (مثنوی ٣)مشکل از تو حل شود بی قیل و قـــــال اگر به علت شقاوت ازلی صحبت اهل دل نیز موثر نباشد حد اقل آنچه باید بکنند این است که از گشودن زبان طعن بر صوفیه کرام بپرهیزند و این گروه دل سوخته راخوب وبدگفتن غضب الهی رابرخود حلال نکند.ضرورنیست تا اسرار مخفیۀ اهل اسرار به فهم هرکسی بگنجد – واقعۀ حضرت موسی(ع)(٤) و خضر علیهماالسلام را که در قرآن کریم مذکور است به دقت بخوانند و مطالعه کنند و ببینند که با وجودی که حضرت موسی علیه السلام پیامبر اولی العزم بود و کلیم خدا لیکن ازدرک و فهم اسرارخفیۀ حضرت خضرعلیه السلام که در شأنش «علمناه من لدنا علما»آمده است قاصرماندودرهرمرتبه به قصورش اعتراف فرمود در حالیکه در نبوت حضرت خضر علیه السلام نیز اختلاف است معلوم شد که فهمیدن راز های اهل الله برای انبیاء و رسل نیز مشکل است چه رسد به کسی که استنجا نمودن هنوز درست

نداند و نفهمد البته در هر کجای جهان که حقیقتاً اهل معرفت هستند در آن جا مکاران زرنگ و پر فریب نیز یافته می شوند لیکن چگونه می توان بدون دلیل کسی را مکارگفته و هدف تیر ملامت قرارداداز این رواز آخرت خایف بوده از بی ادبی در شان اهل تصوف خود داری کنند بعد از این باید به ع(رض) برسانم که به آنانی که من غنا را جایز شمرده ام همانهایند که به معنای صحیح ، اهل آن باشند و آن غنا در اوصاف خود از لهو و لعب حقیقی و معصیت پاک باشد پس من سماع را هرگز برای عامۀ مردم جایز نمی شمارم البته کسی که شیخ کامل به وی اجازت دهد برای وی نیز سماع جایز است زیرا که شیخ کامل بر قلب مریدش متصرف میباشد – و اخر دعوانا ان الحمد لله رب العلمین والصّلوه والسلام علی سید المرسلین و علی اله و اسحابه و ازواجه و علماء ملته و اولیاء امته و هُداة طریقه اجمعین (۱).

---

(۱) ص ٤٧ رسالۀ «مزیله النزاع فی اثبات السماع » که به قلم حضرت علامه سید شاه احمد سعید الکاظمی الامروهی الچشتی الصابری المحدث رحمة الله علیه قائد اهل سنت و جماعت پاکستان و رئیس دارالعلوم ملتان نوشته شده بود و بنده آن را از اردو به فارسی ترجمه نمودم .
خداوندا بپذیر(مؤلف )

دست در دامن مردان زن و اندیشه مدار
هر که با نوح نشیند چه غم از توفانش

# خدمات مشایخ چشت در بخش و انتشار دین اسلام

## به خصوص در شبه قارهٔ ،افریقای جنوبی ،امریکا و قسمتی اروپا

آیین رهایی بخش اسلام که قسمت اعظمی از آسیا را زیر پرتوانوارقرآن قرار داده بود و در عهد خلیفهٔ سوم تا خراسان رسیده بود ، در هند و سند تا چندین قرن که از صدر اسلام گذشته بود رونق به سزایی نیافت اگر چه دین اسلام با سرازیر شدن اولین سپاه در سال پانزده هجری در زمان خلافت سید نا فاروق اعظم (رض)ی الله عنه که وی مغیره بن ابی العاص را به شبه قاره فرستاد تا به دیبل رود ؛چون: لشکر اسلام به شهر دیبل رسید جنگ درگرفت ومغیره (رض) به دست سپاهیان فرمانروای سند که « چچ بن سیلائچ بود » به شهادت رسید و فتح سند ناتمام ماند – و تا زمان خلیفه سوم سیدنا عثمان دی النورین کاری انجام نگرفت (۱).
در زمان سیدنا عثمان بن عفان (رض) ، عبدالله ابن عامر بن ربیعه که فرمانده لشکر مسلمانان در مکران بود طبق دستورخلیفهٔ اسلام حکیم بن جبله را به هند فرستاد که او از این سفر خویش به نزد حضرت سیدنا عثمان چنین گزارش نمود :« آب آنجا تیره است و میوهٔ آن جا مقاتل و ترشی و زمین سنگلاخ است و گل او شوره اگر لشکر اندک رود ضایع شود و اگر حشم کثیره و بیشتر روند گرسنه مانند و هلاک شوند » وهم افزود که : افراد آن خاین و غدار و بی وفایند – در نتیجه خلیفه سوم از لشکر کشی صرف نظر کرد(۲)– در زمان خلافت حضرت مولای متقیان سیدنا علی المرتضی کرم الله وجهه شخصی که تا فربن دعر نام داشت به مرز هند روانه گردید و در سال ۳۸ هجری پیروز مندانه همه جا پیشروی کرد تا به ناحیهٔ « کیکانان » رسید ولشکر اسلام تکبیر گویان سپاه کیکانان را شکست داده وعده ای از لشکر هندیان مسلمان شدند

(۱) فتوح البلدان بلادری « م ۲۷۹ هجری» ترجمهٔ دکتر آذرنوش ص ۳۲۵ چچنامه ص ۷۲-
(۲) فتوح البلدان ص ۳۲۵ – چچنامه ص ۷۶۷ طریقه چشتیه آریا ص ۱۲

مسلمانان بعد از این فتح و پیروزی تا سال چهلم هجری در آنجا باقی ماندند و ؛چون: خبر شهادت حضرت علی (رض) به آنها رسید از انجا برگشتند در عهد خلافت بنی امیه ، معاویه (رض)ی الله عنه ، شخصی را به نام عبدالله سوار با چهار هزار سواره نظام به سند گسیل داشت اما همینکه لشکریانش به کوه کیکانان رسیدند جنگی سخت در گرفت و عبدالله سوار به شهادت نایل گشت و سپاه به مکران برگشت سر انجام در دورهٔ خلافت ولید بن عبدالملک بن مروان [ بانی جامع الاموی دمشق که یکی از آبدات تاریخی و بی نظیر جهان اسلام است ] فرمانروای عراق در دولت بنی امیه یعنی حجاج بن یوسف ثقفی خونخوار بعد از آنکه چندین بار افرادی را برای فتح سند فرستاده بود و همه شکست خورده و عقب نشسته بودند سرانجام وی پسر عمو و داماد نو جوانش را به نام محمد بن قاسم ثقیفی رابه فرمانروایی هند منصوب نمود و ؛چون: حجاج شخصی سیاستمدار بود ، شش هزار جوان شامی را که همه پدر و مادرشان در قید حیات بودند برای رفتن به هند آنها را با محمد بن قاسم همراه کرد و خودش اورا بدرقه ومال زیادی صدقه و خیرات و هم مال و حشم فراوانی با وی همراه نمود وتاکید ورزید تا وی از راه فارسی،شیراز به هند رود محمد بن قاسم ؛چون: وارد مکران گردید دیبل را به محاصره خویش گرفت و بتخانه ای را که با طلسم برقرار شده بود با رای یک برهمن تصرف شد و با کمک منجنیق حصار شهر را نیز فتح نمود و غنایم جنگی زیادی به دست شان آمد که محمد بن قاسم خمس آن را به خزانهٔ حجاج فرستاد فتح سند به دست محمد بن قاسم که توانسته بود راه را برای سلطه امویان و سپس عباسیان باز نماید در حقیقت طلیعه ای بود برای فرمانروایی مسلمانان در شبه قاره – و دستگاه عباسیان که رو به ضعف گذاشت تنها در هند غربی که همانا سند امروزهٔ پاکستان است اندک نفوذی داشتند و تقریباً تا دورهٔ غزنویان حملات مسلمین متوقف شد ، اما در عهد غزنویان یمین الدولـه محمود غزنوی فاتح کبیر اسلام جهت جهاد بابت پرستان و انتشار دین اسلام در دههٔ اخیر قرن چهارم طی حملات متعددی بخش بزرگی ازسرزمین هند را به قلمرو حکومت خود اضافه نمود (۱). در یکی از حملات محمود غزنوی یکی از بنیان گزاران سلسله چشتیه یعنی حضرت خواجه ابو محمد شاه زاهد چشتی «۳۳۱ هجری /۴۱۱ هجری»

---

(۱) تاریخ کامل ابن اثیر ج ۱۵ ص ۲۹۷ – ۳۲۱ – ۳٦٤-۳٦۹ حبیب السیر ج ۲ ص ۳۷۸ – مسلمانان در نهضت آزادی هند ص ۱۲

از چشت هرات با عزم جهاد با کفار، تبلیغ و اشاعۀ اسلام وارد هندوستان شد که در اثر توجه روحانی و نصرت باطنی این عارف آگاه و دل سوخته چندین قبیلۀ هندو مسلمان شدند و وی به چشت مراجعت نمود همۀ مؤرخین به این نکته توجه داشته و اتفاق نظر دارند که تبلیغ اسلام در هند ذریعۀ تاجران مسلمان عرب وبعد ها ذریعۀ عرفا و صوفیۀ کرام صورت گرفته است .ایشان با نفس آتشین،دل پردرد، باطن سراسر رافت و مهربانی با ارادۀ الهی و نیت پاک و مصفا توده ها را به خود جذب نموده و به آیین انسان ساز اسلام آشنا می کردند . و بیشترین قشری که به ندای عرفا لبیک گفته و به زود ترین فرصت دین اسلام را پذیرفتند همانا قشری کاستیها و محروم جامعۀ هند بود ، زیرا مسلک و اخلاق و برخورد عرفا و صوفیه اسلام طوری بود که آنان را خود به خود نیرو بخشیده و به اسلام جذب و متمایل ساخت چنانچه در گذشته نیز به طور فشرده وارد این بحث شده بودیم که اسلام در شبه قاره به ذریعۀ زور و شمشیر وارد نشده بلکه با صرف مساعی و تلاش خسته گی ناپذیرعرفا و متصوفین بزرگ اسلام ریشه گرفته و قوی شد در این کار مشایخ سلسله های قادریه وسهروردیه نیز سهم داشته اند و بعد از سال یکهزار هجری مساعی مشایخ نقشبندیه به ویژه شیخ احمد فاروقی سرهندی کابلی که مکتوباتش یکی از عمده ترین کتب تصوف در مشرب وحدت شهود است نیز قابل توجه بوده است . لیکن آنچه قابل یاد آوری است این است که مشایخ طریقه چشتیه از سایر فرقۀ صوفیه در هند قدامت بیشتری دارند چه از دهۀ اول قرن پنجم در اشاعۀ اسلام در شبه قاره آغاز نموده اند که در این وقت از هیچ سلسله دیگری عارف و صوفی ای به نام که ازوی این همه خلفا،کتب ، آثار فرهنگی ، خانقاه ، پیرو خلیفه و دست پرورده باقی مانده باشد سراغ نداریم.بعدازتقریباً یک قرن ازورود خواجه محمد زاهد چشتی به شبه قاره وارث النبی فی الهند حضرت خواجۀ خواجگان سید معین الدین حسن سجزی اجمیری چشتی واردهند گردید که با ورود این بزرگ مردعالم معرفت و معنا،اسلام درهند جان تازه ای یافت وی اجمیر را در سرزمین راجستان که مراکز بت پرستان هندو بود به مرکز تبلیغات علم و عرفان اسلامی مبدل ساخت با نفس گرم حضرت خواجه صد ها هزار هندو و بودایی مسلمان شد،وی این کار را با طرح و برنامه ریزی مخصوص انجام می داد – یعنی هرکدام از خلفایش را به گوشه ای از هند آن روز که تماماً بت پرستی و شرک بود گسیل داشته و به آنان دستور می داد تا در کنار خانقاه مدرسه و در پهلوی مدرسه دارالحفاظ و در جنب آن سماع خانه بسازند البته؟ ؛چون::مشرب

چشتیه محتوی سماع و غنای مخصوص بخود است و با شرایط خاص شنیده می شود هُندئیزم نیز دارای موسیقی بود و این اشتراک مشرب سبب شد که تعدادبی شماری از هندوها به دام سماع چشتیانه افتاده وصید اسلام شوند و در نتیجه هم سبب گسترش اسلام در شبه قاره شود و هم خود این طریقه در آن جا ریشه نهاده و بیشترین پیروان را در میان مکاتب و مشارب عرفان و تصوف به خود اختصاص دهداگردریک بعد مقایسوی دقت نماییم واضح می گرددکه مشایخ چشتیه نسبت به سایرعرفا وطریقت های سه گانهٔ مشهوراز همه بیشتر متحمل زحمات ومشقتهای تبلیغی شده هندوها،بودائیان وسایربیگانگان از اسلام را به اسلام خوانده ودرراجستان وشمال،مرکزوحتی بنگال پرچم اسلام را به اهتزاز در آورده در عوض پرستشگاه های دین هندوئیزم و بودیزم مساجد،خانقاه های اسلامی ساخته فضایی را که صد ها سال از نفس ظلمانی و تیرهٔ برهمائیان و بودائیان هزاران بتکده و مراکز نیایش خدایان ساخته و بافتهٔ بشر گمراه و زبون ، مسموم و شرک آگین شده بود به معابد و مساجد و سجده گاه حق ومحل تابش خورشید توحید و انوار اسلام و معرفت اسلامی تبدیل نمودند – سایر فرقه تصوف به استثنای تعدادانگشت شمارازآنان دربـــــین مسلمانان به تشکیل خانقاه و مسجد پرداختندوکافران و از اسلام بی خبران و بیگانگان را به اسلام فراخوانده و مسلمان ساختند دانشمند بزرگواروشهیرعالم اسلام مولانا سیدابوالحسن علی ندوی مدظله العالی موضوع جالب و قابل توجهی درجلد سوم از کتاب « تاریخ دعوت و عزیمت » خویش مینویسد که :علم و تبلیغات، تصوف ، سیاست اسلامی در شبه قاره همه و همه مرهون زحمات و فعالیتهای مشایخ چشت است :

## علم در شبه قاره

وی می افزاید که دانشگاه اسلامی و بزرگ **دیوبند** که هر سال صد ها تن از دانشمندان آن به سرتاسر شبه قاره رفته مردم را در اطراف و اکناف عالم به خصوص در ممالک هند ،پاکستان و بنگله دیش به اسلام و علوم اسلامی آشنا نموده صد هاتن ازاین دانشگاه اسلامی تحصیلات شان را به پایان برده فراغت حاصل می کنند و دهها مدرسه و کتابخانهٔ دیگر از این طریقه عالیه در هند،پاکستان و بنگال نقش بارزی در نشر اسلام و دانش اسلامی دارند – بنیان گذاران دانشگاه و مدرسه **دیوبند** که مولانا اشرف علی تهانوی رح و مولانا قاسم علی نانوتوی رح و مولانا رشید احمد گنگوهی(رح)همه از مریدان قمرالمتاخرین حضرت مولانا حاجی امداد الله مهاجر مکی اند که وی از مشایخ بنام سلسله عالیه چشتیه صابریه است .

**تبلیغات** مؤسس جماعت تبلیغی که مولانا ذکریا کاندهلوی ومولانا الیاس است خودش یکی از مشایخ مشهور سلسلهٔ چشتیه است کتابی هم به نام تاریخ مشایخ چشتیه نوشته است درتصوف؟نخستین کسی که ازاعاظم مشایخ یکی ازچهارطریقهٔ مشهور صوفیه کرام وارد هندوستان شده حضرت شیخ ابو محمد شاه زاهد چشـــــتی است « ۳۳۱ هـــجری /۴۱۱ هـــجری»

البته شیخ علی بن عثمان جلابی هجویری غزنوی نویسندهٔ کتاب پر ارج تصوف «کشف المحجوب » نیز معاصر حضرت خواجه محمد زاهد چشتی (۱) است اما از وی خلفا،طریقه و سلسله ای که تا حال جاری بوده باشد باقی نمانده است و بعد از وی در دهه های اخیر قرن ششم حضرت ولی الهند خواجه معین الدین چشتی سجزی واردهندوستان شد که با ورود حضرت خواجـــــه،اسلام و تبلیـــغات،عرفان و تصوف نیز وارد شبه قاره شده،توسط وی و خلفای نامدارش صدها مدرسه،خانقاه ، کتابخانه و دارحفظ قرآن در سراسر شبه قاره تا سریلانکا، بنگال و کشمیر گشوده شد و تا حال وتا قیامت هر که مسلمان شود در شبه قاره یا ارادتمند عرفان خواه نخواه مرهون روح مبارک خواجه معین الدین چشتی است .

## سیاست اسلامی

توسط مفسر بزرگ قرآن دانشمند بین المللی جهان اسلام امام سید ابوالاعلی مودودی رح بنیانگذار نهضت « جماعت اسلامی » به شبه قاره جریان پذیرفت وی نیم قرن تمام در این راه به جان کوشیدبا مکتب های غیر اسلامی بویژه با کمونستهاوقادیانیها مبارزه پیگیر و بی امان نمود وی نیز از سلاله و اولاد حضرت سید قطب الدین مودود چشتی حسنی حسینی است که قاید و امام طریقه چشتیه است که بازهم رشحهٔ فیض این خاندان به حساب می آید .

(۱) حضرت راتاگنج بخش هجویری غزنوی در سال ٤٦٥ وفات نموده است که در زمان حضرت خواجه محمد شاه زاهد چشتی در خراسان بوده و درایام نوجوانی (مولف )

# خانقاه های چشتیه در ایالتهای مختلف هند، پاکستان و بنگله دیش

**۱- اجمیر شریف :** فعلا در اجمیر شریف چندین تن ادعای سجاده نشینی دارند و حد اقل دوتن مشهوراندیکی سید ابرار احمد اجمیری که بنده پدرش سیداسرار احمد اجمیری را هم در پاک پتن در سال ۱۳۵۹ هـ ش دیده وبه وی عیایی پوشانـــدم مردی پر محبت و صاحب ذوق بود و تقریباً صد سال عمر داشت .دیگر اولاد یوسف مهاراج که اولی مشهور به متولی اجمیر و دومی سجاه نشین درگاه است و مدعی اند که از اولاد حضرت خواجهٔ خواجگان اند.که بنده برای حضرت خواجه تا این زمان اولادی سراغ ندارم البته حضرت خواجه ازدواج فرموده لیکن اولادی از ایشان باقی نمانده است در اجمیر شریف متولیـــــان(۱) و پیـران مصروف مصالح شخصی خود بوده اند تا به فکر طریقهٔ چشتیه و حفظ آثار سلف خویش و در عرسها که هر سال در ٦رجب تا چندین شبانه روز منعقد است بازار شان رونق داشته هم خوب به مراجعان ورابطه داران شان خدمت نموده و آنان را اعاشه و اباته می نمایند وهم مبلغ معتنابهی به چنگ شان می افتد که باید به صراحت لهجه از چنین دکاندار یهای به نام تصوف تبرا نموده و به خدا پناه برد.الهم اهدنا واهدهم جمیعاً -

---

(۱) و جناب سید روف احمد صاحب اجمیری نیز مردی عالیقدر و دوست داشتنی است و از پیران مشهور آنجاست ( مؤلف )

**۲ - دهلـــی** اگر چه مزارمطهر حضرت خواجه قطب الدین بختیاراوشی کاکی در «مهرولی » دهلی است ومشتاقان حق به زیارت مرقد پاکش می شتابند لیکن در پهلوی مزار مبارک حضرت سلطان المشایخ نظام الدین اولیاء دهلوی نیز شبهای جمعه و روز های چهار شنبه گردهمایی صورت می گیرد و سماع و قوالی ترتیب می شود - فعلاً از اولاد خواهرزادهٔ حضرت سلطان المشایخ در آن جا هستند و دو سه تن سجاده نشین اند - که کارشان دعا نویسی و جلب منافع شخصی است وآن روش اسلاف و مشایخ پیشین چشت مشاهده نمی شود خداوند(ج)ایشان را هدایت فرموده و باز همان مجد و عظمت از دست رفتهٔ مرکزچشتیان دهلی (۱) را برگرداند -

## ۳- پاک پتن

در پاک پتن که در ناحیه ساهیوال پنجاب پاکستان واقع گردیده آرامگاه سومین خواجهٔ چشت [ از پنج خواجه چشت در هند ] واقع است یعنی مزار مطهر حضرت بابا فرید الدین مسعود گنج شکر . در آن جا خانواده ای که مدعیند که از اولاد حضرت بابا فرید اند سجاده نشین و پیران آن جایند این سجادگان به «دیوان صاحب » مشهور اند که در اوایل انقلاب افغانستان به همان عیدی که در مکه مکرمه جهیمان زندیق ظهور و تعداد زیاداز حاجیان بیچاره به قتل رسید و حجـــاج مجبوررفع ضرورت انسانی در مسجد حرام شدند و برخی زخمی گردیدند و بالاخره نیروهای دولت سعودی بعد از زحمات زیاد توانست بر حرم محترم کعبه مسلط شده و تعداداز آنها رازنده دستگیرنموده وبعداً گردن بزند - در همان سال که غالباً ۱٤۰۰ هجری قمری بود [ سالی که جهیمان ادعای مهدویت نمود ] بنده در ناحیهٔ چشتیان شریف و مهار شریف مهمان بزرگ زادگان مهاران بودم که دیوان غلام قطب الدین چشتی فریدی سجاده نشین و برادرش حاجی بختیار چشتی فریدی بنده را به عرس حضرت بابافریدالدین مسعود گنج شکردعوت نموده وموترسواری

---

(۱) سجاده نشین درگاه نظامیه حضرت حسن ثانی نظامی جانشین خواجه حسن نظامی پدرش میباشد شخصیت علمی و ادبی و پیردوست و از همهٔ آنجائیها برتر و بهتر است (مؤلف )

خود را با پیر سکندر علی فریدی به نزد من فرستادند من از مهار شریف به پاک پتن رفتم و دیوان غلام قطب الدین فریدی محبت و خدمت زیادی به بنده نمود دریکی از روزهای عرس پسر کهین وی به نام عظمت میان سید محمد چشتی فریدی از من سلسله چشتیه را اجازت گرفت و داخل سلسله شد خود دیوان صاحب مرد نیکی بود و به شکار علاقهٔ خاص داشت فعلاً[ سال ١٤١٥هـ ق/١٣٧٣ش] از درگذشت وی تقریباً ١٠ سال میگذرد و بعد از وی پسر بزرگ اش مودود مسعود سجاده نشین است خدایش هدایت کند- نه ظاهرش به شریعت وطریقت موافق است نه باطنش ودرپاک پتن هرسال از ٥ محرم الحرام تا ٧ محرم عرس سالیانه حضرت بابا فرید مسعود گنج شکردایرمی شود،مشایخ وپیروان چشتیه از اطراف و اکناف عالم حتی از امریکا ، اروپا ، افریقای جنوبی ،هند،بنگله دیش وخود پاکستان غرض اشتراک در محفل عرس حضرت بابا فرید الدین مسعود رح گردهم می آیند و از جایگاه مخصوصی در پایان پای حضرت بابا که به ( بهشتی دروازه ) مشهور است درطریقهٔ چشتیه ما دارای فلسفه و تاریخ روشنی می باشد می گذرند و به درگه حق دعا می کنند شب و روز همچنان آواز قوالان گوش فلک را کر نموده و دست افشانی و پای کوبی مشتاقان عطر روحانیت در فضای پاک پتن پاشیده است لیکن در پاک پتن نیز حالا خبری از حقایق و معارف الهی و مشرب پاکدلان چشت و سرمایهٔ دردوسوز و ترک مادیات و نرفتن به درگاه امراء ، حکام و محبت با مساکین اصلا وجود ندارد- سجاده نشین فعلی ، مردی نا آگاه و خودخواه و عاری از همهٔ صفات یک چشتی اصیل و یک سجاده نشین واقعی این طریقه است از حق خواسته ام تا به برکت روح پرفتوح حضرت بابا فرید الدین مسعود گنج شکر رح این خواجه سوم چشتیه در شبه قاره در یک نشئه ثانیه رادمردان بزرگی را که مزین به علم ،عمل ،اخلاص وراز داران شریعت و طریقت و رهبر حقیقت باشند در اولاد و سجاده نشینی بابا صاحب مرحمت نماید و ماهو علی الله بعزیز .

**٤- کلیر شریف** (١)در هند ضلع سهارنپوراین بارگه که حاوی مزار مبارک حضرت خواجه علاءالدین علی احمد صابر کلیری است نیز به قحط الرجال گرفتار بوده و از اسرار شریعت و طریق خبری نیست به جزء همان چسپیدن به ظواهر و مراسم عرس و ظاهری و بی مغز و بی محتوا.

**٥- بنگال** یکی از مریدان حضرت سلطان المشایخ نظام الدین اولیاء دهلوی شیخ سراج الدین اخی عثمان بنگالی بود و باعث گسترش و نفوذ سلسله چشتیه

درنواحی بنگال شد وی از حضرت خواجه نصیرالدین محمود چراغ دهلوی به کمال رسید شیخ سراج الدین در نشر اسلام و اشاعهٔ طریقهٔ چشتیه در بنگال کوشش و صرف مساعی زیادی به خرج داد و کار او به جایی رسید که بــــه او لقب آئینه هند دادنـد چنانیکـه در تاریــخ مشایـخ چشـت

(۱) بنده و ارجمندم سید ابراهیم جان مودودی که درسال ۲۰۰۳ بنا به دعوت مشایخ چشتیه هند به آن دیار رفته بودیم ما را سجاده نشین درگاه صابر ، جناب شاه منصور اعجاز صابری چشتی دعوت نمود – مزار مبارک حضرت شاه صابر کلیری خیلی مهیب و پر تاثیر است و وی نیز خدمات خوبی انجام داد . خدایش بر جاده اصلی مشایخ چشت دارد (مؤلف )

به نقل از( روضۃ الاقطاب ) آمده است که « الحق که وی آئینۀ هند بود که در تمام هند از وی رونق و ارشاد و هدایت بیافزود و طریق معرفت و ولایت روی نمود اگر چه جمیع خلفای سلطان المشایخ دارای مقامات عالی بودند اما از آنها شیخ نصیرالدین محمود که چراغ دهلی و شیخ سراج الدین که آینۀ هند است چاشنی دیگر داشتند و از این دو بزرگ بسی مردمان صاحب تکمیل و ارشاد پیدا آمدند (۱)» شیخ سراج الدیـــن دربنگال چنان موفقیت به دست آورد که نه تنها مردم عامی و عادی به سوی وی رو می آوردند بلکه حکام و امرای وقت هم متوجه او گردیده محبوبیت عظیم کسب نمود ، بعد از وی تا مدتهااین رویه معمول بود وجانشینان وی هم توانستند در گسترش طریقه چشتیه سعی بلیغ نمایند مؤلف « سیرالاولیاء» می نویسد :

و آن دیار را به جمان و لایت خود بیارآست و خلق خدای را دست بیعت دادن گرفت چنانکه پادشاهان آن ملک داخل مریدان او آمدند و عمری به کمال یافت و برخورداری تمام و روضه او از برکت جامه های سلطان المشایخ قبله هندوستان است (۲) و خلفای او تا این غایت در آن دیار خلق خدای را دست بیعت می دهند (۳) سر انجام شیخ سراج الدین در سال هفتصد و پنجاه و هشت یعنی یک سال بعد از فوت شیخ نصیرالـــدین محمود چراغ دهلی وفات یافت (٤)

**٦- دکن** نخستین شخصیت معروفی از سلسله چشتیه که به سرزمین دکن قدم نهاد و به ترویج اسلام و طریقۀ چشتیه پرداخت حضرت شیخ برهان الدین غریب بود

---

(۱) تاریخ مشایخ چشت ص ۱۹۹ و نیز سیرالاولیاء ص ۲۹۸ و اخبار الاخبار شیخ دهلوی ص ۸۷ و طریقۀ چشتیه آریا ص ۱۷۸

(۲) ؛چون: سراج الدین (رض) سراج هم وصیت کرده بود که بعضی از لباسهای شیخ نظام الدین را که با خود داشت در خاک کرده و او را در پایین آنها دفن کنند .

(۳) سیرالاولیا ص ۲۹۹-۳۰۰- تاریخ مشایخ چشت ص ۲۰۰ – اخبار الاخبار ص ۸٦-۸۷ طریقۀ چشتیه آریا ص ۱۷۸ .

(٤) خزینة الاصفیا ص ۳۵۸

که از جانب سلطان المشایخ نظام الدین اولیاء دهلوی رح در آن نواحی مامور ارشاد گردید و خانقاه وی در آن دیار مرجع خاص و عام شد و علاقمندان بدان روی میاوردند علاوه براین دراثرکوشش وی بود که تعداد زیادی از هندوان به دین اسلام مشرف گشته و مرید وی شدند – سر انجام او در همـــــان دیار وفات یافته «۷٤۱ هـ» و در دولت آباد مدفون گشت و شهر«برهانپور»که از شهر های مشهور هند است به اشاره شیخ صلاح الدین درویش و شیخ رمضان که از خلفای آن حضرت بودند بنام نامی وی آباد گردید . او خلفای زیادی داشت که مشهور ترین شان شیخ زین الدین داود شیرازی و شیخ فرید الدین و شیخ کمال الدین کـاشانی و شیخ رکن الدین امام کاشانی از کاملترین خلفای حضرت شیخ برهـان الدین غریب انـد و شیخ زین الـدین شیرازی (۱)

مریدی بود بنام شیخ حسینی رح که از ملفوظاتش کتابی جمع آورده بنام « هدایه القلوب (۱)» صاحب خزینته الاصفیاء محل مزارش را دبگیر نوشته است بعد از فوت حضرت شیخ نصیر الدین محمود چراغ دهلوی یکی از خلفای ممتاز و محبوب وی حضرت میرسید محمد گیسو (۲) دراز حسینی دهلوی به دیار دکن رفته مورد احترام و پذیرش مردم آن جا قرار گرفت و خلق زیادی مطیع و منقاد او گشتند و هم در آن سرزمین از دنیا رفت ، بنا به گفته شیخ عبدالحق محدّث دهلوی وی جامع بود میـــان سیادت و علم و ولایت و او را میان مشایخ چشت مشربی خاص و دربیان اسرار حقیقت طریقی مخصوص است بعد ازحضرت امیرخسرو دهلوی رح وی پر اثر و پر تألیف ترین شخصیت خاندان چـــــشت است .

---

(۱) تاریخ مشایخ چشت ص ۲۰۵ سفینه الاولیاء ص ۱۰۱ خزینة الاصفیاء ص ۳۳٤- ۳۸۱ .

(۲) مزار مقدس حضرت سید ابوالفتح میر سید محمد گیسودراز حسینی چشتی در گلبرگه است که ما را دعوت دادند و سجاده نشین آن جا که از اولاد حضرت است بنام خواجه پادشاه و پسرش خواجه خسرو پادشاه بزرگوارانی عالیقدر و عالم و دانشمند بودند – و در پهلوی مزار مبارک شان کتابخانه بزرگی نیز هست و من دو سه اثر از حضرت خواجه گیسو دراز را که قلمی بود در آن جا پسندیدم و حضرت خواجه بادشاه دستور دادند تا فوتوکاپی شده و نسخه های مذکور را به دهلی به من فرستادند که فعلا در کتابخانه کاشانه موجود است خود خواجه بادشاه همه دارایی خود را مصرف دو پوهنتون پسران و دختران نموده است .

و آثار و کتب زیادی نوشته و( تمهیدات )عین القضات همدانی رح را نیز شرح نموده است و در آن جا برعین القضات رح خرده ها گرفته و انتقاد ها نموده است تعداد زیادی از آثارش به چاپ رسیده است از وی ملفوظاتی هم بجا مانده که یکی از مریدانش به نام « محمد » آن را جمع آوری نموده و به نام « جوامع الکلم » نام نهاده است و یکی دیگر از کتابهای خود حضرت شیخ به نام«اسماء الاسرار» در سال ۱۳۵۰ ق به صورت چاپ سنگی در حیدر آباد دکن به طبع رسیده است – واز آن جهت وی را گیسو دراز گفته اند که روزی او با چند تن دیگر پالکی [ تخت روان ] شیخ نصیرالدین محمود را برداشته بودند و گیسوی سید به سبب درازی در پالکی بند شد و او به سبب رعایت ادب و محبت در قید آزاد ساختن گیسوی خود نبود و با این وضع مسافتی زیاد طی کرد.[ و گویند در وقت رها ساختن گیسو های مبارکش بیخ موها به خون ترشد و موها کنده شده بود ]؛؛چون::این خبر به گوش شیخ نصیرالدین محمود رسید براو آفرین گفته و بدیهتاً این بیت را سرود :

هرکو مرید سید گیسو دراز شد　　　　　والله خلاف نیست که او عشقباز شد

در دکن شاه فیروز بهمنی فرمانروا بود و قدم سید را گرامی داشته مرید و معتقد او شددر تعظیم و تجلیل وی کوشید گنبدی هم که اکنون سید در زیر آن مدفون است به حکم فیروز شاه بهمنی ساخته شد مردم دکن را بیش از حد به وی اعتقاد و اخـــلاص است و روستاهایی که شاهان بهمنی وقف آن سید کردند شاهان عادل شاهیه نظام شاهیه وقطب شاهیه نیزدراختیار فرزندان واعقارب سید گذاشتند به هرصورت سید در سال ۷۲۱ هجری دردهلی متولد شد ودر سال ۸۲۵ هـ در دکن وفات یافت و امروزه مزار وی در شهر گلبرگه در نزدیکی حیدر آباد « دکن » بزرگترین زیارت گاه مسلمانان درجنوب هند است و ارادتمندانش لقب گیسودراز را تنها ذکر نکرده بلکه وی را « خواجهٔ بنده نواز میر سید محمد گیسو دراز » می گویند گنبدی که بر مزار وی قرار دارد همان است که فیروز شاه بهمنی بر آن ساخته است . لیکن بعد ها دیگران به تعمیر آن پرداخته اند در حال حاضرسیدی از اعقارب وی سجاده نشینی درگاه را به عهده دارد اگر چه وی در حیدر آباد دکن سکونت دارد لیکن در هنگام برقراری مراسم عرس به گلبرگه آمده و خود ادارهٔ مراسم را به عهده می گیرد سخن کوتاه کنیم نشر و اشاعهٔ سلسلهٔ چشتیه که در دکن به وسیلهٔ حضرت خواجه شیخ برهان الدین غریب رح چشتی و سپس توسط حضرت میر سید محمد گیسو دراز انجام گرفت این اثر را به جای گذاشت که

خانقاه هایی در جنوب هند تأسیس شده ومراکزی برای اصلاح و تربیت مسلمین بوجود آید .

## ۷- گجرات

سابقه اشاعۀ سلسلۀ عالیۀ چشتیه در گجرات مربوط می شود به زمان خواجه [دوم چشتیه در شبه قاره ] قطب الدین بختیارروشی کاکی رح « م ٦٣٤هـ» که وی دو تن ازمریدان خود را بنامهای شیخ محمود رح وشیخ حامد الدین احمد نهرواله بدان نواحی فرستاداما درهند حضرت سلطان المشایخ نظام الدین اولیاء دهلوی رح تعداد بیشتری ازمریدان وی بدین ناحیه قدم گذاشتند که عبارتند از شیخ سید حسین رح شیخ حسام الدین ملتانی ، شاه بارک الله وچند تن دیگر – که از این میان در بـــــاره شیخ حسام الدین ملتانی معلومات بیشتری داریم واز آن جمله در سیرالاولیاء و « اخبار الاخیار»ضمن شرح مفصلی که از وی آمده است اشاره شده است که در آن سال که سلطان محمد تغلق مردم دهلی را روانه « دیوگیر » میساخت مولانا حسام الدین هم در گجرات رفت وهمان جا به رحمت ایزدی پیوست .و در شهر پتن که شهر قدیم گجرات است مدفون شد و مزار وی در آن جا معروف و مشهور است (۱) تاریخ فرشته هم ضمن تأیید این که شیخ حسام الدین رح به گجرات رفته و در اشاعه و گسترش چشتیه نقش مهم داشته است وی را از خلفای شیخ نصیرالدین محمودچراغ دهلوی به حساب آورده است (۲) که امکان دارد وی علاوه براین که از جانب سلطان المشایخ نظام الدین اولیاء مامور شده بود که به گجرات رود بعد از وفات حضرت خواجه هم از طرف شیخ نصیر الدین چراغ دهلی ماموریت وی تنفیذ شده باشد به هر حال طریقۀ چشتیه در گجرات زمانی طبق قاعده و نظم گسترش یافت که افرادی ؛؛چون::کمال الدین علامه وشیخ یعقوب وسپس شیخ کبیرالدیـــن تاگـوری وسیدکمال الدین قزوینی در آن نواحی

---

(۱) سیرالاولیاء ص ۲۷۲ اخبارالاخبار ص ۹۱ خزینة الاصفیاء ص ۳٤۱
(۲)تاریخ فرشته ص ۳۹۹

کوشش بسیار کردند و بر طبق نظم خاص،حفظ اصول و ترتیبات در گسترش اسلام وطریقهٔ چشتیه سعی بلیغ مبذول داشتند شیخ کمال الدین علامه چشتی دهلوی خواهر زاده و خلیفهٔ حضرت خواجه نصیرالدین محمود چراغ دهلوی بود و نسب وی به حضرت امام حسن مجتبی می رسید و درایام جوانی از فنون علمی بهره یاب گشته همه علوم متداول زمان را به طور شایسته فرا گرفته بودوازعلم تفسیر،حدیث وفقه حظی وافر داشت ودرمیان علمـاء،مفسران،فقهاومحمد ثان وغیره که درآن ایام پرچم علم و دانش برافراشته بودند به (علامه) شهرت یافته بود وی به احمد آباد گجرات رفته مدتی به هدایت و ارشاد خلق مشغول بود وفات وی در سال «م ۷۵٦هـ » اتفاق افتاده وقبر وی در دهلی است بعد از وفاتش اولاد وی در گجرات کار پدر را دنبال کرده به ترویج طریقهٔ چشتیه همت گماشتند بعداز وی حضرت خواجه سراج الدین چشتی و بعد از وی خواجه علم الدین چشتی و حضرت خواجه محمد چشتی و حضرت خواجه یحیی مدنی از اعاظم بزرگان این خانواده اند که در نشر واشاعه اسلام و طریقهٔ چشتیه درهندبویژه در گجرات و جنوب هند سهم بسزایی داشته اند حضرت خواجه کلیم الله جهان آبادی و نظام الـدین اورنگ آبادی و فخرالدین فخر جهان شـــاه جهان آبادی همه از تربیت یافتگان این خاندان اند و ازهریک شان طریقهٔ چشتیه رونق وترقی ای بیشتر گرفت تا بالاخره مهار شریف ، تونسه شریف،کوت متهن،حاجی پور، ملتان ، سیال شریف ، مکهد شریف و گولره از این رادمردان به ظهور رسیدند

---

(۱) تذکره عملای هند ص ۱۷۳ تاریخ مشایخ چشت ص ۲۰۹ خزینة الاصفیا ص ۳۵۳

**۸- مالوه** سه تن دیگر از خلفای سلطان المشایخ نظام الدین اولیاء دهلوی به نام های شیخ وجیهه الدین یوسف شیخ کمال الدین[ نبیره بابا فرید الدین مسعود گنج شکر ]ومولانا مغیث الدین در مالوه باعث گسترش اسلام و نشر سلسلهٔ چشتیه شده اند شیخ وجیه الدین یکی از مریدانی بود که در نزد مرشد خود بسیار مقرب و مورد قبول وی بوده است چنانکه شیخ نظام الدین اولیاء دهلوی در باره وی گفته است که:« در روش درویشی کسی همتای مولانا یوسف نباشد در این راه ؛چون: سالکان ثابت قدم می رود » هنگامی که شخصی به نام علایی که از مریدان شیخ نظام الدین اولیاء بود از طرف سلطان وقت عازم فتح« چندیری » شده بود خدمت شیخ نظام الدین اولیاء آمده گفت:« مرا پادشاه برای مقامی قلبلاً نامزد کرده است اگر یاری ازحضرت سلطان المشایخ نیز برما نامزدشودمادرپناه اوبرویم وامید فتح آن مقام واثق باشد»شیخ نظام الدین اولیاء دهلوی مولانا وجیه الدین یوسف رح را طلبیده به او اجازه داد که به ولایت چندیری برود او همچنین کرد؛؛چون::به آن جا رسیدند در اندک زمان آن ولایت فتح شد و مولانا وجیه الدین یوسف در همان جا مقیم شد و جمعیت بسیاری به سوی اوروآوردند،سرانجان شیخ وجیه الدین در چندیری به سال ۷۲۹ هـ وفات یافت و قبر مبارک اش در همـــــــــــان جاست (۱) و شیخ کمــــــال الدیــــــنابن شیخ نصر الله بن حضرت بابا فرید مسعود گنج شکر رح در تحت تربیت شیخ نظام الدین اولیاء دهلوی رح به درجهٔ کمال رسید و از جانب مرشد خویش وی نیز عازم مالوه گردید و به ارشاد مردم پرداخت و درهمان جا وفات یافت مزار وی تا سالـــــــــــهای سال یکی از مقابری بود کـــــــه مــــورد توجه مردم قـــــرار گرفته به قـول مؤلف سیر اولیـــــــــاء .

(۱) سیرالاولیاء ص ۲۰۸
(۲) تاریخ مشایخ چشت ص ۲۱٤

# مهارشریف

حضرت خواجه نورمحمدمهاروی خلیفه محبوب وبزرگ حضرت خواجه فخرالدین جهان شاه جهان آبادی بودکه بعدازخدمت مرشددردهلی خلافت یافت وبه مهارشریف آمدکه در نزدیکی شهر چشتیان ضلع بها و لنگر پاکستان واقع است در همین خانقاه رادمردان بزرگی تربیه شده و یکی از بزرگترین کانونهای پخش و توسعهٔ طریقهٔ چشتیه در هند بوده است حضرت قبلهٔ عالم خواجه نورمحمد مهاروی رح خلفای زیادی داشته که چهار تن شان از جملهٔ مشهور ترین خلفایش بوده تاحال سلسله و خانقاه، لنگر شان گرم ، با رونق و جاری است چهار خلفایش :

۱- **تونسه شریف** خواجه شاه محمد سلیمان تونسوی چشتی خانقاه پیر پتان[مرشـــــدافغانها]در تونسه شریف ضلع دیره غازی خان پنجاب پاکستان است که دارای دو درگاه است و در هر دو درگاه از اولاد پیرپتان سجاده نشین اند - درگاه اول همان جنب مزار خود خواجه شاه محمد سلیمان تونسوی چشتی که از حضرت خواجه شاه سلیمانِ به نواده اش خواجه الله بخش تونسوی و از وی به پسرش خواجه محمد موسی تونسوی،از وی به پسرش خواجه محمد حامد تونسوی رح ،از وی به پسرانش هریک بالترتیب خواجه حافظ سدیدالدین تونسوی،خواجه خان محمد تونسوی و از ایشان به پسرشان خواجه عطاء الله خان تونسوی رسید که بعد از حضرت خواجه خان محمد تونسوی دیگر از خاندان شان مردان عارف، صاحب علم،عمل،ذوق و تقوا خاتمه یافت و مردی اهل برنخاست وخانقاه دربار‌دوم در تونسه شریف توسط پسر دیگر حضرت خواجه الله بخش صاحب تونسوی رح که از جاب ما در از نواب زاده گان بوده اداره می شده است بنام حضرت خواجه محمود تونسوی چشتی و از وی به پسرش حضرت خواجه نظام الدین صاحب تونسوی چشتی مشهور به حضرت نعیم صاحب تونسوی سلسلهٔ فقر و سجاده گی منتقل شده بودوازایشان به پسرارشد شان جناب الحاج حافظ ابونصر خواجه غلام فخرالدین چشتی تونسوی که بنده [مؤلف ] را ایشان در سال ١٣٥٤ خورشیدی به خانقاه خود در تونسه شریف دعوت نمود و من آن جا رفتم وخادم بنده حاجی عبدالستار جان خروتی از شاه جوی بود به همراهم ووی مردی قلندر مجذوب ، دارای مشربی مستانه،عاشقانه،تیزوتند بودبه مادیات علاقه نداشت ، خلوت گزین اهل عبادت،رقت قلب ونسبت قوی بود که بسیاری ازاخلاق و روشهای عالی مشایخ چشت در وجودش متبلور بود لیکن جذبه بروجودش غلبه داشت همیشه در تغییر وتحول باطنی به سر می برد اگرچه حافظ قرآن بودو قرآنکریم را دررمضان المبارک درتراویح امامت میداد اما بازهم تجلیات و سُکر بروی غالب بود،نذرانه

وزراندوزی رادوست نداشت سرا پا محبت ووفاداری و خلوص وادب بود وی در اوایل انقلاب اسلامی افغانستان در سال ۱۳۵۸ ش « ۹ جمادی الاولی ۱۳۹۹ هـ ق » به لقای الهی پیوست و با رفتن وی دیگر وجود رادمردان علم ،ذوق ،جذبه ،عمل و تقوا در تونسه شریف به آخر رسید حالا پسرش که نوجوان است بنام حضرت خواجه محمد نصرالمحمود فخری تونسوی (۱) که جوانی عالیقدر ،مهمان نواز و وفا دار است به شکار و تفریح علاقه دارد و کمتر در جای پدر در خانقاه] می نشیند که البته من خودم به وی و صیت نمودم که از تفریحها و شکار های زیاد چیزی جز ضیاع عمـر ساخته نمیشود و شما باید بر سجادهٔ پدر و اجداد خویش تکیه داشته باشید – برای خویشتن تعمیر ها و منازل قشنگی ساخته و وسایل مدرن ومجهزوماشین سواری آخرین مدل و به مسجد دربارش که از سالها که من می بینم طهارتخانه و جای وضوی آن خراب بوده است توجهی میدارد کتابخانهٔ محمودیه دارای کتب خطی زیادی بود که بعضی منحصر به فرد بودند لیکن از طرف سجاده نشین توجهی خـوب به مدرسه ،علم و کتابخانه مبذول می گردد – پسر دوم خواجه نظام الدین صاحب تونسوی ، جناب الحاج خواجه غلام معین الدین خان صاحب بود که در سال ۱۳۸۱ هـ ش در اثر بیماری قلبی پدرود حیات گفت و از وی دو پسر باقی است خواجه غلام نظام الدین خان و خواجه غلام الله (۲)بخش خان صاحب .

**۲ – قاضی محمد عاقل کوت متهن شریف**

وی نیز از خلفای مشهور حضرت خواجه نور محمد مهاروی بوده و خانقاه وی در کوت متهن پنجاب ضلع دیره غازیخان است – در آن جا نیز کتابخانه و مدرسه بوده و هست – اما فعلا به مدرسه،خانقاه وکتابخانه توجهی نمی شوداز اولاد حضرت خواجه محمد عاقل چشتی – خواجه غلام فخرالدین و خواجه غـــــــلام فرید از مشاهیر اند از حضرت خواجـــه غلام فرید کوت متهن اشعـــــار و سروده هـای عاشقانه ومستانه به اصطلاح ( کافیان ) زیاد مانده

---

(۱) برادر سجاده نشین یعنی پسر کوچک حضرت خواجه فخر صاحب حضرت محمد نظام المحمود فخری است که جوانی عالیقدر و سرا پا ادب واخلاق و محبت است ( مؤلف )

(۲) و حضرت خواجه غلام الله بخش خان صاحب در امور طریقت ، خانقاه و مریدان و مهمانان خیلی رسیده گی می کند و مرد عالی مقام است ، در سفر های خود به چشت شریف نیز تشریف آورده است بسیار مهربان و قدر دان است ( مؤلف )

در زبانهای سرایکی و پنجابی است و خود حضرت غلام فرید کوت متهن مرید برادرش خواجه غلام فخرالدین چشتی بوده است – در کوت متهن نیز وضع همچنان است خدا عنایتی بفرماید .

**٣- حضرت حافظ جمال الله ملتانی چشتی**

نیز یکی از خلفای مشهور حضرت خواجه نور محمد مهاروی است مزار مبارکش از مشهور ترین زیارتگاه های ملتان است.خانقاه و لنگری ندارد و اولادش مشغول ماسوی الله اند خدا رحمتی بنماید .

**٤- حضرت نور محمد چشتی مشهور به نارو واله**

نیز یکی از خلفای نامدار حضرت خواجه نور محمد مهاروی است مزارش در حاجی پور شریف ضلع دیره غازیخان از اولاد و کتابخانه و خانقاه شان چیزی به نظر نخورد ما علل واقعی افول چشتیه را درموقع و موضعش مورد بحث قرار خواهیم داد.

**١١- سیال شریف**

یکی از خلفای مشهور به نام حضرت خواجه شاه محمد سلیمان تونسوی رح که ذریعهٔ مولوی محمد علی مکهدوی رح به حضرتش ره یاب شد ، خواجه شمس الدین سیالوی رح است که از قوم سیال بوده و مزارش در دهی است به همین نام در پنجاب نزدیکی سرگودها – پاکستان که خلفای زیادی داشته و بعد از وی در سیال شریـــــف اولادش جانشین بوده اند مثل جناب محمد دین صاحب سیالوی و حضرت ضیاءالدین صاحب سیالوی وجناب مولانا قمرالدین صاحب سیالوی رح و جناب مولوی قمرالدین صاحب سیالوی بنده [مؤلف]را در سال ١٣٦٠ ش به سیال شریف دعوت کرد مردی عالم،مجاهد،متقی واهل نسبت وسراپا ادب بود و به مشایخ خود و پیران چشت ادبی عجیب داشت وزمانی قائدجمعیت علماءاهل سنت پاکستان و در واقعهٔ ترافیکی به لقای دوست پیوست رح . روحش شاد باد . فعلاً (١٩٩٤م) پسر بزرگش بنام خواجه غلام حمیدالدین صاحب سجاده نشین است دربار شان لنگر خانه ای مختصر داردکتابخانه و مدرسه هم در کنار آرامگاه حضرت خواجه شمس الدین سیالوی هست و موی مبارک حضرت سلطان پیامبران مرسل صلی الله علیه وسلم نیز در آنجا تبرکاً نگهداری می شود – سجاده نشین فعلی یک دوره هم وکیل بود در سنای پا کستان و پسر بزرگش به نام ضیاالحق نوجوانی پر ادب است و لیکن لکنت زبان دارد شفاه الله تعالی – و برادرانی هم سجاده نشین

صاحب دارد – خداوند ایشان را توفیق مزید دهد تا همان عظمت و وقار از دست رفتهٔ سلف چشتیه را همه دوباره نو کرده به طریق چشتیه روح تازه بدمند –

**۱۲ـ گولره شریف**

یکی از خلفای حضرت خواجه شمس الدین سیالوی – پیرمهرعلیشاه گولروی است وی طبق ادعای اولادش از سلاسه حضرت پیران پیرشیخ سید عبدالقادر گیلانی بوده است . در علوم ظاهری و شریعت عالم بوده و در طریقت نیز صاحب سیر بوده است بعضی کتابهایی نیز تألیف نموده است – خودش ملک و دنیا و دارایی و ثروتی فراوان با کتابخانه و خانقاه به اولادش بجا نهاده است بعد از وفات جناب پیر مهر علیشاه پسر ارشدش سید غلام محی الدین مشهور به بابوجی بر جای پدربرمسندارشاد نشســـــت ومثنوی مولانای بلخی و اشعار جامی رح را دوست داشت و در قوالی به وی می نواختند بار ها به مزارات عرفای اسلام رفته بود و به قونیه شریف شده بود حتی به هرات نیز با بیش از سی تن از مخلصانش آمد سال ۱۳۵۳ هـ ش که بنده او را در مزار مولانا جامی رح ملاقات نمودم در این سفر هردو پسرش به نام های سید غلام معین الدین مشهور به ( لاله جی صاحب ) و سید عبدالحق شاه ونواده اش سید غلام نصیرالدین و مولانا عبدالرزاق و غیره او را همراهی میکردند با محبوب و مشتاق قوالان دربارش اما بنده را حیرت در حیرت افزود که چرا این سجاده نشین طریقهٔ چشتیه به چشت شریف درفاصـلهٔ ۱۷۰ کیلومترازشهرهرات نرفت ؟ در این جا دو سوال مطرح میشود :«۱» آیا پیر صاحب گولره شریف چشت شریف را نمی دانست کجاست؟ که حتماًچنین بود وگرنه او می توانست به قونیه[ترکیه] برودبه مزاروبلخ برود،بغداد برود،نمی توانست از هرات که تا چشت فاصله ای چندان نبودوباز درخدمت پیر،موترهای فعال و لوکس موجود بود – چرا به چشت شریف نرفت ؟ و اگر می دانست که به چشت شریف نزدیک رسیده و نرفت با وجودیکه وی از مدعیان مسند نشینی چشتیه بود و چشت مرکز ظهور این سلسله و خود چشتیه حتی حضرت ولی الهند خواجه خواجگان سیدمعین الدین حسن سجزی خواجه اجمیری چشتی منسوب به همین قریه است که در شرق شهر باستانی هرات واقع است بازهم ( عذر بدتر از گناه ) است خیر به هر ترتیب بزرگان گولره شریف دنیا و ثروت زیادی اندوخته اند که اگر زکات مال خویش را بپردازند در اطراف واکناف گولره و اسلام آباد دیگر فقیر و مسکین و مستمندی باقی نه خواهد ماند،محفل قوالی چشتیان را نیز هرروزقبل از

ظهر برای رونق بازاروروش گذشتگان برپا مینمایندامامهرچه به قوال داده شود متعلق به پیر صاحب است و قوال مزد و اجرت و ماهیانهٔ مخصوص دارد – من در همه سالهای هجرت که وطن در اشغال خونخواران روس بود و برادرانم در سنگر های داغ و خونین جهاد گرم مبارزه وجانفشانی بودند ومادرهجرت به مشهد زنده گی می کردیم و طبق روال هرساله سه ماه به دوره مخلصین چشتیه می رفتم و در ضمن از گولره شریف نیز دیدن می نمودم یک روز حضرت پیرصاحب و سجاده نشین بزرگ یعنی لاله جی صاحب و پیر نمبر ۲ یعنی سید عبدالحق شاه صاحب،پیر۳یعنی پیر غلام نصیرالدین نصیراز من نپرسیدند که چه حال است در جبهات چه خبرودرهجرت چگونه می گذردواین لشکرچوروسپاه بیدادروس در افغانستان در چه وضعی اند ووضع خاندان شما یا مهاجران و غیره چگونه است و یا از چگونگی شهادت برادرم پرسیده باشند یا حد اقل به من تسلیت گفته باشند یا تسلی داده باشند قطعاً سرمویی غم شریکی و اظهار همدردی نکردند خدا گواه است که غرق ناز و نعمت و عیش خود بودند و مصروف جمع آوری نذرانهٔ مریدان و اندوختن حتی من و شاه نواز خان نیازی پسر کرنیل اسلم خان نیازی و درویش جان چشتی روزی در محضر پیر ۳ غلام نصیرالدین در بارگاه پر طمطراقش نشسته بودیم که لب به درفشانی گشوده رو به من کرد و گفت : « این روسها چرا به افغانستان آمده اند ؟ اهمیت انقلاب اسلامی و هدف دخالت نظامی روسهای غدار و ارزش خون این همه شهید گلگون قبا و این همه مهاجر در ابعاد گسترد اش را وی درک نکرده بود و هنوزنفهمیده بود اگر چه از خانقاه وی[گولره] تاکابل به پا خاسته،فاصله ای چندانی نبودوتامرزافغانستان چند ساعتی راه فاصله بود و در پشت مرز روسها به کشتار دسته جمعی مشغول بوده و آتش،دود ،خون ،انفجار، دهشت ووحشت بود که سر بفلک کشیده افریقا،امریکا،اروپا، آسیا همه به چگونگی حال انقلاب اسلامی آگه شده حتی مساعدت و همکاری کرده بودند اما این پیرزاده ناز پروردهٔ ثروتمند که روزی غم شریکی و نوع پروری نکرده و از کمپ های افغان و مهاجرین که هر روز از شدت گرما و گزند حشرات و عدم توافق طبیعی با محیط هجرت دهها طفل و فرد شان به دیار عدم شتافته و حسرت مرگ میشد و در اطراف و حومهٔ شهر و خانقاه و دیارش حتی در منطقهٔ شان به نظر می رسید سری نزده بود تا به عنوان دلسوزی و نوع دوستی که نصارا ها و آنانی که هم کیش ما هم نبودند مساعدتهای مالی وجانی و خدمات صحی و دارویی نمودند – اما این شیخ زاده ای که منسوب به طریقهٔ چشتیه بود وچشت در افغانستان قرارداشت

ومورد ستم و جور قرار گرفته بود،درآتش بیدادروس می سوخت همچنان بی تفاوت باقی ماند این سعادت بزور بازو نیست شیخ سعدی شیرازی آن عارف بحق چه خوش سروده :

بنی آدم اعضای یکدیگر انـــــد / که در آفرینش ز یک گوهـــــر اند
چو عضوی بدرد آورد روزگار / دیگر عضوها را نمانــــــد قــرار
توکز محنت دیگران بی غمـــی / نشاید که نامــــــت نهند آدمــــی

## در افریقای جنوبی

نیز سلسله چشتیه پیروان زیادی داشته و خدمات شایانی نموده است در شهر های ژوهانسبورک و در بن و کیپ تاون پیروان طریقهٔ چشتیه زیاد بوده وهرسال در عرسها و مراسم مشایخ خود به هند و پاکستان مسافرتهای انجام می دهندوبه خصوص مریدان حضرت پیرجانگیر شاه چشتی صابری که مزارمبارکش در اجمیر شریف [هند] است و از مشایخ ذبدهٔ چشتیه در قرن ۱۹ بوده و فعلا مزار نوادهٔ وی سید محمد خالد شاه چشتی صابری رح که بنده را بارها در خانقاه خود در حیدرآباد پاکستان دعوت داده و خدماتی نموده بود در شهر بنونی افریقای جنوبی است و هر سال در ۱۷ شعبان بر مزارش عرس شاندار،مجلل و با شکوهی برگزار می شود .

از وی چندین پسر و دختر مانده که سجاده نشین فعلی سید محمد شاه خالدی است متأسفانه که جنبه شرعی وی خیلی ضعیف بوده وکمرنگ است درموضوع سجاده نشینی بین وی وبرادرش اختلاف وجود دارد هرکدام در هند و افریقا مریدان به خصوص به خود دارند ازاین هردوشیخ زاده هیچ کدام به زینت عـــلم و تقوا آراسته نبوده و از طریقت چشتیه به جز تجلیل عرسها چیز دیگری در آنها سراغ ندارم لیکن مهمان نوازی و محبت وادب پیران رادارند خداوند ایشان را از علم و عمل و جذبه و حقایق و شور و مستی و کیف و انوار مشایخ سلف چشت برخوردار دارد.

**در امریکا** در اوایل قرن ۱۹ میلادی – طریقه چشتیه توسط حضرت پیر عنایت خان چشتی نظامی از هند به امریکا رفت و در آن جا سبب مسلمان شدن تعدادزیادی از صهیونیستها و مسیحیان گردید صوفی پیر عنایت خان چشتی به امر و اشارهٔ روحی حضرت خواجه معین الدین چشتی اجمیری به امریکا شتافت و در آنجا چراغ چشتیان را بر افروخت که حالا چندین خانقاه را در ایالات متحدهٔ

امریکا جاری می دارد از صوفی عنایت خان چشتی چند کتاب و اثر هم باقی مانده که به زبانهای اردو و انگلیسی چاپ شده،پند،نصایح وشجرهٔ چشتیه و علوم عرفانی است سلسلهٔ وی در آنجا به خدمات اجتماعی وعام المنفعه وتأسیس بیمارستانهای که مجانی به تداوی بیماران مسکین و لو غیر مسلمان باشد پرداخته و فعلا رونق و شکوفایی به سزایی دارد که از آن جا به برخی از کشور های اروپا؛مثل: انگلستان و نروژ و فرانسه نیز خلفایش راغرض تبلیغ اسلام و گسترش سلسله چشتیه فرستاده است .

بعد ازمرگ حضرت عنایت خان پسرش جانشین وی شد پسرش ولایت خان چشتی بیعت به یکی از خلفای پدر به نام محبوب خان نموده است و خانقاه مرکزی ولایت خان در نیویارک و لاس انجلس است و فعلاً وی پیر شده است و عمر زیادی دارد وی نیز پسری دارد به نام ضیاء پادشاه که در لندن مشغول تحصیل است .(۱)

**شجره پیرانش** صوفی عنایت خان مرید سید محمد ابو هاشم مدنی چشتـــی وی مرید سید محمد قبلهٔ کلیمی رح دهلوی مرید مولانا محمد نصیرالدین ووی مرید مولانا محمد قطب الدین رح ووی مرید حضرت محب النبی مولانا فخرالدین فخر جهان شاه جهان آبادی چشتی رح وی مرید پدرش خواجه نظام الدین اورنگ آبادی رح چشتی که شجرهٔ وی تابه حضرت ختمی مرتبت بطور مفصل تر ذکر خواهد شد .

(۱)بایدماذکرشوم که حضرت پیرولایت خان دیده ازجهان فروبسنه وپسرش پی(رض)یاعنایت خان که تحصیلاتش به پایان رسیده جانشین وی است وکتابی نیزبه زبان انگلیسی نوشته که هانوی شجرهٔ پیران چشت وغیره است ووی فعلاً خانقاهی آمریکاواروپارارهبری می کندنامه وکتابش دراین روزها۱۰ / ٤/ ۸۹ درهرات به من رسید.(مؤلف)

**نکته** خانقاه شان آرم و نشان مخصوصی دارد به شکل قلب پر گشوده با ماه وستاره نخستین کس از طریقهٔ چشتیه که وارد شبه قاره شده و اثرات فرهنگی آن نخستین شیخ چشتیه که در دههٔ اول قرن پنجم هجری وارد هند گردیده و در آن جا به تبلیغ اسلام پرداخته و در یکی از حملات سلطان فاتح اسلام یمین الدوله محمود غزنوی نیز بر علیه کفار جهاد نموده حضرت خواجه محمد زاهد [ مشهور به خواجه ابو محمد شاه زاهد چشتی ] است (۱) و به این اساس سلسلهٔ چشتیه از همه طریقه ها در نشروترویج اسلام و گسترش طریقهٔ عرفان در شبه قاره پیشگام تر و سابقه دار تر است و بعد از این که قبایل زیادی از هندو ها به دست مبارک حضرت خواجه محمد زاهد چشتی مسلمان شدند حضرتش به چشت شریف برگردیده و به ارشاد مردم ادامه داد.
تا که در سال ٤١١ هجری در چشت شریف به لقای الهی پیوست و مزارش کعبهٔ اهل دل و قبلهٔ عاشقان است .

# ورود حضرت وارث نبی خواجه معین الدین چشتی به هندوستان

حضرت خواجه خواجگان ولی الهند خواجه معین الدین حسن سجزی خواجهٔ اجمیری چشتی در سال ۵۸۱(۲)هـ وارد شبه قارهٔ هند گردید و این در اثر اشارهٔ روحی حضرت ختمی مرتبت صلی الله علیه وسلم بود که خواجه رابه هند ماموریت دادند که تفصیل این موضوع در همهٔ کتابهای تاریخ و مناقب و زنده گینامه با فرقها و تفاوتهای بیش و کم موجود است و؛؛چون::حضرت خواجه معین الدین چشتی دست پرورده و تربیه یافتهٔ حضرت قطب السالکین خواجه عثمان هارونی رح است قبل از ورود به سوانح حضرت خواجه معین الدین چشتی اجمیری رح به طور فشرده مرشد مبارکش حضرت خواجه عثمان هارونی نیز معرفی می گردد .

---

(۱) نفحات الانس جامی ص ۲۰۷ طریقه چشتیه آریا ص ۷۸ سفینة الاولیاء ص ۹۰ سیرالاقطاب ص ۱۰۰
(۲) بعضی مؤرخان ۵۸٤ می نویسند ( مؤلف )

# حضرت خواجه عثمان هارونی (رح)

کنیت وی ابوالنور و نام مبارکش خواجه عثمان هارونی است وی از ده ،هارونیه بوده که در نابران توس واقع است و فعلا آرامگاه فردوسی نیز در همان ناحیه است . قبلا از توابع نیشاپور شمرده میشد؛؛چون::نیشاپور به گفته اغلب تاریخ نگاران مرکز و پایتخت خراسان قدیم و از شهر های خیلی نامدارومشـــهور و پر عارف و نویسنـــــده هنرمند وصنعتگر بوده است به این لحاظ اوراهارونی می گویند و دیگر اشکال این کلمه خواه هرونی هرونی باشد نادرست وبی مورد بوده ناشی از نا آگهی کاتبان است چه نسبت به هارونیه و منسوب بدان هارونی است و همان خانقاه اصلی خواجهٔ هارونی را فعلا عوام آن ناحیه زندان هارون می گویند که امید وارم وزارت ارشاد و فرهنگ اسلامی ایران ، آنرا چنانیکه باید ودرخورشان عرفانی آن است معرفی نموده و توجهی بیشتر مبذول بدارند – خواجه عثمان هارونی در علوم شریعت و طریقت امام العصروعدیم المثل و مقتدای اوتاد واشرف الاقطا ب بود و خرقه فقر و خلافت از دست حضرت خواجه حاجی شریف زندنی پوشید.

او هفتاد سال از عمر خویش را در ریاضت گذرانید و در این مدت آب و طعام سیر نخورد و شبها به عبادت مشغول بود قرآن را حفظ داشت چنانکه نقل کرده اند که وقتی سلطان آن عهد خواجه را از شنیدن سماع منع کرد و به قوالان هم حکم کرد که اگر به خدمت مشایخ رفته سماع کنند واجب القتل باشند . خواجه برای سلطان پیغام فرستاد که سماع چیزی است که سنت پیران ما میباشد کسی را طاقت آن نیست که ما را از این کار بازدارد ، سلطان گفت که اول در اباحت و حرمت سماع به علماء جواب دهید بعد از آن اختیار دارید که سماع را برپای دارید سپس علمای ظاهری مجلسی بر پا کردند و سلطان هم در آن مجلس حاضر شد ؛چون: علماء خواستند که در باب سماع یا خواجه سخن گویند خودرالایعلم محض پنداشتند و آنچه می دانستند فراموش کردندوهر چند سلطان آنهاراتحریک می کرد ایشان سخنی نمی گفتند سرانجام علماء به تقصیر خود معترف شدندوهمه مریـدخواجه گشته و علوم گم شدهٔ خودرابازیافتندسلطان نیز ازکردهٔ خویش پشیمان شد (۱). روایت کرده اند که ؛چون:حضرت خواجه عثمان هارونی رح خرقهٔ خلافت ازمرشد خویش پوشید خواجه حاجی شریف زندنی کلاه چهار ترکی بر سرش نهادوگفت که مراد از کلاه چهار ترکی چهار ترک است،اول ترک دنیا،دوم تـرک عقبـــی

(۱) طریقه چشتیه آریا ص ۸۱ خزینة الاصفیاء ص ۲۳۹ سیر الاقطاب ص ۱۳۲

به جز ذات حق تعالی،سوم ترک خور و خواب مگر به قدر سدرمق که از ضروریات است ، چهارم ترک خواهش نفس که هر چه امر کند خلاف آن کنی ، ذکر کرده اند که در اثنای سیاحتی که خواجه عثمان هارونی به اذن پیر خود می کرد به جایی رسید که ماوای آتش پرستان بود ، آنها در آن جا آتش عظیم بر افروخته بودند ، خواجه در آبادانی ایشان مقام فرمودوبه خادم خـــود به نام فخـــــرالدین دستورداد تا آتش آورده و طعام حاضر نماید آتش پرستان از دادن آتش به خادم خواجه انکار ورزیدند و گفتند آتش معبود ماست و در مذهب ما روانیست از این آتش ، آتش دهیم خادم موضوع را به خدمت خواجه به ع(رض) رسانید خواجه خودش آن جا تشریف برده به مغان خطاب فرمود که معبود حقیقی ذات الهی است و این آتش مخلوق و پیدا کردهٔ اوست عبادت را سزاوار نیست اگر از آتش پرستی تایب شوید از آتش دوزخ رهایی یابید ایشان جواب دادن که اگر تایب شدن از آتش پرستی موجب رهایی از آتش است پس اول تو در این آتش درآ، اگرآتش در تو اثر نکند ما هم تایب شویم ، خواجه ؛چون: این سخن بشنید تجدید وضو نموده و دوگانه نماز اداکردوطفل سه ساله ای را که در بغل یکی از آن آتش پرستان بود سریع بگرفت ودرآتش درآمد واین بزرگ مرد عارف حق تا دوساعـت در میان شعله های آتش بماند و آتش هیچ در جامه های خواجه و آن طفل خورد سال اثر نکرد و به سلامت بیرون آمد آتش پرستان ؛چون: این کرامت کبرا و خوارق عظما بدیدند زبان به تصدیق کلمهٔ اسلام بگشادند و از مریدان خواجه شدند و حضرت خواجه سرخیل ایشان را عبدالله و آن طفل خورد سال را ابراهیم نام نهاد و به مدارج اعلا رسانید . حضرت خواجه عثمان هارونی درحیات خویش شیخ الحرمین نیز بوده یعنی همهٔ عرفا و مشایخ مکه مکرمه ومدینه مطهره از مریدان و پیروانش بودند اوهرسال ازخراسان ازخانقاهش درهارونیه طابران طوس به سفر حرمین پیاده میرفت حضرت خواجه عثمان هارونی چهار خلیفه داشت :

«۱» خواجه خواجگان ولی الهند حضرت خواجه معین الدین چشتی .

«۲» شیخ نجم الدین صغرا - «۳» شیخ سعدی لنگوی رح «٤» خواجه محمد تـــرک بالاخره این آفتاب جهان چشت در ماه شوال سال ٦١٧ هـ در ۹۱ سالگی در مکه مکرمه به لقای دوست شتافت مزار مبارکش در جنة المعلی درمکه مکرمه نزدیک آرامگاه پیر کبیر چشت حضرت خواجه فُیصل بن عیاض قدسی الله اسرار هما ودرجنب مرقدمطهر حضرب بی بی خدیجه کبرا(رض) است

# ولیّ الهند حضرت خواجه معین الدین

## حسن سجزی چشتی رحمة الله علیه

همان طوریکه گذشت ، اگر چه بنیان گذار طریقه چشتیه قطب گرامی حضرت شیخ ابُواسحاق شامی رح [ م ۳۲۹ هـ] است لیکن در هندوستان حضرت خواجه معین الدین چشتی رح به عنوان مؤسس طریقهٔ چشتیه شهرت پیدا کرده است اکثر تاریخ نگاران و تذکره نویسان از قبیل صاحب تاریخ فرشته مؤلف اخبار الاخیار - خلیق احـمد نظامی در تاریخ مشایخ چشت مولوی غلام سروردرخزینه الاصفیاء داراشکوه در سفینه و... دربارهٔ خواجه معین الدین حسن چشتی سخن گفته اند اما جای نهایت تاسف است که عارف نامی مولانا جامی رح هروی که خود در هرات می زیسته و به چشت نزدیکتر از دیگران بوده در بین تذکره نویسان یگانه کسی است که از حضرت خواجه معین الدین چشتی ذکری نکرده و چیزی ننوشته است در حالیکه در روزگار جامی رح [ عهد تیموریان ] سلسلهٔ چشتیه و بانی آن در هندوستان از شهرت زایدالوصفی برخوردار بوده و روابط فرهنگی و عرفانی گسترده ای بین هند و دربار هرات وجود داشته است اگر چه جامی رح از اقطاب بزرگ طریقهٔ چشتیه کم و بیش یادکرده واشاره می کند که حضرت خواجه ابو محمد شاه زاهد چشتی همراه یمین الدوله محمود غزنوی فاتح اسلام در سن هفتاد ساله گی درجنگ سومنات شرکت کرده است (۱) ...» اما بدون هیچ تردیدی مؤسس و گسترش دهنـــده طـریقه چشتیه در هند،حضرت خواجه خواجگان معین الدین حسن سجزی چشـتی است .

## اصل و نسب حضرت خواجه معین الدین چشتی رح

حضرت خواجه در سال ۵۳۷ هجری قمری در سیستان متولد شد و به همین مناسبت یکی از نسبتهای وی سجزی است که منسوب به محل تولد ش یعنی سجستان ( سیستان ) یا سگزستـان که معرب آن سجزستان است ، می باشد .

(۱) نفحات الانس ص ۳۲٤

بعضی از تذکره نویسان نسبت سنجری بر وزن ( خنجری ) را هم به وی داده اند که کلا مردود و نادرست میباشد و این نسبت غلط از سالها به این طرف معمول بوده چنانکه فیلسوف شهیر و دردمند مشرق ، علامه اقبال لاهوری رح نیز خواجه را پیر سنجر گفته است در آن منقبت طولانی که از حضرت علی بن عثمان هجویری جلابی غزنوی رح به عمل آورده و در اطراف آرامگاه وی در لاهور بر سنگ مرمر سفید حک شده که :

سید هجـــــــــــویر مخدوم امم　　　خاک او شد پیر سنجر را حـــــرم

و بنده از مؤرخ ، ادیب ، شاعر شهیر و مخلص و ارادتمند و پرکار وطن شاد روان استاد خلیلی در منزل شان در اسلام آباد شنیدم که ایشان نیز نسبت سنجری را به حضرت خواجه مردود می شمردند و بی اساس؛به هر حال سیستانی بودن حضرت خواجه از نظر همهٔ تاریخ نویسان مسلّم و مورداتفاق است و نسبت دیگر خواجه چشتی است که این انتساب به خاطر سلسله است و باید اضافه کرد که شهرت خواجه به چشتی بیش از سجزی می باشد به طوری که بعضی ها گمان کرده اند که وی ازقریهٔ چشت می باشد درصورتی که،چنانیکه گفته شدوصاحب (طرایق الحقایق)هم متذکر شده است حقیقت آن است که تولد وی درسجستان بوده وانتساب به چشتی برای سلسله است (۱)بالاخره سومین نسبت که به دلیل سکونت و وفات وی در شهر اجمیر [ راجستان هند ] خواجه معین الدین اجمیری هم معروف گشته است (۲) نام اصلی خواجه سید حسن (۳) است و معین الدین از القاب آن حضرت می باشد [ که بر نام اصلی غالب شد،و مشهــــورترا آن ]والقاب وعناوین دیگرش ،مثل : ولی الهند ، سلطان الهند خواجه خواجگان ، امام الطریق ، غریب نواز ، خوجه بزرگ ، پیشوای مشایخ هند ، شیخ الاسلام ، وارث النبی فی الهند ، نایب النبی فی الهند ، نام پدر حضرت خواجه ، سید غیاث الدین حسن می باشد – خواجه از سادات حسینی و حسنی است پدرش سید غیاث الدین حسن بن سید کمال الدین بن سید احمد حسین بن سید طاهر ابن سیدعبدالعزیز بن سید ابراهیـــم بن امام علی ال(رض)ا بن امام موسی الکاظم بن امام جعفر الصادق ابن امام محمد الباقرابن علی زین العابدین السجاد بن سید الشهداء امام حسین بن فاطمه الزهری بنت سلطان الرسل هادی السبل ختمی مرتبت صلی الله علیه وسلم – والدهٔ آن حضرت بی بی خاص الملکه نام داشت و از سادان حسنی بود خلاصه سخن بر این که غالب نویسندگان بر این نظر اند که خواجه در سیستان متولد شد و در خراسان نشو و نما یافت .

چهارده (٤)پانزده ساله بود که پدرش فوت کرد و میراث پدر بین او ودو برادر دیگرش
تقسیم شد (٥).

**سیر و سفر** در مورد ورود خواجه به طریقت و سلک صوفیان وانگیزه وی به سیر وسفر اکثر منابع ما داستانی نقل می کنند که ما فشردهٔ آن را دراین جا بیان می کنیم : گویند که روزی حضرت خواجه معین الدین در باغ خویش مشغول کار بوده که مجذوبی به نام ابراهیم قندوزی رح یا به قول صاحب خزینة الاصفیاء ابراهیـــم قلندرگزرش بدان باغ افتاد ، خواجه ؛چون: چشمش بر وی افتاد مجذوب وی گشته بدوید و دستش بوسیده او را در زیر درختی نشانید سپس خوشهٔ انگوری در پیشش نهاد و به زانوی ادب مقابل او بنشست ابراهیم قندوزی به انگور رغبت آنگاه با دست خویش به دهان خواجه معین الدین نهاد به مجرد این که خواجه کنجاره را خورد نوری در باطن او لامع گشت ودلش ازخانه و املاک و مال دنیوی سرد گردید همه را بفروخت و به درویشان داد و خود ترک دیار کرده به مسافرت پرداخت و سپس به خراسان آمده در ده « هارونیه » طابران توس که قبلا از مضافات نیشاپوربوده به خانقاه حضرت خواجه عثمان هارونی به خدمت شان در آمدومرید حضرت خواجه عثمان هارونی که از کبار مشایخ طریقهٔ چشتیه بود گردیدو چندین سال در خدمت(٦) حضرتش به سر برد و کارهای شایسته به جای آورد تا لایق خرقه خلافت شد وخرقه دریافت داشت چنانکه از خود خواجه معین الدین نکرد و قدری کنجاره از بغل درآورده در دهان خود نهاد به دندان خاییده در آورد .

---

(١) حاشیه طرایق الحقایق ص ٦٣ چاپ سنگی

(٢) خزینة الاصفیا ص ٢٥٦ سبحان درسوفیزم خود ص ١٩٣
سیر الاولیاء ص ٥٥ اخبارالاخبار ص ٢٢ خزینة الاصفیا ص ٢٥٦ تاریخ فرشته ص ٣٧٥ طریق چشتیه آریا ص ٨٥ خدمات متقابل آقای مطهری چاپ ٨ ص ٣٧٢

(٣) سفية الاولياء ص ٩٣ خزينة الاصفياء ، ص ٢٥٧ – تاريخ فرشته ص ٣٧٥، تذكره حسنى ص ٢٩٤ طريقه چشتية اريا ص ٨٦

(٤)سبحان در كتاب (Sufism) ١٤ ساله ، بقيهٔ مآخذ ١٥ ساله گفته اند

(٥)خزينة الاصفياء ص ٢٥٧

(٦) مدت اين خدمت را تاريخ فرشته ص ٣٧٥ دو سال و نيم و تذكرهٔ حسينى و سبحان (Sufism) و ديگران تا ٢٠ سال گفته اند

نقل شده است وی گفته است « ؛چون: به خدمت خواجه عثمان هارونی رسیدم و به شرف ارادت آن بزرگ مشرف گشتم بیست سال ملازم خدمت ایشان بودم به طوری که یکساعت هم نفس خود را در خدمت آن بزرگ آسوده نداشتم و در سفر و حضر جامه خواب ایشان من می بردم تا به نعمت خلافت مشرف گردیدم (۱)» حضرت خواجه با او حد الدین کرمانی رح و شیخ یوسف همدانی در همدان و ضیاء الدین ابوالنجیب عبدالقاهر سهروردی امام و قائد سلسله سهروردیه نیز دیدار داشته است اما صحبت و ملاقاتش با شیخ سید محی الدین عبدالقادر جیلانی جای تردید است ؛چون: قدیم ترین مآخذماسیرالاولیاء واخبارالاولیاء وتاریخ فرشته اشاره ای به این دیدار ندارند وخود خواجه خواجگان نیزدرهیچ جا و هیچ مجلسی نامه ای و نوشته ای از این دیدار یادی نفرموده و خلیفهٔ راستین آن حضرت ، خواجه قطب الدین بختیار روشی کاکی نیز اشاره ای نکرده و حضرت بابا فرید گنج شکر نیز از آن خاموش مانده است که همهٔ اینها تردید افزایند و سپس متوجه تبریز شد و به زیارت حضرت شیخ ابوسعید تبریزی که پیر طریقت شیخ جلال الدین تبریزی رح [ م ٦٤٢ هـ مزار در بندر چیتاگانگ بنگلادیش ] بود رسید(۲).ازتبریز هم به اصفهان تشریف بردوچندی مصاحب شیخ محمود اصفهانی که قطب وقت بود گشت،چنانکه از شیخ فرید الدین گنج شکر منقول است که درآن موقع خواجه قطب الدین بختیارکاکی دراصفهان بودو میخواست که دست ارادت به خواجـــه محمود اصفهانی بدهد اما خواجه معین الدین حسن سجزی را دید ، به وی مایل گشته و مرید اوشد وبعدازآن حضرت خواجه معین الدین و خواجه قطب الدین بختیار از آن جا تا هرات با هم به سفر ادامه دادند(۳)دربین راه سفر از اصفهان تا هرات آرامگاه های شیخ ابو سعید الوالخیردرمحنه و ابوالحسن خرقانی رح را در خرقان و بایزید بسطامی را در بسطام نیز زیارت نموددراستر آباد با خواجه ناصرالدین استر آبادی که یک عارف بزرگ بود و از اولاد مشایخ کبار نیزملاقات کرد و ؛چون:به هرات رسید [حوالی سال ٥٦٠ هـ] مدتی توقف نمود و در این مدت همیشه در گازرگاه به سر میبرد بر مزار حضرت پیر هرات خواجه ابو اسماعیل عبدالله انصاری و از آن جا به چشت شریف رفت و به نیازی تمام و اشتیاق عجیب به زیارت بنیان گذاران و مرکز طریقهٔ خویش و پیران کبار سلاسهٔ خود شتافت و هفده شبانه روز بر سر مزار حضرت امام الطریق غوث کبیر سیدنا سید قطب الدین مودود چشتی معتکف بود و از آن جا سفری به سبزوار کرد در این شهر حاکمی بود شیعه مذهب به نام محمد یادگار که بر طبق همین داستان ظاهرآ با اهل سنت بد رفتاری می کرد

و به همین سبب خواجه معین الدین را آزرده خاطر ساخته بود اما روزی بر اثرمشاهده بعضـــی کرامات خواجه از هوش میرود و بر زمین می افتد لیکن خواجه معین الدین چشتی اورا به هوش می آورد و با او سخن می گوید به حال محمد یادگارازمریدان خواجه شده دست از تمامی اموال خود می شوید و تا حصار شادمان درخارج شهردرالتزام خواجه سفر میکند سپس با اجازه خواجه در همان جا مقیم میگردد .

اگر چه خواجه به بلخ هم تشریف برد اما دیداری با شیخ احمد خضرویه نداشت زیرا شیخ خضرویه در حدود سال ۲٤۰ درگذشته و مولانای بلخی هم در مثنوی درحکایت کودک حلوافروش ازوی کرامات وداستانی بیان می فرماید و تقریبا سه قرن بیشتر از خواجه زنده گی می نموده است لیکن بعضی مورخان این دیدار را نیز تصریح نموده(٤) اند و در بلخ دانشمندی بود به نام مولانا ضیاء الدین که با تصوف علاقه ای نداشت وی نیز به برکت خواجه مرید گردیده وازوی خرقۀ تبرک گرفت(٥).آنگاه خواجه از بلخ رهسپار غزنی شد و در آن جا با شمس العارفین شیخ عبدالواحد غزنوی رح [ که فعلا در آن دیار به شمس بابا مشهور است ] ملاقات نمود و از غزنین رهسپار سرزمین هند گردید (٦).

(۱) سیرالاولیاء ص ٥٥ اخبارالاخبار ص ۲۲ طریقه چشتیه ص ۸۷
(۲) خزینة الاصفیاء ص ۲٥۷-۲٥۸ تاریخ فرشته ص ۲۷٥ تذکره حسینی ص ۲۹٦ سفینه الاولیاء ص ۹۳ طریقه چشتیه ص ۸۸
(۳) خزینة الاصفیاء ص ۲٥۸ – تاریخ فرشته ص ۳۷٥ تذکره حسینی ص ۲۹٦ – سفینه الاولیاء ص ۹۳ – طریقه چشتیه دکتر آریا ص ۸۸
(٥) تاریخ فرشته ص ۳۷٦ تذکره حسینی ص ۲۹۸ – ۹۹ Sufism ص ۹۹ -۱۹۸ خزینة الاصفیاء ص ۲٥۸ که نامی از سبزوار نبرده و او را حاکم هرات گفته است . طریقه چشتیه آریا ص ۸۸
(٦)خزینة الاصفیاء ص ۲٥۹ و تاریخ فرشته و تذکره حسینی و آقای آریا در طریقه چشتیه ص ۸۹
(۷)خزینة الاصفیاء ص ۲٤۳ طریقه چشتیه دکتر آریا ص ۸۹
(۸)خزینة الاصفیاء ص ۲٥۹ تاریخ مشایخ چشتیه ص ۱٤۲

# وارد شدن حضرت خواجه معین الدین چشتی به هنـــــــد

حضرت خواجه خواجه گان خواجه معین الدین چشتی رح از طریق مرز پنجاب وارده هند شد و در شهر لاهور اقامت گزید و ابتدا با شیخ حسین زنجانی نیز دیدار نمود (۱) خواجهٔ چشتی بیشتر اوقات خود را در جوار مقبرهٔ حضرت علی ابن عثمان هجویری جلابی غزنوی مشهور به داتا گنج بخش مؤلف کتاب «کشف المحجوب » به تفکر و عبادت می گزرانید و برای مدتی هم در آن جا معتکف شد و سپس عازم دهلی گردید و هنگام وداع با آرامگاه هجویری با دست راست اشاره نموه چنین گفت :

گنج بخش فیض عالم مظهر نور خدا (۲)
ناقصان را پیر کامل کاملان را رهنمـــا

---

(۱) سفینة الاولیاء ص ۹۳ تذکره حسینی ص ۳۰۱ ، آریا ص ۸۹

(۲) و این هم یکی از تصرفات قوی و کراماتهای زنده خواجه است که بعد از این خطاب دیگر همه کس دانا گنج بخش می گوید و همین لقب برنامش چیره شده و غالب آمده ( مؤلف )

و در دهلی نیز چندی مقیم شد (۱).و چنان که گفته اند هنگام اقامت در دهلی بسیاری از هندوان به دست او مسلمان شدند سر انجام حضرت خواجه پس از چندی از دهلی در سال ۵٦۱ هـ روانهٔ اجمیر شریف شد (۲). مولف تاریخ فرشته مینویسد که ؛چون: خواجه به خطه اجمیر رسید شخصی به نام سید حسین مشهدی معروف به جنگ سوار که شیعه مذهب بود و به صلاح و تقوا آراسته و در سلک اولیـــــــــاء الله انتظام داشت از طرف سلطان قطب الدین ایبک داروغه آن دیار بود وی قدم خواجه را گرامی داشت و ؛چون: از علم تصوف و اصطلاحات صوفیه بـــــــهره ای تمام داشت وجـــود خواجــــه را مغتنم دانسته بیشتر اوقــــات به مجلس خــــواجه حاضــر می شد (۳). در اجمیــــــــربیشتر هندوان به برکت انفاس قدسیه آن پیر طریقت و وارث النبی فی الهند به دین اسلام مشرف شدند و آنان هم که ایمان نیاوردند محبت خواجه را در دل جای دادند و پیوسته فتوح و هدیه های بسیار زیاد به حضرت او می فرستادند (٤) چنانیکه مؤلف مرحوم خزینة الاصفیاء می نویسد :« چراغ اسلام در هندوستان به طفیل این خانـدان عالیشان [ چشتیه ] روشن گشت (٥) »درتاریخ مشایخ چشت نیز به نقل از آیین اکبری آمده است که«؛چون: خواجه وارداجمیر شد وفراوان چراغ بر افروخت وازدم کبرای اوگروها گروها مردم بهره گرفتند(٦)»ازوقایع مشهور هنگام ورودحضرت خواجه به اجمیرموضوع رای پتهوراج می باشدوی که فرمانروای مملکت هنددراجمیربود؛چون:حضـرت خواجـه خواجگان دراجمیـر سکونت گزید

(۱) تذکرة حسنی ص ۳۰۱ – خزینه الاصفیاء ، ص ۲۵۹ – آریا ص ۸۹
(۲) خزینة الاصفیاء ص ۲۵۹ ، تاریخ فرشته ص ۳۷۷ سبحان در سوفیزم خود ص ۲۰۰
(۳) تاریخ فرشته ص ۳۷۷ ، سفینه الاولیاء ص ۹۳ خزینه الاصفیاء ص ۲۵۹ طریقهٔ چشتیه آریا ص ۹۰
(٤) خزینة الاصفیاء ص ۲۵۹ ، تاریخ مشایخ چشت ص ۱٤۲
(٥) خزینة الاصفیاء ص ۲۵۹ ، تاریخ مشایخ چشت ص ۱٤۲
(٦) خزینة الاصفیاء ص ۲۵۹ ، تاریخ مشایخ چشت ص ۱٤۲

برای پتهورا و یارانش گران آمد اما ؛چون: عظمت و کرامت حضرت خواجه رامی دیدند مجال دم زدن نداشتند تا این که یکی از خادمان خواجه یا یکی ازمسلمانان از دست پتهورا رنجیده و به نزد شیخ آمد ، حضرت خواجه معین الدین در این مورد با پتهورا سخن گفت اما مؤثرواقع نشد و پتهورا گفت که این مرد یعنی خواجه معین الدین این جا آمده است و نشسته سخنان غیب می گوید ؛چون: این سخن به سمع حضرت خواجه رسید گفت:پتهورا را زنده گرفتیم و به لشکر اسلام دادیم در آن ایام طولی نکشید که لشکر اسلام به وسیله [ فاتح اسلام ] سلطان شهاب الدین سام غوری از غزنین در رسید و پتهورا در مقابل لشکر اسلام شکست خورد و به دست معزالدین [ شهاب الدین ] سام اسیر گشت و در نتیجه سخن خواجه به حقیقت پیوست .

اولیـــــا را هست قدرت از اله　　　تیر جسته باز گرداند ز راه

از آن تاریخ در آن دیار اسلام رونق گرفت و بیخ کفر و فساد برچیده شد مؤلف «خزینة الاصفیاء» نیز همین داستان را ذکر کـــــرده با این تفاوت که بیان میدارد: « سلطان قطب الدین ایبک در سال ٦٠٢ هـ بر تخت دهلی نشست و رای پتهورا زنده گرفتار گردید (١)؛چون: حضرت خواجه معین الدین به اجمیر رسید بیرون شهر زیر درختی که شتران راجه در آن جا جمع می شدند مقام فـــــرمود، ؛چون:شب شد شتران راجه در آن جا جمع آمدند و ساربانان به خدمت حاضر شده ع(رض) کردند که این جا جای شتران راجه ماست شمادر این جا مجلس نکنید ، حضرت خواجه فرمود :

ما ازین جابرمیخیزیم شتران راجه نشسته باشند؛چون:ازآن جاروانه شدبرلب حوض آنا ساگر که بتخانه های بیشماردرآن جا ساخته بودند مقام فرمود، چون شب گذشت علی الصباح ، ساربانان هرچند می خواستند که شتران برخیزند بر نخاستند گویا سینه های ایشان با زمین وصل شده بودند،آخرساربانان دانستند که ظهوراین امراز

(١) سیرالاولیاء ص ٥٧ ، اخبارالاولیاء ص ٢٢، خزینة الاصفیاء ص ٢٦٢ ، تذکره حسینی ص ٣٠١ ، تاریخ مشایخ چشت ص ١٤٣.

بددعایی همان فقیراست که شب اورارنجانیدیم وبه خدمت خواجه رفتند و نیازمندیها کردند ، فرمود : بروید که حـــــــکم برخاستن شتران شما از جناب حق نافذ شده است ساربانان ؛چون: در گلهٔ شتران رفتند دیدند که همهٔ شتران خود برخاسته اند ، ؛چون: این خبر در شهر منتشر شد دشمنان اسلام با هم اجتماع نموده نزد راجهٔ اجمیر رفتند و ع(رض) کردند که این شخص بیگانه که در نزدیک پرستشگاه های ما سکونت می دارد لایق ماندن آن جا نیست که مذهب او غیر مذهب ماست .

برای اخراج او حکم صادر گردد – راجه کسان خود را مامور کرد و حکم داد که آن فقیر را از لب تالاب خارج و از ملک من بدر سازند ؛چون: مامورین راجه به اجتماع کثیر بر سر خواجه تاخت آوردند و مستعدآن شدند که خواجه را برنجانند خواجه مشتی از خاک برداشته و آیه الکرسی بر آن خواند و بر روی ایشان انداخت قـــــدری از آن خاک بر سر هرکس که اصابت کرد بیافتاد و جسم وی خشک گردید و اززنده گی و حرکت باز ماند [ مارمیت اذرمیت ]

هیبت حق است این از خلق نیست هیبت این مردصاحب دلق نیست

و باقی منکوب و مغلوب شده رو به فرار نهادند .

روز دیگر باز هندوان اجمیر برای پرستش که ازطرف راجه ماموربودندتاکنار تالاب آمده و بتها را بپرستند ، به سرکردگی (رام دیومهنت ) هجوم کثیر به هم رسانیده به جناب حضرت خواجه متوجه شدند ؛چون: نزدیک رسیدند فی الحال لرزه بر اندام ایشان افتاد و رام دیو مهنت که سر دفتر ایشان بود به خدمت حاضر آمد و زبان به تصدیق کلمهٔ اسلام بگشاد – ؛چون: رام دیو رام آن عالی مقام شد او چوب و سنگ از هر جا جمع آورده و بسوی دشمنان انداخت و هجوم ایشان را پریشان ساخت و خواجه؛چون: این خدمت نمایان از رام دیو بدید قدحی پر آب از دست مبارک به وی عطا کرد فرمود بنوش ، به مجرد نوشیدن آب ، آئینه دل وی مصفا شد و از صدق ارادت مرید گشت و خواجه او را ( شادی دیو ) نام نهاد و به تکمیل رسید و شادی دیو در زبان هندی به معنای فرحت دهنده است به وقوع این کرامت ساکنان اجمیر دانستند [ به گمان خویش ] که این جادو گری قویست به مقابلهٔ وی جادوگری عظیم می باید [ بسان داستان سیدنا موسی و سحرهٔ فرعون ] پس راجهٔ اجمیر جیپال جوگی ساحر را که در فن جادوگری در تمام هندوستان و شبه قاره ثانی خود نداشت و بر هوا می پرید نزد خود برای انجام این مهم طلب کرد چنانچه جیپال با یکهزار و پنجصد تن از شاگردان خود که هریک درفن سحر

و جادوگری و جوگ درکمال استادی بوده و هریک جیپال ثانی بودند در اجمیر نزد راجه [ فرمانروای ] اجمیر آمد و سوار شد تا برای مقابله با حضرت خواجه به نزد شان رود و به اجتماع کثیر نزد آن پیران پیر رسید . ؛چون: حضرت خواجه از آمدن جوگی آگهی یافت برخاست و بعد وضوی تازه بگرفت خویش و اصحابش با عصای [ مرشد ] مبارکش خطی کشید و فرمود :
« ان شاء الله احدی از معاندان داخل این دایره آمده نمی تواند . چنانکه معاندان ؛چون: نزدیک آن خط رسیدند و بعضی از ایشان پا اندرون دایره نهادند به حکم الهی بر رو افتادند [ هر آن کهتر که با مهتر ستیزد چنان افتد که هرگز بر نخیزد] و حافظ رح می گوید :
سحر با معجزه پهلو نزند دل خوشی دار   سامری کیست که دست از ید بیضا ببرد
ناچار عقب نشینی کرده بر لب حوض اناساگر قیام کردند و مطلب شان از این حرکت آن بود که همراهیان خواجه را از حوض آب گرفتن ندهند چنانکه آب را بند کردند [ بسان لشکریان یزید در دهم محرم که آب را بر روی جگر گوشهٔ حضرت رسول خدا سیدنا امام حسین رضی الله عنه قافله سالار شهیدان کربلا و سید شباب اهل الجنه بسته بودند ] حضرت خواجه به شادی دیو نو مسلمان ارشاد فرمود که به هر طوری که توانی قدحی از آب حوض بگیر . چنانکه او قدحی از آب حوض پر نموده نزد شان آورد به مجرد گرفتن آب در میان حوض یک قدح آب باقی نماند چنانچه گویی هرگز آبی در حوض نبوده است و مریدان خواجه [در داخل دایره ] هر قدر که از آن قدح آب خرج میکردند آب کم نمیشد ، آخر به سبب مفقودگی آب از حوض ،معاندان نهایت به تنگ آمدند و بسیاری به جان کندن افتادند و جیپال ؛چون: این حال بدید به کنارهٔ دایره آمد بایستاد و آواز داد که مخلوق خدا از عذاب تشنگی می میرند و شما خود را فقیر می گویید و فقیر رحیم و کریم می باشد مقتضای دریا دلی آن است که آب به بنده گان خدا بدهید خواجه ؛چون: این التماس جیپال شنید به شادی دیو ارشاد فرمود که قدح آبی که از تالاب آورده ای پس در تالاب بریز ، ؛چون: انداخت آب از زمین جوشیدن گرفت وتالاب لبالب شد ، بعد از آن جادوگران جادوگری آغاز کردند [ فاذا احبالهم و عصیهم یخیل الیه من سحرهم انها تسع (۱)] « ناگهان از جادویی که کردند چنان در نظرش آمد که آن دستها و عصا ها به هر سو میروند » و کار به جایی رسید که از جانب کوه هزاران هزار مارخونخوار به جانب دایره می دویدند لیکن ؛چون: به دایره می رسیدند سر برخط دایره نهاده میماندند ،؛چون: جیپال جوگی از این جادو فروماند آتش از آسمانببارید

و چندان بارش باران آتش به عمل آمد که انبار های بزرگ از اخگر های سوزان در بیشه فراهم آمدند و صد ها درخت به خاکستر مبدل شدند لیکن یک اخگر هم از آن آتش سوزان اندرون دایرهٔ آن جناب نرسید هرگاه جادوگران از این کار هم فراغـــــت یافتند و کار به مراد نیانجامید بالاخره جیپال پوست آهویی را که با خود داشت بر سرکشیده و به هوا افگند و خود برجسته بر آن سوار شد و به آسمان پرواز نمود واز نظر مردمان غایب گشت ، خواجه ؛چون: جیپال را بدین حال دید ، به جانب کفشهای خودنگاه کردوفرمود:« برویدوجیپال رابه بدترین حال حاضر کنید ، پس هردوکفش برهواپریدندوجیپال را بدین حال پر و بال که متواتر با ضربه های نعلین بـــرسرش میکوبیدند بر زمین روبروی خواجه آوردند،جیپال ؛چون: خود را بدین حال دید بگریست وسردرقدم آن حضرت آورده کلمهٔ تصدیق اسلام بر زبان راند و مرید گشت :[ قل جاءالحق وزحق الباطل ان الباطل کان زهوقاً (۲)] « بگو : حق آمد و باطل نابود شد حقا که باطل نابود شدنی بود ]و به التماس وی حضرت خواجه درحق وی دعا فرمود تا عمر طولانی یافت واورا عبدالله حیات شاه نامیدندوگویند شبهای جمعه از کوه های اجمیر به آرامگاه مقدس حضرت خواجه می آمده و ؛چون: راجهٔ اجمیر حال جیپال بدین منوال دید و مانند شادی دیو از وی هم نا امید شد به هزار انفعال از آن جا برگشته داخل شهر گردید و دست ازمزاحمت حضرت خواجه بازداشت بعد از چندی حضرت خواجه مکان بود و باش خویش اندرون شهر تجویز نموده و در شهر تشریف آورد و به جایی که الحال روضهٔ متبرکهٔ آن جناب است قیام فرمود روزی حضرت خواجه به راجهٔ اجمیر نصایح مشفقانه به کار برده و به اسلام دعوت نمود اصلاً در دلش کارگر نشد خواجه از اسلام وی نا امید شده گفت :

گلیم بخت کسی را که بافتند سیاه　　　به آب کوثرش هرگز سفید نتوان کرد

فرمود که تو را به چنگ لشکر اسلام به قتل رسانیدیم ان شاء الله – همچنان به ظهور آمد که در فاصلهٔ کوتاه لشکر سلطان شهاب الدین غوری که به معزالدین سام مشهور است وارد هند شد وراجهٔ بی نصیب اجمیر به قتل رسید و رای پتهورا زنده گرفتار شدورای پتهورا فرمان فرمای دهلی بود و راجهٔ اجمیر تحت حکومت او به نواحی اجمیر حکمرانی می کرد (۳). حضرت ولی الهند خواجه معین الدین چشتی اجـمیررامرکز تبلیغات اسلامی وکانون عرفان ساخته و هزاران تن از هندو ها دراین شهر و در دهلی به دست مبارکش مسلمان شده و تعدادی تربیه گردیـــده و بـه اطراف و اکناف هند غرض تبلیغ اسـلام ودرضمن نشر مسلک چشتیه اعزام شدند ، ؛چون: مشرب مشایـخ چشـــت سماع رامی پسندد و با موسیقی و آن هم با

شرایط و قیودات مخصوص به خود میانهٔ خوبی دارند و در کیش بودیزم و هندوئزم نیز موسیقی نقش بارزی داشت به این اساس هندو ها زمینهٔ خوبی برای جذب شدن به اسلام داشتند واین عامل توانست در پیشبرد اسلام و نفوذ در اعماق شبه قارهٔ هند نقش موثر وبه سزایی داشته باشدوعلاوبرآن مشایخ چشت باغربا وفقـــــــرای جامعه علاقمنـــــــدی و محبت ویژه ای داشتندو ؛چون: در نظام طبقاتی هند تعداد بیشماری از کاستها یا هاریجانها [ نجسها ] یا طبقهٔ سوم که بعد از برهمن و کشتریا قرار داشتند زیاد بودند و از جانب طبقات بالا مورد توهین و تحقیر و حتی اعدام قرار می گرفتند و از طرفی از جانب خواجه و تربیه شده گان مکتب او تسلی ، ترحم ، محبت ، الفت و نوازش می دیدند این برخورد و اخلاق و طرز اجتماعی سبب شد تا دلها را صید حق نموده و همه را به خدا و اسلام و آیین ستم ستیز آن جلب و متوجه و حتی واله و شیدا و فدایی بسازد و همچنین متاع درد مشایخ چشت چنان اعجاز مینمود که صد(٤) ها هزار بیگانه و هندو را مسلمان نموده و در ادامهٔ این مکتب بعد از حضرت خواجه خلفا و پیروانش نیز اینکار رابه نحوی چشمگیرادامه داده و پیگیری نمودند که خدمات حضرت خواجه فرید الدین مسعود گنج شکر و حضرت خواجه نظام الدین اولیاء دهلوی وسراج الدین اخی عثمان بنگالی و حضـــرت میرسید محمد گیسو دراز حسینی قابل تذکر است و به صراحت لهجه میتوان گفت که به حدی که مشایخ چشتیه در مسلمان نمودن هندوها و دیگران سهم داشته اند هیچ شیخ و سلسلهٔ دیگری به پایه ایشان نمی رسد و همهٔ مورخان هم به این واقعیت در همهٔ کتب تاریخ اذعان دارند دیگران اگر عرفان و تصوف منتشر نمودند که پدران شان مسلمان شده گان دست مشایخ چشت بوده اند ، نقش اصلی را در پیشبرد و تبلیغ اسلام مشایخ چشت به عهده داشته اند – آری فرق است در بین

---

(١) طه ٢٠/٦٦

(٢) اسرا ١٧/٨١

(٣) خزینة الاصفیاء ص ٢٤٥- ٢٤٧ با اندکی تصرف بنده تذکره خواجه گان چشت «سیرالاقطاب » ص ١٤٤-١٤٥ طریقهٔ چشتیه آریا ص ٩٠

(٤) خدمات متقابل اسلام و ایران – از شهید مطهری چاپ هشتم ص ٣٧٣

مسلمان ساختن هندو ها تا صوفی ساختن مسلمانها – ما از خدمات سایر فرق تصوف و مشایخ آن نیزتقدیر نموده و آنرا بچشم عزت و افتخارمینگریم اما خدمات مشایخ چشت افتخاری است که نایبان ، پیامبران و داعیان و زعمای بزرگ اسلام را در اذهان ما تداعی می نماید ، تقبل الله مساعیهم و زاد اجورهم .

## خانوادهٔ حضرت خواجه معین الدین چشتی قدسی

در مورد ازدواج و تشکیل خانوادهٔ خواجه فقط مآخذ جدید تر کم و بیش اطلاعی در دسترس ما قرار می دهند از آن جمله در تاریخ فرشته چنین آمده است که خواجه معین الدین چشتی در عهد شمس الدین التمس دو بار جهت دیدن مرید خود خواجه قطب الدین بختیار اوشی کاکی رح به دهلی رفت در مرتبهٔ دوم بود که دختر سید وجیه الدین «عموی سید حسین جنگ سوار داروغهٔ اجمیر سابق الذکر » را به حبالهٔ نکاح خود در آورد همین سند اضافه می کند که پدر دختر مردد بود که آیا دخترش را به حـــبالهٔ نکاح چه کسی در آورد تا اینکه شبی حضرت سیدالاولیاء سیدنا امام جعفر الصادق رضی عنه را به خواب دید که به او می فرماید « دخترت را به ازدواج معین الدین چشتی در آور» سپس موضوع خواب خود را با حضرت خواجه در میان می گذارد خواجه می فرماید که اگر چه عمرم به آخر رسیده است اما ؛چون: اشارهٔ امام همام است جزاطاعت چاره ای نیست بنا براین ازدواج صورت گرفت و با وجود این که خواجه در هنگام ازدواج عمرش نزدیک به نود رسیده بود.صاحب فرزندانی هم شده بود (۱). و تعداد فرزندان حضرت خواجه ولی الهند از بی بی عصمت ۳ تن بودند که یکی خواجه ابو سعید ، دوم خواجه فخرالدین سوم خواجه حسام الدین – چنین به نظر میرسد که گویا تا زمان تألیف خزینة الاصفیاء عده ای بر این عقیده بوده اند که حضرت خواجهٔ خواجه گان فرزندی نداشته است و شاید دلیل آنان کهولت سن حضرت خواجه بوده است لیکن مؤلف خزینه دلیل آنها را مردودمیداند و بنده [مؤلف] به این عقیده ام که اولاد داشته اند لیکن ازآنان کسی باقی نمانده است نه تنها در آن وقت

(۱) طریقهٔ چشتیه آریا ص ۹۱ ، تاریخ فرشتهٔ ص ۳۷۷ خزینةالاصفیاء ص ۲۶۳ سبحان که وی میگوید که عمر حضرت خواجه در آن هنگام ۸۹ سال بوده

بلکه در ایام سلطنت مغلها نیز کسی از اولاد حضرت خواجه در آن دیار نبود، به هرصورت خواجه ابوسعید به پنجاه سالگی رسید و درگذشت ودارای دو پسر بود و خواجه فخرالدین هم مردی بزرگوار بوده تا بیست سال بعداز وصال حضرت خواجه ولی الهند در قید حیات بوده اگر چه مؤلف خزینةالاصفیاء (۱)می نویسد که در هنگام مرگ خواجه فخرالدین هفتاد سال داشت که مسلماً اشتباه محض است زیرا اگر حضرت ولی الهند هفت سال بعد از ازدواج به لقای الهی پیوسته باشد و فخرالدین هم بیست سال بعدازوی زنده گی کرده است چگونه هفتاد ساله بوده که از حیات رخت می بندد ؟ قبر حضرت سید فخرالدین دریکی از دهـــات نزدیک اجمیر شریف قرار دارد . اما خواجه حسام الدین سوخته فرزند کوچک خواجه که در سن چهل و پنج سالگی به صحبت ابدال پیوست عارفی بزرگوار و صاحب خوارق و اسرار عالی بوده است و گویند ازدواج دوم خواجه با دختر یکی از راجه های هند انجام گرفته است و این دختر را یکی از حکام هند در یک حمله که برهندوان آن دیار داشته اسیر گرفته و به خدمت حضرت خواجه نذرانه نهـــــاده بوده استکه از جانب حضرت خواجه به « اَمَه الله » مسمی شد و از بطن این دختر حضرت بی بی حافظه جمال اجمیری رح متولد شد که تحت تربیت پدر خود حضرت ولی الهند زنی عارفه و پارسا و ارشادگر گردید و بعد ها با شخصی بنام خواجه (رض)ی الدین ازدواج نمود قبر بی بی حافظه جمال در اجمیر شریف نزدیک آرامگاه خواجه قرار دارد (۲)

## خلفای حضرت خواجه معین الدین چشتی رح

حضرت خواجه معین الدین چشتی دارای خلفای زیادی بوده است چه آن مرامی را که وی تعقیب می کرد یعنی نشر و اشاعۀ اسلام در سر زمین شبه قاره هند که در آن سنگ ،چوب ، دریا ، گاو ، ستاره و برهما پرستش میشد قدرت و قوت فوق العـــادهای می خواست که به جز ولی الهند وارث رسول حضرت خواجه معین الدین چشتی کسی دیگری به طور کامل از عهدۀ این وظیفه و مسئولیت خطیر و عظیم برآمده نمی توانست و خلفای حضرت خواجه هریک درگسترش اسلام و پخش آیین الهـــــی و قوانین قرآن و تبلیغ طریقۀ چشتیه سهم

(۱) خزینة الاصفیاء ص ۲۹٤
(۱) خزینة الاصفیاء ص ۲٦٤ –طریقۀ چشتیه آریا ص ۹۲

به سزایی گرفته و جان نثاریها کردند که ما به طورفشرده اسامی تنی چند از این شخصیت های بی نظیر تاریخ عرفان اسلامی را ذکر می کنیم :
نخست حضرت خواجه قطب الدین بختیار اوشی کاکی که بعد ازخواجه جانشین وی گردیدوشرح حالش بعدآبه تفصیل بیان میگرددشیخ حمیدالدین صوفی سعیدتاگوری مشهور به سلطان التارکین شیخ فخرالدین اجمیری فرزندحضرت رشیخ وجیه الدین وجیپال یکی ازجوگیان معروف که به دست حضرت خواجه اسلام آورد و نام عبدالله [ حیاتشاه قلندر ] به خود گرفت شیخ صدرالدین کرمانی - بی بی حافظه جمال دختر شان خواجه محمد یادگار سبزواری رح - شمس الدین التمس پادشاه هند ، شاه فخرالدین گردیزی رح - مولانا ضیاءالدین بلخی ، شهاب الدین محمد بن سام غوری فاتح دهلی شمس الدین غوری،از مریدان حضرت خواجه معین الدین چشتی بوده اند که ما بعضی از آنان را درمجالی دیگر مختصرمعرفی خواهیم کرد .

## خدمات اسلامی خواجه معین الدین چشتی رح

در بین عرفای اسلام در مشرق زمین خدمات اسلامی و تبلیغات دینی و فرهنگی ای که توسط حضرت خواجه معین الدین چشتی و خلفاء و پیرانش انجام شده و هنوز به خوبی ادامه دارد همانا خدمات مشخص بارزی است که همهٔ تاریخ نگاران خواه هند و خواه انگلیس خواه مسلمان همهٔ آن اعتراف نموده و افتخار می ورزند در مدتی کمتر از یک قرن ملیونها نفر از هندوها به اسلام رو آورده و زبان به تصدیق اسلام گشودند و مشرب محمدی خواجه و روش چشتی و بر خورد محبانه اش سبب میشد تا که گروه گروه به دست وی ایمان آورده و وارد آیین ستم برانداز اسلام گردند به قول شهید مرتضی مطهری نویسنده و دانشمند شهید و شهیر ایرانی به تأیید قول عطاری : «او توانست ملیونها نفر از بت پرستان هند را به توحید راهنمایی کند و از برکت وی دین مقدس اسلام در شمال و مغرب هند پیش رود خواجه معین الدین پس از مدتی فعالیت و تاسیس سازمانهای فرهنگی و مذهبی در شهر اجمیر دیده از جهان فروبست مسلمین پس از درگذشت او برایش مقبره ای مجلل و با شکوه ساختند که پس از هشت قرن هنوز پابرجاست و یکی از مزارات درجه اول مسلمین درهند به شمار میرود (۱)»در سیر الاولیاء آمده است که:«و کرامت دیگر آنکه مملکت هندوستان تا برامدن آفتاب

---

(۱) خدمات متقابل اسلام و ایران - چاپ هشتم ص ۳۷۳ - ٤

همه دیار کفر و کافری و بت و بت پرستی بود و متمردان هریکی دعوای « انا ربکم الاعلی » می کردند و خدای را جل و علاشریک می گفتند و سنگ و کلوخ و دار و درخت و ستور و گاو و سرگین آن را سجده میکردند و به ظلمت کفر قفل دل ایشان مظلم و محکم بود ...به وصول قدم مبارک آن آفتاب اهل یقین که به حقیقت معین الدین بود ، ظلمت این دیار به نور اسلام روشن و منور گشت ... و هر که از این دیار مسلمان شد وتا دور قیامت فرزندان ایشان ، همه در اثر وجود شیخ الاسلام معین الدین حسن سجزی خواهد بود(۱)» ناگفته نماند که آنچه هندوان را به اسلام جذب ومتمایل ساخته و باعث گرایش مسلمان ونا مسلمان به مکتب چشتیه شده است زنده گی بی آلایش و سادهٔ این پاک باختگان بوده است نه کرامات و خوارق عادات. قبول و عمل و گفتار و سیر و سلوک عرفا و سالکان چشتیه ؛چون: مرهمی بوده بر جراحات مردمان زخم خورده رنج دیده و ازآن جا که سخنان شان از دل دردمند بر می خاسته بر دل مردم می نشسته است زمانی که اوضاع اجتماعی جامعه دچار بیدادگری و قتل و یغما و چپاول می گردید طبقات پایین،جان شان از تعدادی طبقات بالا بر لب می رسیـــــدهمین مشایخ چشتیه و سایر عرفا بودند که ؛چون: چراغی در آن محیط و تنگنای ظلم و بیداد و بی عدالتی نقطهٔ امید و تکیه گاه ورهگشای مظلومان و ستم دیدگان می گشتند بسان حضرت خواجه معین الدین چشتی – خواجه معین الدین چشتی در عصری به سر میبرد که قسمت اعظم جهان اسلام به خصوص خراسان در زیر ستم بیدادگران خون خوار تا تارآبادیهایش روبه ویرانی رفته و مردمش از دم شمشیر خون فشان مغولان می گذشتند همان طور که ما قبلاً اشاره نمودیم سرزمین هند هم که حضرت خواجه در آن جا رحل اقامت افگنده بود در آتش جنگ محلی که به وسیله حکام بی خبر شعله ور شده بود خشک و تر را می سوزانید –و ساختمان اجتماعی هند بر اساس تمایزات واختلافات طبقات و کاستها قرارداشت وطبقات محروم این جامعه که اکثریت آن را تشکیل می داد مردم بسیار بی چیزدرمانده و به شدت تحت فشار بیداد گری طبقات بالا بودند و پیام عدل و قسط و برابری وبرادری که با تعلیمات وتبلیغات صوفیان به ویژه چشتی مسلکان سرا پا مهر و محبت همراه بود برای این طبقه وسیع ستمکش و مظلوم بسیار امید بخش و دلگرم کننده بود و آنان را به سوی خود جلب می کرد در چنین شرایطی بود که عرفای اسلام به خصوص در آن دیار و در آن موقع و در آن شرایط خواجه معین الدین چشتی و عرفای دیگر ؛چون: فرید الدین مسعود گنج شکر و بهاالدین زکریا [ از سهروردیه ] ملجأ و پناهگاهی بودند برای مردم درمانده و ستمدیده

روش پر الفت و عارفانه و عاشقانه چشتیان بود که نه تنـــــــها مردم عادی را به سوی خود جذب نموده و دل می ربود بلکه گاهی سلاطین،حکام،گردنکشان و قلدران را نیز رام و مجذوب خود کرده و مرید و شیفتۀ خود می گردانید.در ضمن شرح حال حضرت ولی الهند خواجه معین الدین چشتی اجمیری به نام چند تن از دولتمردان و زمام داران که از ارادتمندانش بودند بر میخوریم که یکی ازآنان شمس الدین التمش پادشاه مقتدر هندوستان می باشدچنانیکه نویسندۀ خزینتة الاصفیاء می گوید:شاه شمس الدیه التمش پادشاه اقلیم هند اگر چه به ظاهر تعلق پادشاهی داشت لیکن فقیر دوست بود و مورد نظر حضرت خواجه معین الدین چشتی واقع شد و بدین وسیله کمال اعتقاد به خدمت حضرات اهل چشت نیک سرشت پیدا کرد تا جایی که خود یکی از مریدان خواجه قطب الدین کاکی خلیفۀ خواجه معین الدین چشتی گردید(۲) .» اصولاً حضرت خواجه معین الدین چشتـــــی به اشاره حضرت پیامبر بزرگوار اسلام صلی الله علیه وسلم – در واقعه ای برای تبلیغ ، ارشاد و گسترش اسلام رفتن به هندوستان مامور و منصوب شد از این رو حضرت خواجه را نائب النبی ، هندوالولی سلطان الهند ، عطاءالرسول می گویند . مستانشاه کابلی چشتی رح هم در نظمی فرموده : رسول الله چه در سفته تو را هند الولی گفته (۳)به فرقت تاج بنهفته معین الدین اجمیری به وسیله حضرت خواجه بسیاری از بت پرستان و هندوان در شبه قاره به اسلام رو آورده و مسلمان شدند که از این میان تعداد گرونده گان به اسلام در وقتی که وی ازلاهوررهسپاردهلی شد.بسیارزیادبوده است (٤).دراجمیرواطراف واکناف آن و در تمامی سرزمین هند تعدادی بی شمار به برکت انفاس قدسیه ومسیحایی وی مسلمان شدند(۲)درتاریخ مشایخ چشت می گوید:« نظر شیخ معین الدین برهرفاسقی که افتادی در زمان تایب شدی باز گرد معصیت نگشتی (٥)» نویسندۀ طرایق الحقایق معصوم علیشاه نیز معتقد است که خواجه معین الدین چشتی رح باعث ترویج دین نبوی وطریقۀ علوی درهندوستان گردیده است (٦) وی بامسلک چشتیانه و روش جوادانه و به تاسی از پیامـــبر اسلام چنان در دل مردم شبـــه قاره هـــند نفوذ پیدا کرد که از همان زمان تا امـــــروز نه تنها مسلمانان شبـــــه قاره و پیـــــــروان طریقۀ وی( چشتیه ) در سراسر جهان به اجمیر که آرامگاه حضرت ولی الهند است هم؛چون: قبله می نگرند بلیکه مزارش برای غیر مسلمانان هم مورد احترام بوده و هندو های آن دیار نیز به حضرتش معتقد بوده و به زیارت مزارش می آیند (۸).

# آثار عرفانی منسوب به حضرت ولی الهند

## خواجه معین الدین چشتی رح

نویسنده گان قدیمی و نزدیکتر به زمان حضرت ولی الهند کتاب و آثار مستقلی برای حضرتش ذکر نکرده و نام نبرده اند و حتی صاحب سیرالاولیاء که خود از پیروان خواجه ونزدیکترازدیگران به عهد مبارک اوست چند صفحه ای ازسخنان حضرت خواجه رانقل می کندوشیخ محدث دهلوی رح در( اخبار الاخیار)خویش از«دلیل العارفین » که جمع شده توسط خلیفۀ راستین حضرت خواجه یعنی اثر حضرت خواجه قطب الدین بختیـــــــــار اوشی کاکــــــــی است نام می برد (۹)

اما ماخذ دیگراین کتابها را به حضرتش منسوب می دارند:

(۱) سیر الاولیاء ص ۵۷
(۲)خزینة الاصفیاء ص ۲۷۶
(۳)خزینة الاصفیاء و طریقه چشتیه آریا با اندک تصرف ص ۸۹
(٤)Sufism P۱۹٦-۲۰۰ تالیف سبحان
(٥)تاریخ فرشته ص ۳۷۷ ـ سفینه الاولیاء ص ۹۳ طرایق الحقایق
(٦)تاریخ مشایخ چشت ص ۱٦٤
(۷) طرایق الحقایق ص ٦۳
(۸)سفینة الاولیاء ص ۹۳ و Sufism P ۲۰۰
(۹)اخبار الاخیار ص ۲۳

(۱) **انیس الارواح** که مجالس و ملفوظات حضرت مرشد خویش سید الاولیاء خواجه عثمان هارونی رح را جمع آورده وحاوی بیست و هشت مجلس است.آغازش ... این اخبار و آثار انبیاء و این اسراروانواراولیاءازکلمات و انفاس متبرکۀ سید العارفین ... خواجه عثمان هارونی رح شنیده ورسالۀ انیس الارواح نام اوست » که البته گرد آوری چنین مجالس و نوشتن آن مرسوم بـوده در بیـن چشتیـان و این کتاب در لکهنوی هند در سال ۱۸۹۰در چهل صفحه و بار دیگر نیز در شهر های دیگر به چاپ رسیده است .

۲- **گفتار خواجه معین الدین سنجری رح** که تاکنون به چاپ نرسیده و اصلا از خواجه نیست .

۳- **کلمات معین الدین سجزی** درکتابخانه داتا گنج بخش درلاهوربه شکل نسخۀ خطی د(رض)من مجموعۀ به شمارۀ ۲۷۲۸محفوظ است(۱)در نفی واثبات ووحدت وجودکه به نظر بنده این اثر نیز اصلا منسوب به حضرت خواجه است و به حضرت خواجه هیچ ربطی ندارد – زیرا حضرت خواجه قطعاً آن قدر وقت نداشت تا به فراغ دل بنشیند و از لاهوت تاناسوت سخن بگوید همۀ وقت گرانبهای این نایب نبی در جهت تبلیغ و گسترش و نشر اسلام صرف میشد ، حضرتش هرگز فرصت به این کار نداشت.

٤- **گنج اسرار:** در دیباچۀ آن مینویسد : « بدان که مصنف معین الدین حسن سنجری میگوید که مدت بیست و دو سال در سفر بودم به خدمت خواجه عثمان هارونی رسیدم ...» که نسخه های آن در کتابخانه گنج بخش در لاهور به شکل خطی آن به شماره های ٤٢٣٠و ٣٦٥٠ به ثبت رسیده است که بنده این اثر را نیز از آن حضرت ولی الهند نمی دانم .

۵- **دیوان غزلیات** که تا حال چندین مرتبه در هند و پاکستان و درسال ۱۳٦۳ هـ ش توسط آقای آرش جان گودرزی در تهران ( ایران ) به چاپ رسید و یک نسخه خطی از آن در کتابخانه گنج بخش به شماره ۸۹۰ و ۹۲۱ موجود است که خطاطی بنام حکیم جان قادری و چشتی آن را نوشته است و در آن «مسکین معین » و «معین » « معین مسکین » «معینی » که قطعا از آن حضرت خواجه معین الدین چشتی نبوده و مربوط به ملا معین فراهی [ صاحب معارج ] است زیرا مآخذ قدیمی هیچ اشارهای به تالیفات و آثار حضرت ولی الهند نکرده اند و مآخذ جدید تر هم که جنبۀ تحقیقی شان از دیگر مآخذ کمی بهتر است مثل « تاریخ مشایخ چشت » و کتاب آن هم که قسمتی از آن قابل تایید است نه مجموعه اش هیچ یک

از اثر وتالیف مربوط به حضرت خواجه خواجگان معین الدین حسن سجزی را ذکر نکرده اند پس جای شک و تردید هست .

## وفات حضرت خواجه معین الدین چشتی رح

حضرت خواجه خواجگان ولی الهند معین الدین حسن سجزی اجمیری رح در سحرگاه دوشنبه ٦ رجب سال ٦٣٣ هجری در اجمیر شریف دیده از جهان فروبست و به معشوق حقیقی پیوست. صاحب « سیرةالاولیاء» می نویسد که : « آن شب که شیخ الاسلام معین الدین سجزی مشرف به موت بود ، چند تن از اولیـاء بـــــزرگ حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم را در خواب دیدند که می فرمود : « دوست خدا معین الدین سجزی خواهد آمد ما به استقبال او آمده ایم » و درهنگام فوت در پیشانی خواجه این نوشته ظاهر شد [ حبیب الله مات فی حب الله »( دوست خدا دردوستی خداوند وفات کرد)روضۀ متبرکۀ او هم در اجمیر است و خاک پاک مـــــزار این بزرگ دوای دل دردمندان است سعادت زیارت میسرباد»دانشمند شهیر مشرق و محدث معروف شیخ عبدالحق محدث دهلوی ضمن این که می گوید که در هنگام وفات در پیشانی خواجه این نقش ( حبیب الله مات فی حب الله) پدید آمد این چنین اضافه می کند که « خواجه در ششم رجب سال ٦٣٣ هجری دراجمیر که موضع اقامت اوبود مدفون گشت اول قبرخواجه از خشت بود و بعد از آن صندوقی از سنگ بر بالای آن ساختند و قبر نخستین هم بحال خود گذاشتند و از این جهت قبرش بلند گشته است اولین کسی که در مقبره خواجه عمارت کرد خواجه حسین ناگوری رح بودوبعد ازآن بعضی ازملوک دروازه وخانقاه ساختند (٢)» دارالشکوه شاهزاده قادری مشرب مغلی منسب در کتاب اش ( سفینة الاولیاء) می نویسد:« وفات وی روز دوشنبه ششم ماه رجب سال ٦٣٣هـ ق(٣)

---

(١) فهرست خطی کتابخانه گنج بخش از آقای منزوی ص ٧٦٣
(٢)سیر الاولیاء ص ٥٨
(١) اخبارالاخبار ص ٢٤/٢٣

بوده است وبعد ازرحلت برپیشانی وی نوشتهٔ (حبیب الله مات فی حب الله) نقش بسته بود وعرس ایشان را مشایخ هند درششم ماه رجب بر پامیدارند درهمین ماه ازاطراف وجوانب مسلمان وکافرخواص وعوام ازراههای دور جمع شده و هرساله هزاران نفر به روضه متبرکه ایشان جمع و حاضر می شوند (۱)» البته باید اضافه کنم که عرس یعنی سالگرد وفات یا سالگره بزرگان دین را گویند که در شبه قاره رواج عام و تام دارد لیکن مراسم عرس حضرت خواجه معین الدین چشتی بنا به گفتهٔ شاهدان عینی و تولیت آستانه مقدسه حضرت خواجه بعد از مراسم حج در مسلمانان بیشترین زوار را در اجمیر پذیرایی میکند و بیش ازدوملیون نفرازممالک مشرق و حتی ازاضلاع متحده امریکا وبعضی کشور های اروپایی و چشتیان و پیروان این طریقه در افریقای جنوبی وارد اجمیر شده و در مراسمی که هر سال از ششم رجب شروع و چندین روز متوالی ادامه دارد اشتراک می نمایند در آن مراسم غلافهای گران بها به مزار مبارک حضرت خواجه هدیه شده و صد ها قرآن ختم گردیده و چندین تن برنج و گندم و شکر و نخود به مصرف زایران می رسد ، قوالیها و مراسم باشکوه سماع برگزار شده و سخنرانی ها صورت می گیرد و بعضا پلاکارد ها و پوستر های عکس روضهٔ خواجه نیز چاپ و منتشر می شود من با آخرین متولی پیر درگه حضرت خواجه در دعوتی که دیوان بختیار فریدی ودیوان صاحب غلام قطب الدین سجاده نشین محترم درگه فریدیه ، در پاک پتن شریف در اوایل انقلاب شکوهمند اسلامی افغانستان به من داده بود در مکان دیوان بختیار احمد فریدی دیدار نمودم این متولی سالخورده جناب سید اسرار احمد اجمیری بود که بزبان فارسی نیز آشنا بوده و آگهی داشت در آن آوان او تقریباً صد ساله بود ، و نواده اش سید رئوف احمد اجمیری نیز با وی بود و به وی خرقه پوشانیدم و او نهایت مسرور بود مردی ادیب و خوش ذوق بود که بعد از چند سال دیده از جهان فروبست ودرهمان ماهی که انتقال نمود به دست یکی از استادان دانشگاه مشهد که وی درویش بوده و مخلص مشایخ بود و به دیدنش به بالین وی شده بود یک قطعه عکس و یک شیشه عطر به من تحفه فرستاد آری اهل وفا چنین اندجعل الجنه مثواه وحالاسید ابراراحمد اجمیری(۲)پسرش جانشین اوست وبازبرسرسخن برگردیم که پادشاهان مسلمان و فرمانروایان هند همیشه برای کسب فیض به درگه خواجه هندوستان ولی الهند معین الدین چشتی می رفته اند

---

(۱) سفینة الاولیاء ص ۹٤

(۲) اما مراجعه مردم به جناب سید رووف احمد صاحب اجمیری است که بسیار مهمان نواز و متواضع و یک رنگ و محب است ( مؤلف )

و در آن جا بعضی از آنان یادگار ها و موقوفاتی هم از خود بجا گذاشته اند از شاهان مغلی هند اکبر بادشاه احترام خاصی به آرامگاه خواجه داشت و همیشه زیارت می کرد زیرا حضرت شیخ سلیم چشتی که از اولاد حضرت بابا فرید (رح) بود برای او دعا کـــــرده بودکه خدایش اولاد نرینه بدهد ، خداوند دعای حضرت شیخ سلیم چشتی رااجابت و به وی پسری داد که او به احترام شیخ [ یا خود شیخ ] این شهزاده را « سلیم » نام نهاد همنام شیخ – که بعد ها «جهانگیر » شد و خودش از فرط محبت وی را شیخو خطاب می کرد و نذری که در این رابطه کرده بود این بود که اگر پسری یافت از دهلی تا دارالخیر اجمیر پای پیاده سفر نماید و او این نذر را وفا کرد و در اجمیر هدایای زیادی به مردم داد [ لیکن خود آن جاهل ( اکبر شاه ) بنیان گذار دین الهی که مخلوطی از اسلام و هندوئیزم و برهمنیزم و مسیحیت بود می باشد ] نظام حیدر آباد دکن نیز خدمات زیادی به اجمیر شریف نموده است شهنشاه بزرگ افغان در هند و راد مردی که در دوره کوتاه پنجساله خویش خدمات فراموش ناشدنی ای به مسلمانان و به کشور هند نمود یعنی فرید خان [ مشهوربه شیر شاه سوری ] نیز اعتقاد زیادی به حضرت خواجه و به اجمیر شریف داشت امیر حبیب الله خان پادشاه افغانستان نیز به آن جا مشرف شد محمود طرزی نویسندهٔ آزادی خواه وطـــــــــن

در هنـــــگام شرف یابـــــی سرود کـــه:

خواجه هر دو جهان خواجه معین الدین است
که غبار در او سرمهٔ حـــــور العین است
بسکه خوناب جگر ریخت بیاد رخ یـــــــار
صحنش از خون مژه همچو کف گلچین است
بر در خواجه دلا عزم دعا کن که ز حـــق
بر دعا های تو از روح الامین آمین اســـت
از ره دور به امید نیـــــــاز آمده اســـت
دست «طرزی» حقیر گیر که لایق این است

قـرب حق « نیاز » اگـر خواهـــی ساز ورد زبان معین الــــــدین

و حضرت امیر خسرو دهلوی می فرماید :

هستم گدای دلحزین یا حضرت خواجه مـــعین
از لطف سوی ما ببین یا حضرت خواجه معین

از جذبه ات خواجه حمید کو بوده درعالم سعید
شد بادشاه تارکین یا حضرت خواجـــه معین
آنکو که بوده بختیار راه تو را کرد اختیـــار
زان شدبدنیا قطب دین یاحضرت خواجه معین
شیرینی تو داده بر از حضرت گنـــج شکـــر
مپسند کامم تلخ هین یا حضـرت خواجه معین
«خسرو » گدای درگهت نازم به آن ترک اللهت
هر چشتی ای هست این چنین یاحضرت خواجه معین

## قطب الاقطاب حضرت خواجه قطب الدین بختیار اوشی کاکی رح

### اصل و نسب و زندگی وی

خواجه قطب الدین فرزند سیدکمال الدین احمد بن سید موسی اوشی است تولدوی در سال ۵۸۲ هجری در قصبهٔ اوش فرغانه از نواحی ماوراءالنهر واقع شده وی از سادات حسینی است وی تقریباً یکسال و نیم بیش نداشت که از سایهٔ پدر محروم ماند و تربیت وی را مادر به عهده گرفت و ؛چون: به سن پنج سالگی رسید مادرش او را به دست همسایه سپرد تا وی را به مکتب ببرد اما در راه پیر مردی که کسی جز ابوالعباس خضر علیه السلام نبود به وی رسید و او را از همسایه گرفته خودش اورا به مکتب برده و سفارش لازم را به مکتب دار نمود سپس مکتب دار روی به قطب الدین کرده وگفت:« ای طفل عجب « بختیار» هستی که خضر تو را به من حواله کرد (۱) »خواجه قطب الدین بعد از مدتی کلام و آداب شریعت بیـــــــاموخت ودرتهذیب اخلاق ظاهری و باطنی کوشیده و از علم طریقت بهره تمام یافت و دراصفهان دست بیعت به حضرت ولی الهند خواجه معین الدین چشتی داد.در دلیل العارفین (۲) نوشته که اودربغداد درمسجد ابول الیث سمرقندیرحبه خدمت مرشدخود رسیده است ؛چون: حضرت والی الهند خواجه معین الدین

---

(۱) خزینة الاصفیاء ص ۲٦۷ و نیز تاریخ فرشته و سفینه الاولیاء و Sufism P۲۰۰
(۲) دلیل العارفین ص ۲ سیرالاولیاء ص ۵۸ و طریقه چشتیه آریا ص ۱۰۵ و Sufism P ۲۱۱

واردهندوستان شدودراجمیر مقیم گشت خواجه قطب الدین بختیار کاکی هم در اثر اشتیاقی که برای دیدن وی داشت روانه هندوستان گردیدهنگامی که به هندوستان واردو به ملتان رسیدباحضرت شیخ بهاءالدین زکریای ملتانی (رح) [سرحلقه سهروردیان ]ملاقات نمودودرهمین شهر بود که بابا فرید الدین مسعود گنج شکر هم به خدمت خواجه قطب الدین بختیار رسیده و مرید وی گشت بالاخره بعد ازمدتی روانه دهلی گردید و در آن جا عریضه ای به خدمت حضرت ولی الهند خواجه معین الدین چشتی به اجمیر نوشت بدین مضمون که : « اگر حکم شود به ملازمت برسم »خواجه معین الدین چشتی درجواب نوشت که : «اگر چه در ظاهربعُداست امادرباطن قرب است همانجا باش که بعد از چندی ان شاالله من خودهم دردهلی خواهم بود » و چنین شد یعنی پس از مدتی خواجه معین الدین از اجمیر به دهلی آمدشیخ نجم الدین صغری ازوجودخواجه قطب الدین درمحضرولی الهندشکایت کرد.

ایشان دستوردادندکه قطب الدین بامابه اصیربردازشنیدن این دستورسلطان شمس الدین التمش پادشاه وقت جمع شدند و هر کجا که خواجه قطب الدین قدم می گذاشت مردم خاک آن جارا همان دم به تبرک بر می داشتند و گریه و زاری می نمودند همین که خواجه معین الدین این حال را معاینه کردفرمود:« بابا بختیارهم در این مقام باش که خلایق ازبیروت آمدن تودراضطراب وخراب است رواندارم که چندین دل خراب و کباب گردد برگرد ، این شهر در پناه (۱) تو گذاشتم » آنگاه سلطان شمس الدین قدم خواجه را بوسیده و همراه خواجه قطب الدین به شادی تمام متوجه شهر گردیدند و خواجه رح معین الدین هم بسوی اجمیر روانه شد(۲)اما درمورد علت و لقب کاکی ازحضرت بابا فرید الدین مسعود گنج شکر نقل میکنند که«خواجه قطب الدین به فقروفاقه بسرمیبرد وزندگی را

---

(۱) کسی چنین فکر نکند که چرا خواجه نگفت در پناه خدا گذاشتیم ؛چون: در عرف صوفیه در پناه گذاشتن سپردن امور دینی و رشد روحانی و معنوی مردم است (مولف)

(۲) سیرالاولیاء ص ٦٥/٦٤ با اندکی تلخیص – خزینة الاصفیاء ص ۲۵۸ طریقه چشتیه آریا ص ۱۰٦

در همسایگی او بقالی بود مسلمان که خواجه از او ق(رض) می گرفت اما بعد از مدتی خواجه تصمیم گرفت که از او وام نگیرد و چنین کرد ، از فضل خدا هرگاه زیر مصلی دست می کرد قرص نان نازک که به هندی « کاک » گویند در می آورد و برای همه اهل خانه بسنده بود ، بعد از چندی بقال فکر کرد که مگر شیخ ناراحت شده است که دیگر از او وام نمی گیرد و زن خود را به منزل خواجه فرستاد و موضوع را جستجو کرد و قضیه پیدا شدن کاک را از زن شیخ شنید و دیگر پس از آن کاک پیدا نشد به همین جهت خواجه به لقب کاکی ملقب گشته است (۱) . و روی همین اصل هم تا زمان تالیف تاریخ فرشته رسم بر این بوده است که بر سر قبر خواجه هر روز نان کاک بزند .

---

(۱) سیرالاولیاء ص ۵۸ اخبار الاخیار ص ۲۵ خزینة الاصفیاء ص ۲۶۹ تاریخ فرشته ص ۳۸۱ طریقه چشتیه ص ۱۰۶

# تألیفات و ملفوظات حضرت قطب الاقطاب خواجه قطب الدین بختیار کاکی رح

یکی از آثار یادگار مانده از حضرت خواجه قطب الدین بختیار همانا کتاب « دلیل العارفین» است که سخنان کلمات پیر و مرشد خود را در آن جمع نموده است (۱).این کتاب در سال ۱۸۸۹ م در کانپور و در سال ۱۸۹۰ م در لکهنو و دو بار در لاهور به چاپ رسیده است آغازش چنین است:

بسم الله الرحمن الرحیم : این صفحه علوم ریاضی و این نفخه فقر مبانی از کلمات جان پرور سلطان السالکین منهاج المتقین قطب الاولیاء شمس الفقرا ختم المعتدین معین المله والدین حسن سجزی نور الله مرقده شنیده می آیدکه نام اوست دلیل العارفین...»ودرخاتمه چنین آورده که:«دعا گو می خواست سردر قدم آرد، روان شود ضمیر روشن که در سخن بود بر فور فرمان شد بیابرخاستم سر در قدم آوردم فاتحه خوان گفت : « روی نخراشی و مرده شده باشی روی زمین آوردم باز گشتم در حضرت دهلی آمدم و سکونت کردم (۲) »

۲- **دیوان قطب الدین بختیار کاکی** رح این مجموعهٔ غزلیات چندین مرتبه در لکهنو و لاهور به قطعهای جیبی و وزیری چاپ شده است اشعاری مستانه و عاشقانه دارد .

۳- **مثنوی می رنگ** که مضمون آن عرفان و توحید است .

٤- **اسرار الواصلین** که مکتوب های حضرت خواجه ولی الهند معین الدین چشتی را جمع اوری نموده و هفت مکتوب را دربر می گیرد :

۱- **مکتوب اول از اسرار** بسم الله الرحمن الرحیم : محب دلی و دوست قلبی

برادرم خواجه قطب الدین دهلوی اسعدک الله تعالی فی الدارین از طرف بنده مسکین معین الدین بعد سلام مسنون الاسلام واضح ولایح
باد که چند نکته هـــــــا از سرار الهی که می نویســـم:
باید که طالبان حق ومریدان باصدق را تعلیم کنید که درغلطی نیفتندو ...»که قلمی بوده و یک نخه آن در دست این فقیر می باشد .

## خلفای حضرت خواجه قطب الدین بختیار کاکی (رح)

بزرگترین خلیفه و دست پروردهٔ حضرت خواجه قطب الدین بختیار کاکی ، بابا فرید الدین مسعود گنج شکر بود ، زیرا حضرت خواجه در آخرین لمحات زندگی ، مصلای خاص وعصاونعلین چوبین خود را به وی فرستاد و او در آن آوان درهانسی به سرمی بردواینها نیز از اعاظم خلفای حضرت خواجه قطب الدین اند : شیخ بدرالدین غزنوی در دهلی ، خواجه عماد الدین در بلگرام ، شیخ محمود در نهرواله و چندین تن دیگر – که هر کدام ستاره های درخشان و کواکب پر نور آسمان چشت عرفان بوده و در تبلیغ اسلام و نشر و گسترش سلسهٔ چشتیه سهم بسزا و قابل توجهی داشته اند ،سعی شان مشکور باد راه شان پر رهرو .

**وفات** حضرت خواجه قطب الدین بختیار کاکی درخانقاه شیخ علی سجزی با چندتن ازمشایخ سماع می فرمود که در ضمن قوال این بیت از غزل سرودهٔ شیخ احمد (رح) جام نامقی را سرودن گرفت :

کشتگان خنجـــــــر تسلیم را          هرزمان از غیب جان دیگر است

این شعرچنان حضرت قطب الاقطاب را تحت تاثیر خود گرفت که انقلاب عظیم دروجود مبارکش پدیدارگشته ومدهوش شد وحضرت خواجه حمید الدین صوفی السعید تاگوری حضرتش را به خانه برد و او اصرار می کرد که آن بیت را تکرار کنند ، چهار شبانه روزدرتحیربودالبته هنگام نماز وضو کرده ونمازرابه جماعت می گذرانید و بروز پنجم در تکرار این مصراع که : کشتگان خنجر تسلیم را جان به جانان سپرده و به لقای الهی پیوست – آری خواجهٔ انصار(رح)فرموده:الهی از کشته تو خون نیاید و از سوختهٔ تودود .
بنا به نوشته شیخ دهلوی دراخبار الاخیار،میر حسن علاء السجزی (رح) درغزلی گفته :

جان بر این یک بیت دادست آن بزرگ          آری این گوهر ز کان دیـــگر است
کشتــگان خنجـــــــــــرتسلیم را          هر زمان از غیب جان دیگـر است

و به این موضوع اشاره کرده است ، تاریخ فوت حضرت خواجه قطب الدین بختیار چهاردهم ربیع الاول سال ششصد وسی و چهار هجری است (۳). اگر چه بعضی تاریخ نگاران ۶۳۳ نوشته اند لیکن ۶۳۴ ازهمه صحیح تر است .آرامگاه حضرت خواجه قطب الدین بختیار کاکی درسه فرسنگی به جانب جنوب دهلی نوقرار گرفته است وآن محل را« مهر ولی » می گویند ودراطرافحضرتش عرفا و اولیای بزرگ و زیادی خفته اند .

(۱) اخبار الاخیار ص ۲۳ طریقه چشتیه آریا ص ۱۰۶

(۲) دلیل العارفین ص ۶۳

(۳)اخبار الاخیار ص ۲۶ سفینة الاولیاء ص ۹۶ خزینه الاصفیاء ص ۲۷۶ سلسلة الذهب اردو ۸۹ ، تاریخ فرشته ص ۳۸۲ تاریخ ادبیات دکتر صفا ص ۱۳۸۱ – طریقه چشتیه آریا ص ۱۱۰

# اشاره ای به اوضاع اجتماعی این عصر

این دوره مقارن بود به حملهٔ مغلهای تاتاری این وحشیان خونخوار به تمدن و فرهنگ و همه داشته های مسلمانان به خصوص مسلمانان خاور زمین وآسیا که به همین علت تعدای زیادی ازعرفا وعلماءودانشمندان وخطاطان وهنرمندان وماهران فن به هندوستان روآوردند اگرچه جنگهای داخلی ومحلی گاه گاهی نا امنی و کشتار به ارمغان می آورد لیکن وجود پادشاهان و حکام ادب دوست و عرفان مشرب و متقـــی روزنهٔ امیدی بود برای جذب و جلب این گونه اشخاص در سرزمین شبه قاره که به طور نمونه نام سلطان شمس الدین التمش جای والای در این فهرست دارد:سلطان شمس الدین التمش از اهالی ماوراء النهر بود که از وطنش دور افتاده و بردهٔ سلطان فاتح و بزرگوار یعنی سلطان شهاب الدین محمد بن سام غوری شده بود ، ؛چون: سلطان قطب الدین ایبک که او هم برده دیگر فاتح هندوستان شهاب الدین غوری بود بر تخت دهلی نشست شمس الدین به حکومت بدایون منسوب گردید بعد از این که سلطان قطب الدین از اسپ بیفتادوبعدازچندی درگذشت و مردم از پسر نالایقش ( آرام شاه ) راضی نبودند،سلطان شمس الدین التمش رابه سلطنت برگزیدند – بنابر این وی در سال ٦٠٧ هـ سلطان هندوستان شدوپی در پی فتوحات و کامیابی های چشمگیر و مهم نصیبش شد چندین بتخانه را ویران نمود وغنایم و خزاین زیادی به دست آورد دربار وی از لحاظ فرهنگ و ادب مرکز و کانونی شده بود برای ادیبان و شاعران وعارفان وزاهدان و غیره همه شبه قاره به طور عموم و شهر دهلی بطورخصوص ازرونق خاص فرهنگی برخوردار بود و شاید اگر این کانونهای علمی و فرهنگی و ادبی در هندوستان وجود نمی داشت فرهنگ اسلامی از هجوم سفاکان بیرحم مغل صدمهٔ بیشتری دیده وخرابتر می گردید، بنا بر این کانونهای علم و ادب و فرهنگ فارسی و دینی در هند برای پاسداری و نگهداشت

این میراث گرانبها بسیار سودمند و ارزشمند بود و این امکان داده شد که گروه معتنابهی از علماء و عرفا و ادباء در آن جا از هجوم سیل خروشان آتش و خون و دود پناه گاه یافته واز آن شر دامنه دار برهند و آثار ارزشمند شان از هجوم این جلادان بیابانی و بی عاطفه مصون بماند و تاریخ فرشته ازعصامی اشعاری به این مناسبت آورده است :

غرض ؛چون:که خورشید روی زمین — شه التمش شمس دنیا و دین
به دهلی چنان تختگاهی بساخت — سپاهش در اقصای آن ملک تاخت
در آن شهر یک رونقی شد پدید — بلی لذتی باشد اندر جدید
بسی سیدان صحیح النسب — رسیدند در وی زملک عرب
بسی کاسبان خراسان زمین — بسی نقشبندان اقلیم چین
بسی عالمان بخارا نژاد — بسی زاهد و عابد از هر بلاد
ز هر ملک و هر جنس صنعتگران — زهرشهروهر اصل سیمین بران
بسی ناقدان جواهر شناس — جواهر فروشان برون ازقیاس
حکیمان یونان طبیبان روم — بسی اهل دانش ز هر مرزو بوم
در آن شهر فرخنده جمع آمدند — چو پروانه بر نور شمع آمدند
یکی کعبهٔ هفت اقیم شد — دیارش همه دار اسلیم شد(۱)

این اشعار می رساند که توجه زیادی به علم و دانش و فرهنگ و هنر اسلامی و به جلب و جذب دانشوران و حکیمان و هنر مندان مبذول می شده است ، سلطان شمس الدین التمش مردی درویش متقی و عابد بود و شاهد این مدعا همین کافی است که حضرت خواجه قطب الدین بختیار وصیت کرده بود که جنازهٔ او را از لحاظ تقوا شخصی ادا نماید که واجد شرایط (۲) بیان شده از جانب خواجه سراغ شود و این کس همانا سلطان هندوستان شمس الدین التمش بود نه دیگری – او بعد از رحلت حضرت پیر خود در دهلی به جوار رحمت ایزدی پیوست و در کنار مسجد قوهٔ پرالاسلام آرمیده و ترک عالم ناسوت گفت . رحمه الله علیه

---

(۱) تاریخ مشایخ چشت ص ۱۵۱

(۲) یکی آن بود که شخص مذکور باید در تمامی عمر پاکدامنی خود راحفظ کرده باشد دیگر اینکه تکبیر افتتاح را ترک نکرده باشد تهجد او ترک نشده باشد و غیره (مؤلف )

# بابا فرید الدین مسعود گنج شکر (رح)

## اصل و نسب وی

نامش فرید الدین پسر جمال الدین سلیمان بن قاضی شعیب است همه تاریخ نگاران عقیده دارند که یکی از اجداد حضرت بابا فرید الدین بنام فرخشاه زمام حکومت کابل را دردست داشت که ازسلاله و احفاد وی شخصی بنام قاضی شعیب در اواخر قرن ششم هجری با سه پسر و خانواده اش به لاهور آمد و قاضی منطقهٔ ( قصور) شد و پس از چندی از آن جا رهسپار قصبهٔ (کهوتوال ) که در نزدیکی ملتان واقع بود گردید در شهر ملتان یکی از پسران سه گانهٔ قاضی شعیب که جمال الدین سلیمان نام داشت با دختر ملا وجهیه الدین خجندی ازدواج کرد و او نیزدارای سه پسرشدکه دومین پسرش همان فرید الدین مسعود رح بود (۱)فرید الدین مسعود در سال ٥٦٩ هـ در ده کهوتوال متولد گردید در اوایل جوانی به عبادت و ریاضت مشغول گردید و بعد از آن برای تحصیل علوم ظاهری وارد ملتان شد که در آن آوان مرکز تمدن و فرهنگ اسلامی بود در همین اوقات روزی مشغول خواندن کتاب « نافع » بود که خواجه قطب الدین بختیار کاکی وارد مسجد گردید و نظر به مسعود رح انداخته گفت : « چه میخوانی ؟» جواب داد « کتاب نافع » خواجه قطب الدین کاکی گفت : « انشاء الله نافع باشد » فرید الدین مسعود گفت :« نفـع من ازنظرکیمیای سعادت بخش شما خواهدبود»وفورا برخاست و قدم خواجـه را بوسیده و دست ارادت به وی داد (۲)

---

(۱) سیر الاولیاء ص ٦٨ خزینة الاصفیاء ص ۲۸۷ تاریخ فرشته و طریقهٔ آریا ص ۱۱۳

(۲) در تاریخ فرشته ص ۳۸۳ تولدش ٥٨٤ - و در خزینة الاصفیاء ص ۳۰٤ سال ٥٨٥ ذکر شده که از نظر ما رد است و درست همان تاریخهای سیرالاولیاء و اخبارالاخیار است که به ترتیب از قدیمی ترین مآخذ است .

و تا خواجه قطب الاقطاب اوشی کاکی در ملتان بود اکثر اوقات مصاحب او می بود.وقتی که حضرت قطب الدین بختیار اوشی کاکی رهسپار دهلی شد بابا فرید الدین هم مایل بود تا در رکاب پیر خود به دهلی سفر کند لیکن خواجه گفت : « بابا فرید چند گاهی به کسب علوم مشغول باش و سپس به دهلی بیا که گفته اند :
« زاهد بی علم مسخره شیطـــــــان است »وشیخ هم به حرف خواجه عمل نمود و بعد از مدتی روانهٔ دهلی شده به خدمت مراد خود رسید ، در دهلی شیخ فرید الدین بر خلاف سایر مریدان هر روز هر هفته به خدمت مرشد خویش نمی رسید فقط هر دو هفته ای یکبار به خدمت خواجه می رفت تا این که به علت شهرت وی مردم برای دیدارش هجوم می آوردند و این امر از جهاتی برای او اسباب مزاحمت شده بود ناگزیر از حضرت خواجه اجازه گرفت که به شهر «هانسی » برود ، زیرا مایل بود که زندگی مستور و مخفی ای داشته باشد و از مردم و قیل و قال آنها بدور باشد .

ببرز خلق ز عنقا قیاس کار بگیــــــــــر
که صیت گوشه نشینان زقاف تا قاف است

بنابراین تا زمان فوت مرشدش حضرت خواجه قطب الدین کاکی رح در شهر هانسی سکونت داشت و سپس به دهلی آمده خرقه و عصاونعلین خواجه بدو سپرده شد هنوزیک هفته بیشتر در دهلی سپری نکرده بود که مجذوبی بنام « سرهنگا » که در هانسی به صحبت او مشرف میشد در دهلیز خانه بدو رسید و پایش بوسیده گریه کنان گفت : که از دوری و مفارقت شما بی طاقت شدم و به دهلی آمدم و وقتی که شمادر هانسی بودید من شما را آسانتر می دیدم اینک دیدار شما مشکل شده است.
بابا فرید همان لحظه گفت که من به هانسی خواهم رفت و چنین کرد (۱) ، در هانسی نیزمردم شیخ الاسلام بابا فریدرارها نکردندوازدحام خلق بسیارزیادشد ناچار به شیخ جمال الدین قطب هانسوی (رح) خرقه داده وهانسی را بدو سپردو خود برای این که جای دیگری برود تا کسی اورا نشناسد،مسافرت اختیارکردتابه قصبهٔ اجودهن که امروزه بنام « پاک پتن » معروف است رسید دراین قصـبه مشاهده کردکه مردم آن بیشترکج طبع ودرشـــت برخـــوردمی باشندوبه زاهدوعارف کاری ندارندلاجرم درآن جا رحل اقامت افگند- درشهراجودهن هندو وجوگیهای هندزیادبودند که غـالب یاهمهٔ آنهاجـذب رفتارواخلاق وسـلوک چشتیانه شیخ

(۱) سیرالاولیاء ص ۷۲ و ۸۳ تاریخ فرشته ص ۳۸٤ فرید الدین گنج شکر ص ۲٤ ، خزینه ص ۲۸۸ به بعد ص ۲۱٦ طریقه چشتیه آریا ص ۱۱٤

شدند و چنانکه مشهور است بیش از ۱۸ هجده قبیله از هندو های بومی منطقه به دست مبارکش مسلمان گردیدند و در نتیجه حضرت بابا فرید الدین مسعور گنج شکر توانست چهره آن شهر را دگرگون سازد و تا آخر عمر یعنی مدتی که بین ۱٦ تا ۲٤ سال گفته اند در این شهر ماند و سر انجام در همان شهر به لقای حضرت حـق شتافت خلاصه کلام چنان که گفته اند«اجودهن در آن مدت در اثر وجود مبارک او قبلهٔ هندوستان و خراسان شد (۱)» ناگفته نگذاریم که اجداد حضرت بابا فرید الدین مسعود گنج شکر از اولاد حضرت فاروق اعظم سیدنا عمر بن خطاب اند.

## زندگی و تعلیمات و مسلک حضرت بابا رح :

اگـــــرچه در فقـــــر زندگی کردن قناعـــــت و استغنــــــا و ریاضــــت کشیدن یکی از تعلیمات اصلی سلسله چشتیه است وچنانکه قبلا هم اشاره شد مشایخ این طریقه مردم فقیر بودند و به مصداق حدیث نبوی « الفقر فخری » تنگدستی توام با علوهمت و مناعت طبع را افتخار خود می دانستند اما در میان آنها زندگی حضرت بابا فرید الدین مسعود را شاید بتوان به عنوان الگو و نمونه کاملی از فقر و زهـــد وریاضت معرفی کرد درآن هنگام که در بیشتر نقاط هند سیطره حکام و راجگان و فرمانروایان و تشریفات دربارشان رعب و وحشت در دلهابر می انگیخت کلبهٔ محقر خشتی شیخ فرید الدین مسعود بر روی عامهٔ مردم باز بود و در آن جا گدا و شاهزاده مقامی یکسان داشتند و املاکی که به او بخشیده میشد قبول نمی کرد و میل داشت که در بین روستائیان بی چیز زندگی کند نه با امرا و حکام بلاد .با ملاحظه همین روش بود که هزاران غیر مسلمان به اسلام روی آوردند و به اساس موعظهٔ وی بود که شانزده [ یا ۱۸] قبیله هندو به دین مبین اسلام گرویدند در مورد زندگی توام با فقر شیخ گفته اند که هنگامی که وی وفات نمود چنان نادار بود که خانوادهٔ او حتی نتوانست کفنی برای او تهیه کند (۲)» بابا فرید الدین مسعود گنج شکرسختی کشیدن و در گمنامی زیستن را به رفاه و شهرت ترجیح می داد در نظر شیخ هیچ مریدی بر دیگران امتیازی نداشت و حتی شیخ نظام الدین اولیاء هم از این قاعده مستثنا نبود و همهٔ مریدان وی با طیب خاطر تن به سختی و رنج در می دادند هرچندبرای شیخ ریاضت هدف و مقصود اصلـــی او نبود – وی در تمام عمر به اندک

---

(۱) سیر الاولیاء ص ۷۳ ، تاریخ فرشته ص ۳۸٤ ، فریدالدین گنج شکر ص ۲۵ به بعد سوفیزم ص ۲۱۱ – آریا ص ۱۱۵

(۲) طریقه چشتیه آریا ص ۱۱۵ فرید الدین گنج شکر ص ۲۸

قوت لایموَت قناعت می ورزید و گاهی چندین روز پیاپی از هر نوع غذا محروم می ماند ، در بین اشیائی که در موزهٔ شهر پاک پتن به عنوان تبرک نگهداری می شود چند قطعه چوب گرد و مدوروجود دارد که به آنها نان بابا می گویند شیخ در موقع گرسنگی چوبها را به دندان می گرفته است تا شاید درد گرسنگی تسکین یابد حتی زمانی که خانقاه وی مرکز ثقلی شد و سیل هدایا بدان سرازیر می گشت بازهم شیـــخ زنده گی خود را به همان روش ادامه داد و هدایا را بین مستمندان تقسیم می کرد و چیزی برای خود نگه نمی داشت از تمام مال دنیا گلیمی داشت کوتاه که روی آن می خوابید و عصایی که از مرشدش ارث به او رسیده بود ، خانوادهٔ او هم در این فقر و تنگدستی با وی شریک بودند و حتی نقل می کنند که روزی یکی از فرزندانش از فرط گرسنگی بیهوش شد .

خلاصهٔ کلام آن که انسان وقتی که به زنده گی شیخ فرید الدین گنج شکر نظر می افگند می بیند که مظهری بوده از زندگی صحابهٔ حضرت پیامبر اسلام و این را هم می رساند که در سیر و سلوک مشایخ چشت ریاضت نقش مهمی بازی میکند حضرت بابا فرید الدین مسعود گنج شکرپاسداری قهرمان برای شریعت غرای محمدی (ص) بودوبه آن تاکید می ورزید ومریدانش را به آن می آراست و خود از همه آراسته تر بود تاریـــخ نگاران و تذکره نویسان کرامتهای زیادی از حضرت بابا فرید نقل کرده اند و قلمفرسایی زیادی نموده اند که ما شمه ای از آن را به مناسبت و جه تسمیه شیخ به گنج شکر نقل می کنیم : و آن این که در اثر کرامت حضرت بابا فرید نمک یا به قولی خاک و سنگریزه تبدیل به شکر می شود(۱)چنانکه در این باره گفته اند :

« کان نمک جهان شکر شیخ بحر و بـــــــر

آن کـــــز شکر نمک کند و از نمک شکر(۲)

و این دو بیت نیز دراخبار الاخیار آمده است :

« کان نمک و گنج و شکر شیخ فرید کز گنج شکر کان نمک کرد پدیـــــد

در کان نمک کرد نظر گشت شکـــــر شیرین تر از این کرامتی کس نشنید

# ملفوظات و اشعار بابا فرید الدین مسعود گنج شکر

در این که کتاب ( فواید السالکین ) را به حضرت بابا فرید الدین مسعود گنج شکر منسوب می نمایند جای شک و تردید فراوان می باشد زیرا :

۱ - از بـــــیان فـــواید السالـــــکین معــــلوم مـــی شود که حضرت بابا فـــــرید دررمضـــــان ســـــــال ٥٨٤ هجــــری بــــه صـــحبت حضرت قطب الاقطاب رسیده بود و در همان لحظه کلاه چهار ترکی که حضرت قطب الدین کاکی پوشیده بود بر سر بابا فرید نهاد و به ما معلوم است که حضرت بابا فرید تقریباً ۹۳ سال عمر یافت به این صورت در سنهٔ ٥٨٤ هـ باید عمر و سن وی دوازده یا سیزده سال باشد و واضح است که آن حضرت نمی توانست در آن سن چنان موقعیتی داشته و در آن عمر به خواجه قطب الدین هنوز بیعـــــــــت نکـــــرده بـــودو در ص ۷-۸ داستانی بیان میدارد که عقربی به بزرگی شتری ... بالاخره سبب شد تا شرابخواری را از شر ماری که میخواست وی را بگزد نجات داد بالاخره شرابی توبه کرده و بعد از این داستان ۷۰ حج پای پیاده انجام می دهد که به این حساب این داستان حد اقل ۷۰ سال پیش از تالیف فواید السالکین به وقوع پیوسته است و این سال مطابق سنه ٥١٤ هـ در می آید.

و حضرت ولی الهند خواجه معین الدین چشتی و شیخ شهاب الدین سهروردی هم هنوز دیده به جهان نگشوده بودند چه رسد به بابا صاحب یا قاضی حمید الدین ناگوری وبازدرصفحه ۱۰ بیان می شودکه مامردی رادرطواف دیدیم که روزانه ۲۰ هزار مرتبه قرآن را ختم می کرد . که سرا پا مبالغه و مزخرف ودوراز سیرو سلوک مشایخ و الاتبار چشت است و این کتاب نه توسط حضرت بابا جمع آوری شـــده و نه ملفوظات قطب الاقطاب شهید محبت حضرت قطب الدین بختیار اوشی کاکی است اما بدر الدین اسحاق غزنوی که سخنان حضرت بابا صاحب را جمع آورده و از آن کتابی بنام « سیرالاولیاء » ساخته دربیست و دوفصل در آن جای شکی نیست – در « سیرالاولیاء » و اخبار الاخیار ذکر شده که بعضی از ملفوظات حضرت بابا فرید الدین مسعود گنج شکر رح به وسیلهٔ حضرت سلطان المشایخ نظام الدین اولیاء دهلوی جمع آوری شده که ما گزیده از آن دو ماخذ را نقل می کنیم :« اگر هست غم نیست و اگر نیست غم نیست امام شافعی (رح) گفته است ده سال شاگردی صوفیان کردم تا مرا معلوم شد که وقت چه باشد کار گرم خود را به سخن سرد مردمان نباید گذاشت .

به قدر رنج یابـــــی سروری را به شب بیدار بودن مهتری را
؛چون: فقیر جامه نو پوشد چنان پندارد که کفن می پوشد آن نما که باشی ور نه باز نمایندت چنان که باشی .

دوشینه شبم دل حزینم بگرفـــــت و اندیشهٔ یار نازنینم بگـــرفت
گفتم به سر و دیده روم بر در تـــو اشکم بدوید و آستینم بگرفــت

**بیت**

ای مدعی به دعوی چندین مکن دلیری
یک حرف را ز معنا سیصد جواب باشد

گریختن از خود ، رسیدن به حق شمر ، از نادان دانا نما حذر کن ، نان هرکس مخور لیکن نان به همه بده از گناه لاف مزن . در مورد اباحت و حرمت سماع پیش او سخن رقت فرمود : « سبحان الله !یکی سوخت و خاکستر شد و دیگری هنوز در اختلاف است (۳)» بعضی دو بیتی های پنجابی و غیره نیز به حضرت بابا منسوب است و بعضی از اشعار مسعود بگ را که از متاخران چشتیه است به حضرتش چسپانده اند که وی نیز مسعودتخلص می کند و خود از پیروان سلسله چشتیه است که از اوست نه از بابا . البته این اشعار در مراسم عرس در مزار بابا با وزن و آهـــنگ مخصوصی تـــــکرار و خوانــــــــده می شود که :

من نیــــم مسعود یاران من نیـــم
جان جانم جان جانم تن نیــــــــم

و میگویند از بابا فرید الدین مسعود (رح) است که اشعاری پخته سروده با مضمون وحدت وجود –

---

(۱) سیرالاولیاء ص ۷۷ و ۷۸ فرید الدین گنج شکر ص ۳۵ ، اخبار الاخیار ص ۵۳ ، تاریخ فرشته ص ۳۸۸ سفینه ص ۹٦ خزینه ص ۲۹۲ ، سوفیزم ص ۲۱۷ ، آریا ص ۱۱۷
(۲) اخبار الاخیار ص ۵۳ طریقه چشتیه آریا ص ۱۱۷
(۳) سیرالاولیاء ص ۸٤-۸۷ اخبار الاخیار ص ٥٤ طریقهٔ چشتیه آریا ص ۱۲۰

# خانواده حضرت بابا فرید(رح) مسعود گنج شکر

گفتیم که حضرت بابا از اولاد حضرت عمر فاروق یا به اصطلاح فاروقی است ودر بعضی مآخذ شش پسر و چهار دختر به حضرت بابا فرید الدین مسعود ثابت کرده و نوشته اند

۱- حضرت شیخ بدرالدین سلیمان که صاحب سجاده و خلیفهٔ پدر بوده و همچنان در خورد سالی با حضرت خواجه سیدکمال الدین غور چشتی مودودی که از اولاد حضرت سید چشتیان قائــــداکبر قطب الدین خواجه مودود چشتی هروی بوده و با برادرش در زندگی حضرت بابا فرید الدین به هندوستان شده بود و حضرت بابا – پای پیاده و برهنه به احترام شان تا چند فرسنگ بیرون پاک پتن از آن دو برادر [ خواجه سید کمال الدین غور و سید جمال الدین زور چشتی مودودی ] استقبال نموده و پسر ارشد خویش بدر الدین سلیمان و پسر کوچکتر از وی شهاب الدین گنج علم را تبرکآ مرید شان ساخت اولی مرید کمال الدین دومی مرید جمال الدین چشتی مودودی که خزینة الاصفیاء(۱)نیز بدان اشاره داشته و کتب قلمی مناقب حضرت سید سلطان مودود چشتی هروی و اولاد شان ذکر میکند .

مزار حضرت بدر الدین سلیمان در پاک پتن پهلوی پدر بزرگوار اوست و از وی نیز شش پسر و پنج دختر باقی ماند (۲) شیخ بهاء الدین مشهور به شهاب الدین گنج العلم که سوای حضرت بابا از خواجه جمال الدین زور چشتی نیز خرقــــه داشت . مزارمبارکش بیرون آن گنبد معلا و خوب است در جوار مرقد پدرش از وی نیز پنج پسر مانده بود (۳) شیخ یعقوب است و او را نیز دو پسر بودند که گویند به رجال الغیب پیوست و از چشم مردم غیب شد مرقدش معلوم نیست .

---

(۱) خزینة الاصفیاء ص ۲۸۶

٤- شیخ نظام الدین است که حضرت بابا وی راازهمه اولادش دوستتر داشت و شربت شهادت چشید و کار سپاهیانه می کرد و در هنگام وفات حضرت بابا وی با سلطان غیاث بلبن به پتیالی تشریف داشت به نور باطن از درگذشت پدر مطلع و به جنازه اشتراک کرد و گویند مرقد مطهرش در پتنهور است .
٥- شیخ عبدالله است که در خورد سالی شهید شد و مرقد پاکش در پاک پتن جانب جنوب مزار حضرت باباست و به عبدالله بیابانی شهرت دارد و از وی اولاد نشد .
٦- نصیرالدین معروف به نصر الله است که گویند وی از بطن خادم شیخ به وجود آمده است بنام ساره و مرقد او در منطقه چاولیانه است از مضافات قبوله – سه دختر حضرت بابا فرید مسعور (رح) .
١- بی بی فاطمه که زن شیخ بدرالدین اسحاق غزنوی بود و مزار وی و شوهرش در پاک پتن در محله ای است بنام بدر اسحاق (رح).
٢- بی بی مستوره – که زن شیخ عزیز مکی صوفی است .
٣- بی بی شریفه – که تا آخر عمر شوهر نکرد و حضرت بابا فرید در باره وی فرمودی که اگر دادن خلافت و سجاده به زنان روا بودی هر آئینه شایسته بی بی شریفه رح بود . ودربعضی مآخذ برای حضرت بابا دختر چهارمی هم ذکر شده که او را به حبالهٔ نکاح علاءالدین علی احمد صابر کلیری (رح) در آورده بود که از نظر بنده به کلی بی اساس است .

## خلفای حضرت بابا فرید مسعود گنج شکر (رح)

حضرت بابا فرید الدین مسعود گنج شکر در عمر پر بارو پرثمرش هزاران تن از کافران را مسلمان نموده و صد ها کس از مومنان را به ولایت و کرامت رسانیده و تعداد زیادی را اجازت و خلافت بخشید . بعضی از تذکره ها تعداد خلفای حضرت بابا را هفتاد هزار نوشته اند که اگر چه اغراق ومبالغه است بازهم میرساند که خلفای بابا فرید الدین مسعود خیلی زیاد بوده که مشاهیر شان عبارتند از :

١- خواجه جمال الدین قطب هانسوی نخستین خلیفه و محبوب حضرت بابا .
٢- حضرت خواجه نظام الدین اولیاء دهلوی (رح) خلیفه و جانشین حضرت بابا در دهلی
٣- حضرت خواجه علاالدین علی احمد صابر کلیری
٤- شیخ عارف سیستانی (رح)
٥- سید محمد بن محمود کرمانی
٦- محمد شاه غوری
٧- شیخ بدر الدین غوری
٨- مولانا فخرالدین زاهد

که حضرت خواجه نظام الدین اولیاء دهلوی (رح) و حضرت خواجه علاءالدین علی احمد صابر کلیری رح از همه معروفتر و مشهور تر اند زیرا دوشاخهٔ چشتیه نظامیه و چشتیه صابریه به آن دو بزرگ مربوط است . واین دو روش تا حال پیروان زیادی در هند و پاکستان و بنگال و مالیزی و اندونیزی و امریکا و بعضی شهر های اروپا و در افریقای جنوبی دارند ، که بعداً راجع به هردو بزرگ وارد صحبت خواهیم شد . خداوند طالبان خویش را به مقصد برساند .

**وفات** از حضرت سلطان المشایخ نظام الدین اولیاء دهلوی رح نقل شده است که شیخ فرید الدین در آن هنگام که رنجورشد مرا بحضور خود طلبید و به کسوت خاص نواخت و در ماه شوال مرا به جانب دهلی روان ساخت در وقت وداع در حالیکه گریان بود گفت : « برو تو را به خدا سپردم » از این جدایی غم و اندوه دست داد به حدی که در جای یهای گذشته روی نمی نمود بعد از رسیدن به دهلی شنیدم که شیخ درپنجم محرم بعداز نماز عشاء بیــــــــــهوش گشته
پس از زمانی به خود آمده واز مولانا بدر الدین اسحاق پرسیده است که: نماز عشاء بجای آورده ام یا نه ؟ پاسخ میدهد آری شیخ دو مرتبه نماز عشاء خوانده و باز بیهوش می شود و سپس به خود می آید این بار هم نماز عشاء خوانده و می گوید از راه احتیاط نماز عشاء می گزارم چه دانم که دیگر میسر میگردد یا نه و در ضمن هم به زبان می آورد که شیخ نظام الدین دردهلی است همچنان که من هم درهنگام رحلت خواجه قطب الدین درهانسی بودم وسپس آهسته درگوش مولانا بدرالدین اسحاق می گویدکه بعدازمن جامه ای که ازخواجه قطب الدین بختیار به من رسیده است به شیخ نظام الدین برسان ، آنگاه آب طلبیده وضو می سازد دو رکعت نماز بجای آورده سر به سجده می گذارد ودرهمان حال رحلت می کند در حالی که از عمرش نود و پنج سال گذشته بود . بعد از درگذشت حضرت بابا فرید مسعود خلیفه و دامادش حضرت بدرالدین اسحاق امانتها را به اساس وصیت حضرت بابا فرید الدین مسعود به صاحبانش رسانید که از جمله این امانتها جامهٔ شیخ بود که در هنگامی که شیخ نظام الدین اولیاء برای بار اول به زیارت قبر مرشد خود به اجودهن ( پاک پتن ) آمد به او مسترد نمود (۲). در سیرالاولیاء آمده که خواستند جنازهٔ حضرت بابا را خارج شهر در میان قبور شـهدادفن کنند که در این حین پسر او بنام نظام الدین(رح) که در سفر بود از راه رسید و گفت اگر چنین کنید مردم به زیارت شیخ آمده و به شما اعتباری قایل نخواهند شد در نتیجه شیخ را در همین محلـــــی که مدفـــون

(۱) تاریخ فرشته ص ۳۹۰- اخبار الاخیار ص ٥٤ – سیر الاولیاء ص ۹۹ و سبحان در ص ۲۱۹ سوفیزم خود عمر حضرتش را ۹۳ سال گفته و طریقه آریا ص ۱۲۲
(۲) تاریخ فرشته ص ۳۱۹

است در داخل شهر دفن کرد (۱) . در خزینة الاصفیاء تاریخ وفات حضرت بابا روز سه شنبه پنجم محرم سال ششصد و شصت و چهار آمده است . در سیر الاولیا- و اخبار الاخیار و سفینة الاولیاء نیز همین تاریخ ذکره شده است لیکن در تاریخ فرشته سال هفتصد وشصت و چنانکه در جای دیگری مؤلف خزینتة الاصفیاء نقل می کند بعضی از تذکره ها هم سال ششصد و شصت و ششصد و هفتاد و ششصدو نودهم ذکر کرده اند که درست نیست و رد است (۲).

# ستایش و تمجید از مقام حضرت

## بابا فرید الدین مسعود گنج شکر (رض)

حضـرت بابا فـریدالدین مسعود گنج شکراز همـان آغـاززندگی عرفـانی وقدم نهادنش درسیروسلوک چشتیه در بین خواص و عوام شهرتی بسزا داشت چنانکه وقتی دست ارادت به خواجه قطب الدین کاکی رح داد ، خواجه معین الدین چشتی به خواجه قطب الدین خطاب کرده گفت که : « ای بختیار شاهبازی عظیم را به قید آورده ای که چتر سدره المنتها ایشان را نگیرد و این شمعی است که خانۀ درویشان را منور سازد (۱)» اگر چه سلسله چشتیه به وسیله حضرت خواجه محمد زاهد چشتی در دهه های اول قــرن پنجــم وارد هند شده و توسـط ولی الهنـــد خواجه معیـــن الــدین چشتی پایه گذاری استحکام وشروع به گسترش نمود ،در زمان بابا فرید الدین مسعود شهرتش رو به افزایش نهاد و در عصرسلطان المشایخ نظام الدین اولیاء دهلوی به اعتلاء و عروج خود رسید و همین امر باعث شد که در طول تاریخ اقطاب این سلسله همیشه مورد احترام شاهان ، شعراء عوام ، صوفیان ، طبقه مستضعف و طبقات دیگر مردم قرار گیرند شیخ الاسلام بابا فرید الدین مسعود گنج شکر از جمله اقطاب بزرگ این سلسله است که در طول تاریخ نه تنها در میان عرفا و صوفیان مقام شامخی داشته بلکه خاص و عام از زمان خودش تا به امروز برایش حرمت و قدر ویژه ای قایل بوده و هستند چنانکه در عصر حاضر هم مزار وی در پاکستان در ایالت پنجاب در پاک پتن شریف که بخشی از ساهیـوال است یکی از مهمترین زیارتگاه هایی میباشد که هر سال دراوایل محرم از مناطق مختلف جهان از امریکا ، بعضی کشور های اروپایی وازافریقای جنوبی از هند و از حصص مختلف پاکستان مردم برای راز و نیاز و اشتراک در سالگرد و عرس حضرت بابا وارد آن جا می شوند.مؤلف فواید الفواد می گوید:زمانی که سلطان ناصرالدین به طرف اوچ و ملتان حرکت می کرد ؛چون: وارد اجودهن شد همه لشکریان وی روی به زیارت شیخ نهادند به حدی که

شیخ در زحمت افتاد و ناچار به جای دیگری رفت و سپس آستین شیخ از طرف بامی جانب کوچه بیاویختند و مردم می آمدند و آستین او را می بوسیدند سپس شیخ در مسجد آمد و به مریدان گفت شما گرداگرد من باشید تا خلق درون نیایند هم از بیرون سلامی بکنند و باز گردند ، مریدان چنان کردند تا فراش پیرو منحنی ای بیامدوازحلقهٔ مریدان بگذشت و پای شیخ گرفته ببوسید ، برشیخ دشوار آمد تا فراش به شیخ گفت :« شیخ تنگ می آیی ؟ شکر نعمت خدای به از این بگزار » ؛چون: فراش این سخن راگفت نعره بزد آنگاه فراش را نواخت و بسیار معذرت خواهی کرد (۳).

درقرن هشتم شهرت بابا فرید شکرگنج ازمرزهندوستان هم گذشته تا دور ترین نقاط جهان اسلام رسیده بود به طوری که در اسکندریه شخصی بنام « برهان الدین اعرج» پیشگویی می کند و به « ابن بطوطه » می گوید که به ملاقات شیخ صالح نوهٔ شیخ فرید الدین مسعودگنج شکر نایل خواهد شد وبه گفتهٔ خودابن بطوطه به حمد الله نعمت ملاقات به اودست می دهد و قبر بابا راهم زیارت می کند (٤). امیر تیمورگورگان که سلطه طلبی و توسعه جویی او هزاران تن را بکام مرگ افگند و از مسلمانان کله منار ها ساخت و بر شهر ها تاخت همین که وارد پاک پتن شریف و مزارمطهر بابا فرید شد چنان زیر تاثیر قرار گرفته و مسحور گردید که وجودش از ستایش و مهر شیخ پرشد و به خاطراحترام به فرید الدین مسعود گنج شکر مردم پاک پتن را بخشیده

---

(۱) سیر الاولیاء ص ۱۰۰

(۲) خزینة الاصفیاء ص ۳۰۳ ، سیرالاولیاءص ۱۰۱ اخبار الاخیار ص ٥٤ ، سفینةالاولیاء ص ۹۷ – طریقه چشتیه آریا ص ۱۲۳

(۳) طریقه چشتیه آریا ص ۱۲٤ فاید الفواد ص ۲٤۷ و ۲٤۸ با کمی تبدیلی

(٤) سفرنامه ابی بطوطه ج ۲ ص ٤۷۱ ، طریقه چشتیه آریا ص ۱۲٤

وازقتل عام مردم آن دیار چشم پوشی کرد. فیروز شاه تغلق هم از جمله شاهانی بود که برای ادای احترام به شیخ رنج سفر را برخود هموار کرد و به زیارت آرامگاه او شتافت و پس از زیارت قبر او توجه و لطف خاصی نسبت به دودمان شیخ که در تنگدستی به سر می بردند ابراز داشت و هدایای بسیاری از جمله مقدار وسیعی زمین به ایشان بخشید . هنگامی که بابر موسس سلسله سلاطین مغولی در شبــــه قاره آن سرزمین را مورد تاخت و تاز قرار داد در اثر جنگهای خونین عدهٔ زیادی از مردم به پاک پتن پناهنده شده و از دم تیغ وی جان سالم بدر بردند زیرا که با برهم ؛چون: جدش برای آرامگاه شیخ احترام زیادی قایل بود اکبر بادشاه نیز که در اثر دعای یکی از اعقاب شیخ به نام شیخ سلیم چشتی صاحب پسر شده بود ابتدا به اتفاق فرزندانش از زادگاه شیخ سلیم دیدار کرد و سپس برای بزرگداشت مقام شیخ فرید به زیارت آرامگاه او رفت و هنوز چند فرسنگ به شهر مانده بود که به احترام شیخ خود و همراهانش از اسپ فرود آمده پیاده تا آرامگاه شیخ رفتند (۱) . بایرام خان استاد اکبر شاه هم مانند بسیاری از شعرای دیگر بابا فرید الدین را مورد مدح قرار داده و از جمله بیت زیر را که اشاره به کرامات شیخ دارد:

کان نمک و گنج شکر شیخ بحر و بر تا ... آخر که گذشت و گرامی که استاد اقبال بوده می گوید :

| | |
|---|---|
| در شهر گرامی است که معنی نظر است | در پنجهٔ مرگ سخت بی بال و پر است |
| در تلخی فزع حکــــــــم آمد به اجــــل | بگذار که این مرید گنج شکــــــــر است |

# بهشتی دروازه :

در حصهٔ پایان پای حضرت بابا فرید الدین گنج شکر و بدر الدین سلیمان دروازه ای نسبتاً کوچکتر از در ورودی قرار دارد کــــــــه در روز هــــــای عرس بـــــا یعنی از پنجم محرم تا سه روز باز می شود و فلسفه آن چنین است که حضرت سلطان المشایخ نظام الدین اولیاء که برای اشتراک در محفل عرس و سالگرد مرشد

(۱) فرید الدین گنج شکر ص ۵۹ و ٦۰ ـ طریقهٔ آریا ص ۱۲۵

ومرادش بابا فرید بدانجا آمده بود در واقعه ای دید که حضرت پیامبر خدا صلی الله علیه وسلم تشریف آورده و رو به وی کرده می فرمایند :« یا نظام من دخل فی هدالباب کان آمنا»[ ای نظام!هر که وارداین دروازه شودازعذاب جهنم در امان است ] حضرت سلطان المشایخ درآن واقعه مشایخ وسلف طریقه چشتیه را نیز چند تن شان را دیده ؛چون: از آن حالت بخود بازآمد ازآن واقعه چنین تعبیر کرد که : الله ،محمد،چهار یارحاجی،خواجه ، قطب،فریدیعنی تجلیات الهی میبارید وحضرت پیامبر خدا و خلفای راشدین مهدیین وحاجی شریف زندنی وعثمان هارونی و خواجه ولی الهند و قطب و فرید همه تشریف داشتندودیگر هیچ گفته نتوانست و حالا مردم با ازدحامی شگفت انگیز از آن دروازه می گذرند و نیرو های نظامی وانتظامی هر چند سعی می ورزند باز هم چندان نظمی بر قرار شده نمی تواند و سرو دست می شکند و ساعتها مردم سر پا می ایستد تا نوبت شان فرا رسد و از دروازه بهشتی بگذرند .
یکی از مخلصان (۱) به من گفت : من مقداری تنباکوی مصرف خود را بر سر دستارم بسته بودم و ؛چون: از بهشتی دروازه گذشتم هر چند آتش می زدم و کبریت روشن می کردم آن تنباکو ها نسوخت و آتش نگرفت . در کنار آرامگاه حضرت بابا گنبدی با شکوه و بس عالی قرار دارد که قبر علاءالدین موج دریا (رح) نوادهٔ حضرت بابا وهمه خانوادهٔ حضرت درآنجاست این گنبد یادگار سلطان محمد تغلق است ودرمحراب آن خطوط قدیمی وکوفی بر چوب کار شده و دیدنی است و مسجد نظامی هم که می گویند از آن حضرت خواجه نظام الدین اولیاء بوده در آوان سیروسلوکش در آن عبادت می فرموده و در نزدیک آرامگاه قرار دارد وهم حجره های عبادت و ریاضت هم وجود داردکه ازآن جمله حجره اعتکاف حضرت علاءالدین صابر کلیری (رح) مشهور است و دل می رباید – بر مزار حضرت بابا همیشه فیوضات الهی موج می زند و پروانگان شمع معرفت و طالبان حق در گوشه و کنار آن حریم خلوت یار به چشم می خورند اکثر محافل قوالی و سماع هم جوش و خروش عجیبی را سر می دهند که جالب است خداوند به همه نصیب کند .

پی اشک من ندانم به کجا رسیده باشد ز پیت دویدنی داشت به رهی چکیده باشد
(بیدل رح)

(۱) آن مرحوم خادم بنده در سفر های چشتیان پاکستان بود بنام حاجی عبدالستار جان خروتی – خداش بیامرزاد

# سلطان المشایخ محبوب الهی حضرت خواجه نظام الدین اولیاء دهلوی

### موسس شاخهٔ نظامیه در طریقه چشتیه

## نسب وی

نام مبارکش محمد پسر دانیال بن علی بخاری ملقب به نظام الدین سلطان المشایخ ، سلطان اولیاء محبوب الهی میباشد او از اولاد حضرت امام علی نقی است پدرش از بخارا یا طبق روایتی از غزنه به هندوستان آمده اندنخست در لاهور و سپس در بدایون مستقر گردید (۱).و حضرت سلطان المشایخ نظام الدین اولیاء دهلوی نیز درهمین شهر بدایون[هند] درماه صفرسال ٦٣٤هـ دیده به جهان هستی گشود[ لیکن درمقدمهٔ فواید الفواد ص ۳۰،سال ولادت شیخ را ٦٣٦ هجری نوشته است] ؛چون: به سن پنج سالگی رسید پدرش درگذشت و والدهٔ گرامیش که بی بی زلیخا نام داشت پرورش اورا به عهده داشت تا به سن رشد رسیده و به تحصیل علوم ظاهری پرداخت بعد از اتمام تحصیل از شهر بدایون همراه با مادر [ و همشیرهٔ خود ] به دهلی آمد و در این هنگام بیست و پنج سال داشت در دهلی درحجره اش سکونت کرد و در محضر خواجه شمس الدین خوارزمی(رح)که از علمای بنام و مورد احترام سلطان غیاث الدین بلبن پادشاه هند بود بدرس مشغول گشت وبسیار مورد توجه استاد خود قرار گرفت به حدی که اگر روزی نمی توانست به جلسه استاد حاضر شود استاد این بیت را می خواند :

باری کم از آنکه گاه گاهی	آیی و به ما کنـــــی نگاهی

واستاد جای مخصوصی به وی تعیین نموده بودکه از همه علیحده و ممتاز بود در همین زمان ؛چون: باشیخ نجیب الدین متوکل برادر حقیقی حضرت شیخ الشیوخ بابا فرید الدین مسعود(رح)همسایه بوداکثراوقات با او معاشربود،روزبروزفی مابین این دومحبت زیاد تر میشد پس از آنکه شیخ نظام الدین اولیاء چند سالی نزد شمس الدین خوارزمی (رح) درس خواند جهت معاش خود در اندیشهٔ این بود که قاضی بشود لذا به شیخ نجیب الدین متوکل گفت دعا کن که من قاضی شوم شیخ سکوت کرد نظام الدین مجدداً خواهش کرد شیخ نجیب الدین گفت « خدا نکند که قاضی شوی فاما چیزی شوی که می دانم (۱)» در همان آوان شبی شیخ نظام الدین اولیاء در مسجد جامع دهلی سحرگاهان شنید که موذن بالای مناره این آیه را می خواند : الم یان للذین آمنوا ان تخشع قلوبهم لذکر الله(۲)»[ آیا وقت آن فرانرسیده که آنانکه ایمان

آورده اند دلهای شان در حال خشوع به یاد خداوند باشد ؟] حال وی متغیر گشت و ؛چون: وصف شیخ فرید الدین مسعود گنج شکر شنیده بود بامداد بدون توشهٔ راه عازم اجودهن گشت و به زیارت حضرت بابا فرید مسعود گنج شکر نایل شده مرید گردید(۳) بعضی دیگراز تذکره نگاران علت علاقه حضرت سلطان المشایخ به پیرش حضرت بابا فرید الدین مسعود گنج شکر به گونهٔ دیگر نقل می کنند و می گویند که روزی قوالی [ سراینده ای ] در حضورحضرت خواجه نظام الدین اولیاء دهلوی،مسافرتش راشرح می داددرآن اثنا گفت:من درمجلس شیخ بهاوالدین زکریای ملتانی قائد سهروردیان در هند ، سماع گفته ام و او را شخصی عابد و زاهد وصاحب کرامات یافته ام حتی کنیزکان که درلنگر و خانهٔ او گندم و جو آرد و آس می کنند هم ذکرمی گویند بعد از آن به اجودهن آمدم درویشی بلکه شاهی دیدم به نام فرید الدین که در کرامت و زهد و ورع بر روی زمین دومی ندارد و طالبان را به مجرد این که به دست مبارکش بیعت کردند به خدا می رساند ، شیخ نظام الدین ؛چون:این سخن بشنید محبت شیخ فرید الدین درروح واعماق دلش شعله ورشد به خدمت شیخ نجیب الدین رسیدوبه وساطت اوعازم اجودهن شدو به حضور حضرت شیخ فرید الدین مسعود گنج شکر مشرف شد (۱). و زمانی که حضرت خواجه نظام الدین اولیاء دهلوی (رح) مشرف به لقای دلارای بابا فرید الدین مسعود گنج شکر گردید این شعر را حضرت بابا زمزمه می کرد که :

ای آتش فراقت دلها کباب کرده　　　سیلاب اشتیاقت جانها خراب کرده

همین که حضرتش این بیت را از زبان درفشان بابا شنید تیری بود که گویی به هدف اصابت کرد و بر دل نظام الدین اولیاء نشست و دهشتی عظیم و ولولـهٔ عجیب بر وی مستولی شد تا این که نتوانست شرح اشتیاق خود را بگوید اما ؛چون: حضرت بابا فریدالدین مسعود اثر دهشت را بر وی دید گفـــت:

مرحبا خوش آمدی (۲)»مدت زمانی نگذشت که خواجه نظام الدین اولیاء دهلوی(رح)خرقهٔ درویشی ازدست شیخ فریدالدین مسعودگنج شکر پوشید

---

(۱) سیراولیاء ص ۱۰۵ تایخ فرشته ص ۳۹۱ ، اخبار الاخیار ص ۵۵ خزینتة الاصفیاء ص ۳۲۹ ، تذکره حسینی ص ۳۳۰ ، آریا ص ۱۳۰ سبحان در سوفیزم ص ۲۲۰

تاریخ فرشته ص ۳۹۱ – ۳۹۲

(۲)جدید ۱٦/۵۷

(۳)نفحات الانس جامی (رح) ص ٥۰٤ ، تاریخ فرشته ص ۳۹۲ طرایق ص ٦۳

سیر الاولیاء ص ۱۱۰، اخبارالاخیار ص ۵۵ ، خزینته الاصفیاء ص ۳۱٤ – طریقه چشتیه آریا با اندکی تصرف ص ۱۳۱

(٤)دکتر آریا طریقه چشتیه در هند و پاکستان با اندکی تصرف ص ۱۳۲، سیرالاولیا ص ۱۱٦ ، اخبارالاخیار ص ۵۵ ، تاریخ فرشته ص ۳۹۲ تذکره حسینی ص ۳۳۱

در سلک مریدان خاص درآمد و مدتی که در خدمت مرشد خود بود وی هم در عسرت و تنگدستی خانواده شیخ شریک بود لیکن او نیز هم؛چون: سایر افراد خانواده شیخ فرید الدین مسعود از برکت نعمت مصاحبت و انفاس شیخ هرگز رنج تنگدستی بر او محسوس نبود (۱).

ای لقای تو جواب هر سوال　　　مشکل از تو حل شود بی قیل وقال

آنگاه که شیخ نظام الدین در پرتو تربیت پیر و مرشد خود به درجه کمال رسید به اورخصت داده شد تا به دهلی رود و به ارشاد دیگران همت گمارد گویند که در وقت خدا حافظی مرشدش سخنی در گوش وی گفت که مضمون آن چنین بود که : « خصمان را به هر طوری که توانی خشنود گردانی و از کسی که ق(رض) گرفته باشی در ادای آن کوشش نمایی (۲)» خواجه نظام الدین اولیا ؛چون:دردهلی جای مناسب برای عبادت و ریاضت نداشت و از کثرت جمعیت درزحمت بودناگزیر بیشتر اوقات ا زشهربیرون می رفت و سر به صحرا می نهاددرهمین اثناء به گفته تذکره نویسان دراثر الهام غیبی بر آن شد که به موضع غیاث پور که محلی بود غیر مشهو،رودودرآن جا مقیم گردد(۳) . در غیاث پور ابتدا دو نفر ملازم وی بودند یکی شیخ برهان الدین غریب (رح) که بعد ها به دکن رفته طریقه چشتیه را در آن جا ترویج کرد و دیگری شیخ کمال الدین یعقوب که او هم درگجرات باعث ترویج سلسهٔ چشتیه و تبلیغات اسلام گردید و این هر دو نفر پیش از سایر خلفای شیخ به کسب کمال و ریاضت نفس اشتغال جسته بودند (٤) .

---

(۱)طریقه چشتیه آریا ص ۱۳۲ ، تذکره حسینی ص ۳۳۱ ، تاریخ فرشته ص ۳۱۲
(۲)طریقه چشتیه باکمی تصرف ص ۱۳۲ ، تاریخ فرشته ص ۳۹۲
(۳)سیر الاولیاء ص ۱۲۰-۱۲۱ – اخبار الاخیار ص ۵۵ – خزینتة الاصفیاء ص ۳۲۹ ، تذکره
(٤)حسینی ص ۳۳۲ ، طریقه آریا ص ۱۳۲ و غیاث پور محلی بود خارج از دهلی کهنه همان جایی که امروز خانقاه و مزار مطهر حضرت سلطان المشایخ و سایر اولیاء قرار دارد
تاریخ فرشته ص ۳۹۳

پس از مدتی بر تعداد مریدان شیخ افزوده گشت و افرادی ؛چون: شیخ نصیرالدین محمود اودهی و سراج الدین اخی عثمان بنگالی و مولانا شرف الدین کاشانی و قاضی محی الدین کاشانی و مولانا شیخ فخرالدین زرادی (رح)ونظام الدین نظام مولی و...درشمارمریدان وجان نثاران اودرآمدند(۱).وروزبروزبرتعداد ارادتمندانش افزون می گشت تا این که در نزدیکی غیاث پور معزالدین کیقبادپسر بغراخان بن سلطان غیاث الدین بلبن حصاری و شهری و مسجدی بنا نمود و آمد و شد بسیار گشت مردم از خاص و عام به حضور شیخ رسیده حتی بسیاری از اهل فسق به دستش توبه کردند و به شرف ارادت مشرف شدند از جمله کسانی هم که در آن ایام به حلقهٔ مریدان وی درآمدند امیر خسرو دهلوی (رح)بود که شرح حالش پس از این خواهد آمد .

بالاخره جمعیت زیادی بدانجا رسید که شیخ در زحمت افتاد و مایل بود که از غیاثپور هم به جای دیگری نقل مکان کند اما آنچه وی را از این تصمیم منصرف کرد آن بود که در همین احوال جوانی نزد او آمد و این ابیات را برخواند :

آن روز که مه شدی نمی دانستی　　　کانگشت نمای عالمی خواهی شد
امروز که زلفت دل خلقی بربود　　　در گوشهٔ نشستنت نمی دارد سود

و به گفتار خود ادامه داد که : « اول باری مشهور نباید شد ؛چون: این کس مشهور شــدباید چنان شود که فردای قیامت ازرسول الله صلی الله علیه وسلم شرمنده نگردد از خلق گوشه گرفتن و به حق مشغول شدن سهل است اما مردانگی آن است که خلوت در انجمن باشد و با وجود انبوه خلق در مشغولی حق خللی نیفتد (۲) »از قول شیخ نقل میکنند که ؛چون: سخن آن جوان تمام شد قدری طعام پیش رویش نهادند تا بخورد اما نخورد در همان حال دردل نظام الدین اولیاء

---

(۱) تاریخ فرشته ص ۳۹۳ طریقه چشتیه آریا با تصرف و اضافات ص ۱۳۳
(۲) تذکره حسینی ص ۳۳۲ ، خزینتة الاصفیاء ص ۳۰۳ ، اخبارالاخیار ص ٥٦ ، سیرالاولیاء ص ۱۲۱ طریقه آریا ص ۱۳۳

گذشت که در غیاث پور بماند ، فی الحال جوان مسرور شده قدری طعام بخورد و برفت و دیگر او را ندیدند . این روایات و داستانها حکایت از آن دارد که شیخ در غیاث پور مورد توجه و اعتقاد مردم بوده و شهرت و محبوبیت او به حدی رسیده بود که دیگر کناره گرفتن از مردم و در عزلت و انزوا زیستن برایش امکان نداشته است .

## خانوادهٔ حضرت سلطان المشایخ (رح)

حضرت سلطان المشایخ خواجه نظام الدین اولیاء دهلوی در تمام عمر مجرد زیست و متاهل نشد در این باره صاحب خزینته الاصفیاء داستانی آورده که ما فشردهٔ آن را نقل می نماییم .

روزی شلوار خواجه بخیه هایش از هم گسسته بود چون بابا فریدالدین مسعود متوجه شد شلوار خود را به وی داد تا بپوشد خواجه نظام الدین از شدت سرورو خوشحالی شلوار مرشد خود را بر روی شلوار خود پوشید و بند آن را فراموش کرد که ببندد همین که از جا برخاست شلوار از پایش فرو افتاد ، شیخ فریدالدین مسعود گفت : «برادر ایزاربند محکم ببند که سوای روز قیامت وانشود » بنا بر این از حضرت خواجه اولاد و فرزندی نشده است .

## گسترده شدن خوان شاهی توسط فقیری وارسته

حضرت سلطان المشایخ نظام الدین اولیاء دهلوی خود همیشه روزه داشت لیکن در سفرهٔ شان غذا ها و طعامهای رنگارنگ چیده میشد و خوان شاهی روزی دو مرتبه به مهمانان و مراجعین گسترده میشد در نشستن بر این خوان هیچ امتیازی بین شاه و گدا امیر و فقیر شهری و روستایی، صالح و طالح خود وبیگانه وجود نداشت همه بر یک دسترخوان می نشستند .

---

(۱)چون بابا فرید به اساس فرموده پیامبر خدا که : اتقوا فراسته المومن . و به اثر مکاشفه قلبی درک کرده بود که وی متاهل نخواهد شد و شرایط و زمینه متاهل شدن در وجودش مهیا نیست . فرمود محکم ببند که ..... » و حکم فقهی در این زمینه با موقعیت فردی فرق میکند بعضی افراد در موقعیتی قرار دارند که نکاح برای شان نه تنها واجب و سنت نیست بلکه جایز هم نیست مثل همین مورد بحث مفصلتر آن را به کتب فقه مراجعه نمایید .

[ ببینید مساوات و الگو های زنده تحقق بخش این ارزش مهم اسلامی را ] و غذا تناول میکردند و اگر کسی از خوان غذا مقداری را با خود میبرد نیز ممانعت نبود بعضی ها بر سفره نشسته بعد از صرف غذا از اقسام خورشها و غذا ها یکجا نموده و با خود به خانه های شان می بردند این خوان شاهانه ازلحاظ کیفیت خود یکتا و بی نظیر بود ، در نشستن برکنار این خوان هزاران فقیر ومستمند و مسکین از غذا ها و خورشهای مستفید می شدند که گاهی نام آن را نیزنشنیده بودند و یا شنیده و تا حال نچشیده بودند ،بسیاری ازاعیان و اراکین سلطنت وروسا ومسئولان دولتی نیز به این آرزوبودند که براین خوان کرم بنشینند وهمیشه از لذت و چاشنی غذا های این دسترخوان یاد میکردند،به علاوه ازفیض هدایت وارشاد و سلوک عرفان و تربیه پویندگان راه حق که عموماً جاری بود ودروازه آن برروی همه در همه وقت گشوده بود ، این نیز از جانب حضرت خواجه فیضی بزرگ بود که به وسیلهٔ آن درشهر دهلی هزاران تن با سهولت و بدون هیچ مانعی پرورش می یافتند.

## غذای شیخ :

حضرت خواجه نظام الدین اولیاء دهلوی خودش برکنار این خوان پر نعمت با سایر مهمانان و علاقمندان حاضر میشد و در پهلوی آنها مي نشست لیکن از این الوان نعمت و خوان شاهانه و غذا های مختلف و خورشهای گوناگـــــــون صرف نکرده و نمی چشید بلکه غذا های ساده وی را نیمی نان و مقداری کریله ( سبزی و ترکاری است تلخ وش ) یا ترکاری دیگر و یا کمی برنج تشکیل می داد – یکی از مریدان خاص حضرت خواجه بنام شمس الدین یحیی آنچه مشاهده نموده چنین بیان می نماید که : « روزی من بر دسترخوان نشسته بودم هنگام افطار متوجه سلطان المشایخ شدم دیدم که در زمان شروع غذا دستی را که برای گرفتن لقمه به جانب ظرف طعام فراز نموده بود تا آخرین لحظه همچنان ماند و ندیدم که چیزی از آن در دهن مبارک نهاده باشد(۱)» تا اینکه سفره برچیده شد(۲) .

## بی التفاتی و موضع انعطاف ناپذیر با سلاطین

بنیاد سلسله چشتیه برای رهنمایی و رهبری دینی سلطنت هندوستان ، بلکه تاسیس سلطنت اسلامی ، اصلاح مجمع اسلامی و همراه بادمیدن روح انابت و روحانیت در آن از آغاز و ابتـــــداء به اصول بی التـــــفاتی و بی تعـلقی با سلاطیـــن زمان نهـــاده شده بود و این روش شـــــعار این سلسله و ترکـــه و میراث مقدس و امـــــانت مشـــایخ چشـــت در یـــــک جـــا نمـودن

(۱) ترجمه فارسی ( تاریخ دعوت و عزیمت ) نوشتهٔ استاد ابوالحسن علی ندوی که بنده آن را ترجمه نموده و استاد خلیلی مرحوم نیز بر آن مقدمه نوشتند ص ۱۷۴-۱۷۵ حصه سوم

(۲) سیر الاولیاء ص ۱۲۵

این شیشه و آهن کمال و استعداد عالی خود را به ظهور رسانیده و نشان داده بودند از یک طرف آنها از اصلاح عوامل نادرست و رجحانات غلط درباروازریشه کن کردن فتنه های زمان غافل نبوده و از غم اسلام خالی نبوده و نسبت به اینده مسلمانان نیم قاره بی فکر و بی تفاوت نبودند و از جانب دیگر به عنوان یک متد و عقیده فیصله نموده بودند کـــه مستقیماً هیچ رابطـــه ای به دربـــار نداشته باشـــند از حضـــــرت نایب نبی در هند خواجه معین الدین چشتی تا به حضرت سلطان المشایخ نظام الدین اولیاء دهلوی این یک حقیقت مسلم و غیر قابل انعطاف بود که نباید مشایخ چشتیه به دربارها بروند و با سلاطین وقت دیدار نمایند و بر اساس این لایحه و دستور واصل همه مشایخ چشت با استقامتی کوه صفت وبی نظیر عمل نمودند و در نتیجهٔ پیروی از این سیاست و روش بود که دامن آنها هیچگاه در خارزار سیاست گیر نکرد [ این بدان معنا نیست که ایشان سیاست را از عبادت و دین تفکیک می کردند بلکه با این نمایش میخواستند عزت دین واهل دین و وقار مذهب و اسلام را ارائه داده و با این کار خالصانه تر و بهتر در نشر و پخش اسلام و تبلیغ دین بپردازند و تاریخ شاهد است که مشایخ چشت سلاطین و حکام را نصیحت اصلاح و در شاهــــــــــــــراه تقوا دارای حیثیت عرفانی خوبـــــی نموده و نقش بسزایی بازی کرده اند ] و دگر گونیها و انقلاب های سلطنت بر مراکزعرفانی و سرگرمی ها و مشاغل مربوطه اش هیچ تاثیری افگنده نتوانست . اخلاص مشایخ چشت و بی آلایشی و بی غ(رض)ی آنها همچنان مسلم و محفوظ ماند و در نتیجه پیروی از این خط بود که طولانی تر و ژرفتر از همه در تاریخ اسلامی شبه قاره هند این سلسله در جاری داشتن برنامه های تبلیغ و ارشاد و روشنگری و پخش آیین رهایی بخش اسلام و تاثیر افگندن بر نیم قاره موقع و فرصت یافت و شاید همین عامل بود که سبب شد تا سلسله چشتیه قبول عام یافته و مورد علاقه شدید توده ها واقع و بقای جاودانگی بیابد .

از همان آغاز که حضرت خواجه نظام الدین اولیاء از پیشگاه شیخ کبیر مامور تسخیر روحانی هند و تبلیغ و ارشاد شبه قاره شده و به دهلی تشریف آورده بود پنج پادشاه یکی بعد از دیگری بر مسند حکومت نشستند و آنها با جلال و حشـــمت شگفت انگیزی سلطنت نمودند به جز یک مورد آن هم ضرورت دینی ایجاب می نمود تا در رابطه با مسئله حل و حرمت سماع در مجلس مناظره و بحث و گفتگوی علمی حاضر شود ، نه خواجه نظام الدین اولیاء گاهی به دربار رفت و نه اجازه داد تا پادشاه وقت به مجلس وی حاضر شود ، در عهد سلطنت غیاث الدین بلبن هنوز

آفتاب شهرت حضرت خواجه به نصف النهار نرسیده بود از این رو غیاث الدین به خواجه نظام الدین اولیاء دهلوی توجه نکرد و معزالدین کیقباد در لهو و لعب و سیر و شکار مشغول ماند ، جلال الدین خلجی نخستین پادشاهی بود که دانشمند ، فروتن و حلیم و جوهر شناس و قدر دان اهل کمال بود و در این دور شهرت حضرت خواجه نیز برمدار عروج خود رسیده بود ، جـــــلال الـــــدین چندین مرتبه پیشنهاد مشرف شدن به حضور خواجه را مطرح نمود ولی پذیرفته نشد بالاخره سلطان با امیر خسرو « که مصحف دارسلطان بود » برنامه ای ساخت تا یک مرتبه ناگهانی و بدون اطلاع قبلی به خدمت حضرت خواجه نظام الدین اولیاء حاضر شود امیرخسروازموضوع به حضرت مرشد خویش خواجه نظام الدین اولیاء گزارش داد اگر چه پلان مخفی و فقط امیر خسرو از آن مطلع بود لیکن وی حاضر نبود به هیچ قیمتی از مرشد گرامی خویش بپوشد و در چنین حالتی راز داری بنماید و در صورت عدم اطلاع به خواجه از عواقب آن می هراسید »لذاامیر خسرو به حضرت خواجه گفت : فردا بادشاه به خدمت شما می رسد همین که حضرت خواجه از موضوع خبر دار گردید بلافاصله جهت زیارت مرشد خویش حضرت بابا فرید مسعود گنج شکر عازم اجودهن شد و چون پادشاه از آن اطلاع یافت ازامیر خسرو ناراحت شد و گفت: « من از رنجش پادشاه جان خود را در خطر می دیدم و از رنجش مرشد خود ایمان خود را» پادشاه حلیم و فرزانه و ظریف طبیعت بود – پاسخ مذکور را پسندیده و خاموش گردید(۲).

---

(۱) تاریخ دعوت و عزیمت حصه سوم از مولانا ابوالحسن علی ندوی ترجمه مولف

# غم اسلام :

اگر چه سلطان علاءالدین خلجی نتوانست به دیدار حضرت خواجه نایل آید لیکن همچنان ارادتمند و مخلص بود و در مهمات سلطنت و در مواقع بحرانی و تردد و اندیشه دایم به حضرت خواجه نظام الدین اولیاء مراجعه میکرد در همچو مواقعی از آن حضرت التماس و تمنای دعا می نمود و آن حضرت نیز دعا می فرمود . قاضی ضیاءالدین برنی می نویسد : « هنگامی که ملک کافور نایب ، به محاصره شهر در نگل مشغول بود و راه شهر تلنگانه خطرناک و مشکل شده بود و پاسگاه ها و نقـــــاط ارتباطی مسیر مذکور نیز قطع و برچیده شده بود و بیش ازچهل روز گذشته بود که از ارتش اسلام و حالات سپاه هیچ اطلاع و گزارشی به سلطان نرسیده بود سلطان در تشویش و تردد جانکاه به سر میبرد ، اغلب امراء و اراکین دربار به این نظر بودند که شاید لشکر اسلام به فتنه و حادثه ای بزرگی روبرو شده که سلسلهٔ ارتباطات قطع گردیده در همین ایام اندوهبار ، سلطان ملک قرابیگ و قاضی مغیث الدین بیانوی را به خدمت حضرت خواجه فرستاد و گفت به حضرت بگویید که ما به علت قطع شدن ارتباط و معلوم نبودن احوال ارتش اسلام بی حد مضطرب و مشوشیم ، شما بیش از ما در غم اسلام و فکر مسلمانانید اگر شمـــا به نور باطن خبری از لشکر اسلام دارید ما را مطمئن و مسرور فرمایید سلطان به آنها که پیغام را می بردند و دستور داد که هر چه در این موقع از زبان درفشان حضرت خواجه نظام الدین اولیاء( رح) می شنوند حفظ و بخاطر بسپارند و بدون کم و زیاد آن را فرا گیرند آن دو نفربه خدمت حضرت خواجه رسیده و پیغام پادشاه را رسانیدند حضرت خواجه بعداز استماع پیغام حال فتح و نصرت پادشاه را بیان و به سخن پرداخت و فرمود!« این فتح چیزی نیست ما فتوحات دیگری را نیز امید واریم » این مژده را شنیده ملک قرابیگ و قاضی مغیث الدین مسرور و شاد برگشته و رهسپار دربار شدند و پاسخ حضرت خواجه را به پادشاه گفتند پادشاه از شنیدن مژدهٔ مذکور خیلی خوشحال و مسرور شده و مطمئن شد که درنگل فتح شده است در همین روز از نماز عصر فارغ شده بود که مامور نظامی ملک کافـــــور حامل نامه ای که محتوی خبر فتح درنگل بود در رسید و در روز جمعه این نامه فتح و نصرت را برهمه منبر ها خوانده وبه استماع مردم رسانیدند و در صحن نقاره خوشی و سرورنواختند وشادی ها کردند واعتقاد سلطان افزونتر شد (۱) باردیگر همینکه مغلها بر دهلی یورش بردند سلطان خودش پیشا پیش ارتش اسلام و مجاهدین با دشمن می جنگید وی به حضرت خواجه پیغام فرستـــاد

---

(۱) تاریخ دعوت و عزیمت از ندوی حصه سوم تاریخ فیروز شاهی ص ۳۳۳

که موقعی حساس است توجه داشته باشید حضرت خواجه قسمتی از مریدان را به سنگر جهاد فرستاد و به باقی که بزرگسالان بودند دستور داد تا متوجه الی الله شده و جهت فتح و نصرت مسلمانها از خدا التماس نمایند چنانچه همه مشغول خدا شدند و در کمترین زمانی مژدهٔ فتح و ظفر بگوش مشتاقان رسید و مغولها شکست فاحش خوردند (۱).

## تقسیم اوقات حضرت سلطان المشایخ (رح)

امیر خورد(رح) نظام تقسیم اوقات حضرت خواجه را چنین می نویسد:بعد از افطاروگشودن روزه که با اهل جماعت صورت میگرفت محبان را بقیامگاه خویش در بالا خانه فرا می خواند ولحظه ای در آن جا شرف هم نشینی و دیدارنصیب میشد میوه های تر وخشک و چیزهای لذیذ ولطیف وخوردنی و آشامیدنی حاضر وچیده میشد .

حاضرین مجلس صرف وتناول نموده و حضرت خواجه هریک را دلداری و نوازش کرده و حالات او را پرسیده و دریافت می فرمود (۱)

(۱) سیرالاولیاء ص ۱٦۰ تاریخ دعوت و عزیمت ندوی حصه سوم

# موقعیت ویژه امیر خسرو دهلوی

بعد برای ادای جماعت نماز عشاء به پایین تشریف می برد لحظه ای مشغول مانده و بر تخت خواب می آرمید در این زمان خدمت:گاران تسبیح آورده و به دست مبارکش می دادند در این هنگام جز از امیر خسرو( رح) کسی دیگر همت ورود بـه حضرت خواجه را درخود نمی دید او رو بروی حضرت خواجه نظام الدین اولیاء نشسته داستانها و قصه های مختلف و سخنان دلپذیرمی گفت و حضرت خواجه به گونهٔ پاسخ مثبت سرمبارکش را تکان می داد و باز لحظه بلحظه ارشاد می گردید که :

« تُرک ! دیگر چه خبر ؟ و همین که امیر خسرو( رح) ارشاد گرامی را می شنید موقع مناسبی برای گفتگوی دراز و طولانی به دست می آورد ، اگر حضرت خواجه نکته ای می پرسید امیرخسرو داستانی شیرین بیان می کرد علاقه و ارتباط وی با مرشدش حضرت خواجه نیز با این عاشق صادق به اندازه ای علاقه و محبت داشت که می فرمود : « من از همه تنگ آیــم از تو تنگ نیــایم» تا آن جا که فرمود : « از همه کس تنگ آیم تا حدی که از جان خود تنگ آیم و از تو تنگ نیایم (۱)» باری حضرت سلطان المشایخ فرمود :« روزی شخصی به من گفت همان نظری را که برامیرخسرومی افگنید برمن بیفکنید من پاسخی به شخص مذکورندادم مگردلم خواست بگویم که آن گونه قابلیتی بیاور (۲)دراین موقع بعضی اعزه جوان وبعضی دیگرازمنسوبین مخصوص حاضرشده قدمبوسی می کردند .

نخفت خسرو مسکین از این هوس شبها　　　　که دیده بر کف پایت نهد بخواب رود

چون امیر خسرو( رح )واعزه و محبان دیگر اجازه خواسته و مرخص می شدند اقبال خادم آمده و آب برای وضوی حضرت خواجه می نهادوخواجه برخاسته و دروازه را از داخل زنجیر می فرمود دیگر از آن جا کسی خبر نداشت خدا میداند که چه راز و نیــازی درآن لحظات با حق تعالی داشت و چه نیایش عاشقانه ای با محبوب خویش انجام داده و گفتگوی عارفانه داشته است این رباعی که به قلم حضرت خواجه نوشته شده در این جا مناسب دانسته نقل میکنیم .

تنها منم و شب و چراغــــی　　　　مونس شده تا پـــگاه روزم

گاهیش ز آه سرد بکشــــم　　　　گاه از تف سینه بر فــروزم

و گاهی این بیت نیز که حکایتگر حال است از زبان دُر بار حضرت خواجه شنیده شده :باری به تماشای من وشمع بیا　　　　کز من دمکی نمانده از وی دودی همین

که افق پیام سحرگاهان را اعلام می نمود خادم فرا رسیده و حلقهٔ در آن حضرت را می جنبانید حضرت خواجه دروازه را می گشود و سحری آن حضرت چیده میشد که عبارت بود از انواع خور دنیها حضرت خواجه اندکی از آن تناول فرموده و دستور می داد تا مقدار باقیمانده را به بچه ها بگذارند.

خواجه عبدالرحیم( رح) که سحری بردن به حضرت خواجه به وی مربوط بود می گوید : اکثر سحریها اتفاق افتاده که از آنچه به حضرت خواجه برده بودم به کـــلی تناول نکرده و دست به آن نبرده بود من ع(رض) می کردم که جناب عالی در وقت افطار هم مقداری خیلی اندک و ناچیز صرف می نمایید و در سحری هم این چنین ! امکان میرود که وجود مبارک نامقاوم وضعیف گرددخواجه گریه ای پر درد و جان گداز سرداده فرمود :« چه تعداد از غربا و مساکین و مستمندان و افراد بی کس در گوشه های مساجد و ویرانه ها درگرسنگی به سر می برند و شب را در فاقه وجوع سپری می کنند چگونه این غذاهاو طعامها از حلق بنده فرو رود ؟» چنانچه بسیاری اوقات سحری ای را که به حضرت خواجه آورده بودم همچنان دست ناخورده بر می داشتم و می بردم . هنگامی که صبح میشد هر کسی که بر جمال مبارکش نظر می افگند می دید که چهره ای تابناک و مستانه وچشمانی که در اثر شب زنده داری قرمز شده جاذبه ای عجیبی دارد در همچو مجاهدات شدید نیز در وجود مبارکش آثار ضعف و ناتوانی به چشم نمی خورد و در قیافه و هیئت معمولی آن حضرت تغییری به نظر نمی آمد هیچ کس فکر نمی کرد که آن حضرت چهار صد یا پنجصد رکعت نماز نفل با این مقدار تسبیح را طبق معمول همه شب انجام داده است و عمر عزیزش به همان مشغولیتهای یاطن سپری می شد که جز خدا دیگری از آن اطلاع و خبری ندارد و در دلجویی و دل به دست آوردن و غم توده ها مشغول بود که برتر از آن هیچ کاری نبوده :

دل به دست آور که حج اکبر است از هزاران کعبه یک دل بهتر است

درروزبرسجادهٔ مشایخ خویش روبجانب قبله مشغول بحق متوجهآ الی الله کانه ینظر الیه . چنان متوجه به خدای تعالی بود که گویی بر او می نگرد . نشسته بود و روز را این چنین سپری میکرد . مراجعین و وارد شوندگان از قبیل علماء مشایخ صدور و اکابر ، وضیع وشریف به دیدار خواجه مشرف و مستفید و مستفیض مـی شدند و حضرت خواجه با هریک مطابق به شخصیت و موقعیتش صحبت و مجلس می فرمود و نوازش میکرد در ظاهر با خلق و در باطن همگی مشغول (۱) حق بود در وقت ظهر بد از این که نماز ظهر را ادا می فرمود هر عزیزی که برای قدمبوسی

آمده بود فراخوانده میشد و از پیشگاه خواجه مورد تفقد و دلداری قرار گرفته و محو صحبت می شد .

و در رابطه با موضوع عبادات و سلوک و محبت الهی رهنمایی و ارشاد می گردید ، اما بر علماء و صلحاء که در این مجلس حاضر بودند جرات نداشتند تا سربلند کرده و چهرهٔ مبارک حضرت خواجه گه را نظاره کنند چنان رعب و عظمتی الهی و من جانب الله کاری بود که نظر کردن به چهره مقدس حضرت خواجه مشکل بود.

(۱) سیرالاولیاء ص ۱۲۵

(۲)سیرالاولیاء ص ۳۰۲، تاریخ دعوت و عزیمت تدوی حصه سوم از این که امیر خسرو سخن را به تفصیل و اطناب می کشانید هدفش این بود که :

به حرفی می توان گفتن تمنای جهانی را　　　من از شوق حضورش طول دادم داستانی را سیر الاولیاء ص ۱۲۵-۱۲۹ تاریخ دعوت و عزیمت حصه سوم

# صدور خلافت نامه و خط ارشاد

در اثنای بیماری [ اخیر ] حضرت خواجه نظام الدین اولیاء دهلوی به بزرگان متعددی خلافت عطا فرموده و اجازت نامه نوشت مضمون اجازت و خلافت نامه را مولانا فخرالدین زرادی(رح )تهیه و ترتیب نموده و کتابت و نگارش آن را سید حسین کرمانی رح به عهد داشت آن حضرت برنامه های مذکور دستخط مبارک خویش را ثبت می فرمود : الفاظ دست خط عبارت است از:« من الفقیرمحمدبن احمد بن علی البداونیی البخاری»در اجازتنامه های موصوف تاریخ ۲۰ ذوالحجه سال ۷۲٤ هـ درج است که پیش از سه ماه و بیست و هفت روز از وفات حضرت خواجه نظام الدین اولیاء دهلوی تحریر و نوشته شده است به نام هر کسی که اجازه نامه های مذکور رقم تحریر یافته بود به هرکجا که بودند به آنها سپرده شد و انهایی که در دهلی موجود بودند به همۀ شان خود حضرت خواجه نظام الدین اولیاء دهلوی اجازت نامه اهداء فرمود نخست قطب الدین منور را احضار فرمود ، سلطان المشایخ به وی خلعت خلافت پوشانیده و به وی وصیتها و سفارشها نموده و اجازت داد و دستور داد که برو دوگانه ای ادا کن دوستان نیز مبارکباد دادند در این موقع شیخ نصیرالدین محمود دهلوی را طلب فرمود به وی نیز خرقه خلافت و اجازت عطا فرمود و وصیت و سفارش نمود .هنوز شیخ نصیرالدین محمود دهلوی بر پا ایستاده بود که شیخ قطب الدین منور را دوباره بحضور طلبیده ووی حاضر خدمت شد به وی دستور داد تا خلافت یافتن حضرت نصیرالدین محمود چراغ دهلوی را مبارکباد گوید و بعد شیخ نصیرالدین را گفت که به شیخ منور تبریک بگو هر دو به یکدیگر تبریک گفتند . بعد به هردو حکم شد تا با یکدیگر معانقه و بغل کشی نمایند بعد فرمود هر دوی شما برادرید به تقدیم و تاخیر شدن خلافت اهمیت ووقعی منهید (۱).

# مشهورترین خلفاءومریدان

اگر چه حضرت سلطان المشایخ نظام الدین اولیاء دهلوی خلفای بیشماری به اطراف و اکناف شبه قاره فرستاد تا در جهت تبلیغ اسلام و پخش طریقۀ چشتیه مشغول هدایت وارشاد مردم باشند.

(۱) سیر الاولیاء ص ۲۲۰- ۲٤۹ تاریخ دعوت و عزیمت حصه سوم

مشاهیر شان قرار ذیل اند :

۱-مولانا شمس الدین یحیی
۲- شیخ نصیرالدین محمود چراغ دهلوی
۳- شیخ قطب الدین منور هانسوی
٤- شیخ حسام الدین ملتانی
۵- مولانا فخرالدین زرادی
٦- مولانا یوسف چندیری
۷- مولانا برهان الدین غریب
۸- مولانا یوسف دهلوی
۹- مولانا سراج الدین عثمان اخی سراج
۱۰-مولانا شهاب الدین

# اسامی مریدان ممتاز حضرت خواجه (رح)

۱- حضرت امیر خسرو دهلوی
۲- میر حسن علاء السجزی
۳- خواجه ابوبکر
٤- مولانا وجیه الدین یاتیلی
۵- مولانا فصیح الدین
٦- مولانا جلال الدین
۷- مولانا محی الدین کاشانی
۸- مولانا فخرالدین مروزی
۹- خواجه کریم الدین سمرقندی
۱۰- قاضی شرف الدین
۱۱- مولانا بهاءالدین ادهمی
۱۲- شیخ مبارک گو پاموی
۱۳- خواجه موید الدین کردی
۱٤- خواجه تاج الدین داوری
۱۵- خواجه موید الدین انصاری
۱٦- مولانا نظام الدین شیرازی
۱۷- مولانا فخرالدین میرتهی
۱۸- خواجه ضیاء الدین برنی
۱۹- خواجه شمس الدین خواهر زاده
۲۰- خواجه سالار

از آنها حضرت خواجه نصیرالدین چراغ دهلوی را از خلافت خاص سر افراز فرموده و جانشین تعیین کرد وی مثال تمام عیار پیروی از شیخ خویشتن بود وی با حالات نا مساعد و شرایط دشوار دست و پنجه نرم کرد و با وجود جریان توفانهای سیاسی شدید چراغ رشد و هدایت و ارشاد را روشن نگهداشت .

اگر گیتی سراسر باد گیرد چراغ مقبـــلان هرگز نمیـــرد

در همه کار های نیک و فیض رسانیها و برکات سلطنت و حکمروایی فیروز تغلق خواجه نصیرالدین محمود سهم موثر و نقش تعیین کننده داشت در مدت سی و دوسال تمام نظام مرکزی و فرهنگ عرفـــانی سلسله چشتیه را در پایتخت دهــلی با کامیابی و موفقیت ویژه ای به انجام رسانیده و جاری نگهداشت و از این چراغ ، چراغ دیگری روشن شده و تابیدن گرفت که در اثر آن نه تنها هند جنوبی بلکه سراسر شبه قاره از حرارت عشق و محبت مستفید گردیده و از عطر ریاحین آن خوشبو گشت و آن نور در وجود حضرت میر سید محمد گیسو دراز چشتی تعبیه شده بود که خانقاه و مزارش در گلبرگۀ دکن حیدر آباد هند است (م۸۲۵هـ) و یکی از

صاحبنظران اهل دل که بعضی می گویند خود چراغ دهلوی است – راجع به وی سروده است :

هرکو مرید سید گیسو دراز شد　　　　والله خلاف نیست که او عشقباز شد

خلیفه دیگر حضرت خواجه نصیرالدین چراغ دهلوی حضرت خواجه کمال الدین علامه بود ( م ۷۵٦هـ) که اولاد و خلفایش این سلسله را با فـــروغ جاودانـــگی و نورانیت الهی آن تا این قرن قایم نموده و از آن پاسداری نمودند در این سلسله بزرگان زیاد و زعمای بلند مرتبه دین و عرفان گذشته اند از قبیل حضرت خواجه یحیی مدنی (رح) شاه کلیم الله جهان آبادی ، مولانا شاه فخرالدین دهلوی ، خواجه نور محمد مهاوری شاه نیاز احمد بریلوی ، خواجه شاه سلیمان تونسوی - « مشهور به پیر پتان » که بازار عشق الهی را گرم نگه داشته و دلهای صد ها هزار تن از بنده های خدا را از آتش محبت الهی و خدا طلبی شعله ور ساختند در قطار خلفای حضرت خواجه نصیرالدین محمود چراغ دهلوی شیخ عبدالمقتدر مندی – شیخ احمد تهانیسری شیخ جلال الدین حسین بخاری مشهور به مخدوم جهانیان جهان گشت از امتیازات ویژه ای برخوردار بوده و قابل ذکر می باشند که هریک از ایشان در عصر خویش شیخ وقت و مرجع خـــلایق بوده است . بعد از خانقاه مرکزی دهلی که دو شیخ اجل و بزرگوار یعنی خواجه نظام الدین اولیاء دهلوی و حضرت خواجه نصیر الدین چراغ دهلی یکی بعد از دیگری بر مسند ارشاد نشستند در مناطق و نواحی مختلف هندوستان خانقاه های سلسله چشتیه گشوده شده و در تبلیغ و ارشاد و هدایت خلق و گسترش آیین اسلام صرف مساعی می نمودند مثل پندوه ، لکهنوتی ، دولت آباد ، گلبرگه ، برهان پور ، زین آباد ، ماندو ، احمد آباد ، صفی پور ، مانک پور وسیلون که در پرتو انوار این خانقاههای چشتیه تا قرنها نور عرفان روشنی بخش تاریکیها بوده و شمع عشق و محبت صدق و اخلاق و علوهمت و ارادهٔ مستحکم ، خدمت خلق ، ایثار و فداکاری ، بذل عطاء فقر و زهد و علم و معرفت تابان و درخشان ماند شبه قاره در حالتی قرار داشت که چندین فشار از جانب مادیت و غفلت آن را تهدید کرده بود و انتظار می رفت که شخصیت اجتماعی آن در اثر سیلاب مدهش غفلت و عیاشی آسیب پذیر گردد و کشتی ای که حامل متاع درد دین و احساسات ایمان است نیز غرق شود لیکن این سوخته دلان وارسته این متاع را پاسداری و این آتش در جا های متعددی به زبانه کشیدن ادامه داد که جهت بررسی کارهای ارشادی و برنامه های اصلاحی هریک از این خانقاه ها به تدوین کتابی مستقل و پرحجم ضرورت است . به ویژه در بنگال (۱) حضرت شیخ علاءالحق پندوی ، حضرت نورقطب عالم پندوی – دردکن

حضرت شیخ برهان الدین غریب ، و از خلفای شیخ زبن الدین شیخ یعقوب ، شیخ کمال الدین تاگوری فتنی بعد خلیفه شان حضرت قطب جهان عبد الله بن محمود بن الحسین ، خلیفه و فرزندش شاه عالم گجراتی ، هریک در زمانهٔ خود بر بوریای فقر نشسته و به ارشاد و هدایت خلق پرداختند در مالوه شیخ وجیه الدین یوسف ، شیخ کمال الدین ،مولانا مغیث الدین و غیره در اوده حضرت شیخ محمد میناء لکهنوی (رح) شیخ سعدالدین قدوائی خیر آبادی و شیخ عبدالصمد مشهور به صفی الدین صفی پوری شیخ حسام الدین مانکپوری ، شیخ عبدالکریم مانکپوری و شاه پیر محمد سیلونی و شاه پیر محمد لکهنوی خصوصیت های قابل ذکری دارد اینها همه از زعماء و بزرگان سلسله چشتیه نظامیه اند که هریک به نوبه خویش و هر کدام در زمان خود چراغ رشد وهدایت و روشنگری را روشن نگه داشته و توده را رهنمایی و تعلیم و تربیه نمودند ، تعداد فیض یافتگان شان را جز خدا کسی دیگر محاسبه و آمارگیری کرده نمی تواند به علاوه از این خانقاههای خالص چشتی در گوشه و کنارهندوستان خانقاههای مشهور دیگر نیز وجود داشت که همه ساعیان راه حق و حقیقت و مبلغان دین بودند (۲).

# وفات :

حضرت سلطان المشایخ خواجه نظام الدین اولیاء دهلوی قبل از غروب آفتاب روز چهارشنبه ۱۸ ربیع الاخر سال ۷۲۵ هجری قمری اتفاق افتاد و آن آفتاب جهان عشق وعلم و معرفت آن شمس فلک چشت غروب نموده و به لقای محبوب پیوست بین تاریخ نگاران و تذکره داران در تعیین سن حضرت خواجه نظام الدین اولیاء دهلوی اتفاق نظر وجود ندارد. بنابر این عمر شیخ را از نود ویک سال تا نودو پنج سال هم نوشته اند لیکن بنابر آنچه ما در باره سال تولد حضرت خواجه (٦٣٤هـ) گفتیم حضرت سلطان المشایخ خواجه نظام الدین اولیاء دهلوی(رح) هنگام وصال نود ویکسال داشته است (۱). ومزار متبرک حضرت خواجه در دهلی نو درموضعی است که در آن سکونت داشت و درهرروزچهارشنبه مردم به زیارت مبارکش ازدحام نموده وفیض وثواب میگیرندوسلطان محمد تغلق بر مزار مبارکش گنبد و عمارتی عالی ساخت .

(۱) تاریخ دعوت و عزیمت ندوی – پایان شرح حال حضرت خواجه نظام الدین اولیاء حصه سوم
(۲) طریقه چشتیه آریا ص ١٤٢- خزینته الاصفیاء ص ۳۳۸ تاریخ فرشته ص ۳۹۸

# خواجـــه نـــصیرالدین محمـــود چـــراغ دهلـــوی(رح)

حضرت خواجه نصیر الدین محمود اودهی ، معروف به چراغ دهلی در سال ٦٧٣ هجری قمری در قصبه اوده تولد یافت وی قایم مقام و خلیفه بزرگ شیخ نظام الدین اولیاء دهلوی است نام پدرش یحی و نام جدش عبداللطیف یزدی بود در نه سالگی از سایه لطف پدر محروم ماند در سن بیست و پنج سالـگی تـــــرک و تجریداخذ نموورياضت کشید در چهل سالگی به خدمت حضرت سلطان المشایخ نظام الدین اولیاء دهلوی(رح) رسید با وجود این که در سلسله چشتیه وجد و سماع یکی از معمولات طریق است شیخ نصیرالدین محمود چراغ دهلوی سماع نمی کرد و می گفت این برخلاف سنت است و شیخ نظام الدین اولیاء هم به این سخن وی آزرده نمیشد (١)»در مورد این که چرا وی به چراغ دهلی معروف شده است صاحب تاریخ فرشته می نویسد که چون مخدوم جهانیان سید جلال الدین در مکه معظمه از زبان شیخ [ ابو ] عبدالله یافعی(رح) شنید که !« مشایخ در دهلی همه به جوار حق پیوستند اکنون شیخ نصیرالدین اودهی که چراغ دهلی است مانده است » بدین جهت وی به چراغ دهلی ملقب گشت و مخدوم جهانیان هم بعد از مراجعت از مکه به دهلی آمد و صحبت شیخ نصیرالدین اودهی را دریافت و از او خرقه هـــم گرفت از این سبب مشایخ ســـهروردیه ملتان از خـــانواده چشتیه هــم بهـــره دارند(١) طریقـــه شیخ نصـــیرالدین محمـــود براساس فـــقر و صبر و (رض)ـــا و تسلیم بـــود وی دوســـت داشت کـــه از خلق کناره گیری نماید چنانـــکه روزی از انبـــوه خلق به تنگ آمده بود به امیر خســـرو دهلوی(رح) گفت : که از شیخ نظام الدین اولیاء رخصت گیر تار در کوهی یا دربیابانی رفته بی تفرقه خاطر به حق مشغول گردم شیخ نظام الدین چون این سخن را شنید در جواب گفت که بگو : « تو را میان خلق باید بود و قفا و جفای ایشان باید کشید (٢)» شیخ نصیرالدین چراغ دهلی همواره در زندگی بر طبق گفته مرشد خود عمل کرد و هر چه که از دست حکام زمان بویژه سلطان محمد تغلق آزار و اذیت دید صبر نمود گوینـــد این سلطان جبار که بواسطه بسیاری قتل وکشتار اورا «خونی » میگفتند حکم کرد که درویشان هرکدام در خدمت او به کاری مشغول شوند از جمله شیخ نصیرالدین را در سفر با خود همراه برد و او را با خود می گردانید و جامه دار خویش گردانیده بود حتی کار به خشونت هم کشید و او را محبوس کرد ولی باهمه اینها شیخ نصیرالدین سخن پیرخود ،خواجه نظام الدین اولیا را

(١) تاریخ فرشته ص ٣٩٩

(٢) اخبار الاخیار ص – ٨- ٨١ تاریخ فرشته ص ٣٩٩ ، سیر الاولیاء ص ٢٤٧ طریقه چشتیه آریا ص ١٣٥

بیاد آورده آن جفا ها را تحمل می کرد (۱). در مورد رنج و جفای که شیخ در زندگی متحمل میشد باز داستان دیگری نقل نموده اند که روزی قلندری بر او وارد شد و یازده زخم کارد بروی زد اما چون شیخ در خداوند مستغرق بود صدایی از وی بر نیامد و شدت جراحات به حدی بود که خون از روزنه جایگاه شیخ بیرون رفت و مریدان خبر شدند و قلندر را گرفته خواستند که به کیفر برسانند شیخ گفت که کسی به او آزار نرساند و خود مبلغی هم انعام به او داد که مبادا در وقت کارد زدن به او رنجی رسیده باشد (۲). خواجه نظام الدین اولیا خلفای بسیاری داشت لیکن تنها شیخ نصیرالدین محمود چراغ دهلی بود که قایم مقام وی گشته پس ازاو سجاده نشین طریقه چشتیه دردهلی شدو اداره مرکز سلسله بدو محول شد،شیخ نصیرالدین محمود چراغ دهلی نیزبه نوبه خود مریدان بسیاری داشت و ارادتمندان او برای کسب ارشاد و دیدارش گاه و بیگاه در خانقاه او جمع می شدند و ازدحام جمعیت غالبا باعث آزار او می گشت به ویژه این که شیخ نصیرالدین هم ذاتآ با قیل و قال میانه ای نداشت تنها به خاطر گفته مرشد خود بود که در بین مردم مانده و جفا ها را تحمل می کرده است در این مورد مولف تاریخ مشایخ چشت از قول وی آورده است که : « اکنون من باری فرصت مشغولی و خلوت ندارم همهٔ روز با خلق میباید بودبلکه قیلوله [خواب نیم روز ] هم میسر نمی شود ، بار ها قیلوله می خواهم که بکنم بر می کنند که آینده ای آمده است برخیزید (۲)» اما این مریدان و شیفتگان طریقت که غیر از خانقاه دراویش پاک باخته ملجا و ماوایی نداشتند به آسانی از این گونه مراکز روحانی و آرامش بخش دست نمی کشیدند ، مخصوصآ اگر

(۱) تاریخ فرشته ص ۳۹٦- اخبارالاخیار ص ۸۱.
سفینه ص ۱۰۱ ، فرشته ص ۳۹٦ ، خزینه حق ۳۵٦، تاریخ مشایخ چشت ص ۱۸٤و ۱۸۵ ـ به نقل از خبر المجالس ـ طریقه چشتیه آریا ص ۱۳٦
(۲) تاریخ مشایخ چشت ص ۱۸۳ ، طریقهٔ چشتیه آریا ص ۱۳٦

این پناه گاهها از رنگ و بوی مجلس سلطان المشایخ نظام الدین اولیاء دهلوی هم بهره ای داشتند بنا به گفته مولف سیرالاولیاء : بویی که از مجلس سلطان المشایخ می آمد آن بوی از مجلس شیخ نصیرالدین محمود به مشام جان کاتب حروف رسیده است و جان پژمرده را ترو تازه گردانید (۱)»

## خلفای حضرت چراغ دهلی(رح)

تعداد زیادی از عرفای بزرگ سلسله چشتیه در عصر وی تربیت یافتهٔ وی بوده و از او خرقهٔ خلافت گرفته وبه تکمیل رسیده اند که نامهای بعضی از آنان قرار ذیل است:

۱- میر سید محمد گیسو دراز حسینی ۲-شیخ قوام الدین چشتی
۳- مولانا معین الدین عمرانی ٤- حضرت کمال الدین علامه( رح)
۵- میرسید علاالدین برادر زاده مخدوم جهانیان ٦- شیخ یوسف چشتی مولف تحفه النصایح
۷- محمد وجیه ادیب ۸- سید علاءالدین کشوری
۹- قاضی محمد ساوی فاضل ۱۰- شیخ سلیمان ردولوی
۱۱- شیخ متوکل کنتوری ۱۲- شیخ دانیال چشتی
۱۳- شیخ قوام الدین چشتی
١٤- میرسید محمد بن سید جعفرالمکی الحسنی صاحب بحرالمعانی۱۵- قاضی عبدالمقتدر ١٦- مولانا خواجگی
۱۷- شیخ احمد تهانیسر ۱۸- شیخ زین الدین خواهرزاده
۱۹- شیخ صدرالدین حکیم ۲۰- شیخ سعد الله گیسه دار

از حضرت خواجه نصیرالدین محمود چراغ دهلی ملفوظاتی هم به یادگار مانده است که شیخ حمید قلندر آن را جمع آوری نموده و بنام ( خیرالمجالس ) نامیده است ابتدای تالیف آن در سال ۷۵۵ هجری و اتمام آن در سال ۷٦۰ هجری می باشد و چندین بار به چاپ رسیده است .

---

(۱) سیرالاولیاء ص ۲۵۱

# وفات :

حضرت خواجه نصیرالدین محمود چراغ دهلی بتاریخ هجدهم رمضان سال ۷۵۷ هجری قمری به لقای دوست پیوسته و به بهشت عدن خرامید و وصیت فرمود که او را خلیفهٔ برگزیده و بزرگش حضرت میر سید محمد گیسو دراز (رح) غسل داده و در خرقه ای که از مرشد و مرادش خواجه نظام الدین اولیاء به او رسیده بود ، پیچانده با عصا و مصلا و نعلین و تسبیح مرشدش اورا در قبـر گذاشتند (۱) »
مزار مبارکش در حال حاضر در حومه دهلی قرار دارد .
اگر چه ما در صدد بیان خلفای حضرات چشت می باشیم لیکن چون سخن از سلطان المشایخ و خلیفهٔ راستینش چراغ دهلی می رود مناسب می نماید تا از طوطی هند عاشق عارف ، شخصیت پرکار و پر تالیف سلسلهٔ چشتیه محبوب حضـرت نظام الدین اولیاء جناب امیر خسرو دهلوی هم یادی بطور فشرده بنماییم :

# حضرت امیر خسرو دهلوی(رح)

یکی از مریدان بسیار معروف ، محرم راز و محبوب حضرت سلطان المشایخ امیر خسرو (رح) دهلوی است کنیت وی الوالحسن ولقبش ناصرالدین و نام گرامی وی خسرو بن امیر سیف الدین محمود ترک دهلوی( رح) خانواده وی از ترکان نواحی بلخ بودند اما تولد حضرت امیر خسرو دهلوی در ده مومن آباد پتیاله از توابع «سنبهل » در هندوستان واقع گردید. حضرت خواجه نظام الدین اولیاء او را تُرک خطاب می فرمود و مولف تاریخ فرشته می نویسد( ۱): گویند که سلطان المشایخ را در حق امیر خسرو عنایت مفرط بود و بار ها می گفت :« در قیامت هر کسی به چیزی فخر کند ، فخر من به سوز سینهٔ این ترک است » یعنی امیر خسرو (رح) و هم شیخ قد سره وی را تُرک الله می گفت چنانکه خود امیر خسرو در این مورد می گوید :

بر زبانت چون خطاب بنده ترک الله رفت
دست ترک الله بگیر و هم به اللهش سپار
چون من مسکین تو را دارم همینم بس بود
شیخ من بس مهربان و خالقـم آمرزگار

بار ها شیخ می گفت : ای ترک من از وجـود خود برنجـم لیکن از تو نرنجم » اگر چه امیر خسرو زندگی خویش را درخدمت سلاطین می گذرانـید،اما از مصاحبت شیـخ و پیشوای خود هم غافل نبود تا جـایی که درجه محرمیت اسـراراو یافـت وهمواره کتـب خـود را بعد از

اتمام به نظر شیخ می رسانید در سیرالاولیاء آمده است که « امیر خسرو را به خدمت سلطان المشایخ محلی و قربتی تمام بود و به هر وقت که خواستی پیش او رفتی و درتمامی امور مشورت با او بودی و اگر از یاران اعلا کسی را درخواستی بودی امیر خسرو را می گفت تا او بگذرانیدی ...» همان مولف می نویسد : امیر خسرو از همان ابتداء که شروع به شعر گفتن نمود هر نظمی که گفتی از نظر مرشد خود می گذرانید روزی سلطان المشایخ گفت که طرز صفاهانیان بگوی یعنی عشق انگیز و زلف و خال آمیز از آن روز باز امیر خسرو (رح) در زلف و خال بتان پیچید و آن صفات دلاویز را به نهایت رسانید ، وی همواره در ابتدای مجلس سماع پیر خود غزل می خواند و در کنار شیخ می نشست و خواجه نظام الدین اولیاء هم به او لقب « مفتاح السماع » داده بود و علاوه بر این هرشب بعد از نماز عشاء هم به خدمت شیخ می رسید و از مصاحبت وی بهره مند می گشت . روزی امیر خسرو دهلوی به ع(رض) شیخ رسانید که من نمی خواهم که روز قیامت ملایک مرا به نام خسرو صدا کنند که آن نام متکبران است شیخ جواب داد که در روز قیامت نام تو محمد کاسه لیس خواهندگفت خواجه نظام الدین اولیاء( رح) برای اشغار امیر خسرو ارزش فراوانی قایل بود چنان که این دو بیت را د رمورد وی گفته است :

خسرو که به نثر و نظم مثلش کم خاست
ملکیت ملک سخن از خسرو راست
آن خسرو ماست ناصر خسرو نیست
زیرا که خدای ناصر خسرو ماست

امیر خسرو با وجود این که مشغله های در باری و دیوانی فراوان داشت ولی باز هم یکی از پرکارترین شاعران پارسی گوی به شمار می رود و در این باب حقا کم نظیر است و تعداد تصانیف وی از نظم و نثر بسیار است و گویند که این از برکت لعاب دهن سلطان المشایخ نظام الدین اولیاء دهلوی بوده است وی در شعر گفتن چنان قدرت داشته است که « مطلع الانوار» خود را در جواب « مخزن الاسرار»نظامی( رح) در دو هفته تمام کرده است (۲)« و نود و نه کتاب تصنیف کرده است و می گویند که در بعضی مصنفات خود نوشته است که اشعارمن از پانـــصد هزار کمتر است و ازچهار

صدهزار بیشترو وی را از شراب عشق و محبت چاشنی ای تمام بوده است چنانچه در سخنان وی ظاهر است و صاحب سماع و وجد و حال بوده است و به

اشارت خواجه نظام الدین صحبت خضر علیه السلام دریافته اند (۲)»
حضرت امیر در بدیهه سرایی و لغز گفتن هم ید طولایی داشته است :

زلفت ز هردو جانب خونریز عاشقان است

چیزی [illegible] گشته روی [illegible] میان

حضرت امیر خسرو دهلوی در علم موسیقی نیز علامهٔ کاملی بوده و از وی بیش از هوده راگ در پرده های مختلف به یادگار مانده و سه تار نیز از ابداعات اوست . حضرت امیر خسرو دهلوی بنا به پرسش یکی از یاران که شبی در مجلس سماع حضرت سلطان المشایخ نظام الدین اولیاء بود و چگونگی آن شب گذشته و کیفیت و حال آن را از امیر خسرو جویا شده بود وی بداهتاً این شعر را سرود که :

نمیدانم چه منزل بود شب جایی که من بودم
به هر سو رقص بسمل بود شب جایی که من بودم
پری پیکر نگاری سرو قدی لالـــه رخساری
سراپــــا آفت دل بود شب جـــایی که من بودم

بالاخره در مقطع می گوید !خدا خود میر مجلس بود اندر لامکان «خسرو »محمد (ص) شمع محفل بود شب جایی که من بودم باری حضرت سلطان المشایخ به سواری اسپ با یاران به زیارت پیرکبیرش بابا فرید الدین مسعود به اجودهن [ پاک پتن ] رفته بود ، چون به دهلی مراجعت فرمود کسی از تشریف آوریش به حضرت امیر که در دهلی بود اطلاع داد وی این غزل را ارشاد نمود که : خبرم رسید امشب که تو یار خواهی آمد

سر من فدای راهی که سوار خواهی آمد
همه آهوان صحرا سر خود نهاده برسنگ
به امید آنکه روزی به شکار خواهی آمد
کششی که عشق دارد نگذاردت بدینسان
به جنازه گر نیایی به مزارخواهی آمد
به لبم رسیده جانم تو بیا که زنده مانــم
پس از آنکه من نمانم به چه کارخواهی آمد
به یک آمدن ربودی دل و دین و صبر «خسرو»
چه شود اگر بدینسان دو سه بارخواهی آمد

---

(۱) تاریخ فرشته ج ۲ ص ۷۵۷
(۲)طریقهٔ چشتیه آریا ص ۱۴۰
نفحات الانس جامی ص ۳۹۸

# آثار امیر خسرو دهلوی :

دیوان امیر خسرو شامل انواع مختلف شعر که غیر از مثنویات اوست که برپنج دفتر مرتب نموده و هر کام را نامی نهاده مثل :

**تحفة الصغر** : شامل اشعارش از شانزده سالگی تا نزده سالگی

**وسط الحیاة** : شامل اشعارش از بیست سالگی تا سی و چهار سالگی

**غرة الکمال** : شامل اشعارش در چهل سالگی

**بقیه نقیه** : که مربوط به دوران پیری است

# مثنوی های ثمانیه اش

**قران السعدین**: که موضوع آن آشتی نمودن معزالدین کیقباد با پدرش بغراخان پسر سلطان غیاث الدین بلبن است .

**دول رانی**: داستان عشق خضرخان است با « دیول رانی » دختر راجه گجرات که منظومه ای است مربوط به سال جلوس سلطان جلال الدین فیروز شاه «٦٨٩ هـ - ٦٩٥ هـ »

**نُه سپهر** : بنام قطب الدین مبارک شاه خلجی « ٧١٦ هـ - ٧٢٠ هـ » باتمام رسیده

**تغلق نامه** : در ذکر احوال سلطان غیاث الدین تغلق «٧٢٠هـ - ٧٢٥ هـ » سر دودمان تغلقیه .

**مطلع الانوار** : در جواب مخزن الاسرار

**شیرین و خسرو** : به تقلید از خسرو و شیرین نظامی سروده شد .

**مجنون و لیلی** : به تقلید از خسرو و شیرین نظامی سروده شد .

**آینه سکندری** : که اسکندر نامه نظامی مورد نظر بوده .

**هشت بهشت** : در جواب هفت پیکر نظامی سروده شده .

و چنانکه ملاحظه میشود پنج مثنوی اخیر را در جواب خمسهٔ نظامی گفته است(١)

**خزاین الفتوح** : مشهور به تاریخ علایی که به نظم نوشته شده .

**افضل الفواید** : شامل ملفوظات حضرت خواجه نظام الدین .

**رسائل الاعجاز** : در انواع انشاء زبان فارسی ناگفته نگذاریم که حضرت امیر خسرو دهلوی در بسیاری از علوم غریبه نیز سرآمد روزگار بوده و آثاری هم داشته که به مرور زمان ازبین رفتـــــــــه است خلاصه کلام همچنان که زندگی این پروانه جان نثار و این مرید دلباخته و عاشق ، تابع زندگی پیرو مرشدش بوده مرگ وی هم پس از چندی بعد از مرگ مرادش اتفاق افتاد – گویی حیات و ممات وی تابع حیات و ممات شیخ بودعشق و علاقه امیرخسرودهلوی به نظام الدین

اولیاء دهلوی تا بدانجا بود که بعد از فوت حضرت خواجه تا مدتها خبر مرگ خواجه را به او نرسانیدند وقتی هم که از واقعه مطلع شد مرثیه جانگدازی سرود و سر انجام شش ماه پس از مرگ مرادش در شب جمعه ۱۸ شوال سال ۷۲۵ هجری در حالیکه همه آن ششماه را با جامه سیه و عزا دار بر سر مرقد مطهر سلطان المشایخ به سر برده بود در همان جا جان به جانان سپرد و به بهشت جاویدان خرامید .

نه پنداری که جان را رایگـــان داد
جمال روی جانان دید و جـــان داد

و در پایین مزار منور حضرت سلطان المشایخ وی را به خاک سپردند (۲) رح

## حضرت خواجه کمال الدین علامه رح

از بزرگترین عرفای سلسلهٔ چشتیه نظامیه است وی یکی از اعاظم خلفای حضرت شیخ نصیرالدین محمود چراغ دهلوی است و گویند خواهر زاده شان نیز بوده است.

(۱) طریقه چشتیه از دکتر غلام علی آریا چاپ ۱ زوار ص ۱٤۱
(۱) نا گفته نماند گه حضرت سلطان المشایخ فرموده بود که هر کسی که اراده زیارت و قبر ما دارد باید نخست بر مزار امیر خسرو رود و باز به مزار ما بیاید (مولف) .

چون حضرت خواجه کمال الدین(رح) در علوم حدیث و تفسیر وفقه و اصول یگانه روزگارش بود لهذا به خطاب ( علامه ) مخاطب و مشهور شد اول بعد از اخذ خلافت از پیرروشن ضمیرش به احمد آباد گجرات تشریف برد و در آن جا قبول عظیم یافت و تعداد زیادی از هندو ها به دست مبارکش مسلمان شدند و مریدان زیادی بر شمـــع ولایت آن بزرگ پروانه سان جمع آمدند و حضرت کمال الدین علامه بعد از مدتی مدید به دهلی برگشت و به هدایت خلق مشغول شد اولاد و خلفای حضرت علامه تا حال در احمد آباد گجرات وجود دارند وی یکسال پیشتر از مرشد خویش خواجه نصیرالدین چراغ دهلوی به جانان جاویدان خرامید سنه رحلتش ٧٥٦ و مزار دردهلی .

## حضرت خواجه سراج الدین چشتی(رح)

وی خلیفه اعظم و پسر بزرگ حضرت خواجه کمال الدین علامه چشتی بود ، از حد بزرگ و دارای کشف و کرامت و مقام عرفانی شامخی بوده است وی بر هر که نظر می افکند مست محبت الهی میشد (١) وفات آن حضرت در یکم جمادی الاول سال ٧٦٢ هـ اتفاق افتاد و مزار مبارک شان در احمد آباد گجرات هندوستان است .

## حضرت خواجه علم الدین چشتی(رح)

وی از خلفا و دست پرورده های بزرگوار حضرت شیخ سراج الدین چشتی است . خلفای زیادی تربیه نموده و در راه پخش و توسعهٔ سلسلهٔ چشتیه سهم به سزایی داشته و از مشهور ترین خلفایش خواجه محمود راجن چشتی است مزار مبارکش در احمد آباد گجرات ( هند ) است .

(١) خزینة الاصفیاء ص ٣٤٩

## حضرت خواجه محمود راجن (رح)

وی یکی از مشهور ترین خلفای حضرت خواجه علم الدین چشتی است در خاندان حضرت شیخ سراج الدین چشتی یکی از بارز ترین چهره های عرفانی سلسلهٔ چشتیه می باشد در علم تفسیر و حدیث و فقه مهارت اعلایی داشته و در جهت تبلیغ اسلام و وسعت سلسلهٔ چشتیه کوشش های فراوانی نموده است مزارش در احمد آباد است .

## حضرت خواجه جمال الدین جمن (رح)

وی یکی از مشاهیر مشایخ چشت است – تربیه از دست حضرت شیخ محمود راجن چشتی یافت و خلفا و مریدان زیادی داشت وی جهاد و مبارزه بر علیه کفار را نیز از آن خود ساخته بود در جهت اعلای کلمة الله و در جهت توسعهٔ سلسلهٔ چشتیه خدمات فراوانی نمود – جانشین بعد از وی حضرت شیخ حسن محمد چشتی است ومزار وی در احمد آباد گجرات است .

## حضرت شیخ حسن محمد چشتی (رح)

ابن شاه میان جیو بن شیخ نصیرالدین بن شیخ امجد الدین ابن شیخ سراج الدین چشتی بن حضرت کمال الدین علام( رح) وی از مشهورترین خلفای مشایخ چشت است . وی ارادت به خدمت حضرت شیخ علم الدین چشتی داشت و وی به خدمت حضرت شیخ سراج الدین چشتی و او مرید پدرش شیخ کمال الدین علامه و شیخ کمال الدین علامه از یاران ممتاز و خلفای نخستین و پیش کسوت حضرت خواجه نصیر الدین محمود چراغ دهلی بود ، در علوم ظاهری نیز تبحر داشت وفات حضرت شیخ حسن محمد در سال ۹۸۰ هجری واقع شده و مزار مبارکش در احمد آباد گجرات هندوستان است .

آنانکه خاک را به نظر کیمیا کنند　　آیا بود که گوشه چشمی به ما کنند

## شیخ محمد المشهور به شیخ محمد اعظم چشتی(رح)

از عارفان بی نظیر در عصر خود بود در علوم ظاهری سر آمد روزگار و در علم معرفت نیز به مقامی عالی رسیده بود وی از خلفای نامدار و فرزند کامگار شیخ حسن محمد چشتی است و در سلسله های چشتیه و قادریه و سهروردیه و نقشبندیه از پدر بزرگوارش خلافت داشت و قایم مقام پدر عالی قدر خویش گردید .

از تألیفات حضرت شیخ محمد چشتی چهلو دو نسخه کتاب را بر شمرده اند و مریدان کامل و اکمل بسیار داشت و در هنگام سماع وجد و اضطراب بسیار نمودی وفات حضرت شیخ محمدچشتی تاریخ نهم ربیع الاول سال یکهزار و چهل و دوی هجری اتفاق افتاده و مزار مبارکش در احمد آباد گجرات هندوستان است . رحمة الله علیه (١)
خزینة الاصفیاء ص ٤٦٢

# حضرت شیخ یحیی مدنی قدس سره العزیز

از اعاظم خلفای حضرت شیخ محمد اعظم چشتی است و تکمیل علم باطن نموده و در مدینه مطهره به شرف بیعت حضرت شیخ محمد اعظم چشتی مشرف گشته است و سالکان راه حق و رهروان کعبه مقصور را به خدا رسانید ، و به حقیقت فرا خوانده است بسیاری از مریدانش از اهل کمال بوده اند وفات حضرت قطب المدینه شیخ یحیی مدنی چشتی به تاریخ بیست و هفتم ماه صفر سال ١١٤١ هجری به وقوع پیوسته و گویند عمر شریفش به یکصد وسی و پنج سال رسیده بود (١). مزار مطهرش در بقیع الغرقد در مدینه عنبر سکینه است زادها الله شرفاً تکریما

# حضرت شیخ کلیم الله جهان آبادی چشتی(رح)

از بزرگترین عرفای نامدار و مشهور در طریقهٔ عالیه چشتیه در شاخه نظامیه است خرقه فقر و خلافت از قطب مدینه حضرت شیخ یحیی مدنی چشتی پوشید ، و حضرت شیخ کلیم الله اول در دهلی به تحصیل علوم ظاهری پرداخت و دستار فضیلت بست بعد از آن به حرمین الشریفین تشریف برده در مدینه مطهره مرید حضرت شیخ یحیی مدنی چشتی شد و مدتی به خدمت آن حضرت مانده به تکمیل رسید و به گرفتن خرقه خلافت سر افراز گردیده به شاه جهان آباد برگشت و فیما بین قلعه ومسجد جامع

(١) خزینة الاصفیاء ص

مرکز ساخت و بــه تدریس و تلقین خلق مصروف گشت و کتابهای در علوم و حقایق و معارف تصنیف کرد ، چنانچه کتابهای : سواءالسبیل کشکول ، کلیمی ، مرقع و غیره از تصانیف وی است . نظر آن حضرت بر هر کس افتادی مست و بیخود گشتی در عصری که حضرت شیخ کلیم الله در آن زنده گی می فرمود بدعتها و مزخرفات از هر طرف بر اسلام و حقایق اسلامی هجوم برده و هندو ها برهمنها نیز تا آن جا که قدرت داشتند سمپاشی نموده و مانع پخش و نشر اسلام و فرهنگ ناب اسلامی می شدند ، در این لمحهٔ حساس حضرت کلیم الله جهان آبادی و خلیفه راستین آن حضرت خواجه نظام الدین اورنگ آبادی بر علیه همه نابسامانیهای کفر و بدعت و الحاد مبارزه نموده و کشتی شریعت را از شکسته شدن و غرق شدن در ورطهٔ حملات فرهنگی دشمنان کینه توز اسلام نجات داده و به ساحل امن و شرع و معرفت رهنمود شدند . حضرت شیخ کلیم الله جهان آبادی کشکول کلیمی را بـــر یک مقدمه و دو وصل و یک خاتمه تصنیف نموده که کتابی پر از گوهر ناب اقیانوس عرفان چشت است . آغاز کتاب چنین است :
بسم الله الرحمن الرحیم « الحمد لله منته به علیه و الصلوة من لدیه الیه اما بعد. کشکولی که لقماتش لطیفهٔ ربانیه را طاقت بخشد و نفس ناطقه را قوت دهد و در پیکر اسلام مجازی روح ایمان حقیقی دردمد ، و مرده گان طبیعت را حیات جاویدانی ارزانی دارد و بیماران هوای نفسانی را به شفای رحمانی رساند و رقی نی نی طبقی چند است که آماده می گردد بر پختن انواع ذکر و انواع فکر که دریوزه نموده است آن را راقم این سطور « کلیم الله » از در اولی النعمه و اصحاب الکرم برای هرذی مخمصه که در اشتهای صادق او خیالات کذب محال (۱) .....» حضرت شیخ کلیم الله جهان آبادی در بیست و چهارم ربیع الاول سال ۱۱٤۰ هجری به جنان و جوار حق آرمیـــــــد

مـــــزارش دهـــلی

## حضرت خواجه نظام الدین اورنـگ آبادی (رح)

از بزرگترین عرفای طریقه چشتیه در متاخرین بوده و در مبارزه علیه کفر و الحاد و بدعات موقعیتی ممتاز و سهمی بسزا داشته و از متاخران هیچ کس را این چنین فتوحات ظاهری و باطنی به وقوع نیــــامده است که وی را بود ، نسبت آبـــای کرام وی به شیـــــــخ الشیـــوخ حضرت شهاب الـــدین عمر سهـــروردی

(۱) کشکول کلیمی چاپ مطبعه مجبایی دهلی سال چاپ ۱۳۰۸ هـ ص ۲

منتهی میشود و نسبت ارادت به حضرت شیخ کلیم الله جهان آبادی درست نموده — خرقهٔ خلافت و کلاه اجازت حاصل نمود ، مریدان وی از صد ها تن زیاده اند که اکثر از ایشان صاحب حال و قال واهل حسن و جمال ظاهر و باطن اند و صاحب مناقب « فخریه » می فرماید که روزی شیخ نظام الدین اورنگ آبادی حاضر خدمت حضرت خواجه کلیم الله جهان آبادی شد آن روز شیخ کلیم الله جـــهان آبادی به سماع و وجد مشغول بود و دروازهٔ فیض اندازه بر روی اغیار به اتفاق شرط سماع بسته بودند شیخ نظام الدین چون به دروازه رسید و دروازه را مسدود یافت دستک زد ، شیخ کلیم الله به استماع آواز دستک به یکی از مریدان اذن استطلاع فرمود مرید بر دروازه رسید چون بیگانه دید نام پرسید و بعد دریافت به خدمت پیر روشن ضمیر رفت و گفت : شخصی بیگانه نا آشنا به صورت گدا به اسم نظام الدین موسوم بر در ایستاده است . فرمود که زود تر او را در مجلس بیاورید به اجرای حکم حاضرین با تمکین ع(رض) کردند که دخل مرد بیگانه در این کاشانه بر وقت سماع صوفیانه و وجد عاشقانه و رقص مستانه ممنوع است ، فرمود که : از این شخص و از نام نامی او بوی آشنایی می آید غیر نیست پس بعد از حصول اجازت حضرت نظام الدین را از در درآوردند و بعــد از استفسارحال ازپیشگاه پیر روشن ضمیر ایمایی رفت که نظام الدین جلیس صحبت دوام و انیس صبح و شام باشد و وی صبح و مسا به حضور آن مقبول کبریا حاضر مانده سعادت دارین می اندوخت و اکثر اوقات در خواندن سبق و تعلیم علم مشغول می ماند و بعضی اوقات که ذوق و شوق و سکر و شورش و ناله و آه و زاری و بی قراری در محبت حضرت باری از مریدان شیخ می دید متعجب میشد ودردل می گفت که آیا چه چیز اینها را مدهوش کرده و از عقل و هوش بیرون برده در ناله و فریاد می آورد تا آن که روزی شخصی از مریدان شیخ کبیر حضرت یحیی مدنی چشتی (رح) که پیر حضرت شیخ کلیم الله بود و در مدینه منوره تشریف می داشت نزد شیخ کلیم الله آمد و به مجردیکه نظر محبت اثر وی بر روی شیخ افتاد ، مست و بیهوش شده نقش زمین گردید ، به معاینه این حال شیخ نظام الدین را کمــــــــــال حیرت و ملال دست داد و از حاضرین مستفسراین حال شد چون ایشان به تفصیل بیان کردند خاطر وی هم رجوع به فقر کرد و بر سر اعتقاد آمده اطوار ارادتمندان پیش گرفت تا آن که روزی وقت کرد و شیخ از مجلس برخاسته ارادهٔ رفتن به خانهٔ فیض کاشانه خود نمود چون بر لب فرش رسید نظام الدین برخاست و نعلین شیخ برداشته و گرد افشانده پیش پای فلک فرسای شیخ نهاد ، شیخ به نظر غایت محبت و عنایت

به سوی او دید و فرمود که نظام الدین تو برای کسب علوم ظاهری نزد ما آمده ای یا برای حصول فواید باطنی که اولی و احسن است؟ نظام الدین جواب داد :

سپردم به تو مایهٔ خویش را تو دانی حساب کم و بیش را

از آنجا که شیخ کبیر یحیی مدنی در وقت رخصت خود به طرف مدینه به شیخ کلیم الله ارشاد کرده بود که شخصی نظام الدین تاهی به این شکل و شباهت نزد تو خواهد آمـد ودرحین دعوت الی الله این بیت بر زبان خواهد آورد – مالک نسبت و خلیفهٔ راستین توخواهد بود از وی بیعت بستانی پس چون شیخ کلیم الله آن بیت از زبان شیخ نظام الدین اورنـگ آبادی( رح) شنید فی الحال بشناخت که شخص موعود همین است و همان وقت از وی بیعت بگرفت وچندی به خدمت کثیرالمنفعت خود داشته به تکمیل رسانید چون کامل و مکمل گشت بعد عطای خرقهٔ خلافت به طرف ملک دکن رخصت فرمود تا در آن جا رسیده طالبان حق را به حق رساند پس شیخ نظام الدین اورنـگ آبادی وارد دکن شد و قبولی عظیم یافت و خلقی کثیر در حلقه ارادت و سر رشته بیعت وی در آمدند و نواب نظام الملک آصـف جاه که جد مرحوم نواب غازی الدین خان منصف مناقب « فخریه » بود قبل از همه مرید آن حضرت شد و کتاب « احسن الشمائل » در احوال شیخ تصنیف کرد (۱) » و حضرت شیخ نظام الدین اورنـگ آبادی تصانیف زیادی دارند که « نظام القلوب » از همه مشهور تر است وفات آن بزرگ مرد دین و سپهسالار چشتیان در روز دو شنبه ۱۲ ذی قعدهٔ سال ۱۱٤۲ هجری ق واقع و مزار مبارکش در اورنـگ آباد هندوستان است »

---

(۱) خزینة الاصفیاء ص ٤۷۷- ٤۷۹

# محب النبی حضرت مولانا فخر الدین فخر جهان شاه جهان آبادی (رح)

از بزرگترین علمای هند و مشایخ کبار آن سرزمین می باشد و خرقهٔ فقر و خلافت از پدر بزرگوارش حضرت خواجه نظام الدین اورنگ آبادی چشتی پوشیده عالم علوم شریعت و واقف رموز طریقت محرم اسرارحقیقت جامع کمالات ظاهری و باطنی بود . نسب وی از پـــــدر به حضرت شیخ ابو حفـــص شهاب الدین عمر سهروردی (رح) و از مادر به سید بنده نواز میرسید محمد گیسو دراز حسینی می رسد در مناقب فخریه می نویسد که : چون مولانا فخرالدین در اورنگ آباد متولد شد و شیخ نظام الدنی( رح) او را به خدمت حضرت شیخ کلیم الله جهان آبادی برد . شیخ از دیدار وی به غایت خورسند شد و از خرقه عالیه خود ملبوسات به وی ترتیب داد و « مولانا فخرالدین » نام نهاد و نخستین کسی که لفظ «مولانا » در حق فخرالدین گفت شیخ کلیم الله جهان آبادی بود .

و چون مولانا به عمر هفت سالگی رسید در خواب حضرت پیامبر بزرگوار اسلام را زیارت نمود که به وی بخششهایی هم فرمودند ، چون به عمر شانزده سالگی رسید پدر بزرگوارش حضرت نظام الدین اورنگ آبادی به لقای الهی پیوست و مولانا تا هشت سال به زهد و ریاضت و عبادت شاقه مصروف مانده کار فقر به تکمیل رسانیدو در بیست و پنج سالگی رونق افزای دهلی شد

و به تدریس ظاهری و باطنی طالبان حق مصروف گشت من بعد پای پیاده به زیارت مشایخ چشتی به دارالخیر اجمیر شریف و اجودهن شتافت و در این سفر قبلهٔ عالم حضرت خواجه نور محمد مهاروی [ بهبل ] و میرکلو و خوشحال غلام که از خاصان حضرت مولانا می بودند همراه بودند و از آن جا وارد پانی پت شده به زیارت مزارات حضرت شیخ شرف بو علی شاه قلندر پانی پتی چشتی و حضرت شیخ شمس الدین ترک پانی پتی چشتی (رح) و حضرت شیخ جلال الدین کبیر الاولیاء پانی پتی چشتی (رح) مشرف شد بعد از آن از پانی پت به لاهور آمد و با میر محترم الله نقشبند ملاقات کرد و چندی برمزارگوهربارحضرت علی بن عثمان هجویری جلابی غزنوی مشهور به داتاگنج بخش و صاحب کتاب ارزشمند « کشف المحجوب » معتکف مانده فیض وافر حصول نمود و بر جملـــــــه مزارات لاهور فاتحــــه خوانده و به دهلی تشریف برد و در مناقب فخریه نوشته

که حضرت مولانا سوای حضرت خواجه نور محمد مهاروی (رح)(۱)صد ها خلیفهٔ دیگر داشتند مثل شاه عبدالله و شاه ظهور الله و مولوی روح الله و سیداحمد و شمس الدین و بدیع الدین و مولوی فرید و محمد سلیم و مولوی محمد مکرم و مولوی فرید الدین ثانی و مولوی روشن علی و مولوی حسن محمد و محمد فتح الله و صوفی یارمحمد و شاه محمد متخلص به بیدار و حاجی محمد واصل و مولانا سید محمد و مولانا میر ضیاء الدین و سید فخرالدین متخلص به مست و شیخ گل محمد و حافظ سعد الله و شاه مراد ، و شیخ محمد مراد و شیخ محمد امان و مولوی علاءالدین و شیخ ضیاءالدین و مولوی محمد صالح و عبدالوهاب بیکانیری و محمد قطب الدین و حاجی خدا بخش و محمد غوث کرت پوری و محمد غوث صاحب زاده و دیگران که به خلافت سرافراز شدند (۲) – شاخهٔ فخریه نظامیه در طریقهٔ چشتیه یکی از پر نفوذ ترین و مجلل ترین شاخه هاست و پیروانش خیلی زیاد است همهٔ خانقاههای مکهد شریف [ اتک پاکستان ] تونسه شریف ، گولره شریف ، سیال شریف مهار شریف ، چاچران شریف ، مهره شریف و چندین خانقاه دیگر مثل بریلی شریف که شاخه نیازیه و وارثیه از آن منشعب شد و شاخـــــــه صوفـــــــی پیر عنایت خان که توسط سید محمد ابوهاشم مدنی به چند واسطه به فخر جهان شاه جهان آبادی می رسد و در امریکا پیروان زیادی دارد همه مربوط به حضرت مولانا فخرالدین فخر جهان شاه جهان آبادی است .

---

(۱) ناگفته نگذاریم که ازجملهٔ خلفای حضرت خواجه فخرجهان شاه جهان آبادی دوتن شان محرم رازونهایت محبوب حضرتش بودندیکی خواجه نورمحمدمهارون ودیگری حضرت شاه نیازاحمدصاحب حافظ حافظ بریلی که ازشاه نیازشاخه های بسیاری توسط خلفای شان ایجادشد. شاه نیازخلیفه داشتندبنام حضرت مولانایارمحمدکابلی مشهوربه منصورثانی که خانقاه فعلی چشتیه درکابل ازیادگارهای خادمان شان است .شاخه چشتیه نیازیه خیلی رونق داشته وپیروان زیادی دارند(مؤلف)

(۲) خزینة الاصفیاء با اندکی تصرف ص ۴۸۲

**وفات :**حضرت مولانا فخرالدین فخر جهان شاه جهان آبادی در هفتم جمادی الثانی سال ۱۱۹۰ هـ ق بوده و مزار مبارکش در دهلی است (۱).

## حضرت خواجه نور محمد مهاروی(رح)

**[ بابل قبلۀ عالم رح ]**

وی از ده مهاران است که مربوط به بهاولنگر ایالت پنجاب پاکستان است در مبادی حال بعدازحفظ قرآن شریف به قصد تحصیل علم از ملک پنجاب در دهلی تشریف برد و به خدمت علمای دهلی به تحصیل علم پرداخت بعد چندی به شرف ملازمت حضرت مولانا فخرالدین فخر جهان شاه جهان آبادی (رح)مشرف گشت و در سال ۱۱۵۰ هجری مشرف به بیعت گردید و انواع نعمت باطنی حاصل نمود و خرقۀ خلافت پوشید و حسب ارشاد پیر روشن ضمیر روانۀ پنجاب شد و در ریاست نواب بهاول خان به قریۀ مهاران که از پاک پتن شریف به جانب غرب به فاصله چهل کروه واقع است رخت اقامت انداخت و اکثر مریدان آن جناب در تعلیم و تلقین مریدان ید طولی حاصل ساختند . اما چهار کس خلیفۀ اعظم و مشهور عالم بودند اول خواجه نور محمد ثانی که ملقب به لقب خلیفه صاحب و مورد عنایت خاص آن جناب بود و مزار گوهر بارش در حاجی پور است ضلع دیره غازیخان . دوم مولانا قاضی محمد عاقل کوت متهن که مزارش در کوت متهن است و خانقاه و مدرسه دارد و علم و فضل وی در ملک پنجاب انتشار یافته و از نواده هایش حضرت خواجه غلام فرید کوت متهن دارای چندین تصنیف و اثر و دارای مشرب عشقیه و ذوق عجیبی بوده که اشعارش به زبان سرایکی و پنجابی مشهور است و کافیهایش در مشرب وحدت وجود که مشرب همه چشتیان است لطفی خاص و درد و سوزی مخصوص دارد .

سوم حافظ محمد جمال ملتانی (رح) که در ملتان آسوده است و مریدانش در پنجاب زیاداند بخصوص خلیفه اش حضرت خواجه خدابخش خیر پوری رح و غیره .

چهارم حضرت خواجه شاه محمد سلیمان تونسوی رح که محبوب ترین خلفای آن حضرت بوده و از وجودمبارکش رادمردان زیادی به حق رسیده اندوکامل گشته مثل حضرت مولوی محمد علی مکهدوی و شیخ شمس الدین سیالوی وخواجه نجم الدین جهنجهانوی وحافظ محمد علی خیرآبادی و مولانا محمد باران کلچوی رح و نواده اش حضرت خواجه الله بخش تونسوی رح از حضرت خواجه قبله عالم

ملفوظاتی هم به یادگار مانده .بعد از حضرت خواجه نور محمد مهاروی از اولادش نیز برعلاوه خلفایش بر مسندش نشستند و حالا نیز از اولادش جانشین هستند که من جناب میان نورجانیان محمودی مهاروی چشتی را بارها دیده بودم وی مردی بانسبت،سراپا ادب،خموشی، ذکر فکر ورد و او را دو ریاض و عبادتگـــــــــــر و گوشه نشیـــــــن بود ، فعلا پسر بزرگش میان معین صاحب مهاروی بر مسند وی نشسته و از علوم ظاهری و باطنی بهره ای و فقط طور میراث بر مسند نشسته – خداوند نهضت نوینی در سلسلهٔ چشتیه آغاز فرماید که جان تازه ای در کالبد طریق بدمد زیرا اکثریت نزدیک به کل سجادگان و پیران سلسله چشتیه [بلکه همه سلاسل] فقط به اسم و منزلت آباء و اجداد اکتفاء نموده و مسند ارشاد را وسیله ای برای جذب منافع مادی و شخصی و جلب مزایای پوچ و زود گذر دنیوی نموده اند . خدا رحمت بفرماید .

---

(۱) مزار مبارک شان در گذرگاه مزار مقدس حضرت خواجه قطب الدین بختیار کاکی در مهر ولی دهلی واقع است و این بیت از اشعار خلیفهٔ شان شاه نیاز احمد صاحب بریلی چشتی نیز بر لوح مزارشان نوشته شده که :

کمال فقر شده است از ظهورفخرالدین فدای او دل وجانم دگر نمیدانم ( مولف)

# حضرت خواجه شاه محمد سلیمان تونسوی( رح)

نامش سرفراز خان پتان فرزند عمر خان از افراد قوم و قبیلهٔ جعفرافغان که در کوههای گرگوجی (درک ) که از بخش دیره غازیخان پنجاب پاکستان است در سال ۱۱۶۷ هـ در خانواده ای متدین و متقی دیده به جهان گشود و علوم ابتدایی را در همان ناحیه و نزد علمای محل تحصیل و برای تحصیل بیشتر به مدرسه قاضی محمد عاقل در کوت متهن که آن نیز از مناطق دیره غازیخان است برای تحصیل علم و دانش مصروف ماند تا این که روزی قبلهٔ عالم خواجه نور محمد مهاروی رح با جمعی از خلفاء و یارانش در خانقاه مخدوم جهانیان جهان گشت تشریف آورده بود [ و بعضی تاریخ نگاران گفته اند که حضرت خواجه سرفرازخان ( بعد ها از جانب مرشدش ملقب و مشهور به شاه سلیمان گردید) شنیده بود که خواجه نور محمد مهاروی رح با خلفا و مریدانش مهمان خلیفهٔ خویش حضرت قاضی محمد عاقل کوت متهن است و بعضی یاران شان موهای سبیل و شوارب شان از حد شرع دراز تر است وی قیـــچی
با خودگرفته و برای اصلاح موهای آنان در حالیکه کتاب فقه در زیر بغل داشت عازم آن جا شد لیکن به مجرد این که نظرش بر خواجه قبله عالم مهاروی (رح )افتاد بیخود و واله و حیران گشته و همان لحظه مستانه وار دست به دامان آن ولی پروردگار زد و به بیعت مشرف شد ] و حضرت خواجه شاه سلیمان در آن جا بیعت نمود و چند سال به حضور آن صاحب کمال به سر برده خرقه خلافت یافت و حسب الارشاد پیر روشن ضمیر در ناحیه تونسه که ریگزاری بود و جمعیتی در آن سکونت داشتند مامور تبلیغ و ارشاد دین حق و گسترش سلسله چشتیه شد و مریدان بی شمار و طالبان هزار در هزار به نزد آن محبوب پروردگار حاضر آمده وبه مقامات قرب الهی رسیدند و هزاران گمراه و فاجر به دست مبارکــش
توبه نموده و در سلک سالکان در آمدند خلفای مبارکش زیاد اند و چنانکه قبلاً ذکر نمودیم حضرت شمس الدین سیالوی و مولوی محمد علی مکهدوی و خواجه محمد باران کلاچوی و خواجه الله بخش صاحب و غیره و از حضرت خواجه شاه سلیمان تونسوی ملفوظاتی به زبان فارسی به یادگار مانده است به نام « مناقب المحبوبین » که خواجه نجم الدین جهنجهانوی آن را گرد آورده است و مهر و دستخط شاه سلیمان چنین است « سرفراز از نور محمد محمد سلیمان » سجاده نشینی در اولاد حضرت خواجه شاه سلیمان تونسوی به دو سجاده نشین تقسیم می شود یکی به دربار خود آن حضرت دیگری به دربار حضرت خواجه محمود تونسوی – زیرا

حضرت خواجه الله بخش تونسوی نواده حضرت شاه سلیمان و پسر خواجه گل محمد تونسوی که پدرش قبلا به رحمت ایزدی پیوسته بود سه پسر داشت خواجه محمد موسی تونسوی که مادرش از قبیله بلوچهای مخلص آن سرزمین بود دومی خواجه محمود تونسوی « م ۱۳۲۳ ه» که مادرش از نوابان آن دیار بود سومی خواجه احمد که در خوردی وفات کرد - از خواجه موسی تونسوی « م ۱۵ ذی الحجه ۱۳۲۳ هـ » به پسرش خواجه حامد صاحب تونسوی « م ۱۳۵۰ هـ » و از وی به پسرانش بالنوبه حضرت حافظ سدیدالدین صاحب تونسوی « م ۱۳۷۹هـ» و چون از وی پسری نماند بعد از وی برادرش حضرت خواجه خان محمد صاحب تونسوی که در ۷ جمادی الاخرای سال ۱۳۹۹ هـ به لقای دوست شتافت رسید و بعد از وی سجاده نشینی فعلی به پسرش الحاج خواجه عطاء الله خان رسید و راجع به سجاده نشینان درگه محمودی در صفحات قبلی فشرده بیانی صورت داده آمده ایم

**نوت :** از مشایخ زاده های مهاروی این افراد به چشت شریف آمده اند :

۱- خواجه احمد بخش صاحب مهاروی ۲- میان محمد اشرف صاحب مهاروی
۳- صاحبزاده عبدالغفور صاحب ٤- بادشاه صاحب مهاروی و از تونسویان ۱- حضرت خواجه فخر صاحب تونسوی ۲- حضرت خواجه خان محمد صاحب تونسوی ۳- حضرت خواجه غلام معین الدین خان صاحب تونسوی ٤- خواجه حافظ محمد یوسف صاحب تونسوی ٥- خواجه غلام الله بخش صاحب بعد از پیروزی انقلاب لیکن سایر عزیزان قبل از انقلاب اسلامی تشریف آورده بودند . و یادگار خواجه خان محمد صاحب( رح) در چشت شریف دو اتاق است برای زوارکه نزد مقبره مطهر خواجه شیخ احمد مشتاق است .

---

(۱) حضرت خواجه شاه سلیمان تونسوی دو فرزند ارجمند داشت که در زندگیش در گذشتند یکی خواجه گل محمد صاحب تونسوی دیگری خواجه محمد درویش صاحب تونسوی( رح) .

# خاطرات بنده از تونسه شریف :

بنده به اثر دعوت حضرت حافظ ابوالنصر خواجه غلام فخرالدین تونسوی رحمة الله علیه در سال ۱۳۵۳ هـ ش – مطابق ۱۹۷٤ م به تونسه شریف رفتم حضرت فخر صاحب میزبان ما مردی نهایت پر درد و سوز و عشق ومحبت و رابطه و نسبت بود ، وی به حدی تکریم و تقدیر نمود که بنده از وصف آن عاجزم همه از ژرفـــای دل و از
اعماق جانش سرچشمه می گرفت نه از روی ریا و تکلف . هر سال من به دعوت این مرد قلندر و عاشق پیشه به عرض پیر پتان که در ۷ صفر هر سال تجلیل می شود اشتراک می ورزیدم و در این دیدار ها با حضرت خواجه دلنواز خواجه خان محمد صاحب تونسوی (رح) که سیمای وی همه و همه بیانگر عمق عرفان و عبادت و زهد و تصوف وی بود و سراپا شریعت و تمکین بود نیز دیدار های عجیب داشتم – وی با پای برهنه مرا تا درگه خواجه محمود صاحب تونسوی بدرقه میکرد و بعد بر می گشت – هم وی و هم خواجه فخر صاحب تونسوی در مجلس سماع مرا پیش تر و جلو تر از خود می نشاندند لیکن بعد از وصال این دو بزرگوار خاندان چشت در اولاد شان عین آن کیفیت باقی نمانده است و مشاهده نمی شود ،شکی نیست که ادب و اخلاص و محبت دارند اما برخورد و کیفیت
استقبال آن دو بزرگوار منحصر به خودشان بود خداوند آن دو را در جنان جاویدان خرامش داده و در صف مشایخ چشت حشر فرماید آمین – بنده با این شخصیتها دیدار داشته ام :

حضرت حافظ ابوالنصر خواجه فخر صاحب تونسوی
حضرت خواجه خان محمد صاحب تونسوی
حضرت خواجه غلام مرتضی صاحب تونسوی
حضرت خواجه غلام معین الدین خان تونسوی
حضرت درویش محمد صاحب تونسوی
حضرت خواجه یوسف صاحب تونسوی
حضرت مایی صاحبهٔ حافظ صاحب
حضرت علامه سید احمد سعید الکاظمی چشتی امروهی غزالی زمان
حضرت میان نور جهانیان صاحب محمودی مهاروی
حضرت مولانا قمرالدین صاحب سیالوی
جناب سید غلام محی الدین شاه بابوجی گولروی

حضرت دیوان صاحب غلام قطب الدین فریدی
حضرت سید محمد خالد شاه صاحب صابری
جناب سید عنبر شاه وارثی چشتی
پیر سید عبدالرحمن فاروقی صابری چشتی
پیر صاحب باره جناب آخند زاده صاحب سیف الرحمن دشت ارچی و غیره که از اکثر شان خاطرات و یادگارهایی دارم که غالب این نامبرده گان امروز ۱۳۷۳/۷/۱۷ – ۱۲,۱۱,۱۹۹٤ چهره در نقاب خاک کشیده و ما را به درد جدایی و آتش فراق سوخته اند.

# شاخه چشتیه صابریه

## حضرت خواجه علاءالدین الی احمد صابرکلیری (رح) چشتی (رح)

نام مبارکش علی احمد و لقبش علاء الدین بود ، در شهر هرات پایتخت خراسان قدیم در خانواده ای متقی و پرهیزگار و عابد و زاهد دیده به جهان گشود و در جوانی با پدرش وارد هندوستان شد و در آن جا در پاک پتن به خدمت حضرت بابا فریـــد الدین مسعود گنج شکر رسیده و بیعت نموده مرید شد وی در خدمت حضرت بابا فرید الدین مسعود گنج شکر به سر برده و حسب ارشاد گنج شکر خدمت مطبخ و پخت و پز را به عهده گرفت ، اگر چه در سیر الاقطاب می نویسد که وی به لنگر خانه حضرت بابا فرید مامور بود لیکن تحقیقات بنده می رساند که حضرت بابا در عسرت و تنگی معیشت به سر می بردند و حضرت بابا فرید در زنده گیشان لنگری نداشته است و همهٔ تاریخ نگاران بر این قول متفق اند که حضرت بابا فرید در هنگام مرگ حتی کفن نیز نداشت پس باید اذعان نمود که حضرت بابا مطبخی معمولی داشتند و در این مطبخ نیز گاه گاهی آتش بر می افروختند و حضرت علاءالدین علی احمد صابر کلیری که مامور کار های مطبخ بوده در مدت زیادی که بعضی ۱۲ (۱) سال و بعضی ۷ و ۹ سال نوشته اند وی از مواد غذایی آن مطبخ استفاده نکرده و در ریاضت شاقه به سر برده و از نان جوین بیرون این مطبخ یا از میوه های جنگلی استفاده می کرد و چون حضرت بابا فرید از این موضوع آگاه گردید ، فرمود : « علی احمد ما صابر است» که پس از آن وی به صابر مشهور شد ، وی بعد از این که به تکمیل رسید به دهلی مامور شد و « ارشاد یافت که اول از اجودهن روانه شده در هانسی بروی و مهرشیخ جمال الدین قطب هانسوی بر فرمان قطبیت

(۱) تذکره خواجگان چشت سیر الاقطاب ص ۲۰۰

خویش نصب گردانیده روانه سمت دهلی خواهی شد . پس حضرت علاءالدین از اجودهن روانه سمت هانسی شد چون در آن جا رسید بر قاطر سوار بود به همان سواری اندرون خانقاه شیخ جمال الدین در آمد جمال الدین تا دروازه به استقبال بر آمد مگر علی احمد صابر از سواری خود فرود نیامد و با همان سواری تا لب فرش تشریف بردوجمال الدین رااین معنا ازآن حضرت خوش نیامد اما بالـــــــضرورت تعظیم کرد و با اعزاز و اکرام بر صدر مجلس بنشاند و به اتفاق همدگر نماز مغرب بخواندند بعد از نماز حضرت صابر [اجازت نامه و خط خلافت ] قطبیت بر آورد و حقیقت رخصت خود به صوب دهلی معلوم ساخت چون چراغ حاضر نبود لختی توقف در میان آمد بعد از آن چراغ آوردند و مثال بگشادند از اتفاقات بادی وزید و چراغ گل شد حضرت صابر فی الحال دم خود بر چراغ دمید و فی الفور چراغ افروخته شد شیخ جمال چون این چنین حال بدید مثال راازدست خواجه [ علاءالدین علی احمد ] بگرفت و پاره ساخت و گفت : « دهلی بیچاره تاب نفس آتشین شما ندارد اگر خواهید رفت به یک دم خواهد سوخت » ازاین حرکت حضرت صابر در غضب شد و گفت : « تو مثال مرا پاره کردی من سلسلـــــه تورا پاره کردم » گفت : « از اول یا از آخر؟ » گفت : « از اول » پس همان وقت برخاسته و از آن جا برگشته در اجودهن به خدمت فرید الدین آمد و گزارش حال نمود فرمود که :« پاره کرده جمال الدین را فرید نتوان دوخت و فرمود که چون شیخ جمال مثال تو را پاره کرد تو چه گفتی ؟ عرض کرد که از غایت غضب گفتم که تو مثال مرا پاره کردی من سلسلهٔ تو را پاره کردم او گفت از اول یا از آخر ، گفتم از اول حضرت شیخ فرمود که تیر پهلوانان دین خطا نمی رود اما به خیر گذشت که از اول گفتی آخر به سلامت ماند که مریدی از مریدان تو دعا خواهد کرد و سلسلهٔ او جاری خواهد شد و این اشارت به شیخ جلال الدین پانی پتی بود که ذکرش هم درج خواهد شد آخر به تاثیر نفس حضرت صـــــابر که بر زبان راند همچنان به وقوع آمد که پسر کلان شیخ جمال الدین قطب هانسوی( رح) که مردی دانشمند بود شدیداً دیوانه شد و پسر خوردسال وی برهان الدین اگر چه بر وقت اخیر وی حاضر بود و شیخ هر چند خواست وی را تلقین کند میسر نشد. من بعد حضرت فرید الدین مسعود گنج شکر ملک کلیر را به حکم الهی به نام نامی خواجه صابر مقرر کرده فرمان خلافت عنوان به خط پاک خود تحریر فرموده بعد عطای خرقه رخصت کلیر داد و وی در آنجا رسیده آن خطه را به نور ولایت منور ساخت و در آن جا اقامت ورزید در آن وقت در شهر کلیر این قدر علماء و فضلا به کثرت بودند که در روز جمعه چهار

صد وسیله سواری برای نماز حاضر شدی و حضرت صابر که برای نماز جمعه تشریف می آورد از هجوم و ازدحام خلایق بیرون مسجد جای می یافت و کسی از ساکنان شهر پرسان حال وی نمی نمود پس وی بـــه تنگ آمد و حقیقت حال بحضور پیر روشن ضمیر خویش تحریر فرمود ، و اجازت طلبید که در این باب هر چه حکم محکم صادر شود برآن عمل کند حضرت فرید الدین به جواب نوشت که آن ولایت به امر الله متعلق به شماست اختیار آن به دست آن برخوردار است چون این اجازت نامه رسید و بروز جمعه حضرت صابر باز برای نماز جمعه به مسجد تشریف برد جای برای خود از سابق هم دورتر یافت چون نماز تمام شد و امام خطبه آغاز کرد حضرت صابر به طرف مسجد به چشم غضب دید و فرمود که ای مسجد مردمان نماز خواندند و تو هنوز در سجده نیامده ای ؟ تو را هم سجده باید کرد به طور فرمودن آن مسجد جامع از بیخ و بنیاد بر افتاد و همه حاضران زیرعمارت مسجد آمده هلاک شدند از ظهور این کرامت عظیم بعضی مردمان معتقد شدند و باقی اجل گرفته همچنان برابر در اصرار بماندند و به همان سال و بایی عظیم ظاهر شد و همه سکنای شهر را هلاک کرد و شهر کلیر بالکل ویران گشت و حضرت صابر به فراغ خاطر به ریاضت و مجاهده مشغول شد و سوای شیخ شمس الدین ترک پانی پتی که با وی از اجودهن همرکاب بود کسی پیش(۱) وی نبود (۲) »

(۱)خزینة الاصفیاء ص ۲۹۹-۳۰۰-۳۰۱

(۲) باید دانست که کرامات حق است و در آن جای شک و تردیدی نیست لیکن این موضوع را بنده با توجه به هدف عالی تزکیه و احسان یا سلوک و عرفان که همانا رشداخلاق و سیرت حسنه در اجتماع مسلمین و ریشه کن کردن فساد های اجتماعی و اخلاقی و از بین بردن منکرات و کار های ضد شرع و مهار گیختگی و گسترش صلاح و معرفت و صفای دل و تزکیه نفس و جلای روح است نمی توانم بپذیرم که علاءالدین صابر کلیری که برای اصلاح و ارشاد مردم به کلیر فرستاده شده بود چنین کاری کرده باشد و صد ها کس نمازگزار بی گناه را در حالت عبادت به هلاکت رساند این از اخلاق یک مرد عارف به دور است که به علت دور ساختنش از صف اول نماز که اخذ به فضیلت و سنت است مرتکب این همه قتل ناحق یا علت و سبب برای کشته شدن تعدادی از مسلمانان شود (مولف )

از این که بعضی تذکره نگاران گفته اند که حضرت علاءالدین علی احمد صابر کلیری داماد و خواهر زاده حضرت بابا فرید الدین بوده تردید وجود دارد زیرا حضرت صابر همه زنده گیش را درمجاهده و تجرد وریاضت سپری نمود او اصلا متاهل نشد و با حضرت بابا هیچ قومی و پیوند نسبی نداشت « در واقع خصوصیات مشخصه زنده گی شیخ علی احمد صابر در مقایسه بازندگی شیخ نظام الدین اولیاء دهلوی ررح نشان دهنده دو صفت متمایز است که صوفیه به خداوند نسبت می دهند یعنی زنده گـــی [ حضرت خواجه ] نظام الدین نمایانگر صفت جمالی و زندگی علاء الدین نشانگر صفات جلالی بود به علت سخاوت و دلسوزی و همدردی که نظام الدین رح نسبت به مردم داشت هزاران نفر را به سوی خود جذب میکرد در حالی که علاءالدین به خاطر ابهت شخصیتش ، مجرد از جامعه زنده گی می کرد به عبارت دیگر از نظر صوفیه [ حضرت خواجه ] نظام الدین اهل «صحبت » و علاءالدین علی احمد صابر به عنوان اهل « خلوت » معرفی شده است (۱) ، نظام الدین در میان جمع باحق بود لیکن علاءالدین دور از خلق به حق مشغول و شاید علت اصلی این که وجود شیخ علی احمد صابر در پرده ابهام قرار گرفته همین باشد (۲).

**اشعار منسوب به حضرت علاءالدین علی احمد صابر**

اشعاری به حضرت علاءالدین علی احمد صابر منسوب است که درکتابی زیرعنوان «دیوان صابر» جمع آوری شده وبار ها چاپ شده ومقدمه به زبان اردو ودرشرح حـــال حضرت صابر دارد در این مقدمه ضمن بیان شجره صابریه نسبت حضرت علاءالدین به چند پشت به محی الدین عبدالقادر گیلانی رسیده و به او سید خطاب شده است در این مقدمه نام پدر حضرت علاءالدین سید شاه عبدالرحیم گفته شده که وجوددوکلمهٔ سید و شاه که اصولا از اصطلاحات قرون بعد است نمی تواند عنوانی باشد برای پدروی در حالیکه خود وی همه جاشیخ خطاب شده است نام مادرش هاجره ملقب به جمیله خاتون است که خواهر بابا فرید بوده ولادت وی در نوزدهم ربیع الاول سال ۵۹۲ در هرات [ افغانستان ] گفته شده است و بالاخره نام زوجه اش خدیجه بیگم دختر بابا فرید گنج شکر وحتی تاریخ ازدواج وی هم سال ۶۲۳ هـ یاد شده است (۱)» نمونه ای از اشعارش : مطلع غزل :

---

(۱) Sufism P ۲۲۷
(۲) طریقه چشتیه آریا ص ۱۶۳

اگر خواهی غم غربت طلب کن از دردلها
بکوی دلبری جان ده که گردی شمع محفلها

مقطع :
ز هجرت شد جهان دربار ز آب گریهٔ صابر
ز چشم ناخدا رفـــته همــــه آثار منزلها(۲)

این غزل که مارا به یاد غزل معروف « حافظ رح » به مطلع الایا ایهاالساقی ....» می اندازد اگر سرایندهٔ" آن همان علی احمد صابر باشد چون پیش از حافظ زندگی می کرده است نمی توانیم قبول کنیم که وی از حافظ الهام گرفته باشد بلکه عکس آن ممکن است صادق باشد مگر این که بر شک و تردید خود افزوده سراینده ان را کسی دیگر بدانیم که صابر تخلص می کرده است و زمان حیات وی هم نه تنها بعد از شیخ علاءالدین علی احمد صابربوده بلکه پس ازحافظ هم می زیسته است چنانکه غزل زیر تاییدی است برای گفته ما :

اگر خواهی که گردی در جهان عشق شمع دین
بیابادیدهٔ دل رو توبه درگاه نصیر الدین

بدیهی است که سرایندهٔ غزل فوق چگونه ممکن است که شیخ علاءالدین صابرمتوفای در سال ٦٩٠ هجری بوده باشد در صورتی که از همان مطلع غزل پیداست که گوینده حتی بعد از شیخ نصیرالدین محمود چراغ دهلوی متوفی در سال ۷٥۷ هـ در قید حیات بوده است و نیز غزل ذیل :

رسیدم بر در برهان دهلـــــــی سلیمان منـــــــت و ایمان دهلی
ز نور روضـــــــهٔ قطب منــــور بهشت آمد به چشمم شان دهلــــی
به جز ذات نصیرالدین محمـــود ندیدم در جهان سامـــــــان دهلی
هزاران شکر ایزد کن چو صابر
که آمد در کفـــت دامان دهلـــی (۳)

درغزل بالاهم به علاوه برنام نصیرالدین محمود(رح) بنام یکی دیگرازمشایخ سلسلهٔ چشتیه

---

(۱)طریقه چشتیه از دکتر آریا با اندکی تصرف ص ١٦٤
(۲)دیوان صابر ص ۱۷
(۳) دیوان صابر ص ۲٤٥

یعنی قطب الدین(رح) منور بر می خوریم که وی در سال ٧٦٠ هـ وفات یافته است و چون سراینده غزل گفته است : « ز نور روضهٔ قطب منور » معلوم می شود که سالها بعد از مرگ قطب الدین منور یعنی بعد از سال ٧٦٠ هـ این اشعار راسروده است حال چگونه میتواند شیخ علاءالدین علی احمد صابر متوفی در سال ٦٩٠ هجری گوینده این غزل باشد و صاحب دیوان مورد بحث ما ؟ از آنچه در فوق بدان اشاره شد و نیز
از آن جا که هیچ یک از تذکره نویسان و مؤرخین حتی متاخرین هم شعر و یا آثار دیگری به علاءالدین علی احمد صابر نسبت داده اند نتیجه این می شود که دیوان اشعار منسوب به وی به کلی مردود است و این موضوع روشن است که شاعری که صابر تخلص می کرده است و از علاقه مندان به سلسلهٔ چشتیه بوده است آن هم شاید شاخهٔ نظامیه و نه شاخه صابریه این اشعار را سال ها بعد از مرگ علاءالدین علی احمد صابر کلیری (رح) سروده است و در سالهای اخیر هم بعضی از ناشرین بدون علم و اطلاع وتحقیق تنها با دیدن اسم صابر در مقطع غزل ها این اشعار را مربوط به علی احمد صابر موسس شاخه چشتیه صابریه دانسته اند در سالهای اخیر هم بعضی از مورخین که خواستـــــه اند از وی چهـــــره ای روشنتری بسازند این اشعار را اصیل به شمار آورده اند و این خود شاید سنگ دیگری باشد بر سر راه کسانی که بخواهند از لا بلای متون تاریخی چـــهر واقعی اشخاص را از گرد و غـــبار (١) زمان بزدایـــند و چـــون حضرت علاء الدین صابر هـــم مانند سایر مشایخ چـــشتیه به ســـماع علاقـــه داشت هرگـــاه که شوق و ذوق سماع بـــه او پیدا می شد و کسی جـــز شمس الـــــدین ترک پانـــی پـــتی رح کـه او هم از اجودهن به رکـــــاب حضرت

صابر آمده بود کسی دیگر پیدا نمی شد ترک پانی پت از آبادیهای دور دست قوالانی را می آورد و مجلس سماع و موسیقی فراهم می کرد و خود علی احمد صابر غالباً دور از آنها نشسته و به آواز گوش میداد - خلاصهٔ کلام آنکه حضرت صابر بعد از بیست سال که چنین زنده گی مجردی داشت در سیزدهم ربیع الاول سال ٦٩٠ هـ (١٢٩١ م) در عهد (٢) سلطنت جلال الدین خلجی در حالت سماع به محبوب ازل و ابـــــــــد

پیوست مزار مبارکش شهر کلیر شریف سهارنپور هند و شمس الدین ترک پانی پت جانشین آن حضرت شد و هم اکنون هر ساله در موقع عرس وی [ عرس پیران کلیر ] مردم از سرتاسر هند و از پاکستان و بنگله دیش و افریقای جنوبی و غیره در کلیر شریف (٣) گرد هم آمده عرس با شکوهی بر پا می دارند .

(١) طریقه چشتیه آریا ص ١٩٧
(٢)خزینة الاصفیاء ص ٣٠٢ - طریقه آریا ص ١٦٢- ١٦٣ با اندکی تصرف
(٣)کلیر شریف در هری دوار اترا آنچل پردیش ، هندوستان واقع است (مولف)

# حضرت شیخ شمس الدین ترک پانی پتی (رح)

حضرت شمس الدین ترک پانی پتی از اولاد حضرت شیخ احمد یسوی( رح) است و نسب وی به چند واسطه به حضرت محمد حنیفه ابن علی المرتضی کرم الله وجهه می رسد بعد از تحصیل علوم ظاهری از ترکستان به طلب حق بر آمد و اکثر بزرگان ماوراءالنهر را دریافت بعد از آن به هندوستان آمد ابتدا به اجودهن رفته خــــــرقه از

حضرت بابا فرید الدین مسعود(رح) دریافت داشته سپس به دستور حضرت بابا همراه شیخ علاءالدین علی احمد صابر به کلیر آمد و پانزده سال به خدمت حضرت مخدوم صابر کلیری به سر برد ، گویند مدتی هم در دهلی جزُآلشکریان غیاث الدین بلبن بود و متاهل نبود وی حضرت شیخ جلال الدین کبیر الاولیاء پانی پتی را تربیه و جانشین خود مقرر ساخت و حضرت شمس الدین ترک پانی پتی در سال ۷۱۵ هـ به لقای الهی شتافت و در شهر پانی پت هندوستان بخوابگاه ابدی خرامید قدس الله سره العزیز – و پس از وی خلیف و جانشین وی شیخ جلال الدین کبیر الاولیاء پانی پتی بر مسند ارشاد چشتیه نشست .

# حضرت جلال الدین کبیرالاولیاء (رح) پانی پتی

نام مبارکش محمد بن محمود است لیکن از پیشگاه پیر روشن ضمیر مخاطب به خطاب جلال الدین شد . وی از سلالهٔ سیدنا عثمان ذی النورین بود . ازآوان طفولیت جذب و محبت و عشق دامنگیر احوال آن صاحب کمال بود و در آخـــــــر عمـــر

استغراق و بیهوشی بدین حالت غالب آمد که چون وقت نماز در آمدی خادمان با ذکر حق حق حق سه مرتبه در گوش مبارکش آواز دادندی تا به خود آمدی وبه جماعت به نماز شدی و باز سر به مراقبه فرو بردی و شیخ جلال الدین کبیر به وجد و سماع اشتغال تمام داشت و دعای وی از جانب حق گاهی رد نگردیدی و هر چه که از زبان مبارک فرمودی همان شدی ، وی جانشین و خلیفه راستین حضرت شمس الدین ترک پانی پتی بود (۱) حضرت شیخ جلال الدین کبیر الاولیاء پانی پتی را پنج پسر بود به نامهای خواجه عبدالقادر خواجه ابراهیم خواجه شبلی خواجه کریم الدین خواجه عبدالاحد که پنج گنج بودند در پانی پت همه ارشاد گران راه حق همه مزارات شان نزدیک پدر شان است در پانی پت – اگر چه حضرت شیخ جلال الدین کبیر الاولیاء پانی پتی از چهل تن خلیفه بیشتر داشت اما مشهور ترین خلیفه

اش که از وی سلسله چشتیه جاری شده و ترقی یافت حضرت شیخ احمد عبدالحق ردولوی است حضرت جلال الدین کبیر الاولیاء در روز سیزدهم ربیع الاول سال ۷٦٥ (۲) هجری به لقای الهی پیوست و در پانـــــــــی پت هندوستـــــــــان آرامگـــــــــاه مبارک اوست .

(۱) خزینة الاصفیاء ص ۳٥۰
(۲) خزینة الاصفیاء ص ۳٥۳ و طریقه آریا ص ۱٦۸

# حضرت شیخ احمد عبدالحق ردولوی چشتی (رح)

« قدوهٔ اهل طریقت و قبلهٔ ارباب حقیقت واقف رموز معرفت حضرت شیخ احمد عبدالحق ردولوی از اعاظم خلفای حضرت شیخ جلال الدین کبیر الاولیاء پانی پتی است و از عمر خورد سالی و سوسهٔ محبت و شور و شوق در سر داشت و پیش از صحبت مرشد ارشد به مجاهده و ریاضت عظیم پرداخت بعد از آن به خدمت شیخ جلال الدین رسیده مرید شد و به مدارج ارجمند و کرامت بلند رسید

و بعد از پیر روشن ضمیر بر جای وی بر مسند ارشاد بنشست گویند وی هفت ساله بود که چون مادر او برای تهجد برخاستی او نیز پوشیده پوشیده از مادر برخاسته به گوشه ای از گوشه های خانه خود به نماز مشغول شدی در جوانی به تحصیل علوم پرداخت و از علوم ظاهری فراغت حاصل نموده بعد از الهام غیبی در پانی پت به خدمت حضرت شیخ جلال الدین کبیر رسیده از عارفان حق شد و در هنگام ملاقات نخستین با شیخ جلال الدین کبیر الاولیاء سه بار به آواز بلند ندای حق حق حق سر داد که شیخ نیز در پاسخش سه مرتبه حق حق حق گفت و به سبب کثرت ذکر حق حق حق حضرت شیخ جلال الدین کبیرالاولیا شیخ احمد را عبدالحق نامید لذا به احمد عبدالحق ( ردولوی ) مشهور شد و پیروان طریقه چشتیه احمدیه بر سر عنوان نامه ها شان بعد از بسم الله سه بار حق حق حق را رقم می زنند و به اندک زمانی کارش به تکمیل رسید و از جانب شیخ خلافت گرفت و در این زمان به وی گفت که از خدا خواسته ام که سلسله ما از تو جاری شود وهمچنان به وقوع پیوست که هزاران هزار خلفای نامدار و مریدان پاک شعار از آن محبوب پروردگار به درجه ولایت و خلافت رسیدند و از عرب و عجم جایی و ملکی نماند که در آن جا خلیفه ای از خلفای شیخ احمد عبدالحق نرسیده باشد و پسر والا گوهرش شیخ محمد عارف و نبیره وی شیخ احمد عارف و شیخ عبدالقدوس گنگوهی و شیخ جلال الدین تهاینسری و عبدالغفور اعظم پوری و شیخ جان جونپوری و غیره خلفای شیخ احمد عبدالحق گوی سبقت از اولیای وقت بردند و از هریک خلیفه سلسله ای علیحده جاری شد بلکه سلسله عالیه صابریه چشتیه از شیخ احمد عبدالحق ردولوی رونق تازه و زینت بی اندازه پذیرفت و حضرت شیخ عبدالقدوس اسمعیل حنفی گنگوهی در کتاب «انوارالعیون » که از تالیفات وی است بسیاری از اقوال و احوال و خورق و کرامات شیخ احمد درج کرده است صاحب ( معارج الولایة) می فرماید که نسب اجدادشیخ احمد عبدالحق به چند

واسطه به سیدنا فاروق اعظم خلیفه ثانی می رسد جدش به نام شیخ داود که در زمان هلاکو از بلخ به هندوستان آمده بود در قصبه ردولی مورد احترام واقع شد و از طرف سلطان (۱) علاءالدین خلجی وجه معاش او مقرر گشت و خود شیخ هم درردولی تولد یافت به هر حال شیخ احمد عبدالحق ردولوی بود که به شاخه صابریه خصوصاً و به سلسلهٔ چشتیه عموماً روح تازه ای دمید وفات حضرت شیخ احمد عبـــدالحق ردولوی به تاریخ پانزدهم
جمادی الثانی سال ۸۳٦ هجری واقع
شد و مزار مبارکش در ردولی هندوستان اســـــت .(۲)

## حضرت شیخ عبدالقدوس گنگوهی(رح)

کسی که باعث هر چه بیشتر شهرت صابریه شد و این طریقه را به حد اعتلای خود رسانید قطب عالم حضرت شیخ عبدالقـــــدوس گنگوهـــــی است وی اگـــرچه مریـــــد و خلیفه شیـــخ محمد بن عـــــارف بن شیـــخ احمد عبدالحق است ولی معتقد و مجذوب شیخ احمد عبدالحق بوده و سلسلهٔ باطنی [ اویسی ] وی به شیخ احمد عبدالحق مربوط می گشت و از روحانیت او مدد می گرفت در باره علوم ظاهری و باطنی و وجد وسماع وی سخن بسیار رفته است و او نخستین کسی است از سلسلهٔ صابریه که دارای تألیف بوده و حا لات معاصرین خود را به رشته تحریر در آورده.او را کتابی است به نام « انوارالعیون » و کتابی به نام ( مکتوبات قدوسیه ) و ... که انوارالعیون را در هفت فن تحریر و تأ لیف فـــــرموده درفن اول مناقب شیخ احمد عبدالحق ردولوی را نوشته و در آن اظهار اعتقاد و بنده گی خود را بیان کرده است (۳). مولف ( انوارالعاشقین ) هم در مورد وی چنین می نویسد :« شیخ عبدالقدوس قدس سره از شیوخ مشهورهندوستان است و از کبار ایشان از فرزندان شیخ صفی الدین است

(۱) خزینة الاصفیاء ص ۳۷٦
(۲) تاریخ مشایخ چشت ص ۲۱٦ ، خزینة ۳٦۲ ، انوار عاشقی ص ٥٤ طریقه چشتیه آریا ص ۱۹۸
(۳) سفینة الاولیاء ص ۱۰۱ ، اخبار الاخیار ص ۲۲۱ ، خزینه ص ٤۱٦ تذکره علمای هند ص ۱۳۰ طریقه چشتیه آریا با اندک تصرف وتوضیح ص ۱٦۹

که در اصول و فروغ علوم از محققین بود صاحب تصانیف مفیده مشهوره و وجد و سماع کثیر با وجود کثرت جذبات و توفیر غلبات در اتباع سنت سنیه به غایت متقن بوده و در التزام عزایم امور دینیه سخت متمکن (۱) » همو باز آورده است که قطب الاقطاب را قصد کلی بود که در میان خلق نخواهم بود و باقی عمر در کوه و دشت و بیابان خواهم گذرانید لیکن چون مشایخ کبار که در آن وقت در قید حیات بودند جامه های خلافت دادند و کوشش کردند تا بر سـجاده نشینند و باز رخصت از روح مطهر حضرت رسول صلی الله علیه وسلم دریافت کرد که بر سجاده نشیند و دست بیعت کند .بنابراین وی را چاره ای نماند بر سجاده نشست و مردم به او دست بیعت دادند (۲). پیداست که شیخ عبدالقدوس گنگوهی در روش زنده گی نیز از مشایخ اولیه چشتیه پیروی کرده خود را از سیاست بدور نگه می داشت چنانکه در تاریخ مشایخ چشت به نقل از (لطایف قدوسی ) آمده که قاضی محمود تهانسیری داروغهٔ ردولی بود چون به جهت ملاقات می آمد حضرت قطبی گریخته در ویرانی می رفتند که تبری از اهل دنیا بر کمال بود اختلاط با ایشان زهر قاتل می دانستند و میفرمودند که از اهل دنیا بوی کریه می آید ناچار میگریزم لیکن هر جا که لازم بود به سلاطین و حکام نامه نوشته و به آنها نصیحت می کرد که به درد مردم رسیده گی کنند و بخصوص به علمای دین توجه نمایند اینک قسمتی از مکتوب وی که برای یکی از حکام نوشته « باید و سزد که برای شکر نعمت منعم سایهٔ عدل برعالمیان چنان کشند تا هیچ کس بر هیچ کس ظلم نکند و همه خلق وهمه سپاه به اوامر و نواهی شرع مستقیم و مستدیم بودند نماز به جماعت بگزارند وعلم وعلماء را دوست بدارند و در بازار هر شهری محتسبان بگردند تا شهر وبازاررا به جمال شرع محمدی (ص) بیارایند و روشن و منور گردانند ... چنانکه درعهد سلف وخلفای راشدین با جمیع شرایط بی شبهه بود(۳)مولف انوارالعاشقین معتقداست که حضرت شیخ عبدالقدوس گنگوهی گذشته ازطریقه چشتیه صابریه ازچشتیه نظامیه هم خرقه خلافت واجازه ارشاد داشته وهمین طورازدیگر سلاسل قادریه وسهروردیه و کبراویه بنابر این سلسلهٔ صابریه قدوسیه جامع تمام سلاسل است بالاخره سلسله صابریه نخستین بار به وسیله حضرت شیخ عبدالقدوس گنگوهی نظم وترتیب خاص پیدا کرده و پس ازوی فرزندانش شیخ رکن الدین و شیخ حمید الدیـن

---

(۱) انوار العاشین به نقل از زبدة المقامات ملفوظات امام ربانی( رح) ص ٦١ ، طریقه چشتیه آریا ص ١٦٩
(۲) انوار العاشین به نقل از زبدة المقامات ملفوظات امام ربانی( رح) ص ٦١ ، طریقه چشتیه آریا ص ١٦٩
(۳) تاریخ مشایخ چشت ص ۲۱۹-۲۲۰ طریقه آریا ص ۱۷۰

شیخ عبدالکبیر بالا پیر و شیخ عبدالمجید نیز در تعقیب کار پدر کوشش نمودند گرچه وی دارای هفت پسر بود که همه عارف بودند لیکن در این میان رکن الدین شهرت بیشتری حاصل کرد ، چنانکه باز در( انوارالعاشقین) به نقل از « سیرالاقطاب » آمده است که : « هر هفت پسر قطب عالم ولی کامل و دانشمند بودند علی الخصوص پسر میان گینش بنده گی شیخ رکن الدین و شیخ احمد قطب و عارف روزگار خود بودند اما شیخ رکن الدین از میان ایشان گوی سبقت از میدان کرامت ربوده بود ، چنانکه قطب العالم بار ها می فرمود :« اگر حق تعالی روز قیامت ما را خواهد پرسید که از دنیا به درگاه ما چه آوردی ؟ من به یک دست شیخ جلال الدین تهانیسری و بدست دیگر شیخ رکن الدین را گرفته حاضر خواهم شد وخواهم گفت که ایشان را آورده ام (۱)» به علاوه شیخ دارای مریدان بسیاری بود که هر کدام در اصلاح و تربیت مردمان توجه خاص مبذول می داشتند و بعد از وی شیخ جلال الدین تهانیسری رح به سجاده نشینی رسید و دیگر خلفای معروف شیخ عبدالقدوس گنگوهی عبارتند از شیخ عبدالغفور اعظم پوری شیخ خان جونپوری شیخ عبدالاحد کابلی پدر امام ربانی مجدد الف ثانی که هریک برای معرفی و شهرت سلسله صابریه چشتیه منشا اثر بوده اند (۲)» سر انجام قطب عالم رادمرد بزرگـــوارو شهباز بلند پرواز اوج سدرهٔ معرفت و عنقای قاف قربت شیخ عبدالقدوس گنگوهی در ۲۳ جمادی الاولی سال ۹٤٥ هجری به لقای حق پیوست مزار مبارکش در گنگوه است که رهی است از توابع دهلی (۳).

---

(۱) انوار العاشقین ص ٦٦-٦٧

(۲) انوار العاشقین ص ٦٦-٦٧ تاریخ مشایخ چشت ص ۲۲۰-۲۲۱ طریقه چشتیه آریا ص ۱۷۱

(۳) خزینه ص ٤۱۸ ، سفینه ص ۱۰۱ ، اخبارالاخیار ص ۲۲۱ تذکره علمای هند ص ۱۳۰ ، طریقه آریا ص ۱۷۱

# حضرت شیخ جلال الدین تهانیسری کابلی چشتی

« وی از جانب پدر و مادر فاروقی بوده واصل وی از بلخ بود از اعاظم خلفای قطب عالم شیخ عبدالقدوس گنگوهی و نام پدرش قاضی محمود بود ، درسن هفت سالگی قرآن را حفظ کرد و در هفده سالگی تحصیل علوم نمود و درس می گفت و بالاخره جاذب حقیقی او را به خود کشید و مرید شیخ عبدالقدوس گنگوهی شده به کمالات ظاهری و باطنی رسید ، در اوایل حالش روزی شخصی غزلی به آواز خوش می خواند چون آواز وی به گوش شیخ رسید بیهوش شد و از بام به زیر افتاد و چون مرغ نیم بسمل می تپید و می غلتید ، چون به حال خود باز آمد همان روز داخل طریقه عالیه چشتیه صابریه شد و به کمالات رسید و خوارق و کرامات بی شمار از وی سر می زدند و استغراق بدین حد کمال می داشت که چون وقت نماز می رسید مریدان ندای الله اکبر الله اکبربه گوش حق نیوش وی می گفتند و وی از جذب و استغراق باز می آمد و نماز می گزارد وسماع و وجد بسیار داشت و در سلسلۀ چشتیه صابریه در متاخران احدی ازوی بزرگتر نبود گویند شخصی از مریدان شیخ جلال چندین سال به خدمت آن صاحب کمال گذرانید و هیچ فایده ظاهر نشد آخر روزی به حضور شیخ نشسته بود ودر خاطر گذرانید که در زمان سابق جناب شیخ نجم الدین کبری این چنین صاحب کرامت بود که بر هر که نظر کرامت اثر می افگند به مرتبۀ ولایت می رسانید امروز این چنین رتبه کی را حاصل است ؟ شیخ جلال الدین بنور کرامت از خطره اش آگاه شد فرمود که هان ! امروز هم این چنین مردان خدا در دنیا هستند که به یک نگاه طالب را به حق می رسانند این بگفت و به نظر تیز دروی نظر کرد او فی الحال ازپا درافتاد و تا سه روز بیخود ماند چون به هوش آمد در پای شیخ آورد و عرض کرد که چندین سال نیافتم آنچه به یک نگاه شما حاصل کردم و به همان هفته به رحمت حق پیوست و از وفاتش خبر به شیخ رسانیدند فرمود که هر کسی راطاقت برداشت این بار نیست این شخص را نیز تاب برداشت این بار نبود چون بروی افتاد جان به حق تسلیم نمود ، حضرت شیخ را مکتوبات است که به جواب مکتوبات شیخ عبدالقدوس(رح) است که به نامش نوشته است (۱) خلفای حضرت شیخ جلال الدین محمود تهانیسری عبارتند از شیخ نظام الدین بن شیخ عبدالشکور فاروقی تهانیسری شیخ احمد صوفی نبی پوری شیخ عبدالشکور برادر بزرگ شیخ

---

(۱) خزینة الاصفیاء ص ٤٣٦-٤٣٧

شیخ عبدالغفور پدر بزرگوارش شیخ موسی چشتی شیخ عیسی چشتی شیخ فاضل موهانوی (۱) حضرت شیخ جلال الدین محمود تهانیسری در روز جمعه بیست و پنجم ذی الحجه (۲) سال نهصدو هشتاد و نه ۹۸۹ هـ به لقای حق پیوست عمر شریفش ۹۶ سال و مزار مبارکش در تهانیسر[ هند ] است .

## حضرت شیخ نظام الدین بلخی تهانیسری عمری (رح)

مرید و خلیفه راستین شیخ جلال الدین تهانیسری چشتی است نام پدرش شیخ عبدالشکور است جامع علوم ظاهری و باطنی و مستجمع کمالات صوری و معنوی حاوی رموز شریعت و طریقت وحقیقت و معرفت بود درتوکل و تسلیم وایثار و تفویض درزمان خودنظیری نداشت علوم غرایب [غریبه] ازدیمیاوکیمیاوسیمیا وهیمیا و لیمیا همه او را حاصل بودند و خزاین و دفاین را می شناخت و مکشوفش بود .چون خرچ از دخلش زیاده بود اکبر بادشاه به قول مدعیان بروی حسد برد و دو بار از هندوستانش اخراج نمود . و وی اول به جانب حرمین شریفین رفته چون بعد حج و زیارت روضه رسول الله صلی الله علیه وسلم باز به هندوستان مراجعت کرد به خطه برهان پور رسید و شیخ عیسی سندی با جمیع اصحاب خویش پا برهنه بـــه استقبال آوآمد و از خدمت او استفاده و استمداد نموده دوم بار باز اکبر بادشاه [ این شاه جاهل و بدعت گذار و بانی دین الهی و درهم آمیزنده هندوئیزم و اسلام و سایر کیشها و ...] او را از هندوستان اخراج نمود پس به جانب ما وراءالنهر رفت و چون شیخ را از پس تسلیم و تفویض شعار بود و اسباب [ ظاهری را ] منظور نظرنداشت بلکه همه را از مسبب الاسباب می دانست از این ادای نا شایسته والی هند خاطر منغض نکرد و لفظی بر زبان نراند چون شیخ به بلخ رسید مدعیان نا هموار در آن جا نیز جمع آمدند و بر شیخ استفتاء نوشتند و مستعد ایذای شیخ شدند و بادشاه را نیز در این معنی تحریص دادند چون به تنگ آمد پناه به جناب نبوی ص برد و حضرت رسول الله صلی الله علیه وسلم در خواب بر خلیفه [ حاکم بلخ ] ظاهر شد و فرمود که : « نظام الدین دوست خداست و دوست رسول او والی هندوستان از جهالت خود او را از هندوستان اخراج نمود و حالاتو قدوم او را غنیمت دان و مرید او شو و به گفته مدعیان به او ایذاء مرسان ورنه زوال مملکت تو وابسته به ایذای اوست » پس والی بلخ مرید شیخ شد و سلسله چشتیه شیخ در آن ملک جاری گشت شیخ نظام الدین تهانیسری بلخی را تصنیفات بسیار اند چنانچه شرح سوانح امام غزالی و شرح لمحات قدیم و جدید و تفسیر نشامی و رساله حقیقت و رساله نجیه و غیره از تصانیف وی است و شیخ را در سلسله چشتیه روشی خاص است و مشربی مخصوص که در سخن تصوف تابع هیچ کس نیست بلکه خاص آنچه بروی مکشوف شده در کتب و رسایل خویش به قلم آورده است (۱) و در شاخه صابریه

---

(۱) تذکره خواجگان چشت سیرالاقطاب – ص ۲۳۰ سفینه ص ۳۰۲

(۲) سفینة ص ۱۰۲ سیرالاقطاب ص ۲۳۰ لیکن در سیرالاقطاب سال وفات ۹۸۰ ثبت شده که تردید است

وی نیز یکی از بزرگان شخصیت های عرفانی این طریقه است و در نشر و گسترش طریقه چشتیه در شبه قاره نقش بارزی داشته است خلفای حضرت شیخ نظام الدین تهانیسری بلخی عبارتند از : حضرت سراج الاولیاء شیخ حسین بـــهوری( رح) ، حضرت شیخ ابوســــعید نور الله گنــگوهی که از خانـــــدان حضرت قطب عالم شیخ عبدالقدوس گنگوهی بود و حضرت شیخ فتحی مرشد صاحب سیرالاقطاب و شیخ الله داد لاهوری وشیخ پاینده نبی پوری ، و شیخ مصطفی چشتی و شیخ عبدالفتاح اندوری و شیخ الله بخش لاهوری و شیخ صادق برهانپوری و قاضی عبدالحق ولد قاضی سالم کرانوی( رح) به طور خاص قابل ذکر اند به علاوه آنان در هندوستان و عرب و عجم در هر جایی از خلفای حضرتش برای نشر و اشاعهٔ دیـــن و احکام شرع و معرفت و طریقه چشتیه موجود بوده اند و از خلفای حضرت شیخ ابوسعید نور الله گنگوهی زبده الواصلین حضرت شیخ محمد صادق فتح الله الحنفی گنگوهی است که معشوق الهی می گفتندش خوارق عاداتش از حد افزون است و از جمله خلفای این بزرگوار حضرت شیخ محب الله اله آبادی و شیخ ابراهیم رامپوری و شیخ خواجه پانی پتی و شیخ ابراهیم سهارانپوری قابل ذکراند (۲) » حضرت خواجه نظام الدین تهانیسری بلخی به تاریخ هشتم رجب سال یکهزار و بیست و چهار هجری به لقای حق واصل گشت مزار مبارکش در بلخ است .

## حضرت شیخ ابو سعید نور الله گنگوهی

آن حضرت نسبآنعمانی است که از اولاد حضرت امام اعظم ابو حنیفه کوفی می باشد نام پدرش شیخ نور بود مادرش دختر حضرت شیخ جلال الدین تهانیسری بود در مراحل نخستین وی در خدمت ارتش اسلام کمر بسته بود لیکن از آن جا که جذبه الهی در وجود مبارکش روز افزون بود رو به سیر و سلوک آورد وی به شیخ جلال الدین مراجعه نمود لیکن شیخ او را به حضرت شیخ نظام الدین بلخی حواله فرمود و وی از گنگوه پای پیاده به بلخ شد و در آن جا سالها ریاضت و تربیت یافته به گنگوه فرستاده شد وی در دوم ربیع الاول سال ۱۰۴۰ هـ وفات و مزارش در گنگوه است (۳).

(۱) خزینه ص ۴۵۳
(۲)سیرالاقطاب ص ۲۳۱
(۳)تاریخ مشایخ چشت از مولانا زکریا کاندهلوی ص ۲۲۰

# حضرت شیخ محب الله اله آبادی (رح)

وطن اصلی حضرت شیخ ،صدرپور بود بعد از تکمیل علوم ظاهری در طلب حقیقت برآمد و در دهلی بر مزار حضرت خواجه قطب الدین بختیار (رح) مراقبه نمود باید به خدمت شیخ ابو سعید گنگوهی برود وی در اندک زمانی در خدمت پیر خود تکمیل یافته روانه دهلی شد و از آن جا به اله آباد رحل اقامت افگند بعد از بیست سال تربیه و ارشاد و فیض رسانی خلق ، در روز پنجشنبه ۹ رجب ۱۰۵٤ یا ۵۸ هـ این آفتاب معرفت و تقوا غروب نموده و در اله آباد آرامگه ساخت .

# حضرت شاه محمدی (رح)

شاه محمدی اکبر آبادی پسر شیخ عیسی هرگامی است وی در هرگام در ۱٤ شوال ۱۰۲۱ هـ دیده به جهان هستی گشود بعد از تحصیل علوم شرع به خدمت حضرت شیخ محب الله اله آبادی شتافته و مدت ۱٤ سال زیر سایه تربیه و تکمیل و ارشاد وی به سر برد در تمام این مدت فقط یکمرتبه به دیدن پدر شتافت – این بزرگ مرد در زندان عالمگیر مغلی در ۳ رجب ۱۱۰۷ هـ دارفانی را وداع و جنازه مبارکش به اکبر آباد (۱) ( اگره ) در محله موتی کره دفن شد .

(۱) انوار العاشقین و کتاب تاریخ مشایخ چشت از کاندهلوی ص ۲۲۳
سجاده نشین درگاه حضرت شیخ محب الله اله آبادی فعلاً جناب خواجه قمرالزمان اله آبادی است حدود ۹۰ سال عمر دارد ( مولف )

## حضرت شاه محمد حامد مکّی چشتی(رح)

وی پسر ارشد حضرت شاه محمدی است چون در مکه مکرمه دیده به جهان گشود به شاه محمد مکی مشهور شد وی مرشد و تربیه کننده حضرت شاه عضد الدین چشتی صابری امروهی است – وی برادری داشت به نام شاه محمد مدنی که به وی روشن محمد مدنب نیز می گفتند که او نیز از عرفای بزرگ چشتیه است سال وفاتش معلوم نیست روز وفاتش را ۱۱ رجب ومزارش را امروهه گفته اند (۱).

## حضرت شیخ عضُد الدین امروهی چشتی (رح)

ابن شیخ حامد بن شیخ عیسی هرگامی – وطن اصلی شان هرگام است لیکن پدرش در امروهه ازدواج نموده و وی در امروهه در ۲٤ رجب ۱۰۷۷ هـ دیده به جهان گشود و بعد از تحصیل علوم شریعت مرید شاه محمدی شده و به کمالات ظاهری و باطنی رسید و کتاب ها از آن جمله مقاصد العارفین را تصنیف نمود و در ۲۷ رجب ۱۱۷۰ یا ۱۱۷۲ هـ در امروهه جان به جانان سپرد.

مزار مبارک وی نزدیک مسجد جامع است در امروهه (۲) (هند)

---

(۱) تاریخ مشایخ چشت از مولانا زکریا کاندهلوی ص ۲۲۵

(۲) من در سال ۲۰۰۳ میلادی که دوره هنددوستان بود به اساس دعوت پروفیسور نثار فاروقی نویسنده « نقد ملفوظات » و غیره به امروهه رفتم از دهلی در حدود ۳۰۰ کیلو متر دور است مزارات حضرت شاه عضد الدین امروهی و شاه عبدالباری امروهی و شاه عبدالهادی امروهی را زیارت کردم که خیلی تاثر و اسرار داشت ( مولف )

# حضرت شیخ عبدالهادی امروهی

وی در روز چهار شنبه ١٤ رجب ١٠٨٤ هـ در محل قریشیان امروهه دیده به جهان گشود ، روزی حضرت شاه محمدی در خانه شیخ عضد الدین به نماز ایستاد و جهت قبله را به علت ضعف دید و تکلیف چشم تشخیص نفرموده قدری مایل به جانب دیگر بود که شیخ عبدالهادی که در آن زمان چهار ساله بود مصلای شیخ را به جانب قبله گردانید حضرت شیخ خوش شد و بشارتها داد – وی یکی از مشایخ کبار سلسلهٔ چشتیه است وفاتش در چهارم رمضان ١١٩٠ هـ بروز جمعه واقع و مزارش در باغ ظهورالله صدیقی در امروهه ( هند ) است (١) .

# حضرت شیخ عبدالباری امروهی(رح)

وی مرید جد بزرگوارش شاه عبدالهادی امروهی است – بعد از تحصیل کمالات و علوم شرع از طرف شیخ مآذون ومجاز گردید وجانشین آن حضرت شد از ایشان یک فرزند نسبی بنام شیخ رحمن بخش وهفت خلیفه روحانی بیادگار ماند بنامهای شاه عبدالرحیم – سید حاتم علی ، شاه حاجی خیرالدین ، حافظ کلن شاه ، شیخ محمد منیر ، شیخ محمد امین ، حافظ عبدالکریم وی در ٢٨ محرم یا ١١شعبان ١٢٢٦ هـ بروز جمعه به رحمت حق پیوست مزارش نزدیک مزار جدش در امروهه است .

(١) تاریخ مشایخ چشت ص ٢٢٩

## حضرت شاه عبدالرحیم شهید(رح)

وی از سادات افغانستان است به سلسلهٔ طلب معرفت وارد شبه قاره شد نخست از شاه رحیم علی سادهوروی که مزارش در پنکلاسه ( هند ) است کمالات قادریه حاصل کرد بعد از آن در سلسله چشتیه از حضرت شاه عبدالباری امروهی تکمیل یافته و خلافت گرفت و در ۲۷ ذی قعده سال ۱۲٤٦ در یک قیام خونین وجهاد مقدس علیه سیکها در بالا کوت با حضرت سید احمد و مولانا اسمعیل (۱) شهید یکجا به شهادت رسید مزارش را در پنجتار گفته اند .

## حضرت شیخ نور محمد جهنجهانوی(رح)

مشهور به میانجی صاحب – وی درسال ۱۲۰۱ هـ در جهنجهانه متولد شد نام پدرش سید جمال محمد علوی بود ، وی مرید و دست پرورده حضرت شاه عبدالرحیم شهید بود و حضرت حاجی امداد الله مهاجر مکی در اثر خوابی که در آن حضرت رسول خدا وی را به میان جی نور محمد جهنجهانوی حواله فرموده بودند به خدمت حضرت ایشان آمده و تکمیل یافت .وی در ٤ رمضان سال ۱۲۵۹ هـ به سرای باقی شتافته و در احاطه ناصرالدین محمود دفن شد (۲) .

---

(۱) تاریخ مشایخ چشت از کاندهلوی ص ۲۳۱
(۲)تاریخ مشایخ چشت از کاندهلوی ص ۲۳۵

# خاتم المحققین حضرت مولانا حاجی امداد الله مهاجر مکی (رح)

حضرت حاجی امداد الله مهاجر مکی پسر حافظ محمد امین بن شیخ بد ها که وی پسر حضرت شیخ بلاقی بود که از صالحان نامدار منطقه و از اولاد حضرت فاروق اعظم (رض) بودند ، حضرت حاجی امداد الله مهاجر مکی به تاریخ ۲۲ صفرالمظفر سال ۱۲۳۳ هـ ق در ناحیه نانوته که از مضافات سهارنپور [ هندوستان ] است دیده به جهان هستی گشود اگر چه وطن آبایی وی تهانه بهون از نواحی مظفر نگر بود هنوز عمرش هفت سال بود که مادرش دیده از جهان فروبست و امداد الله درخورد سالی نیز در پرتو تاییدات ربانی به لهو و لعب خلاف شرع دست نزد و بعد از فراگیری علوم شرع در عمر هجده سالگی به دست حضرت مولانا سید نصیرالدین غازی دهلوی [ که داماد حضرت شاه محمد اسحاق محمدث دهلوی ( خ ۱۲۶۲هـ) و مرید حضرت شاه محمد آفاق مجددی ( م ۱۲۵۱ هـ ق) و یکی از اعضای برجسته نهضت جهاد مولانا سید احمد شهید بود ] در سلسله نقشبندیه مرید گردید .

یک ربع از مشکات شریف را در نزد عاشق زار رسول الله صلی الله علیه وسلم حضرت مولانا محمد قلندر محدث جلال آبادی و حسن حسُین و فقه اکبر را نزد حضرت مولانا عبدالرحیم نانوتوی( رح) خواند که این هردو از شاگردان برجسته و ممتاز حضرت مولانا مفتی الهی بخش کاندهلوی رح بودند و وی شاگرد حضرت شاه عبدالعزیز دهلوی بود حضرت حاجی صاحب استفاضه مثنوی را از حضرت مولانا شاه عبدالرزاق جهنجهانوی که وی از محضر حضرت مولانا شاه ابوالحسن کاندهلوی و وی از محضر پدرش جناب مولانا مفتی الهی بخش صاحب کاندهلوی نویسنده دفتر اخیر مثنوی به ایماءحضرت مولانای بلخی خوانده بود و در واقعه ای حضرت پیامبر خدا صلی الله علیه وسلم ایشان را به حضرت میانجیو نور محمد جهنجهانوی چشتی حواله و تسلیم نمودند و حضرت حاجی امداد الله مهاجر مکی رض بنا به سنت سلف و مرشدان خویش در جنگ آزادی و استقلال ۱۲۷٤ هـ ق ۱۸۵۷ م با قوای متجاوز و ارتش بیداد گر انگلیس جهانخوار بر سر پیکار آمده و جهاد نمود بعد از این که چهل سال از عمر پر برکت خویش را در مقام ارشاد و رهبریت سالکان و عاشقان معرفت حق در مکه مکرمه سپری نمود حضرت حاجی امداد الله مهاجر مکی به تاریخ ۱۲ یا ۱۳ جمادی الاخر سال ۱۳۷۱ هـ مطابق

۱۸۹۹ م در روز چهار شبنه به جوار رحمت ایزدی خیمه زده و ترک عالم رنگ وبونمود ودرجنة المُعلی در کنار مرقد مولانا رحمت الله صاحب کرانوی مکی « ۲۲ رمضان ۱۳۰۸ /۱۸۹۱ م» به خواب ابد فرو رفت روحش شاد و راهش پر نور باد .
تصانیف : (۱) جهاد اکبر در ۱۳٦۸ هـ -(۲) تحفة العشاق در ۱۲۸۱ – (۳) ضیا القلوب (٤) وحدة الوجود (٥) گلزار معرفت (٦) مکتوبات فارسی وارد و غیره و غیره . خلفای حضرتش : (۱) قطب ارشاد حضرت مولانا رشید اجمد گنگوهی «م ۹ جمادی الثانی ۱۱/۱۳۲۳ اگست ۱۹۰۵ م کرار گنگوه شریف (۲) حجة الاسلام حضرت مولانا محمد قاسم نانوتوی « م ٤ جمادی الثانی ۱۲۹۷ هـ مزار دیوبند (۳) حکیم الامت حضرت مولانا اشرف علی تهانوی « م ۱٦ رجب ۱۳٦۲هـ /۱۱ جولای ۱۹٤۳ مزار در تهانه بهون ودهها خلیفه دیگر که ما در صدد اختصار بوده و در این جا زنده گینامه این بزرگ مرد میدان علم و معرفت و جهاد را به پایان می بریم .

### سلسلهٔ چشتیه مفتخر است که

# بنیان گذاران دارالعلوم بزرگ دیوبند

### از بزرگان ممتاز طریقه چشتیه صابریه اند

در این جایی شکی نیست که دانشگاه بزرگ الازهر در قاهره با سابقه ای بیش از ده قرن مصدر خدماتی علمی و فرهنگی بزرگی برای عالم اسلام بوده و هزاران دانشمند و محقق و پروفیسور از آن فراغت یافته و در همه کشور های اسلامی در رشته های مختلف به ملت مسلمان خدمت نموده اند همین طور در شرق جهان اسلام دارالعلوم بزرگ « دیوبند » این کانون پر فروغ و فیاض علم و دانش این مرکز پرابهت روشنگری و ارشاد و هدایت در این راستا سهم قابل توجهی در تنویر اذهان مردم داشته به فرق این که دانشگاه از هر در مصر باستان تاسیس شده که در عهد سینا عمر رض فتح گردیده و در اسلام دارای سابقه روشن و افتخارات دینی و اسلامی است .

اما دارالعلوم دیو بند در شبه قاره هند واقع شده که در این شبه قاره لمعات پر فروغ اسلام بعد از این که از ورود اسلام بر مصر قرنها گذشت اسلام در آن سر زمین ریشه دوانید و این سر زمین مرکز ظهور فرقه های مختلف مذهبی و فلسفی بود سر زمینی بود و هست که در آن حتی به گاو به چشم تکریم و عظمت نگرند ، سر زمینی است که آب دریای گنگا و جمنارا مقدس شمارند و خدایان الهه رنگارنگ و متفاوت و مختلف در آن حکومت مذهب را به عهده دارند و مز خرفات به حد زیادی شایع و رایج است لذا خدمت علمی در چنین موقعیت و در چنین سر زمینی میتواند خیلی پر ارج و ارزشمند باشد ، بنیانگذاران مشهور این دارالعلوم بزرگ شرق اسلام این شخصیت هااند : حضرت مولانا قاسم علی نانوتوی( رح)، حضرت مولانا اشرف علی تهانوی( رح).

## حضرت مولانا رشید احمد گنگوهی( رح) :

حضرت شیخ الهند مولانا محمود الحسن دیوبندی رح حضرت مولانا سید حسین احمد مدنی وغیره که هر کدام به نوبه خود نجوم زاهرهٔ و یا هرهٔ آسمان علم و هدایت و معرفت بوده خدمات شایانی به جامعه اسلامی نموده اند و هر کدام از خود آثار پر بهایی از تفسیر و حدیث وفقه به جا نهاده و هزاران تن از گمگشتگان وادی ضلالت را به شاهرا مصطفوی رهنمود گردیده و هزاران طالب دل سوخته را به

کعبهٔ مقصـود و محبوب ازلی رسانیده اند و به همه چشتیان افتخار بزرگی به حساب می آید که این بزرگواران مذکور همه در سلسله چشتیه صابریه صاحب ارشاد و اجازت و نسبت بوده و از حضرت سید العارفین جناب حاجی امداد الله مهاجر مکی قدس الله سره بیعت داشته اند .

سعی شان مشکور و عمل شان ماجور باشد.

# شخصیتهای بین المللی عالم اسلام

## که به سلسلهٔ چشتیه ارتباط دارند

## «۱» امام سید ابو الاعلی مودودی :

این بزرگ مرد از سلالهٔ نبوت یکی از شخصیت های مشهور جهان اسلام می باشد اگر چه برای معرفی چهره تابناک این عالیقدر کتابهای پر حجم و کم حجم زیادی نوشته شده و از خاندان و خدمات علمی و فرهنگی و سیاسی امام مودودی توضیح داده شده است اما بنده به صدد اختصار بوده فشرده ای از سوانح زنده گی امام مودودی راعرضه می نمایم امام ابوعلی مودودی در سحرگاه دو شنبه ۳ رجب سال ۱۳۲۱ هـ ق مطابق ۲۵ سپتامبر ۱۹۰۳ م در شهر اورنگ آباد هندوستان در یک خانواده نجیب از سادات حسینی مودودی که در قرن نهم هجری از چشت شریف که روستایی است در جانب شرقی شهر هرات افغانستان به هندوستان رفته اند که جد بزرگوار شان سید نظام الدین علی [ ۷۰۸ هـ /۸۰۸ هـ ] که مزارش در پشنگ است نخستین کسی است که وارد شبه قاره شده و در قرن نهم سید ابوعلی جعفر مودودی[ ۷۸۲هـ /۹۱٦هـ] در زمان فرمانروایی سلطان سکندر لودی در روستای براس شهر کرنال در هند اقامت گزیدند پدرش سید احمد حسن مودودی که در سال ۱۲۹۸ هـ به لقای الهی پیوست از وی سه پسر باقیماند : سید ابوالخیر مودودی( رح) مترجم تاریخ بلادری به اردو - سید ابوالقاسم مودودی و سید ابوالاعلی مودودی امام مودودی در سال ۱۳۲۰ هـ بیان جنبشی را نهاد که یکی از پر نفوذ ترین و پر پیرو ترین جنبشهای اسلامی منطقه و جهان اسلام است .

( جماعت اسلامی ) که امام مودودی در نوشتن دهها متاب و اثر ارجمند خویش در پر بارساختن و معتبر نمودن این نهضت نقش مهم و کلیدی و بارزی را بازی نمود . امام مودودی( رح) چندین مرتبه زندان رفت وهم محکوم به اعدام شد اما خدا نخواسته بود تا وی به دست دشمنان اسلام بیافتد بالاخره این ابر مرد بزرگ تاریخ معاصـــــــــــر اسلام این مصلح و داعی سلحشور نترس و الگوی تمام عیار تقوا و تزکیه و دین در شام ۳۱ سنبله سال ۱۳۵۸ ش مطابق ۲۲ سپتامبر ۱۹۷۹ م دیده

از جهان بربست او رفت اما مکتب فکر و آثار و روش آن امام عالیقدر باقی است مزارش در منزل و اقامتگاه سابقش « ترجمان القرآن » در ٥ ای ذیلدار پارک اچهره لاهور پاکستان و یگانه مزاری است از بزرگان اسلام که کلا بر اساس سنت و شرع است هیچ زینت و گلدسته و صندوق و رواق و پوش و شمعدان و غیره ندارد – ساده و مسنم است ( مولف )

# مولانا سید ابوالحسن علی الندوی الحسنی

یکی دیگر از چهره های درخشان پر فروغ و جهانی دنیای اسلام ، مولانا سید ابوالحسن علی ندوی است ندوی درسال ١٣٣٢هـ در شهرتکیله دریک خانواده علم و عرفان و تقوا و دانش و سیادت دیده به جهان گشود پدرش مولانا سید عبدالحی ندوی مصنف« نزهة الخواطر» یکی از چهره های مشهور علم وفضیلت ازاهل بیت رسالت بود

وی کتابها وآثار زیادی نوشته است که بنده نیز دو اثر مولانای محترم راز اردو به فارسی ترجمه نموده ام (١) « تاریخ دعوت و عزیمت حصه سوم » (٢) « سخنان صریح در جهان نو امریکا» مولانا ندوی کتابهای زیاد و پر بهایی نوشته که اهم و مشهور تر ازهمه این فهرست است !

---

(١) این دهکده در ٧٠ کیلومتری لکهنوواقع است – ناگفته نماندکه درطریقه چشتیه مرشدمولانای ندوی حضرت شاه عبدالقادررایپوری است.(مولف)

**فهرست آثار ندوی صاحب :**

۱-تاریخ دعوت و عزیمت در ٤ جلد ( ٦ حصه )
۲- کشاکش اسلام و غرب در کشور های اسلامی
۳- اثر عروج و زوال مسلمانها در دنیای انسانی
٤- از دریای کابل تا دریای ببرموک
٥- چون بهار ایمان آید
٦- حجاز مقدس و جزیره العرب
۷- معرکه ایمان ومادیت
۸- سخنان صریح در جهان نو ( امریکا )
۹- تفهیم و تشریح دین در عصر حاضر
۱۰- صحبتی با اهل دل
۱۱- زنده گینامه امام سید احمد شهید ( ۲۸ جلد )
۱۲- حضرت مولانا عبدالقادر رایپوری(رح )[ مرشد چشتی ندوی ]
۱۳- تصوف و سلوک یا تزکیه و احسان
۱٤- ورای حجاب

مرشد حضرت مولانا ندوی حضرت مولانا عبدالقادر رائپوری « م ١٦ اگست ١٩٦٢ م » می باشد که ایشان در سلسله عالیه چشتیه از حضرت شاه عبدالرحیم راسپوری « م ٢٦ ربیع الثانی ١٣٣٧ هـ» بیعت داشته و از عظمای مشایخ سلسله چشتیه صابریه می باشد که از خدا خواسته ام تا عمر مبارکش را طولانی تر و او را صحت دارد تا خدمات بیشتری به جهان اسلام بنماید .

# گسترش سلسله چشتیه در امریکا

عارف دند آگاه و مست جام معرفت پیر و مرشد عنایت خان چشتی در اوایل سال ١٩٠٣ م به اشاره روحانی حضرت ولی الهند خواجه معین الدین چشتی رح رهسپار دیار ظلمت بار امریکا شد تا آنان را از خواب غفلت بیدار نماید او به مرکز کاپیتالیزم رفت او به سر زمینی رفت که همهٔ ارزشها به ماده و پول خلاصه می شود او به سرزمین کروز و کشف کرات و سفر های کره ماه رفت سر زمینی که هر چیزی دارند اما محبت ندارند عاطفه ندارند ، از توحید بویی نبرده اند درد و سوز و الفت و عشق و وفا ندارند ، شوق ایمان ندارند و دینی هم که دارند ساخته و بافته سنت پال و کلیسای مسیحیت است اما بنام مسیح ،پیرعنایت خان در آن سر زمین صد ها تن را مسلمان ساخته و بعد وارد طریقه چشتیه کرد او کار های قابل توجهی انجام داد ، کتابها نوشت سر انجام در

امریکا درگذشت و حسب وصیت او در دهلی بخاک سپرده شد و حالا « ولایت خان » که پسر ارشد اوست مسند نشین پدر است او هم موهایش سفید شده و عمرش بیش از هفتاد سال است صوفی ولایت خان در اضلاع متحده امریکا و در بعضی از کشور های اروپایی خانقاهای زیادی گشورده و مردم را به توحید و محبت و خدا پرستی و یکتانگری می خواند نا گفته نماند که بیعت خود ولایت خان با خلیف ماذون پدرش بنام پیر محبوب خان صورت گرفته است و پسری دارد به نام (۱) ضیاء بادشاه که خداوند به هردو عمر طولانیتر و توفیق بیشتر عنایت کند تادرجهت خدمت به اسلام و نشر سلسله چشتیه تعداد بیشتری از طالبان حق وحقیقت را به اسلام و تصوف آشنا سازند .

## شجرۀ مشایخ صوفی عنایت خان چشتی

صوفی عنایت خان مرید سید محمد ابوهاشم مدنی وی مرید حضرت سید محمد قبله کلیمی( رح) دهلوی وی مرید مولانا محمد نصیرالدین وی مرید مولانا محمد قطب الدین وی مرید حضرت محب النبی مولانا فخر الدین فخر جهان شاه جهان آبادی که سلسله ایشان تا به حضرت پیامبر بزرگوار اسلام به طور دقیق در قسمتهای گذشته

(۱) پیر ضیاء عنایت خان که مرشد چشتیان در امریکا و اروپاست ( مولف )

## قسمت ششم خدما ت علمی و فرهنگی مشایخ چشت
### خدمات جهادی اسامی تعدادی از کتب
### و آثار شان با نمونه های نظم و نثر

در این قسمت بر زوایای علمی و فرهنگی مشایخ چشت روشنی می افکنیم اگر چه ما در بخشهای گذشته اشاره داشته ایم که مشایخ چشت در هر جایی که کمر به ارشاد و رهبری و رهنمایی جامعه بر بسته اند در آن جا در کنار خانقاه که کانون تزکیـــــــه وارستگی و ساخته شدن است مراکز علم و دانش را نیز مشعلدار بوده و چراغ معارف قرآنی را در آن بر افروخته و بادم گرم شان و با عزم و اراده آهنین شان آن را پاسداری کرده و همچنین در به وجود آوردن مراکز بزرگ حفظ و تجوید قرآن نیز نقش بارزی داشته اند در بحثی که پیشتر گذشت متذکر شدیم که تاسیس « دارالعلوم دیوبند » نیز ارمغان مشایخ چشت بوده و بزرگان دارالعلوم حتی اکثر اساتید و علما و محدثین و مفسرین شان مرید خانواده چشتیه بوده و هستند و ادبیات و زبان دری و عربی که در شبه قاره رونق گرفت اکثر آن وابسته به زحمات و مشارب عشقیه و عرفانی مشایخ چشتیه است زیرا از عصر حضرت خواجه معین الدین چشتی ( م ٦٣٣ ) زبان فارسی با تمام ابعادش خواه شعر رزمـــــی خواه بزمی خواه نثر ، توسعه یافته و گسترش زیادی یافت چه زبان فارسی زبان خانقاه و مدرسه زبان دربار و بازار بود و از این که مشایخ چشتیه در تحصیل علم و دانش شرع به پیروان خویش تاکیداکید می ورزیدند این خود علتی بود در جهت رونق زبان و ادبیات فارسی و علوم و زبان عربی و گشایش مدارس و دارالعلومها و مراکز حفظ و تجوید قرآن و همچنین بنا به گفته مولانا ندوی{ رح }در حصه سوم کتاب پرحجم ( تاریخ دعوت و عزیمت) خویش « سیاست اسلامی » علوم اسلامی ، تصوف اسلامی و تبلیغات اسلامی در شبه قاره هر چهار ارمغان و برکت مشایخ چشتیه و افتخارات منحصر بدانهاست زیرا سیاست اسلامی در شبه قاره برای مسلمانان تحفه مولانا سید ابوالاعلی مودودی است که وی از سلاله حضرت قاید چشتیان امام الطریق سید قطب الدین مودودچشتی است علوم اسلامی با به وجود آمدن دانشگاه و دارالعلوم « دیوبند » توسعه و گسترش پیدا کرد و این دارالعلوم چنانکه گذشت بنیان آن توسط اهالی سلسله چشتیه نهاده شده و تصوف اسلامی و عرفان الهی در شبه قاره که سبب هدایت رشد و رهنمایی هزاران در هزار از مردم شد نخست در دهه اول قرن پنجم هجری توسط سیدابومحمد شاه زاهد چشتی و باز در اواخر قرن ششم توسط خواجه معین الدین چشتی رح به

ازدها روانتشار نشسته و تبلیغات هم که توسط مولانا زکریا کاندهلوی رح [ جماعت تبلیغی (۱)] بنیان گزاری شده باز هم وی از پیروان مسلک چشت است و شیخ علاءالدین علی متقی صاحب کتاب مشهور در علم حدیث ( کنزالعمال ) در ۱۸ جلد نیز از پیروان و خود از مشایخ طریقه چشتیه است نوسینده تاریخ فیروز شاهی از مشاهیر خاندان چشت است ، نویسنده تحفة النصایح از پیروان طریقه چشتیه است نویسنده شرح تمهیدات عین القضات از مشایخ سلسله چشتیه است نویسنده کتاب شاهکار ادب فارسی یعنی ( مطلع الانوار ) که صاحبش بیش از ۷۰ اثر وکتاب دارد ازمشهور ترین چهره های چشتی است نویسنده کتاب ضخیم( القول المستحسن ) نیز از پیروان سلسله چشتیه است نویسنده ( فوائد الفواد) چشتی است نویسنده کتاب ( بحرالمعانی ) چشتی است . نویسنده کتاب ( انوارالعیون ) چشتی است نویسنده ( مکتوبات قدوسیه ) چشتی است نوسینده ( بحرالانساب) چشتی است نویسنده فتاوای امدادیه ) چشتی است نویسنده شرح مثنوی معنوی ( بحرالعلوم ) چشتی است و شارح هدایه و کافیه چشتی است نویسنده ( اقتباس الانوار) چشتی است نویسندهکتاب زرادی چشتی است و صاحب حاشیه بیضاوی چشتی است و نویسنده ( خلاصه الشریعه ) چشتی است نویسنده ( کنزالمودود) (نفحات الجن ) ( منهاج العارفین ) ( فتح اللم ) و ( تفسیر شافیه ) چشتی است و این دیوانها و مجموعه غزلیات فارسی از آن چشتیان است :

دیوان خواجه معین الدین چشتی ، دیوان خواجه قطب الدین بختیار کاکی ، دیوان شاه شرف الدین بوعلی قلندر پانی پتی ، دیوان امیر خسرو دهلوی دیوان امیر حسن علاء السجزی "رح" ، دیوان حضرت شاه نیاز فارسی و اردو – ( دیوان صابر ) ( دیوان مجنون شاه کابلی ) مشهور به آتشکده وحدت ( دیوان مستانشاه کابلی ) دیوان بابا ذهین شاه تاجی چشتی ) و ده ها دیوان و مثنوی دیگر که به فارسی سروده شده و مربوط به مشایخ و پیروان طریقه چشتیه است و در بخش اشعار عرفانی و سروده های رزمی و بزمی همین کفایت است که سخنسرای شهیر شرق طوطی هند امیر خسرو دهلوی رح یکی از چهره های تابناک سلسله چشتیه است وی خود می فرماید که اشعار بنده از پنجصد هزار بیت کمتر و از چهار صد هزار بیت بیشتر است وی و حضرت میر سید محمد گیسو دراز حسینی چشتی از پرکار ترین افراد طریقه چشتیه اند که از هرکدام بیش از ۸۰ اثر و یادگار علمی و فرهنگی بجا مانده است در جهاد در همه اعصار مشایخ چشتیه پیشگام و جلو رو بوده اند در جهاد بر علیه چنگیزخان در سال ۶۱۸ هـ در خودچشت شریف از سلاسه حضرت سید سلطان مودود چشتی بسیاری شهید و به سبب مقاومت جام شهادت نوسیده

اند در جهاد ملت بپا خاسته افغانستان بر
علیه یورشگران انگلیسی جّد پدرم جناب سید باقی خواجه چشتی مودودی رح در معرکه خونین و افتخار آفرین میوند فرمانده عملیاتی عده ای از مجاهدین سواره نظام بود ، ( ۱۲۹۸ هـ ) و در قیام مردمی و انقلاب شکوهمند اسلامی هم جهاد بر علیه روسهای متجاوز و خونخوار پیروان چشتیه هم در سنگر قلم و فرهنگ و هم در سنگر های گرم و پرشکوه جهاد سهم بسزایی داشتند ، و در شهر خون و قیام هرات مبارز آگاه و قهرمان سلحشور شهید سید قاسم مودودی با پیکار بی امان با روسهای تجاوز گر صفحه نوینی بر افتخارات دودمان مودودی افزوده وی قوماندا ن ضد هوایی فرقه حضرت حمزه سیدالشهدا و بنیان گذار پایگاه نظامی حضرت بلال بود البته خدمات قهرمان و جوان پرتلاش و پرهیزگار غازی شهید محمد شریف جان طبیب زاده نیـــزقابل تقدیر است و در این راستا صوفی عبدالقدوس شهید صوفی محمد حنیف جان شهید ، صوفی عبدالغفور شهید ، صوفی عبداللطیف شهید ، صوفی عزیز شهید ، صوفی فقیر احمد شهید ، صوفی عظیم جان شهید جغارگی ، صوفی محمد رحیم محله این قهرمان کم نظیر و چندین تن دیگر که همه از پیروان سلسله عالیه چشتیه و شیران سنگر روز و عابدان محراب شب بودند.
و همچنان جهاد های قهرمان مرد خاندان مودودی سید محمد چشتی مودودی که فعلا امر سیاسی ایدئولوژیک فرقه حضرت حمزه سید الشهدا است در هرات و در بخش فرهنگی منطقه نیز بنده تا حال بیش از ۲۳ اثر را ترجمه و تالیف و تصنیف نموده ام که جای بس افتخار و شکران است وازالطاف خفیه او تعالی امید وارم تا خدمات فرهنگی و نا چیز این فقیررا درزمره خدمت به انقلاب شکوهمند اسلامی خدمت به قرآن محـــسوب بدارد

(۱) و همچنان جناب مولانا الیاس صاحب ( مولف )

# نمونه های نظم چشتیان

حضرت ولی الهند خواجه معین الدین چشتی :

مرا در سینه غیر از دوست چیزی در نمی گنجد
به خلوت خانه سلطان کسی دیگر نمی گنجد
درون قصر دل دارم یکی شاهی که گر گاهی
ز دل بیرون زند خیمه به بحر و بر نمی گنجد
تنت گر چند مویی شد حجاب جان بود وی را
میان عاشق و معشوق مویی در نمی گنجد
( معینی) گر همی خواهی که سرش برزبان رانی
مقام آن سردار است و بر منبر نمی گنجد
فیض خدا که بر دل آگاه می رسد
ای دل به هوش باش که ناگاه می رسد

ما بهر وصال از دل و جان نیز گذشتیم
گر وصل نخواهی تو از آن نیز گذشتیم
یک جام به ما داد که جان دل شد و دل جان
یک جام دگر داد زجان نیز گذشتیم

## نثر از حضرت خواجه معین الدین چشتی :

پس اگر میخواهی که ماهیت تصوف را عارف باشی در آسایش برخود ببیند بعد به زانوی محبت بنشین چون این کار کرده باشی عالم تصوف باشی ، طالب حق را باید که به جان و دل در کار و عمل آورد که ان شاء الله نجات ازشرّنفس وشیطان یابد و مراد هردو جهان حاصل کند روزی شیخ من فرمود : ای معین الدین ! دانی که صاحب حضور کیست باید دانست که صاحب حضور آن است که در همه وقت در مقام عبودیت باشد ...»

## حضرت خواجه قطب الدین بختیار کاکی {رح }:

دلبر که ربوده دل دیوانه ما را
پر کرده زمی کاسه و پیمانه ما را
مستیم ز عشقش که سر از پای ندانیم
بشنو تو بیا ناله مستانه ما را
آنکس که ندانسته که ما عاشق ورندیم
آیا نشنیده مگر افسانه ما را

پروانه بود مرغ دل من رخ او شمـــع
شمع رخ او سوختـــــه پروانه ما را
ما خانه خرابان سر کوی فناییــــــم
زان هیچ کسی پی نبرد خانه مـــا را
حیران شده در کار من بیدل حیــران
آنکس که ندیده رخ جـــانانه مـــا را
رو غوطه خور ای قطب دین در بحر غم عشق
شایــــــد که ببینی در یکدانه ما را

---

## حضرت امیر خسرو دهلوی رح

نمیدانم چه منزل بودشب جایی که من بودم
به هر سو رقص بسمل بود شب جایی که من بودم
پری پیکر نگاری سرو قدی لاله رخســاری
سراپا آفت دل بود شب جایــــــــی که من بودم
رقیبان گوش بر آواز و او در ناز و من ترسان
سخن گفتن چه مشکل بود شب جایی که من بودم
خدا خود میر مجلس بود اندر لامکان ( خسرو)
محمد (ص) شمع محفل بود شب جایی که من بودم

و غزل :
ستم شتا کشیدم که بهار خواهــــــی آمد
خم می ذخیره کردم که بکار خواهی آمـــد
همه آهوان صحرا سر خود نهاده بر کـــف
به امید آنکه روزی به شکار خواهی آمـــد
کششی که عشق دارد نگذاردت بدینســـان
به جنازه گر نیایی به مــــزارخواهی آمد
به منجمی بگفتم که ببین طالعــــــم گفت
به سرت ز چرخ دوران غم یار خواهی آمد
به لبم رسیده جانم تو بیا که زنده مانــــــم
پس از آن که من نمانم به چه کار خواهی آمد

به یک آمدن ربودی دل و دین و صبر خسرو
چه شود اگر بدینسان دو سه بار خواهی آمد

**حضرت شاه نیاز احمد بریلی{ رح }** من پاکباز عشقم ذوق فنا چشیده
آهوی دشت هویم از ما سوا رمیده بد پرده های وهمی ما را حجاب دیده
دیدیم روی جانان این پرده هادریدهگل گشت غنچه دل دل بستگیش واشد
چون باد نوبهاری بر گلشنم وزیده چون آفتاب معنی بر جان من درخشید
گشتم بچشم مردم چون مردمک بدیده از جام عشق مستم مستانهٔ الستم
بی پا و بی سر استم ازقید تن رمیدهزاهد مگیر بر من بگذر زگفتگویم
نشنیده ای که فرق است دردیده و شنیده
قول نیاز بشنو یعنی ز خود برون شو
چون از خودی برآیی باشی خدارسیده

**نثر از حضرت خواجه نظام الدین اولیاء**

« لختی سخن در دعا افتاد فرمود : « بنده را وقت دعا می باید که هیچ معصیتی که کرده باشد پیش خاطر یاد نیارد و نه هیچ طاعتی ، زیرا اگر طاعتی به دل آرد – آن عجب باشد و دعا مستجاب نشود و اگر معصیت پیش دل آرد در ایقان دعاسستی آرد پس وقت دعا نظر خاص بر رحمت حق می باید داشت و موقن باید بود که البته این دعا مستجاب است . ان شاء الله تعالی (۱)»

## نثر حضرت شیخ عبدالقدوس گنگوهی چشتی(رح)

« عزیز من ! انبیاء علیهم السلام خدای را یکی گفتند که وجود یکی است و خلق را دعوت کردند که تا خدایرایکی گویند و دین اسلام قبول کنند چرا که کفر و شرک همان شغل به غیر است اسلام شغل به حق . پس آن مقدار که شغل به حق بود اسلام و به مقدار شغل به غیر کفر و شرک خوان هر آنکو غافل از وی یک زمان است در آن دم کافر است اما نهان است .حضرت امام جعفر صادق رضی الله عنه گوید :شغلک عن الحق فهو طاغوتک [هرچه تو را از حق باز بدارد بت تست ] از این جا نالید هرکه نالید قیاس کن ز گلستان من بهار(۱) مرا »

---

(۱) فواید الفواد ص ۳٦

**قسمت هفتم** سخن مولف در رابطه با تجدید و احیای این سلسله و پایان کتاب و خاتمه:

اگر انسان به نحوی دقیق و محققانه تاریخ کهن طریقه عالیهٔ چشتیه را از نظر بگذراند و اسباب و عللی را که ترقی و شکوفایی و عروج سلسله مذکور را تضمین نموده بود بررسی کند به این نتیجه می رسد که :

۱- سلف چشتیه همه از زبده ترین علماء و دانشمندان عصر خود بوده و در پیروی از دساتیر شرع و آیین مصطفوی پیشتاز و در زهد و تقوا و خدمت به خلق و به علم قافله سالار بودند ، و در پهلوی خانقاه که مرکزی بود برای تزکیه نفسها و زدودن غبار دویی و بیگانگی و غفلت از دلها و تجلیل گاهی بود برای نزول فیوضات حمدانی والطاف خفیه سبحانی و مامنی بود برای مسلک عرفان و خدا یابی و خود شناسی همچنان ادبگاهی بود که در آن بزرگ مردانی را تربیه و تحویل جامعه اسلامی می نمود که آنان در هر گوشه ای و هرکناری از قلمرو اسلامی تا دیار ظلمت آباد کفر. نور اقتباس شده از مشکات نبوت را به زوایای تاریک و کم نور رسانیده و افراد را به آداب شرع و اطوار تقوا مزین می نمودند در کنار همین خانقاه هایی که وظیفه تزکیه مردم به دوش آنان بود ، مدارس و کانونهای پخش علوم و دانش اسلامی نیز شب و روز در جهت تنویر اذهان و تعلیم افراد همت گماشته و در نتیجه اشخاصی که از این کانونها فراغت حاصل می کردند شخصیت شان طوری ساخته شده بود که در عین حال که یک عالم متبحّر و فاضل دانشمند بودند یک عارف محقق و سالک ره رفته ای که از اغلب وادیهای سفر عشق و معرفت عبور و تا کعبهٔ وصال و قبله مرادات و هدف نهایی که همانا وصول به مراتب شناخت و رسیدن به حضرت باری عز اسمه است نیز رسیده بود . افراد فارغ از این کانونها به مثابه طبیب حاذقی بودند که به همه علتها و امراض اجتماع اسلامی پی برده و راه معالجه و تداوی صحیح آن را نیز دانسته و به خلق خدا تطبیق می کردند . چون علم و دانش داشتند به مکاید نفس و حیله های آن عارف و آگاه بوده و از آن در امان بودند ، لذا برنامه های ارشاد و رهبری ایشان با توجه به قرارداشتن دو چراغ فروزان شریعت و طریقت و دو اخترنیّرعلم معاش و معاد فراراه شان با نتایج خیلی قابل توجه و افتخاری به پیش می رفتند و مصدر خدمات مهم و پر فیضی شده بودند .

همان طور که سلف فرموده بودند که طریقت همانا علم و عمل و اخلاص است در خانقاه های مشایخ چشت این هر سه ارزش رشد و نمو نموده و روز بروز بر پرتو افشانی و کمالاتش می افزود و در اثر آن ملیونها تن از آنانی که اصلا با آیین رهایی بخش و دین ستم ستیز اسلام آشنا نبوده و هندو و برهمایی یا بودایی و یا مسیحی بودند به اسلام رو آورده و نه تنها عضو فردامت بزرگوار اسلامی شدند بلکه بعضـــــی

از آنان به چنان مدارجی از کمال معرفـــت و خدا دانی رسیدند که به نوبهٔ خود ارشادگر دیگران و رهبران نیرو مند طریقت شدند وصیت دین پروری و طنین گلبانگ توحید شان از اقصی نقاط خاور که شبه قاره باشد تا آخرینِ مرز باختر [ امریکا و افریقای جنوبی ] ندای اخوت و برادری و برابری و عشق به مبداء و محبت به خداوند و پیامبر دین را درجوامع گسترانیدوسبب شد تا صد ها مراکز تزکیه و تعلیم و تربیه گشایش یافته و تشنه کامان را جستجو گری و طلب را به غایهٔ آمال برساند . آنان در آن خانقاه ها که پرچمدار شریعت و دین بوده و پاسدار عزت قرآن و فرهنگ اسلامی بودند با چاشنی اخلاص و درد دین ، نمایی زیبا و دلربا از قرن صحابهٔ کبار که خیر القرون بود به ظهور رسانیده و در پرتـــــــوهزاران تن را نجات و به ساحل « لا خوف علیهم » رسانیدند ـ اداره خانقا به دست راد مردانی بود که در شامخ ترین قله کمال معرفت قرار داشته و دلسوز ترین و پر درد ترین اشخاص جامعه اسلامی بودند شهبازان تیز پروازی که همیشه در قاف قربت و معراج حقیقت سیر شان بوده به مادیات یا بهتر بگویم به ما سوای خدا پری سست نکرده بودند .

آنان در صدد انباشتن مواد و پول و ثروت و ذخیره سازی نبودند هرچه وارد لنگر میشد به مصرف واردین و مستحقان رسانیده حتی به روز دیگر و شب دیگر هم پس انداز نمی کردند ، لیکن امروز ما شاهدیم که نظام خانقاهی جای خود را به دربار و درگه داده و از مزارات مشایخ عظام (رح )[ خواه چشتیه خواه دیگران ] برای تامین معیشت و زر اندوزی استفاده شده و اکثر سجادگان و پیروان به تکلفها و دعوتهای ملون و اسراف بر انگیز و کار های ریایی و جمع آوری نذرانه و خوش گذرانـــــــی

و عیاشی و سفر های اروپا و حتی عمره

های زیاد و مصرفی و رقابت در سر تعیین مدلهای بالا به موتر ها و ماشینهای سواری و شکار که در هر شکار آنان صد ها هزار افغانی مصرف می شود و عدم

اعتنا به مدرسه و رشد دادن علوم شرعی و حفظ قرآن و بی اعتنایی به علماء و عدم رعایت شرع و کم رنگ بودن ارزشهای عبادی داده است .
در پایان از خدا خواسته ام که به همهٔ مسلمانان عالم به ویژه مردم سلحشور و بپا خاسته افغانستان توفیق ببخشد تا در همهٔ ساحات خواه سیاسی خواه فرهنگی ، ارزش های والا و ناب اسلامی را فروغ داده و در پرتو کتاب وسنت و پیروی تام از صاحب اسری صلی الله علیه وسلم و گام نهادن بر روش بزرگان عرفان و وارستگان شوق الهی و سالکان طریق حق و رهروان بحق شاهراه معرفتِ از آیین ستم ستیز اسلام که واقعاً در اثر تلاش و تپش بی اندازه و خدمات والای صحابه و تابعان و اتباع تابعان و مشایخ عظام ابقا شده - پاسداری نموده و از فرهنگ غنی اسلام که خدای نخواسته دشمنان آگاه و دوستان نا آگاه ما می خواهند لگدمال اغراض نفسانی و منافع شخصی و منطقه ای و زبانی و ... نمایند ، نگهداری و حفاظت کنند ، دشمن ذریعه پخش و نشر فلمها و نمایش صحنه های شرم آوروعریان یا نیمه عریان رخت زنان و رقص و پایکوبی دو جنس مخالف بر سر ستیژ ها و محافل و صفحه های زهر آگین تلویزیون ، تلویزیونهای مزدور یا نهایت علاقمند به زر اندوزی و ذخیره سازی ، می خواهد نسل جوان و اولاد ما را هم از علم هم از دانشمندان هم از جماعت هم از شنیدن تبلیغ و آوای قرآن و غیره حتی از درس و آموختن نیز بازبدارد تا از ما نیز نعوذاً بالله مردم اندلس بسازد و از شهر های ما نیز کوردوبا و گرنادا - بهوش باشید و فریب این غولهای مست و مخمور های مادیت را نخورید ، و باز هم همین عرفان ناب اسلامی است که میتواند مسلمانان را همیشه متحد و قدرتمند و پر خلوص وپرایمان و شارژ نگه دارد - خدایا تو بپذیر - چشتی مودودی ۱۳۸۹/۱/۸ کاشانه چشتیه.

---

(۱) مکتوبات قدوسیه ص ۲۰۱ مکتوب ۱۰۸

# معرفی خانقاه چشتیهٔ کابل

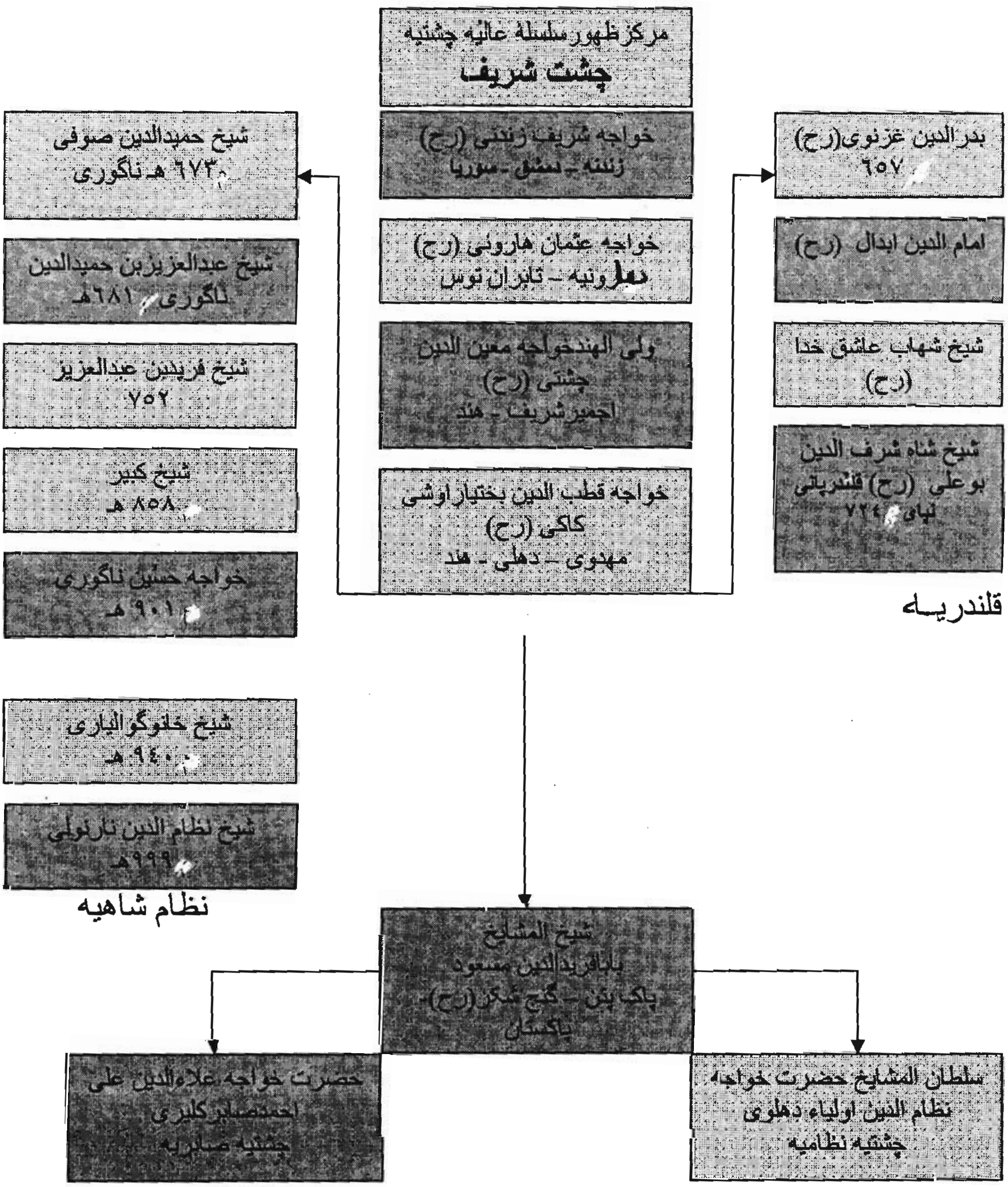
مَحبـان عرفـاوپیروان اولیـاء وعلاقمنـدان رامعلـوم یادکـه حـضرت منـصورثانی عـارف کامـل واندباصفاودانـشمندفانی درحـق جنـاب مولانایارمحمدصـاحب چـشتی سنگساری نیـازی کـه ازدست پروردگـان شـیخ بـزرگ وخواجـه اسـترگ حـضرت شـاه نیازاحمدصـاحب چـشتی بودبـه یکـی ازخادمـانش کـه آقامحَمدفقیربودوظیفـه سـپردتاخدمت وکفش بـرداری صـوفیان وسـالگان راوهمچنـان برافـرختن شـمع واهتمـام خانقـاه ابـه عهده بگیـردازوی ایـن عهُـده بـه ناظرمحّمدعیـسی وازوی بـه محمدناصرپـسرش وازوی بـه حـاجی محمدکبیرکـه ازدرافغانـستان اسـت وازوی بـه حـاجی محمدسرورناصـری کـه کفش بردارخانقـاه اندسـپرده شـدنوت ناگفـت نگـذریم کـه ولـی کامـل خـداجناب حـاجی سیدمحمدهاشـم صـاحب چـشتی پدرحـضرت سـیدمجنون شـاه کـابلی سلـسله رااز حـضرت شـاه نیـازبی نیـاز(رح)آورداماشـاه نیازایـشان رادرقادریـه خلافـت داده افزودندکـه:چـشتیه راازمولانایارمحمدبگیرکـه وی درچـشتیه ازایـشان خلافـت داردوخودمجنـون شـاه آقـادرپنج سـاله گـی ازروح حـضرت منـصورثانی مولانایارمحمدصـاحب سنگـساری چـشتی نیـازی سلـسله گرفـت وبـه طـوراُولیی صـاحب کمـالات عرفـان شدوازاوپـسرش حـضرت سـیدمحمودجان آقـای چـشتی وازایـشان پسروجانـشین شـان سَـیدمجاهدومهاجناب سَیدنظام الدین جان آقاکه فعلاّدرامریکاهستند- سلسله گرفتند

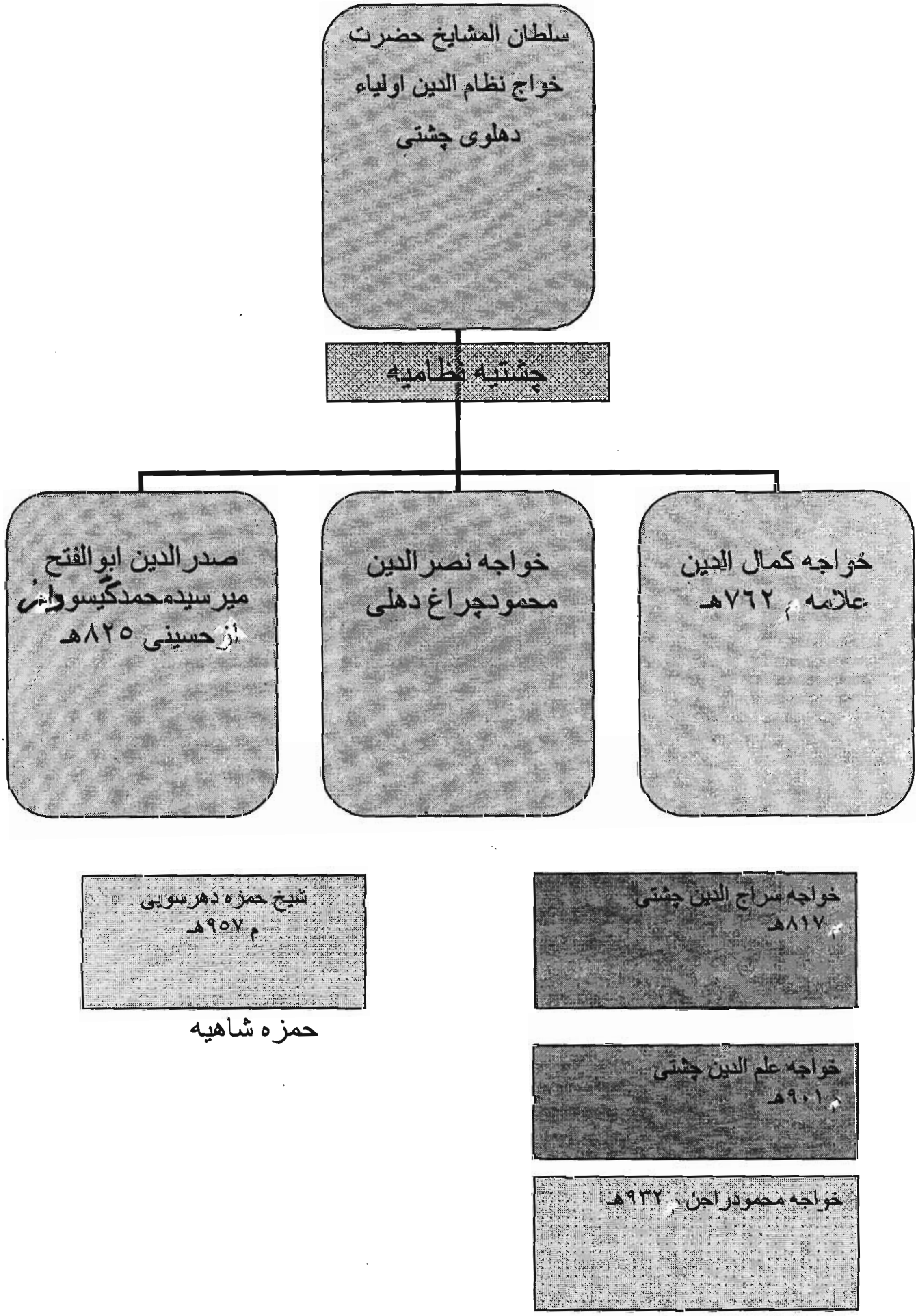
الهی تابودخورشیدماهی　　　　چراغ چشتیان راروشنایی

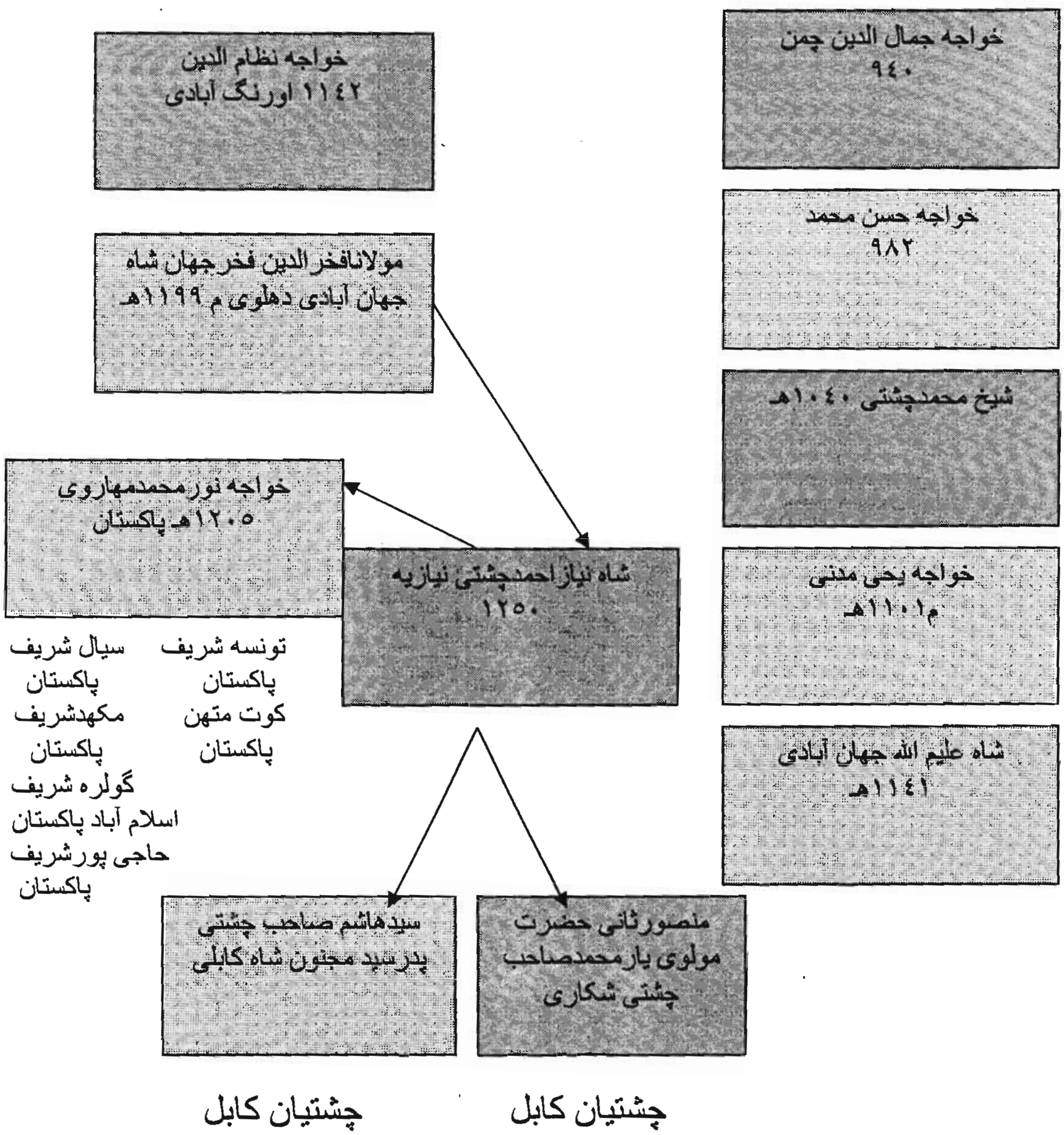
چشتی مودودی خانقاه مرکزی چشیه هرات افغانستان

نوت:امیدوارم که درخانقاه کابل شرع محَمدی پیاده بوده وازاعمال وگفتارخلاف شرع

جداًبپرهیزندتاروح مشایخ کرام شادوخدا(ج) راضی باشد


مرکزظهور سلسلهٔ عالیه چشتیه
چشت شریف
خواجه شریف زندنی (رح)
زندنه - دمشق - سوریا
خواجه عثمان هارونی (رح)
هارونیه - تابران توس
ولی الهندخواجه معین الدین
چشتی (رح)
اجمیرشریف - هند
خواجه قطب الدین بختیار اوشی
کاکی (رح)
مهدوی - دهلی - هند
شیخ حمیدالدین صوفی
۶۷۳ هـ ناگوری
شیخ عبدالعزیزبن حمیدالدین
ناگوری ۶۸۱ هـ
شیخ فریدین عبدالعزیز
۷۵۲
شیخ کبیر
۸۵۸ هـ
خواجه حسین ناگوری
۹۰۱ هـ
شیخ خلوگوالیاری
۹۴۰ هـ
شیخ نظام الدین نارنولی
۹۹۹ هـ
نظام شاهیه
بدرالدین غزنوی(رح)
۶۵۷
امام الدین ابدال (رح)
شیخ شهاب عاشق خدا
(رح)
شیخ شاه شرف الدین
بوعلی (رح) قلندرپانی
پتی ۷۲۴
قلندریه
شیخ المشایخ
بابافریدالدین مسعود
پاک پتن - گنج شکر (رح) -
پاکستان
حضرت خواجه علاءالدین علی
احمدصابرکلیری
چشتیه صابریه
سلطان المشایخ حضرت خواجه
نظام الدین اولیاء دهلوی
چشتیه نظامیه


سلطان المشایخ حضرت
خواج نظام الدین اولیاء
دهلوی چشتی
چشتیه نظامیه
خواجه کمال الدین
علامه م ۷۶۲هـ
خواجه نصر الدین
محمود چراغ دهلی
صدر الدین ابو الفتح
میر سید محمد گیسو دراز
حسینی ۸۲۵هـ
شیخ حمزه دهرسوبی
م ۹۵۷هـ
حمزه شاهیه
خواجه سراج الدین چشتی
م ۸۱۷هـ
خواجه علم الدین چشتی
م ۹۰۱هـ
خواجه محمود راجن م ۹۳۲هـ


خواجه جمال الدین چمن
٩٤٠
خواجه حسن محمد
٩٨٢
شیخ محمدچشتی ١٠٤٠هـ
خواجه یحی مدنی
م١١٠١هـ
شاه علیم الله جهان آبادی
١١٤١هـ
خواجه نظام الدین
١١٤٢ اورنگ آبادی
مولانافخرالدین فخرجهان شاه
جهان آبادی دهلوی م ١١٩٩هـ
شاه نیازاحمدچشتی نیازیه
١٢٥٠
خواجه نورمحمدمهاروی
١٢٠٥هـ پاکستان
تونسه شریف
پاکستان
کوت متهن
پاکستان
سیال شریف
پاکستان
مکهدشریف
پاکستان
گولره شریف
اسلام آباد پاکستان
حاجی پورشریف
پاکستان
منصورثانی حضرت
مولوی یارمحمدصاحب
چشتی شکاری
سیدهاشم صاحب چشتی
پدرسید مجنون شاه کابلی
چشتیان کابل
چشتیان کابل




نوت : بانی «جماعت تبلیغی» حضرت مولاناالیاس صاحب (رح)مریدحضرت مولانارشیداحمدگنگوهی چشتی (رح)بود.

نوت : حضرت حاجی امدادالله مهاجرکلی مریدحضرت میان نورمحمدجهنجهانوی (م ۱۲۵۹هـ ) بودندایشان ازشاه عبدالرحیم شهیدشاه عبدالباری امروهی تابه نظام الدین بلخی به علت کمبودجاذکرنشدوشمامی توانیدازاین کتاب ازبحث صابریان دریابید(مولف)

## زنده گی نامه

**شهبازاوج معرفت حضرت شاه نیازاحمدبریلی چشتی**(رح):

حضرت شا نیازاحمدچشتی درسال ۱۱۷۳ درشهرسرهنددیده به جهان گشودپدرش حکیم شاه رحمت نام داشت که درطفلی شاه نیاز،دیده ازجهان فروبست ،شاه نیازبعدازتحصیل علوم وارددهلی شده وبه دست قطب زمان حضرت مولانافخرالدین فخرجهان شاه جهان آبادی چشتی بیعت نمود- بعدازمدتی خلافت یافته وبه دستورپیرخوددرناحیه بریلی اقامت گزیدوصدهاطالب حق رابه تکمیل رسانیددرمشرب وحدت وجودغرق بود،اشعاری به فارسی واردو دارد،که نام بعضی ازآثارش بدین قراراست .

(۱)شمس العین (۲) رسالهٔ رازونیاز(۳)تحفه نیازیه حضرت بی نیاز(٤)رسالهٔ تسمیهٔ المراتب (٥) مجموعه قصایدعربی (٦)شرح قصایدعربی (۷) هاشیه شرح چغمنی .

خلفای آن حضرت :

۱- تاج الاولیاء شاه نظام الدین صاحب چشتی بریلی .

۲- مولوی عبداللطیف سمرقندی (رح)

۳- مولانایارمحمدکابلی (منصورثانی ) شهید سکساری چشتی

٤- میرمحمدسمیع بدخشانی (رح)

٥- مسکین شاه ولایتی

٦- شاه شمس الحق (رح) لکنهوی

۷- شاه نورالدین بریلوی

۸- حاجی سیدهاشم صاحب کابلی (رح).

۹- حافظ وزیرکابلی (رح) .

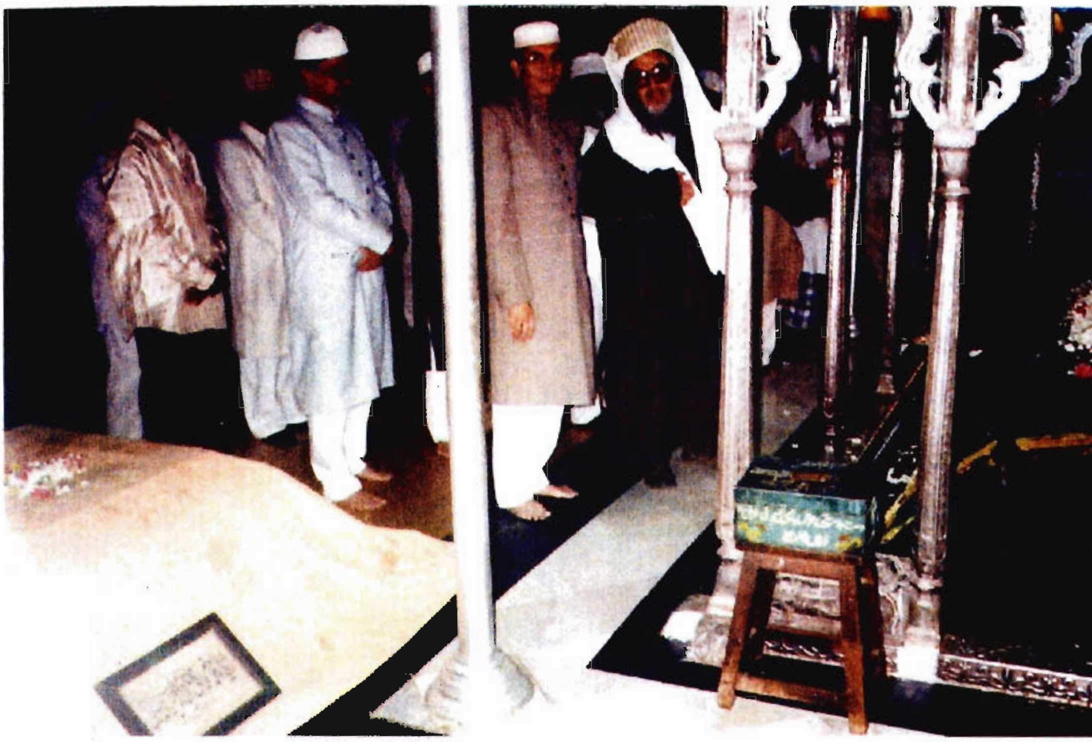
۱۰-مولوی نعمت الله بخاری کابلی .

۱۱- خلیفه عبدالرسول کابلی .

اگرچی حضرت فخرجهان شاه جهان آبادی خلفای زیادی داشتندامابه دوتن ازخلفای خویش همیشه می نازیدندوافتخارمی کردند.درپنجاب به خواجه نورمحمدمهاوری چشتی (رح) {قبلهٔ عالم }ودریوپی به حضرت شاه نیازاحمدصاحب بریلوی چشتی (رح)

## آثارالحاج سید احمدشاه چشتی مودودی
### شامل تالیفهاوترجمه ها

| | چاپ شده | | تحت چاپ |
|---|---|---|---|
| ۱ | تفسیرسورهٔ احزاب | ۱۸ | خطبه هاوخطابه ها |
| ۲ | تجدید واحیای دین | ۱۹ | سرودسنگر |
| ۳ | ملکیت زمین ازدیدگاه اسلام | ۲۰ | البرهان فی الناسخ والمنسوخ من القران |
| ٤ | اقتصادازدیدگاه اسلام کاپیتالیزم وکمونیزم | ۲۱ | تاریخ دعوت وعزیمت |
| ٥ | رهبربشریت | ۲۲ | نظریه اسلام وجهان |
| ٦ | دین وشریعت | ۲۳ | سخنان صریح درجهان نو |
| ۷ | جهاددرمکتب اسلام | ۲٤ | تاریخ مشایخ چشت |
| ۸ | عبادتهای اسلامی | ۲٥ | تفهیمات اسلامی (سه جلد) |
| ۹ | گذشتهٔ آینده وحال مسلمانان | ۲٦ | سیرت پیامبر اسلام (دوجلد) |
| ۱۰ | ستم برملت افغان | ۲۷ | نفوذاسرائیلیات درتفسیروحدیث |
| ۱۱ | زنده گی نامه قائدچشتیان | ۲۸ | تنبیه الغافلین |
| ۱۲ | شرح زنده گی امام مودودی | ۲۹ | حلیه الاولیاء وطبقات الاصفیاءدرده جلد |
| ۱۳ | دیوان چشتی مودودی | ۳۰ | ضمیمه رساله مزارات هرات |
| ۱٤ | رسائل ومسائل | ۳۱ | مسئله جبرواختیار |
| ۱٥ | اورادو وظایف چشتیه (به سه زبان سه باربه چاپ رسیده است . | ۳۲ | جهاد، حکومت ،فراراسارت ،حکومت |
| ۱٦ | مفاهیم اسلامی | ۳۳ | تفسیرصفوه التفاسیرازعربی به فارسی |
| ۱۷ | **تدقیق وبازنگری هرشش جلدتفهیم القرآن** | ۳٤ | قوت القلوب ازعربی به فارسی |



آرامگاه حضرت سید ابوالفتح صدرالدین محمد حسینی سیه گیسودراز چ.



آرامگاه سرحلقه چشتیان حضرت سید احمد ابدال چشتی چشت شریف.



نمایی از منظره خزانی چشت شریف.



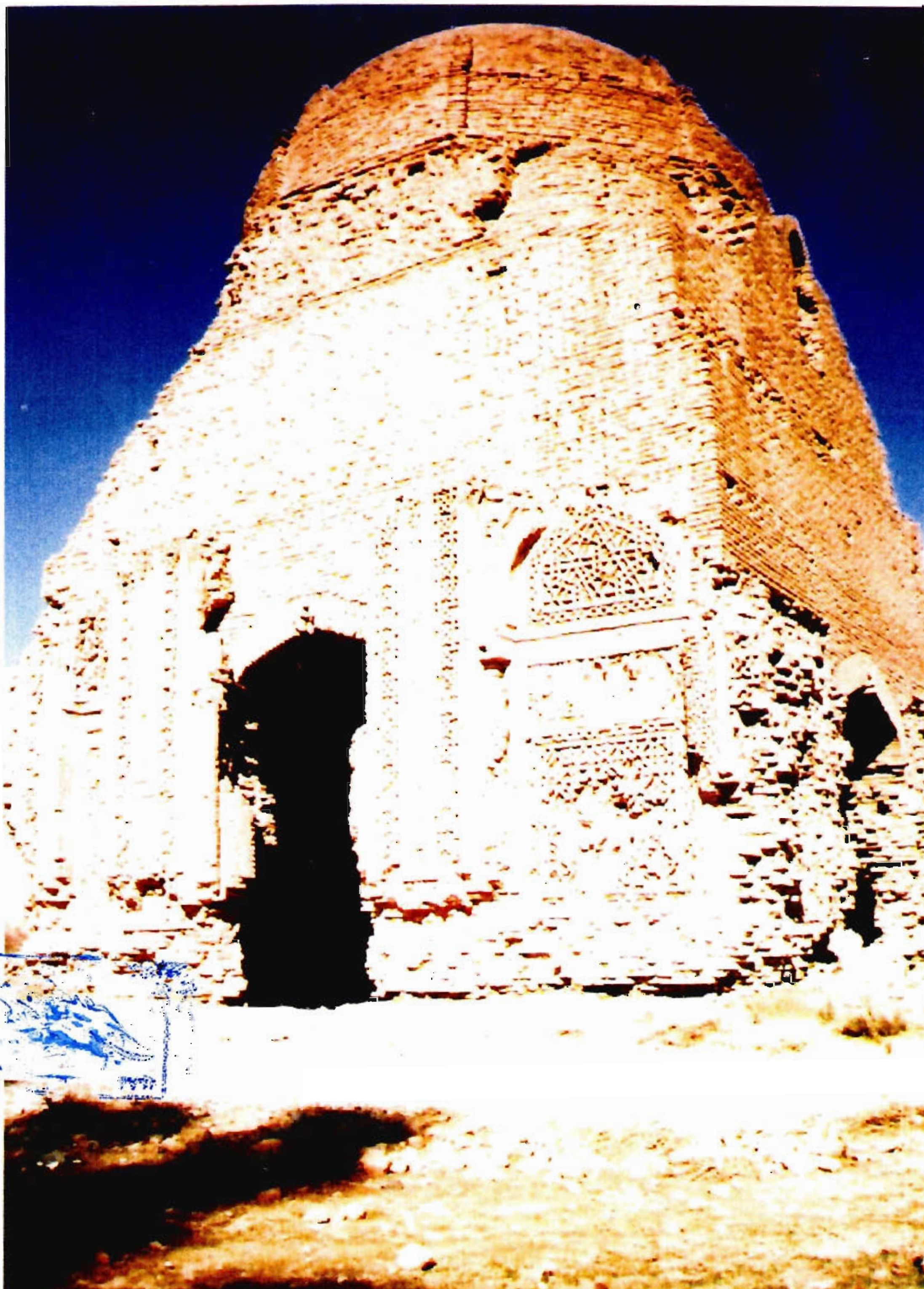
آرامگاه حضرت سلطان فرسنافه حسنی چشت شریف.



آنا ساگر اجمیرشریف هند.



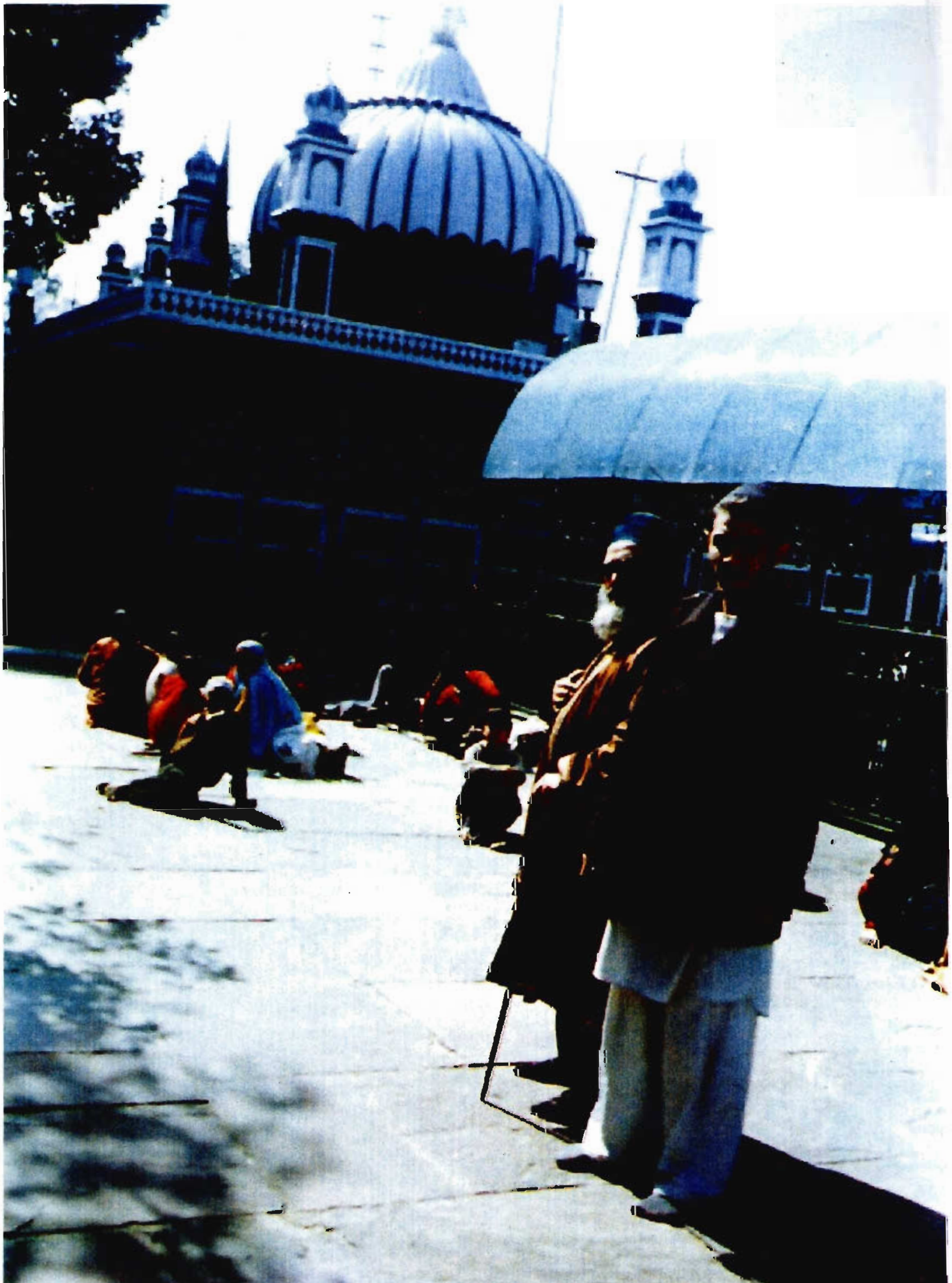
طاق بیرونی آرامگاه حضرت سلطان رح چشت شریف.



خانقاه چشت شریف دوره غزنویان.



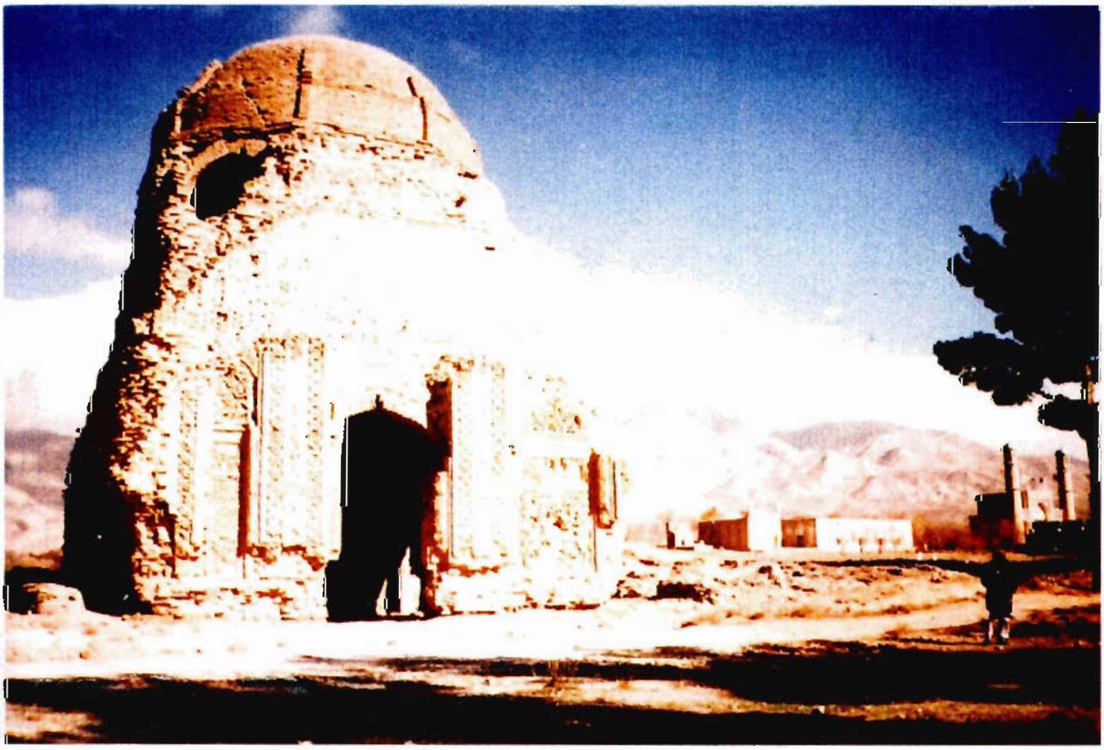
خانقاه دوره غوریان چشت شریف.



آرامگاه حضرت خواجه علاالدین علی احمد صابر کلیرشریف هند.



گنبه آرامگاه حضرت سلطان المشایخ نظام الدین اولیا دهلی هند.



خانقاه دوره غزنویان چشت شریف.